

سفينة النجاة

تأليف

الحق العظيم والمحدث الكبير والحكيم المتأله

محمد بن المرتضى المدقوق بالموانى محسن

الكاشانى

المتوفى ١٠٩١ هـ

مع ترجمة

العالم البحري المتبصر الخبير الشيخ محمد رضا

الترشى القواسمى

المتوفى

سنة ١٣٤٦

سفينة النجاة

تأليف

الحق العظيم والحدث الكبير والحكيم المتأله

محمد بن العزى الله دعو بالموالى محسن

الكاشانى

المتوفى ١٠٩١هـ

مع فرجمة

العالم البحري المبتدر الخبير الشيخ محمد رضا

لفرشى النقوصانى

المتوفى سنة ١٣٤٦هـ



شرح حال مصنف رضوان الله تعالى عليه (نقل از مقدمه کتاب محجۃ البیضاء)

محدث بن مرتضی مدعو به محسن و ملقب بفیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم ویکی از نوابغ علم در قرن یازدهم بوده است نشوونمای او در بلده طبیبه قم بوده و پس از آن به کاشان رفت و از در آنجا مدتها از سید مجتبی بن علی البحرانی واز استاد فلسفه ملاصدرا اخذ علم نموده و دختر ملا صدر ارار بحیله نکاح خود در آورده است سپس اورا به کاشان آورده و در کاشان عزم اقامه نموده واز مراجعت بزرگ در آنجا بشمار میرفت که مثل ومانند در زمان خود نداشت و در اثر کثرة فهم وز کاوت ملاصدرا اورا ملقب بفیض نموده و جمیع علماء اجماع نموده اند بفضلش او را یکی از نوابغ بزرگی دهر می شمارند .

۱- محدث متبحر مرحوم شیخ حر عاملی صاحب کتاب و سائل الشیعه در باره‌ها و چنین میگوید :

محدث المرتضی المدعو به محسن الکاشانی فاضل عالم ماهر حکیم منکام محدث فقیه محقق شاعر ادیب تصنیفات نیکوئی دارد و از معاصرین است از برای او کتابهای است که کتابهای اورا می شمرد .

۲- و گفته است ~~صلحب~~ رجال ^{بر}کبیر محمد بن علی اردبیلی محسن بن مرتضی رحمه الله علامه محقق مدقق جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزله فاضل کامل ادیب متبحر در جمیع علوم بودند .

۳- مرحوم سید نعمت الله جزا ائمی میگوید در شأنش می باشد استاد مامحق مولانا محمد محسن کاشانی صاحب کتاب و افای وغیر کتاب و افای که تألیفات او نزدیک بدؤیست کتاب می شود .

۴- و مرحوم شیخ یوسف بحرانی در شأنش گفته است که محدث کاشانی فاضل و محدث اخباری ساخت بوده است و مرحوم مجلسی ثانی اعلی الله مقامه از ایشان اجازه داشته است واز مشایخ عظام او شیخ بهائی و دیگران بوده اند لکن در این و جیزه جای بسط

آنها نیست هر کس طالب است بکتاب محجۃ البیضاء مراجعه نماید و مؤلفات او قریب به دویست جلد کتاب میشود عمدۀ آنها کتاب شریف و افی و تفسیر مبارک صافی و کتاب محجۃ البیضاء فی احیاء الاحیاء و کتاب کبیر مختص الشیعہ در فقه و کتاب مفاتیح در فقه و کتاب علم اليقین وهمین کتاب سفینة النجاة که قریب بهشتاد و هشت کتاب در جلد اول کتاب محجۃ البیضاء شمرده شده است طالبین بآنجا مراجعه فرمایند البیتۀ مخفی نیست بر جمیع علماء که مرحوم علامه فیض بکی از نوابغ روزگار بوده است هر کس بكلمات و مطالب ایشان مراجعه نماید در کتابهای اولی فهمد مقام فضل و دانش اورا

نظفه پاک بباشد که شود قابل فیض ورنده رسنگ و گلی لؤلؤه و مرجان نشود
صبر بسیار بباید پسر در پیر فلک را تا دیگر مادر گینی چو تو فرزند بزاید

شرح حال مترجم رحمة الله تعالى عليه

مرحوم حجۃ الاسلام و المسلمین و عمدة الفقراء والمحدثین مرحوم آقا شیخ محمد رضا درودیان تفرشی است که در سال ۱۲۸۴ هجری قمری در قریه نقوسان تفرش پا بعرصه وجود گذاشته و درسن دو سالگی در اثر عارضه آبله هرد و چشم خود را ازدست داده بود ولی از لحاظ اینکه پدر ایشان مرحوم آخوند ملاعلی اکبر در قریه منزبوره اشغال بتدریس اطفال داشت محمد رضا نیز بواسطه استعداد عجیب و حافظه خارق العاده که خداوند با واعطا فرموده بود در ظرف سهالی چهار سال کلیه دروسی را که در آن مکتب خانه تدریس می شد و همچنین تمام قرآن مجید را با معانی آنها بوسیله قرآن های ترجمه دار حفظ نموده و بواسطه عشق و علاقه فوق العاده که بتعلم و یادگر فتن عربیت و فقه و اصول داشت بهر کیفیتی بود پدر خود را راضی نموده که او را بقصبه فم تقرش که سابقًا مرکز شهرستان تقرش بوده بفرستد تا از در وس علماء و روحانیون آنجا استفاده نماید و قریب دو سال حدا کثرا استناده را نموده سپس بقریه نقوسان مراجعت نموده ولی چون اینقدر از تحصیل همت

بلند اورا اقتناع نمی کرد با تعلیم مقدمات عربی بیکی از همسالان خود (که مرحوم حجۃ الاسلام آشیخ اسدالله ذوقسانی می باشد) بمعیت ایشان برای ادامه تحصیل بقم رفته و بعد ازا کمال مقدمات ادبی و طرح فقه و اصول و سایر علوم متداول همها جراحت بآرائک نموده و از حوزه درس علماء بزرگ آنجا حد اکثر استفاده را نموده و نائل با جازات در کلیه امور دینی از ناحیه علماء بزرگ آن شهرستان و شهرستانهای دیگر گشته و بعداً بتفرش مراجعت کرده و در آنجا اشتغال بترویج احکام الهیه و اقامه حدود و انجام عقود و ایقاعات امور قضائی حوزه تفرش و روبار و فراهان داشته و بعد از چند سال تشریف عتبات عالیات حاصل نموده و در حدود دو سال در عتبات مقدسه مقیم و مستفیض بوده و مجدداً بتفرش مراجعت نموده وغیر از چند سفر هوقت بقم و طهران بقیه عمر را در تفرش گذرانده و در لیله بیست و هفت ماه صیام ۱۳۴۶ هجری قمری در قریه مزبوره بر حمت ایزدی پیوست و آرامگاه ایشان در بقعه مبارکه امام زاده عبدالله که در اواسط قریه مزبوره می باشد قرار دارد فقید سعید علاوه بر مقام علمی دارای استعداد ادبی فوق العاده بوده که متجاوز از بیست هزار بیت فارسی و عربی که نوددرصد آنها در مدائح و مصابیب رسول وائمه صلوات علیهم اجمعین می باشد و یک درصد آنها غزل لیات و اشعاری است که به مقتضیات و مناسبات حال از قبیل بهاریه و زمستانیه و امثال آنها انشاء نموده است و از جمله این بیت است که راجع بحال خود می گوید در ذیل اشعار غدیریه

رضای نارضا از خودا گر شدار بصر ناقص ۲ ولی صد شکر کوراچشم دل حق را بصیر آمد
و تأثیفات ایشان در فقه حاشیه بر نجاة العباد و کتاب مستقلی در فرائض و احکام
و کتاب مختصراً مفید در نحو زبان فارسی و کذا نحو منظوم بفارسی می باشد و ترجمه
و شرح بر کتاب موسوم بسفينة النجاة که تا صفحه ۲۰۰ از ترجمه و شرح ایشان است
و بقیه آن را داماد ایشان جناب مستطاب حجۃ الاسلام آقای آشیخ محمدحسین دورودیان
ترجمه نموده و امیدواریم که سایر آثار ایشان انشاء الله بزودی طبع گردد

نگارنده : محمد غریب

لَسْمُ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به ثقتنی

الحمد لله الذي نجينا بسفينة اهل بيته من امواج الفتن وهداانا بانوار القرآن و
الحادي ث لمعرفة الفرائض و السنن قشع عن بصائرنا سحائب الارتيا و كشف عن
قلوبنا اغشية الريب و الحجاب ازهق الباطل عن ضمائرننا واثبت الحق في سرائرنا
اذ كانت الشكوك والظنون لواحق الفتنة و مقدرة الافضال و الممن فسبحانك الله
ماضيق الطريق على من لم تكن دليلا و ما اوضح الحق عند من هديته سبيله صل على
محمد و آل محمد واجعلنا لانعمك من الشاكرين وللآئذ من الذاكرين
اما بعد فهذه رساله من **محمد ابن المورتضى المدعو بمحسن** الى اخوانه في الله

بسم الله الرحمن الرحيم

ستايش و سپاس خداوند بی ما نندیرا سزا است که نجات داده ارا بواسطه کشته و وجود
اهل خانقاہ دین و وحی خود یعنی اهل بیت رسالت صلوات الله علیہم اجمعین از موجهای
گوناگون فتن و هدایت فرمود مارابوسیله انوار لامعه قرآن مبین و حدیث ائمه مصصومین
سلام الله علیهم اجمعین بشناختن فرایض و سنن در دین و بگشود از دیده های عقل و فهم و
ابرهای شک و بدگمانیزرا و برداشت از روی دلهای ما پردهای گمان و بوشن ندادنیزرا و
اعتقاد باطل را اذنهان مایرون کرد و اعتقاد حق را در دلهای ما ثابت و برقرار گردانید
چونکه شک و گمان از آن چیزی است که از پی فتنه هامیا یدو بخششها و بخشایشهای خداوندیرا
تیره و تار مینماید پس منزه و با کیزه تو بادخدا بالازهه بدیها و بستهها و کاستهها
واز جمله نقایص و معایب و علایق و ازنسبت و تشیه بخلافی چه بسیار تنک است راه بر کسیکه تو
داهنمای او نباشی و چه مقدار روش نست حق در نزد کسیکه راه حق را توباو نموده باشی درود
تازه تازه و رحمت بی اندازه فرست بر فخر ممکنات و بهتر و مهتر کائنات سرور و سردار کافه
اصحاب صفا و اصحاب محمد صطفی و آل اطهار و اهل بیت اخیار آن بزرگوار بگردن
خدای امار الازبرای بخششها کوناگون و نعمتها کی از زون از افزون خود از جمله سپاس گذارند گان
و بیاد آورند گان و شمارند گان

اما بعد پس این رساله ایست از محمد بن مرتضی که خوانده میشود به محسن

الذين هم من اهل الانصاف دون الاعتساف والذين يعرفون الرجال بالحق لا الحق بالرجال الذين لا تأخذهم في تعرف الحق حمية تقليد الجمهر ولا يستحوذ عليهم في تصديق الصدق عصبية متابعة المشهور والذين لم تغش ابصار بصائرهم غشاوة ما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين ولم تصدق صفاء سرائرهم غرورانا وجدنا آبائنا على امة وانا على آثارهم مقتدون نمقنناها في تحقيق ان مأخذ الاحكام الشرعية ليست الامحكمات الكتاب والسنة واحاديث اهل العصمة وانهلا يجوز الاعتصام فيها الا بجبل المعصومين

بسوى برادران خود در دین خدا آنانکه ایشان از اهل میانه روی و انصافند از اهل ذور گوئی و اعتساف و آنانکه می شناسند مردانرا بواسطه حق نه کسانیکه می شناسند حق را بواسطه مردم یعنی هر راهی را که بینند مردم را در آن راه آن راه حق می پندراند و آنانکه نمیگیرد ایشان را در شناختن حق حمية تقليد جمهور و غالباً نمیشود برایشان در تصدیق سخن راست عصبية متابعة مشهور

متوجه گوید یعنی کسانیکه در شناختن حق و صدق نظر ایشان باعدها مردم و احوال و شئونات ایشان نیست پس اعتباری بکشتر و قلة نکنند او اعتمادی بشیوع و شهرت ننمایند سنک حمیت را از دامن پاک خود اند اختو زنک عصبية را از آئینه ضمیر منیر خویش برداخته اند خویش و بیگانه نمی دانند طایفه و قبیله نمیگویند بزرگ و کوچک و رئیس و مرؤس نمیشناسند و از بی اکثر و اشهر نمیر نمود و اسهله واقع را نمیجویند بلکه نظر ایشان در سلوك سبیل بنور و برهان و دلیل است که من فیفة قلیلۃ غلبت فیفة کثیرۃ باذن الله ومن الله التوفیق و قوۃ الا بالله فرمود آنانکه نپوشانیده است دیده های بصیرت ایشان را برده ها سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین و عارض نشده است صفاتی سریره ایشان را غرورانا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون

متوجه گوید یعنی کسانیکه نیستند چنانکه چون حق را برایشان عرض کنی گویند نشینیده ایم ماین رادر میان پدران گذشته خود و چون از باطل منع کنی ایشان را گویند که مایافتیم پدران خود را براین راه و ماهم بر اثر ایشان پیروی میکنیم حاصل مراد آنانکه بنای این جماعت که اخوان فی الله می باشند بر تقليد پدران از روی عصبية باطله نیست فرمود نوشیم اینرساله را در تحقیق ایشکه مأخذ احكام شرعیه نمی باشد مگر محکمات کتاب و سنته و احادیث اهل عصمت یعنی رسول و ائمه صلی الله علیه و علیهم اجمعین و اینکه جائز نیست چنک در زدن در احکام شرعیه مگر بریسمان محکم ائمه معصومین علیهم صلوات الله فی العالمین

وان الاجتهاد فيها والأخذ باتفاق الاراء ابتداع في الدين و اختراع من المخالفين
وان لانجاة لاحد من غمرات تلك الملحج الابركوب سفينة الحجج و سميّتها سفينة النجاة
اذ بها ينجو من اشرف على الفرق في امواج الاختلافات وبها يتخلص من كاد تذروه
عواصف الاراء والاهواء الى مهـ اوی الافات ولها فصول اثنا عشر منها اشارات
ومنها تنبیهات هی لها بمنزلة طبقات ومن لم يصل الى درجة العلم بها فليؤمن ويرفع
الله الذين آمنوا والذين اتو العلم درجات

الفصل الاول

اشارة الى انحصار الادلة الشرعية عند الامامية في القرآن والحديث وبط LAN الاستناد الى اتفاق الاراء

لما افتن الناس بعد وفاة رسول الله ﷺ و تفرقوا في لحج الفتنة

و تتحقق اینکه اجتهاد در احکام شرعیه یعنی استعمال اصول و امارات ظنیه در استنباط آنها و همچنین اخذ باتفاق آراء بعدت نهادن است در دین و از اختراعات مخالفین است و اینکه رستکاری نیست از برای کسی از سختیها و موجهای آن دریا های بی بایان مگر بداخل شدن در کشته و لایت حجج و پیشوایان و نامیدیم این رساله را بسفينة النجاة زیرا که بواسطه آن نجات می باید کسی که مشرف باشد بغرق شدن بر موجهای اختلافات و بوسیله آن رستگار میشود کسیکه نزدیک باشد که برباید و ببرد اورا تند بادهای رأیهای هوای مردم بسوی گودالهای هلاکت آفات و این رساله مشتمل است بردوازده فصل که بعضی از آنها شادات است و بعضی تنبیهات و آن فصلها این رساله را بمنزله طبقات کشتی است و کسیکه نرسد بدرجه علم و معرفة بکنه و حقیقت این رساله پس باید ایمان بیاوردو بلندمی کند خدا تعالی کسانیرا که ایمان آورده اند و کسانیرا که بهره از علم داده شده اند درجه های بسیار

مترجم گوید اینکلام اشاره است باینکه واجب است بر مکلف ایمان مطلقاً هر چند که از روی دلیل و برهان ادراک حقایق مطالب نکرده باشد مانند اکثر عوام که بهره از علم ندارند که واجب است بر ایشان ایمان بروجه اذعان و ایقان از قول عالم عادل نقہ از شیعه ناجیه محققه که ناقل باشد ولو بواسطه نقدات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه و تحيياته و رحمته و بر کاته عليهم ابدال آبدین

فرمود فصل اول اشاره است بمحصر بودن ادلہ شرعیه در نزد شیعه امامیه در قرآن و حدیث و باطل بودن استناد باتفاق آراء که تعبیر از آن باجماع می کنند

و هلكوا في طوفان المحن الا شرذمة دمن عدم الله وبسفينة اهل البيت عليهم السلام نجاة
و بالتمسك بالقليلين ابقاء استكمتم الناجون دينهم و صانوا و تبين لهم فاستبقى الله عزوجل
بهم رمق الدين في هذه الامة و ابقى بابقاء نوعهم سنة خاتم النبيين عليهم السلام الى يوم
القيمة فبعث اماما بعدامام وخلف شيعة لهم بعد سلف فكان لائزلا طائفة من الشيعة
رضي الله عنهم يحملون الاحاديث في الاصول و الفروع عن ائمتهم عليهم السلام
بامرهم وترغيبهم ويروونها لآخرين ويروى الاخرون لآخرين وهكذا الى ان وصلت
إلينا والحمد لله رب العالمين و كانوا يثبتونها في الصدور ويسلطونها في الدفاتر ويعونها
كما يسمعونها و يحفظونها كما يتحملونها و يبالغون في نقدها و تصحيحها و رد زيفها
و قبول صحيحها و تخریج صوابها وسلامها من خطأها و سقيمها - حتى يرى احدهم
لا يستحمل نقل ما لا ثائق به ولا أدبات ذلك في كتبه الامقورونا بالتضعيف و مشفوعاً

بدانکه چون بفتحته افتادند مردم بعد ازوفاة رسول خدا (ص) و متفرق شدند در ریاهای
فتنه و هلاک شدند در طوفان محن مگر طایفه کمی از آن کسانی که خدا ایشان را نگهداشت
از ضلال و لفڑش و بواسطه سفینه^۱ ولايت اهل بيت عليهم السلام ایشان را از بلاو فتحته نجات
داد و بواسطه چنک در زدن بدمان تقلىین^۲ يعني کتاب الله وعترت رسول الله عليه وعليهم صلوات الله
ایشان ادرارا حق وحقيقة باقی گذاشت و برقرار داشت پنهان داشتند آنکه نجات یافتد
دین خود را و نگاه داشتند رک و تین^۳ يعني عقاید و سرائر خود را پس باقی گذاشت خداوند
عزوجل بسبب ایشان رمث دین را در این امت وجاوید داشت بجاوید داشتن نوع ایشان سنه
حضرت خاتم النبيین صلی الله علیه و آله الطاهرین را تاریخ قیامت پس برانگیخت هر امامی را بعد از
امامی و هر خلفی را از شیمه ایشان بعد از سلف و بودند طایفه از شیعه رضی الله عنهم همواره
او قات فرا میگردد فتنه احادیث را در اصول و فروع دین از امامان خود عليهم السلام بامر و
ترغیب خود ایشان عليهم السلام و روایت میکردن آن احادیث را از برای دیگران از
شیعه و روایت می کردند آن دیگران نیز از برای دیگران از ایشان و
همچنین روایت کردنده رسلی از برای خلف تا اینکه رسید آن احادیث بما والحمد لله
رب العالمین و بودند حفظه و روات ادبات میکردن و نیکو ضبط مینمودند آن احادیث را در
سینه ها و می نوشتند آنها را در دفترها و حفظ میکردن آنها را چنانکه می شنیدند و نگاه
می داشتند آنها را چنانکه فرامی گرفتند و مبالغه مینمودند در تقاضی و خوب رسی آنها و
تصحیح معیب آنها و رد کردن نادرست آنها و قبول کردن درست آنها و ببرون آوردن خوب
و سلیم آنها از غلط و سقیم آنها حتی دیگر میشود کسی از ایشان که حلال نمی شمارد و جایز

بالتزییف طاعنا فیمن یروی کلما یحکی و یظہر هذا لمن تتبع کتب الر جال و یتعریف منها الا حوال و كانوا لا یعتمدون علی الخبر الذي كان ناقله منحمرا فی مطعون او مجهول ولا قرینة معه تدل علی صحة المدلول و یسمونه خبر الواحد الذي لا یوجب علموا لا عملا و كانوا لا یعتقدون فی شيء من تفاصیل الاصول الدینیة ولا یعملون فی شيء من الاحکام الشرعیة الابالنوصوص المسموعة عن ائمتهم عليهم افضل الصلوات ولو بواسطة ثقة او وسائط ثقات و كانوا مأمورین بذلك من قبل اولئک السادات ولا یستندون فی شيء منها الى تخریج الرأی بتاویل المتشابهات و تحصیل الظن باستعانة الاصول المختصرات الذي یسمی بالاجمھاد ولا الى اتفاق آراء الناس الذي یسمی بالاجماع كما یفعل ذلك کله الجمھور من العامة و كانوا من منو عین عن ذلك کله من جهة یتم عليهم السلام و من جهة صاحب الشرع بالایات الصریحة والاخبار الصحیحة و كان المنع من ذلك کله معروفا من

نمیداند نقل خبر بر اکتوبری ۱۹۷۰ و نه ایام آنرا در کتب خود مگر در حالتیکه با ذکر آن خبر ضعف و نادرستی آن زانیزد کر کرده باشد و طمن میزند در کمیکه روایت میکند هرچه روایت شود و مینویسد هرچه حکایت شود و ظاهر میشود اینکه گفتیم از برای کسیکه تتبع کند در کتب علم دجال و خواهد شناخت از کتب رجایه احوال رجال حدیث را و همچنین بودند روایات حدیث اعتماد نمیکردند بر خبر یکه ناقل آن منحصر در مطعون یامجهول الحال یا مجهول الشخص و حال اینکه نبود با آن خبر قرینه داخله با خارجه که دلالت کند بر صحبت مدلول آن خبر و می نامیدند چنین خبر بر ای خبر و احادیکه نه موجب علم است و نه عمل و بودند چنانکه اعتقاد نمیکردند در چیزی از تفاصیل اصول دینیه و عمل نمیکردند در چیزی از احکام شرعیه فرعیه مگر بنصوصی که شنیده باشد از امامان خود عليهم افضل الصلوة هر چند که بواسطه نقه یا بواسطه ثقایتی بوده باشد و ایشان باین امر مامور بودند از جانب آن بزرگواران علیهم السلام و استناد نمیکردند در چیزی از اصول و فروع دین بتخریج رای بتاویل متشابهات از آیات و روایات و تحصیل ظن باستعانة اصول مختصره که نامیده میشود در اصطلاح مجتهدین با جهاد و نیز استناد نمیکردند باتفاق رأیهای مردم که نامیده میشود در اصطلاح ایشان با جماعت چنانکه میکنند همه اینها راجحه و از عامة و بودند روایات شیعه منوع از همه اینها از جانب امامان خود علیهم السلام و از طرف صاحب شرع یعنی خدا و رسول صلی الله علیه و آله با آیات سعیه و اخبار سعیه و میراثه منع از اجتنباد و عمل

مذهبهم مشهوراً منهم حتى بين مخالفيهم كما صرحا به ملائفة من الفريقيين قال ابن أبي الحديدة في شرحه لنهج البلاغة عن درده على من زعم أن عمر كان أحسن سياسة واصح تدبيراً عن أمير المؤمنين عليه السلام ما محصلته أن عمر كان مجتهداً يعمل بالقياس والاستحسان والمصالح المرسلة ويرى تخصيص عمومات النصوص بالإراء والاستنباط من أصول تقتضي خلاف ما يقتضيه عموم النصوص ويكون خصمها وأيام امراءه بالكيد والحيلة ويعذب بالدرة والسوط من يغلب على ظنه أنه يستوجب ذلك ويصفح عن آخرين قد اجترموا ما يستوجبون به التذبيب كل ذلك بقوة اجهاده وما يؤديه إليه نظره ولم يكن أمير المؤمنين عليه السلام يرى ذلك وكان يقف مع النصوص والظواهر ولا يتعداه إلى الاجتهد والأقىسة وكان مقيداً بقيود الشريعة ملتزماً لاتباعها ويطبق أمور الدنيا على أمور الدين ويسوق الكل مساقاً واحداً ولا يضع ولا يرفع إلا بالكتاب والنص وانختلف طريقتا هما في الخلافة والسياسة إلى آخر ما قاله أخذنا منه موضع الحاجة

باجماع معروف از مذهب شیعه و مشهور از ایشان حتی در میان مخالفین ایشان یعنی عame عمیا چنانکه طایفه از فریقین تصریح باان کرده اند

عبدالجمیل بن ابی الحديدة در شرح خود بر نهج البلاغه در جایی که رد کرده است بر کسیکه گمان کرده است که عمر در سیاست و تدبیر نیکو ترو درست تربود از امیر المؤمنین (ع) گفته است کلامی را که محصل آن این است که عمر مجتهد بود و عمل میکرد بقياس و استحسان ومصالح مرسله و جایز میدانست تخصيص عمومات نصوص را بر آیه‌ای مردم و استنباط از اصولیکه اقتضا میکند خلاف آنچه را که اقتضامیکند عموم نص و مکر میکرد با خصم خود و امر میکرد امیر این را که از جسانی خود قرار داده بود بمکروحیله و تادیب میکرد بتازیانه هر که را که گمان میکرد که مستوجب تادیب است و غفو میکرد از دیگرانیکه کرده بودند گناهی را که بسبب آن مستوجب تادیب بودند و همه اینها را بقوه اجهاد خود میکرد و نظر او چنان اقتضامی نمود و امیر المؤمنین علی (ع) رای او بر این نبود بلکه چنان بود که می‌ایستاد بر نصوص و ظواهر و از آن نمیگذشت و اجهاد نمی‌نمود و قیاس بکار نمی‌بردو بود آنحضرت مقيده بقيود شرعیه و ملتزم به پیروی آن و مطابق مینمود امور دنیا را بالمور دین و همه را بیک سیاق میراند و نمیگذشت چیزی را و بر نمیداشت چیزی را مگر بحکم کتاب خداونص رسول مصطفی (ص) و مختلف بود طریقه عمر وعلی در خلافت و سیاست تا آخر کلام ابن ابی الحديدة بر گرفتیم ما از کلام او آنچه را که محل حاجت بود.

الفصل الثاني

اشاره الى سبب حدوث الاجتهاد والاجماع عند الامامية و شبهائهم فيه
ثم لما انقضت مدة الائمة المعصومين صلوات الله عليهم و انقطعت السفراء

مترجم گويد مراد ابن ابي العبد اذ اين کلام آنست که زاعم خطاكرده است
 در تفضيل عمر در تدبیر و سياست بر علی (ع) بلکه اورا محل و مجال تفضيل و ترجيح نیست
 زيرا که هر يك از ايشان را طریقه است غیر طریقه دیگری عمر در جمیع امور دینی و دنیوی
 برأی و نظر خود عمل میکرد چه موافق با شرع میافتاد یا نه و علی (ع) در جمیع آنها عمل
 میکرد بحکم شرع از روی نصی که از خدا و رسول (ص) باو رسیده بود و از نصوص تجاوز
 نمود و در مثالیل و مفاهیم آنها تصرف و تعرف نمیفرمود و چنان میدانست که هیچ
 واقعه نیست از وقایع دین و دنیا مگر آنکه در آن حکمی از شرع هست که باید با آن حکم
 ملتزم و متبع گردید و حکم شرعاً باید از نص لسان شارع اخذ نموده از دلالات عقل و
 نه از رأی و قیاس واستحسان و نه از اتفاق آراء ناس و امثال اینها

ومراد مصنف از نقل کلام ابن ابي العبد آن است که از خود فرقه محقق شیعه گذشته
 مخالفین ايشان از طوایف عامه عمیاً میدانند و میگویند که جماعت شیعه با جهاد و قیاس
 و امثال آنها عمل نمیکنند و از نصوص و ظواهر تعدی نمی نمایند زیرا که قول و عمل امام
 ايشان که امير المؤمنین علی (ع) است بر این بوده و البتة موقت بهر امامی
 تا میتواند اطباق میکند اعمال و احوال خود را بر اعمال و احوال آن امام
 چنانکه عامه نیز عمل میکنند با جهاد و قیاس و رأی و استحسان و مصالح مرسله و اجماع
 و امثال اینها بمتابعة و مموافقة رأس و رئيس ائمه خود عمر بن الخطاب پس بالراجح از جماعتی
 که خود را از فرقه محقق شیعه میدانند و نسبت بایشان می دهند و انتقام و ادعای مذهب
 شیعه و ولایت و محبت ائمه هادیه علیهم افضل الصلوة و التحیة مینمایند و ایکن در اعمال و
 احوال موافق ايشان نیستند و افعال و اقوال ايشان باینطایه نمیماند بلکه همه رفتار و
 گفتار و کردار ايشان در اصول و فروع و در قول و عمل موافق و مناسب است با عامه عیماء
 خدامهم الله چنانکه در فصول آتیه بشرح و تفصیل مذکور و معلوم خواهد شد ان شاء الله
 ثبّتنا الله و جميع الاخوان في سبيل الرشد و الهدى و الإيان و صرفنا و منعنا عن سبيل
 الغي والضلاله و الطفيان فانه ربنا الرحمن المستعان

فصل دویم اشاره است بسبب حدوث اجتهاد و عمل با جمیع در میان طایفه امامیه

بینهم و بین شیعه‌هم و طالت الغيبة واشتدت الفرقه و امتدت دولة الباطل وخالطت الشیعة مخــالفیهـم و الفتــفــتــ فــی صــغــر ســنــهــم بــکــتــبــهــم اــذــکــانــتــ هــیــ المــتــعــارــفــ تــعــلــیــمــهــا فــیــ المــدــارــســ وــالــمــســاجــدــ وــغــیرــهــالــاــنــ الــمــلــوــکــ وــارــبــاــبــ الدــوــلــ کــانــواــ مــنــهــمــ وــالــنــاســ اــنــمــایــکــوــنــونــ مــعــ الــمــلــوــکــ وــارــبــاــبــ الدــوــلــ فــاعــشــتــهــمــ فــیــ مــدارــســ الــعــلــومــ الــدــینــیــةــ وــطــالــعــوــاــ کــتــبــهــمــ التــىــ صــنــفــوــهــاــ فــیــ اــصــوــلــ الــفــقــهــ التــىــ دــوــنــوــهــا لــتــســهــیــلــ اــجــتــهــادــهــمــ التــىــ عــلــیــهــا مــدارــ اــحــکــامــهــ فــاســتــحــســنــوــ بــعــضــاــ وــاــســتــهــجــنــوــ بــعــضــاــ اــدــاــمــ ذــلــکــ الــىــ اــنــصــنــفــوــاــ فــیــ ذــلــکــ الــعــلــمــ کــتــبــاــ اــبــرــاــمــ وــنــقــصــاــ وــتــکــلــمــوــاــ فــیــمــ تــکــلــمــ الــعــامــةــ فــیــهــ مــنــ الــاــشــیــاءــ التــىــ لــمــ يــأــتــ بــهــاــ الرــســوــلــ صــلــیــ اللــهــ عــلــیــهــ وــآــلــهــ وــالــائــمــةــ الــمــعــصــوــمــوــنــ صــلــوــاتــ اللــهــ عــلــیــهــ وــکــثــرــاــ بــهــاــ الــمــســائــلــ وــلــبــســوــاــ عــلــىــ النــاســ طــرــقــ الــدــلــائــلــ وــکــانــ الــعــامــةــ قــدــ اــحــدــثــوــاــ فــیــ الــقــضــایــاــ وــالــاــحــکــامــ اــشــیــاءــ کــثــیرــةــ

وــشــبــهــهــایــ اــیــشــانــ درــآنــ پــســ بــدــانــکــهــ چــونــ مــدــتــ حــضــورــ وــظــهــوــرــ مشــاهــدــهــ نــورــ اــئــمــهــ اــطــهــارــ عــلــیــهــمــ صــاــوــاتــ اللــهــ الــمــلــکــ الــجــبــارــ بــرــ آــمــدــ وــســفــارــتــ ســفــرــاءــ اــذــمــاــیــنــ اــیــشــانــ وــشــیــعــیــانــ اــیــشــانــ منــقــطــعــ گــرــدــیدــ وــغــیــبــتــ پــرــمــصــیــیــتــ اــمــامــ جــنــ وــبــشــرــ وــمــوــلــاــیــ تــانــیــ عــشــرــ عــلــیــهــ صــلــوــاتــ اللــهــ عــلــیــ الــاــکــبــرــ بــطــوــلــ اــبــجــامــیدــ وــدــرــاــزــ گــرــدــیدــ وــوــرــقــهــ بــرــحــرــقــهــ آــنــ حــضــرــتــ بــرــفــقــهــ مــحــقــهــ شــیــعــهــ بــســیــارــشــیدــ وــمــدــیدــشــدــ وــدــوــلــتــ بــاــطــلــ وــســلــطــنــتــهــ جــوــرــ اــمــتــادــ یــافــتــ وــمــخــالــطــهــ کــرــدــنــدــشــیــعــهــ اــمــامــیــهــ بــاــمــخــالــفــینــ خــودــ اــزــعــامــهــ یــعــنــیــ باــ اــیــشــانــ رــفــتــ وــآــمــدــ وــنــشــســتــ وــبــرــخــوــاــســتــ وــگــفــتــگــوــ مــیــمــوــدــنــدــ وــاطــفــالــ اــیــشــانــ اــذــکــرــچــکــیــ اــنــســ وــالــفــتــ گــرــفــتــنــدــ بــکــتــبــ مــخــالــفــانــ چــونــکــهــ مــتــعــارــفــ بــودــ تــعــلــیــمــ وــتــعــلــمــ کــتــبــ اــیــشــانــ درــمــدــارــســ وــمــســاجــدــ وــغــیرــ آــنــهــاــزــیــرــاــکــهــ بــاــدــشــاهــانــ وــصــاحــبــانــ دــوــلــتــ درــ آــنــزــمــانــ اــزــ مــخــالــفــینــ بــوــدــنــدــ وــرــمــدــمــانــهــمــ اــیــنــ اــســتــ وــجــزــاــیــنــ نــیــســتــ کــهــ بــبــحــســ طــبــیــعــ بــاــپــاــدــشــاهــانــ وــصــاحــبــانــ دــوــلــتــ بــوــدــ وــدــمــیــ بــوــاــشــنــدــ پــســ مــعــاــشــرــتــ کــرــدــنــدــشــیــعــهــ بــاــمــخــالــفــانــ یــعــنــیــ هــمــ ســازــوــهــمــ بــاــزــوــاــنــبــاــزــ گــرــدــیدــنــدــ بــاــیــشــانــ درــ خــوــانــدــنــ درــســ عــلــومــ دــیــنــیــ وــمــطــاــعــهــ مــیــمــوــدــنــدــ کــتــبــ اــیــشــانــ زــاــرــاــ کــهــ تــصــیــیــفــ کــرــدــهــ بــوــدــنــدــ درــ اــصــوــلــ فــقــهــ یــعــنــیــ قــاــعــدــهــ هــایــیــکــهــ ســاخــتــهــ بــوــدــنــدــ وــنوــشــتــ بــوــدــنــدــ زــارــاــ کــرــدــنــ اــجــتــهــادــشــانــ کــهــ بــرــ آــنــ بــوــدــ مــدارــ اــحــکــامــ شــرــعــیــهــ اــیــشــانــ پــســ طــایــفــهــ شــیــعــهــ بــعــضــیــ اــذــ اــصــوــلــ فــقــهــ اــیــشــانــ زــاــرــاــ کــرــدــنــدــ وــنــیــکــوــشــرــدــنــدوــ بــعــضــیــ دــانــهــ پــســنــدــیدــنــدــوــزــشــتــ دــانــســتــنــدــاــیــنــ اــمــرــ کــشــانــیدــوــوــادــاشــتــ عــلــمــاءــ وــطــلــابــ شــیــعــهــ رــاــ بــاــیــنــکــهــ تــصــیــیــفــ کــرــدــنــدــ درــ عــلــمــ اــصــوــلــ کــتــابــهــاــ مشــتــقــلــ بــراــبــرــ وــنــقــضــ کــهــ تــکــلــمــ کــرــدــنــدــ درــ آــنــهــاــدــ آــنــچــهــ تــکــلــمــ کــرــدــهــ بــوــدــنــدــ درــ آــنــ عــاــمــهــ عــمــیــاــخــذــلــهــمــ اللــهــ عــلــیــ اــزــجــیــزــهــاــیــکــهــ بــیــغــبــرــ (صــ)

وــاــئــمــهــ عــلــیــهــمــ الســلــامــ نــیــاــوــرــدــهــ بــوــدــنــدــ وــنــفــرــمــوــدــهــ بــوــدــنــدــ وــبــوــاــســطــهــ عــلــمــ اــصــوــلــ مــســائــلــ اــبــســیــارــ کــرــدــنــدــ وــرــاهــهــایــ دــلــالــتــ دــلــیــلــهــارــاــ مشــتــبــهــ گــرــدــنــدــنــدــ وــعــامــهــ اــحــدــاثــ کــرــدــهــ بــوــدــنــدــرــقــضــایــاــ

بارائهم وعقولهم في جنب الله وشبيه احكامهم باحكام الله ولم يقنعوا بابهام ما بهم والسكوت عما سكت الله بل جعلوا الله شر كاء حكموا كحكمه فتشابه الحكم عليهم بل لله الحكم جميعاً واليه يرجعون وسيجزيهم الله بما كانوا يعملون

ثم لما كثرت تصانيف اصحابنا في ذلك وتكلموا في اصول الفقه وفروعه باصطلاحات العامة اشتبهت اصول الطائفتين واصطلاحاتهم بعضها البعض وانجر ذلك الى ان التبس الامر على طائفة منهم حتى زعموا جواز الاجتهاد والحكم بالرأي ووضع القواعد والضوابط لذلك وتاویل المتشابهات بالظني والترؤى والأخذ باتفاق الاراء وتأييده ذلك عندهم بامور :

احدها مارأوه من الاختلاف في ظواهر الآيات والاخبار التي لاتتطابق الابتاويل بعضها بما يرجع الى بعض وذلك نوع من الاجتهاد المحتاج فيه الى وضع اصول والضوابط

والثانى مارأوه من كثرة الواقع التي لانص فيها على الخصوص مع مesis

احكام پیزهای بسیار برابر آبیها وعقلهای خود در مقابل شرع و دین خدا و مشتبه شد احکام ایشان باحکام خدا وقناعت نکردن بابهام آنچه که خدام بهم گذاشت و بسکوت از آنچه که خدا سکوت از آنداشت بلکه گردانیدند از برای خدا شریکهای چندی که حکم گردند مانند حکم خدا پس مشتبه شد برایشان حکم خدا باحکم شر کاء بل لله الحكم جميعاً واليه يرجعون وسيجزيهم الله بما كانوا يعملون

پس چون بسیار شد تصانيف اصحاب ما یعنی علماء شیعه در علم اصول و تکلم گردند در اصول وفروعه باصطلاحات عامه مشتبه شد اصول هردو طایفه و اصطلاحات ایشان بیکدیگر و منجر شد اینکار بسوی اینکه مشتبه شد امر بر طایفه از شیعه امامیه تا اینکه گمان گردند و اعتقاد نمودند جایز بودن اجتهاد و حکم برآی و وضع قاعدهها و ضابطه ها از برای آن و تاویل متشابهات از روی گمان و رأی و اخذ باتفاق آراء مردم و قوته گرفت این امر یعنی اعتقاد بجواز امور مذکوره در نزد آن طایفه از امامیه بواسطه چند امر :

یکی از آنها بود آنچه که دیدندو ملاحظه کردند از اختلاف در ظواهر آیات و اخبار بکه با یکدیگر تطابق و توافق نمیکنند مگر بیر گردانیدن بعضی از آثار اعتمانی که راجع شود و باز گردد بسوی بعض دیگر و این نوعیست از اجتهاد که احتیاج میافتند در آن بوضع اصول و قاعدهها

دویم آنچه که دیدند از کثرت و قابیکه نصی در خصوص آنها نیست با کشیدن حاجت

الحاجة الى معرفة احكامها

والثالث مارأوه من اشتباه بعض الاحكام وما فيه من الابهام الذي لا ينكشف ولا يتعين الا بتحصيل الظن فيه بالترجح و هو عين الاجتهاد فاولوا الايات و الاخبار الواردة في المنع من الاجتهاد والعمل بالرأي بتخصيصها بالقياس والاستحسان و نحوهما من الاصول التي تختص بها العامة والواردة في النهي عن تأويل المتشابهات ومتابعة الظن بتخصيصها باصول الدين والواردة في ذم الأخذ باتفاق الاراء بتخصيصها بالاراء الحالية عن قول المعمصوم لما ثبت عندهم ان الزمان لا يخلو من امام معمصوم فصار ذلك كله سبباً لكثره الاختلاف بينهم في المسائل وتزايده ليلاً ونهاراً و توسيع دائرته مدة و اعصاراً حتى انتهى الى ان تریهم يختلفون في مسئلة واحدة على عشرین قولاً او ثلثين او زاید بل لو شئت ان اقول لم تبق مسئلة فرعية لم يختلفوا فيها او في بعض متعلقاتها لقلت و ذلك لأن الاراء لا تكاد تتواافق والظنوں قلماً تتطابق و الافہام تتشاکس ووجوه الاجتهاد تتعاكس والاجتهاد يقبل التشكيك و يتطرف اليه

بشناختن احكام آنها .

سوم آنچه که دیدند و ملاحظه نمودند اذ مشتبه بودن بعض احكام ببعضی و آنچه که در بعض احكام میباشد از ابهامی که منکشف و متین نمیگردد مگر بتحصیل ظن در آن بواسطه ترجیح احد معارضین و آن عین اجتهاد است پس تأویل کردند اخباریرا که واردشده است در منع از اجتهاد و عمل برآی بتخصیص آن اخبار بقياس و استحسان و امثال آنها از اصولیکه مختص است بعامه و تأویل کردند اخباریرا که واردشده است درنهی اذ تأویل متشابهات و متابعة ظن بتخصیص آن اخبار باصول دین و تأویل کردند اخباریرا که واردشده است در ذم اخذ باتفاق آراء که آنرا اجماع مینامند بتخصیص آن اخبار با آرائیکه خالیند اذ قول معمصوم عليهم السلام از جهه آنکه ثابت بود در نزد ایشان که هیچ زمانی خالی نیست از امام معتمد و می پس گردیده اینها که ذکر کردیم سبب اختلاف دو مسائل در میان ایشان و بهمین سبب افزوده شد و میشود بر اختلافات در میان ایشان شب و روز و وسیع گردید و و میگردد دایره آن مدتها و روز گارها تاریخی کار بجا یکه می بینی تو ایشان را که اختلاف میکنند در یک مسئله بر بیست قول یا بیشتر بلکه هر گاه خواسته باشم که گوییم که باقی نمانده است مسئله از مسائل فرعیه که اختلاف نکرده باشند در آن یادر بعض متعلقات آن هر آن بنه گفته ام و این از جهه آن است که رأیها نزدیک بموافقه یک بدبیر نیستند و ظنها کم

الرکیک ویتشبه بالقوم من لیس منهم ویدخل نفسه فی جملتهم من هو بمعزل عنهم
فظللت المقلدة فی غمار آرائهم یعمهون واصبحوا فی لحج اقاویلم یغرقون

است که با یکدیگر مطابقه کنند و فهم ها باهم اختلاف دارند و جوه اجتہاد برء کس همیگر
میافتدند و نیز اجتہاد قابل تشکیک است و ضعف و غلط در آن راه میابد و بسا باشد که
شبیه کندخود را بقوم کسیکه از جمله ایشان نیست و داخل میکند خود را در جمله ایشان کسی که
از ایشان بکنار است پس مقلده همیشه در مستیهای آراء خود حیران و در مانده اند و در ریا
های بی پایان گفتارهای بی پایه و مایه خود غرق گردیده اند

مقر جم گوید مطالب مذکور در این فصل بسیار متین و اذضر و دریات منذهب مجتبه دین است
ومحل ابراد و اعتراض و مجال انکار و اعراض نیست و تفاصیل آنها بر اهل علم معلوم و روشن است
و بیان آنها تفصیلا و تکمیلا از برای عوام که از علم حظی برده و فیضی حاصل نکرده اند کمال تعسر
بلکه تعذر را دارد و گرمه ممکن باشد مستلزم ارتکاب اطناب و اطاله و خروج از حد توسط و عدالت
می باشد که مودث سئام و ملالات و صداع و کسالت خواهد بود و لکن در مقام اشاره
بچند فقره از آن مطالب که محل اهتمام شدید و از رای عوام نافع و مفید است اجمالا
بر می آیم .

فقرة أولی علم اصول الفقه عبارت است از قاعده های چندی که تمپید و تنظیم کرده
اند آنها را از روی دلائل لغویه و عرفیه بافهمای ضعیفه و دلائل عقلیه بعقل ناقصه سخیفه
خود را از روی قواعد فلسفیه و کلامیه و ظواهر آیات قرآنیه و از روی بعض اخبار ضعیفه و
مجموعه و ظواهر بعض اخبار دیگر و از روی اجتہادات خاطئه فاسد و اتفاق آراء کاسده
که همه اینها الا قلیلا منها از جانب شرعا و دین و فرموده ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
من نوع و منتهی عنها است چنانکه بر اهل علم وفضل و ارباب سلم و عدل مشتبه و پوشیده
نیست .

فقرة ثانیه ابتداء این ابتداء در میان طایفه امامیه واقع شد از محمد بن احمد بن
جنید الاسکافی و حسن ابن علی بن ابی عقیل عمانی که در اوایل غیبت کبری بودندو کتابهای در اصول
الفقه تصنیف کردند و مجتبه بن آنها را قدیمین خوانند و این لفظ کافش است از آنکه
پیش از آنها کسی از طایفه امامیه تصدیک این فن و مرتدی و مؤتر بردا و از این علم مؤذی ظن
نبوده است و بعد از آنها تلمیذ آنها محمد بن محمد بن نعمان ملقب بمفید و تلامذه او
سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر آنها تقویت و ترویج این علم نمودند و بعد از این جماعت
بمدت مدیده و سنتین کثیر و جعفر بن حسن بن سعید حلی معروف به محقق وتلمیذ او حسن بن یوسف
بن مطهر موصوف بعلام و موسید احمد بن طاوس حسنه و غیر آنها بر تسدید و تأیید و تشهیر
و تکشیر آن افزودند و اکثر اخبار صحیحه و معتمده شیعه راطرح و تضعیف کردن و پس

الفصل الثالث

الإشارة إلى وجوب شبهات القاذيف بالاجتهاد والاجماع من الامامية

وليت شعرى كيف ذهب عنهم ما ينحل به عقد هذه المشكلات عن ضمائركم ام
كيف خفى عنهم ما ينخلع به اصول هذه الشبهات من سائرهم ألم يسمعوا حديث
الثنيلث المشهور المستفيض المتفق عليه بين العامة والخاصة المتضمن لاثبات الابهام
في بعض الاحكام وان الامور ثلاثة امر بيّن رشده وامر بيّن غيره وامر مشكل يرد حكمه
إلى الله ورسوله ﷺ وهلا سوغوا ان في ابهام بعض الاحكام حكماً ومصالح مع
ان من تلك الحكم ما يمكن ان يتعرف ولعل ما لا يعرف منها يكون اكثر على ان
الاجتهد لا يعني عن ذلك لبقاء الشبهات بعده ان لم تزد به كلام زادت وزادت احسبوا
اذهب خلصوا منها باجتهادهم كلا بل امعنوا فيها بازيدادهم اذ عموا أنهم هدوا بالظني
إلى التبني كلا بل الثنيلث باق و مالهم منه من واق اولم يدبروا اقول الله عزوجل

از ایشان بقرتی طویل و زمانی متمادی محدود و محدود پیان صداسال تقریباً که عمل باحدادیت
اهل بیت علیهم السلام در میان امامیه شهرت و قوّه گرفته و عدد طائفه اخباریه کثیرت یافته
بود در مرأة ناتیه عشر هجریه محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی^و وتلامذه او بتجدید و مرآة
این بنابرداخته و این لوارا بعد از سقوط و سکون در میان این طایفه افراده و سازاین نوا
را بعد از صمت و سکوت بر گوشهاي این فرقه نو اخته و از نویشور از پیشتر ابراهیم و احکام این علم
و تشدید و تسدید این فن نمودند الى زماننا هذا که علم اصول الفقه در میان این طایفه
بمنزله اصول دین و عمل با آن از فرائض شریعت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین گردیده و
بلکه مردم چنان می پندارند که قواعد این فن از ائمه مخصوصین علیهم السلام رسیده حتی
شنیده میشود از السنّه بعض مردم بلکه از طلاب و فضلاء ایشان که علم اصول از فرموده
حضرت امام جعفر صادق (ع) است یاغفلتا از آنکه مخترع این فن و مبتدع عمل بطن ابو
حنیفه و مالک واصحاب ایشان می باشند چنانکه مجتهدین این طائفه خود اقرار و اعتراف
با آن دارند و در کتب قدیمه و جدیده ایشان محرر و مقرر است و در این زمان فرقه محقق
اخباریه در نهایة قلت وذلة می باشند بلکه در کافه بلاد عراقین و شام و حجاز و حواشی آنها
بسیار قلیل الوجودند و اگر هم نادرًا احدهی از ایشان در بلدی یافت شود در کمال اختفای
و انتقام خواهد بود ولکن مسموع و معلوم شد که در بصرین و توابع و حوالی آن این فرقه
محققة قوتی و کثرتی دارد بلکه بنای کلیه آن بلاد بر عمل باحدادیت مرویه از اهل بیت علیهم

فاما الذين في قلوبهم زيف فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم اماطن آذانهم ان المراد بالراسخين في العلم الائمة عليهم السلام لام لهم أغفلوا عن الاحاديث المعصومة المتضمنة لكيفية طريق الترجيح بين الروايات عند تعارضها واثبات التخيير في العمل فان كلها حق او ما بعلهم وبلغك بأيتها اخذت من باب التسليم وسعك او خفي عليهم ان قول المعصوم انما يعرف بالحديث المسموع منه عند حضوره ومحفوظ في صدور الثقات او المثبت في دفاترهم عند غيبته ولا مدخل لضم الآراء معه اتفقوا او اختلفوا نعم قد يكون الحديث مما اتفقت الطائفة المحققة على العمل بهمضمنه بحيث لا يشد عنهم شاذ ويسمى ذلك الحديث بالمجمع عليه بين اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه وهذا معنى الاجماع الصحيح المشتمل على قول المعصوم عند قيام الشيعة لاغير فلو انهم ترکوا المتشابه على حاله من غير تصرف

السلام ونفي اجتهاد است هر جند که تفصيل احوال واعمال ایشان ازحيث تصفيه وتخليل وزجهة ترقی وتنزل در مراتب علم وسلام بر مامع معلوم ومنکشf نیست وفقنا الله للقائهم وصحبتهم واستفاضة الفیض من عشرتهم وخدمتهم وعجل الله فرجنا وكشف الله ضيقنا وحر جنابه ظهور امامنا و مولينا سلطان الحق والولی المطلق صلوات الله الطيبات الطاهرات الزاکیات الباقيات المتوالیات مادامت الارض و السموات العائیات علی وعای آباء الطیبین الطاهرین و اسلافه المعسومین المکرمین حتی یتحقق الحق بكلماته و یقطع دابر الكافرین و یحقق الله الحق و یبطل الباطل ولو کره المجرمون .

فقره ثالثه چنانکه مصنف عليه الرحمه ذکر کرد نیست مسئله از مسائل فرعیه مگر آنکه مجدهین امامیه را در آن مسئله یادربعض متعلقات آن اختلاف بسیار است بحسب اجتهادات و تاویلات و ترجیحات ظنه ایشان و هچنین بسیاری از فتاوی ایشانرا دلیلی از کتاب و سنته نیست بلکه دلیل برخلاف بعضی از آن هست بلکه آن فتاوی از روی رأی و قیاس و اخذ باتفاق آراء و اخذ بشمرت بین امثالهم میباشد بلکه فتاوی بعضی از ایشان از روی تقليد بعض دیگر باشد وما از مسائلیکه مبنی بر این اصول و مقید باین فصول است از فتاوی ایشان در این ترجیه بروجه ایجاز و اختصارمد کور میداریم تارفع شبهه قاصرين از اخوان و اتمام حجه والزام جرم وخیانت بر معاندین و خوان بشود والله الموفق المعین از آنچمه چند مسئله از مسائل متعلقه بتقلید است

فيه وسكتوا عما سكت الله عنه وابهموا ما بهم الله وجعلوا الاحكام ثلاثة واحتاطوا في المتشابه وردوا علمه الى الله والى رسوله وخبر روا في المتعارض ووسعوا في المتناقض كما ورد بذلك كل النصوص عن اهل الخصوص لاجتمع اقوالهم واتفقت كلامهم ومقالهم وكانت فقهاء متوافقين ولا حاديث ائمتهم ناقلين لاصحاء متاشاكسين وعن النصوص ناكلين ولكان كلما جاء منهم خلف دعوا لسلفهم لا كلما دخلت منهم امة لعنت في اختها بصلفهم ولكان كل امرء بالقرآن والحديث منطيقاً وعن الاراء سكيناً ولو انهم فعلوا ما يوعظون به لكان خيراً لهم واشد تشبيتها وليت شعرى ما حملهم على ان تر��وا السبيل الذي هديتهم اليه ائمة الهدى واخذوا سبلًا شتى واتبعوا الاراء والاهواء كل يدعوا الى طريقة ويدنون عن الاخرى

ثم ما الذى حمل مقلديهم على تقليدهم فى الاراء دون تقليد الائمة على الطريقة المثلثى ان هي الا سنة ضيزي ضرب الله مثل رجال متاشاكسون ورجالاً سلماً لرجل هل يستويان مثلما الحمد لله بل اكثراهم لا يعلمون

اول آنکه تجویز کرده اند بلکه در بعض فروض واجب دانسته اند تقلید مجتبه داکه اجتهاد و فتوای او از روی رأی وطن و اخذ باتفاق آراء و امثال آنها باشد بلکه اذ هر طریق که قطعی یا ظن بحکم شرعی به مرساندوهر چند که از روی چفر بار مل یاخوابیدن و نحو آنها باشد چنانکه صریح کلام بعضی از اعلام ایشانست و دلیلی از کتاب و سنت بر این حکم نیست بلکه ادلہ تقلید که در کتاب و سنت وارد شده است دلالت قاطمه برخلاف این دارند مانند فرمایش حضرت حجۃ علیہ افضل الصلوٰۃ والتحمیة واما الحوادث الواقعه فارجحه وفیرها الى رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجۃ الله که حصر فرموده است در آن مفتی جایز الفتوى را بروات حدیث که باید فتوای از روی احادیث ایشان علیهم السلام باشد نه از غیر آن و کسی رانمی رسد که گوید که احادیث اهل البيت علیهم السلام و افسی و کافسی نیست در جمیع و قمایع و اتفاقات حادثه چون بسیاری از وقایع و امور در میبینم که نصی از آیات و روایات در خصوص آنها نیست ذیراً که می گوییم بلی داست است در بسیاری از وقایع و امور نص خاصی وارد نشده ولکن عمومات بسیار از نصوص داریم که در آن وقایع نمسک با آنها میتوان کرد مانند حدیث گل شیعی مطلق حتى یرد فيه امور و نهی و حدیث الناس فی سعة مما لا یعلمون و حدیث رفع عن امته تسعه وحدیث تثبیت و حدیث اخوک دینک فاحتطر لدینک و سایر

الفصل الرابع

اشاره الى گنه اهتمام داده مخالفه المشهور ودفع نوهم الدورى الاعمل بالآثار
 ولعلك تقول انك ادعية امرأ أو جئت شيئاً نكرا وخالفت طائفة من مشاهير
 الفقهاء ثم انك ردت الظن بالظن وابطلت الاجتهاد بالاجتهاد واثبتت الخبر بالخبر و
 ما نفقة كثيراً مما تقول فهل لك الى ما ادعية من دليل غير ما ذكرت ام هل لنا من
 العلم بذلك من سبيل سوى ماسطرت فأتنا بسلطان مبين ان كنت من الصادقين فنقول
 وبالله التوفيق

اما قولك انى ادعية امرأ امرأ وجئت شيئاً نكرا فالوجه فيه ان طبعك قد اعترض
 المشهورات و انقاذ المسلمين و استصعب عليه الامعان في البرهان و تحصيل الایمان

اخبار احتياط و امثال اينها پس معلوم شد که نیست و افعه ازو قابع عالم مگر اینکه نصی از برای
 آن خصوصاً یاعوماً از احادیث اهل البيت علیهم السلام می باشد و دیگر مانند فرمایش
 حضرت صادق (ع) و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفًا على هواه
 مطیعاً لأمر مولاہ فللهم اعلم ان يقولو ام يعني هر که از فقهاء که نگاهدارد خود را از شرور
 ومعاصی و نگاهدارد دین خود را لزم فاسد نه سانیه و شیطانیه و از شباهت زلات و ضلالات و مخالفت
 کنده و اهار خواهشها نفس خود را فرمان بردار باشد مولای خود را پس از برای عوام جایز
 است که تقلید او کند پس میگوئیم کسیکه عمل میکند برای خود بتأوابلات و ترجیحات عقل ناقص
 خود یا با تفاوت آداء مردم و امثال اینها چگونه اطاعة امر مولای خود کرده و از کجا یعنی
 میکند که نفس و دین خود را نگاهداشته و مخالفه هوای نفس نموده تا اینکه تقلید او
 جایز باشد و مانند فرمایش آن حضرت (ع) انظر و اعلم کم عن تاخذونه فان لتفافی کل
 خلف عدو لا ینفون عن هذا الدين انتحال المبطلين و تحریف الفالین و تاویل الجاهلين
 پس این جماعت چگونه روا میدارند که مردم از ایشان اخذ علم دین خود کنند با این همه
 تاویلات ظنیه که در مشابهات آیات و اخبار از روی چهل مینمایند و امثال اینها از ادله
 داله بر عدم جواز تقلید کسیکه از غیر نصوص و ظواهر کتاب و سنته حکم میکند و فتویٰ یدهد
 بسیار است و شاید بعضی از آنها در فصول آتیه بیاید

دوم - واجب دانسته اند کثیری از ایشان تقلید اعلم را پس میگوئیم اولاً معرفة شخص
 اعلم از برای عامی ممکن نیست زیرا که تا کسی در امری استاد نباشد استاد آن امر

باليقان وسيما اذا ادى ذلك الى مخالفة مارسخ فيه على طول الزمان ولو انك اخرجت رقبتك عن ربقة الاعتياد و فككت جيدك من قلادة التقليد والانقياد لصار ما رأيته نكرأ عرفاً وما حسبته صعباً ذلولاً فمن يك ذافم من مریض یجد هرابه الماء الزلا لا وبعد فاني انبأتك اولا ان هذه الرسالة ليست الى ما سمعنا تین ولالى انا وجدنا تین وقد اعذر من اندر

و اما قولك اني خالفت طائفة من مشاهير الفقهاء ففيه ان اول من فعل ذلك اوئلک فانهم خالفوا طريقة القدماء الاخباريين وغيروا سنة اجلة الفقهاء المعتمدين وعدلوا من الاخبار الى الاصول وارتکبوا الفضول ونحن نزيد احياء تلك الطريقة وتتجديد تلك السنة القديمة لانها الحق الذى لا ريب فيه والمتيقن الذى لا شبہة تعترى به الحق احق ان يتبع و احرى ان يتبع على ان القدماء احجل شانا و ارفع مكاننا و الى الائمه اقرب زماناً من المتأخرین والاعتماد عليهم اکثرو برهانهم ابهرو ستسمع

دانی شناسد پس باید این کس خود فقهیه باشد تا فقهیه را بشناسد و بعد اذ آن اعلم فقهاء تشخیص کند و اگر گفته شود که تشخیص اعلم بشهادت عدلين ممکن است گوئیم که اگر آن عدلين خود فقهیه نمی توانند که دیگريرا از خود افقه دانند زیرا که افقه دانستن ایشان دیگريرا موجب شک در فقاھة خود ایشان میشود و اگر ایشان غیر فقهیه باشند شهادت ایشان باعلمیت فقهیه از فقهاء در مکان قبول نیست چنانکه ذکر شد و ثانیاً بر فرض اینکه اعلم معلوم باشد دلیلی از کتاب و سنة بر وجوه تقليد اعلم نیست بلکه ادله عموم و اطلاق دارند نسبت باعلم و غير اعلم مانند احادیث که در مسئله سابقه ذکر شد و عمدہ دلیل ایشان براین حکم آن است که قول اعلم اقرب باصبه واقعست و مکلف در حقیقت مکلف بواقع است پس تقليد اعلم مادامیک ممکن باشد براو واجب است و این عین اجتهد است زیرا که در کتاب و سنت امر "متبايعة قول ائمه عليهم السلام وارد شده به بموافقت و تحسیل آن بلی چیزی که در این مقام هست حدیث ابن حنظله از حضرت صادق (ع) که در آن امر باختیار اعلم واقفه راویین عدلين فرموده اند ولكن سؤال در آن حدیث چنان است که دو نفر اذ شیعیان شما در سردینی یامیر ائمی نزاع دارند پس وجوع می کنند بد و نفر اذ راویان حدیث شما که هر دو تقه می باشند پس هر یک ایشان بخلاف یکدیگر فتوی میدهد پس این دو نفر متنازعین چکنند آن حضرت وجوه چندی اذ برای ترجیح احدهما بیان فرمود که از آن جمله اعلمیت واقفهیت است و شاید وجه این ترجیحات

فيهم من الأئمة المعصومين ما تعرف به قدرهم و رجحانهم على من خالفهم انشاء الله تعالى .

واما قولك انى رددت الظن بالظن و ابطلت الاجتهاد بالاجتهاد واثبت الخبر بالخبر فحاشاى حاشاى من ان اخالفكم الى ما انهيكم عنه ان اريد الا اصلاح ما استطعت و ما توافقى الا بالله عليه توكلت واليه انبىء، بل انا ما رددت الظن باليقين وابطلت الاجتهاد بالنص المبين واستمسك بالعروه الوثقى والحل المتبن و جئتكم من سبأ بنبأ يقين و اغرت عن ممنوع منه الى مرغوب فيه وعما يريب الى ما لا يريب يعتريه .

ثم انك ان كنت لم تؤمن بامامة الائمة المعصومين او حديث التقليدين المتفقون عن سيد المرسلين وامثاله

آن باشد که چون مقام مقام تنازع و تخاصم است در سرمال و تخيير ممکن نیست زیرا که بمحیظ از متخصصین نمیخواهد دست از مال بردارد فلا بد من ترجیح احد الحكمین و شکی نیست که اعلمیت و افقیت مرجع است و الله اعلم بحقائق الامور و الاحکام هسته سوم جمهور ایشان منع کرده اند از تقليیدیت بالکه غیر واحد از ایشان نقل اجماع بر آن نموده و تمسک کرده اند در آن باجماع منقول و بشهرت در میان خودشان و بینض آراء فاسده و اوهام وطنون کاسده مثل آنکه گفته اند که چون انسان مرد دیگر صاحب رأی نیست و رأی او نیزه ردداست و گفته اند که مجتهد در اکثر احکام فرعیه ظان است و چون بمیرد علم باواقع به مرساند در احکامی که در حال حبیة ظن در آنها داشت پس علم او بعذار ممات بحکم هر واقعه یا موافق است باطنی که در حال حبیة داشت و یامخالف است بآن پس علی ای حال چون از درجه ظن ترقی بدرجه علم نموده و حقایق امور و احکام برآورده نکشف شده فلنذا باید از ممات مجتهد نباشد زیرا که مجتهد باید ظان باشد و چون مجتهد نباشد تقليید او نشاید و از امثال این مزخرفات از کلمات واهیه مضحکه نکلی بسیار گفته اند که قابل ذکر و ایراد نیست و چقدر غافل ولاهینداز قبیح و شناعت این سخنها و مبغوضیت آنها در نزد خدا و رسول (ص) و ائمه عليهم السلام پس میگوییم بایشان ایها الغفلة الجھله اگر میگوئید که انسان بعد از موت موضوع او مستحبیل و متبدل میشود و دیگر انسان نیست و آن شخصیتکه درحال حیات بود بعد از ممات

فليس لนามك كلام فاذهب انت من هيئنا ونحن من هيئنا وان كنت آمنت بذلك و لكنك ظنت ان العلم باخبرهم السلام لا بد ان يكون كالعلم بوجودهم في الوضوح والانارة والقوة او تواترها كتواتره والا فهو اخبار آحاد لتنفيذ الاطنان فما اريكم الا لم تعرف بعد ان اليقين كالظن له مراتب في القوة والضعف وان في الاحكام الشرعية يكفي باقل مراتبه مع ان اكثر الاخبار الاحكمية ليست في القوة باقل من اخبار الامامة متناً وسندأ

ثم اني لم اكلفك بالعمل بكل ما يروى بل بما اطمئنت اليه انفسكم منها والآخذوه في سببها و اهمله كما احمله الله في سبب فعلمه موكول الى الله و العمل موسوع علينا من الله وبعد فان العمل بالاخبار متفق عليه بين الامامية قاطبة وما اظنك تستطيع رده و رد كتب الحديث رأساً و خصوصاً الاصول الاربعة التي عليها المدار

آن شخص نیست پس بر شم الازم است که امامت ائمه ماضین علیهم السلام بلکه نبوت جدیع انبیاء علیهم السلام حتی نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را باطل و عاطل دانید و ایشان را واقوال ایشان را حجۃ ندانید و اعتبار و اعتنای با خبر و آثار ایشان ننمایید ذیرا که ایشان مرده اند پس ایشان آن اشخاصی که در حال حیات بوده اند نیستند و اگر میگویند که نبی و امام از خدا حکایت می کنند و قول ایشان قول خداست و ایشان ناقل صرفند مانند عدل ثقه که حکم مسئله را از قول فقیه نقل کند از برای مایل آن عدل ثقة بمیرد حکم آن فقیه باطل نمیشود اذ برای مابعد عدل ثقه پس همچنین انبیاء و ائمه علیهم السلام ناقل بودند اذ خدا و قول ایشان فی الحقيقة قول خدا است پس چون ایشان مردند خدا حی لا یموت است پس قول او سبحانه مانند ذات مقدس او زنده و باقی است بخلاف فقیه که قول و رأی او از خود او می باشد و ناقل نیست پس یموت او باطل می شود .

جواب میگوئیم که اگر فقیه اذ روی رأی و نظر خود حکم میکند چنانکه گفتید پس خارج میشود اذ عنوان روات حدیث و از سایر عناوین ادلہ تقلید و وجوع بعلماء و فقها مانند « من کان من الفقهاء » « وان لنا عدولاً ينقولون » که در مسئله اوای ذکر شد و داخل میشود در عنوان حدیث « من افتی برأیه لعنته ملائكة السماء و ملائكة الأرض » و امثال آن از آیات و اخبار یکه منع و نهی میکنند از عمل برأی و وطن پس تقلید چنین فقیهی در حال حیویه چگونه جائز باشد و چه دلیل و وجہه پر آن دارد فأتوا بهما ان كنت صادقین و اگر

في سائر الأعصار وإنما الخلاف بيننا وبينك في العمل بالأصول الفقهية خاصة فالاصوليون متفقون مع الأخباريين في العمل بالأخبار لا يخالفهم الا شاذ منهم كالسيد المرتضى واتباعه بل ولاهم لأنهم لا يردون الأخبار الغير المتوترة رأساً وإنما يردون نوعاً منها يسمون خبراً واحداً لا يوجب علمأ ولا عملاً وليس اصطلاحهم في ذلك موافقاً لاصطلاح من تأخر عنهم فإن المتأخرین يسمون كلما ليس بمتواتراً أحداً فالخبر الواحد في اصطلاحهم أعم منه في اصطلاح من تقدم عليهم وبهذا يندفع التدافع بين كلامي السيد المرتضى والعلامة في خبر الواحد ردأ وقبولاً ودعواهما الاتفاق على طرف النقيض ولذكر كلامهما وكلام من تأخر عنهم حتى يتبيّن لك الحق في ذلك انشاء الله تعالى

فقیه اذ کتاب و سنته نقل میکند و داوی و حاکی از قول نبی و امام علیه و علیہم السلام است پس بمردن او حکم کتاب و سنت و قول معصوم علیہم السلام باطل نمیشود چنانکه

بمردن عدل ناقل فتوی فقیه باطل نمیشود

و دیگر میگوئیم که اگر قول میت باطل و عاطل است پس چگونه است که شماره مقام تحصیل اجماع و تحصیل مشهور و قول جمهور از برای جبر خبر ضعیف یا از برای استدلال وغیر آنها اعتبار و اعتماد با قول موتی مینمایید و چگونه است که خود شمامیگوئید بعد از شیخ طوسی تلامذه او و من بعد هم تامدت هشتاد سال یا بیشتر تقاید شیخ طوسی را میکردند بجهة حسن ظنیکه بشیخ داشتند پس اگر میگوئید که آنها از روی اجتهاد خود اعتقاد بجواز تقلید میت خصوصاً در صورتیکه اعلم باشد از ایشان مانند شیخ حاصل کرده اند پس آن دو نقض قول شماً و مغرب اجماع متفقون و مومن ادله و اصول شما خواهد بود و اگر میگوئید که ایشان خود مجتهد نبودند و احدی از احیاء راهم در زمان خود مجتهد نمی دانستند فلذا مضطر بودند بتقلید میت و تقلید میت در حال ضرورت که تقلید حی ممکن نباشد چایز است

جواب میگوئیم که لازم افتاد این سخن شمارا که چایز باشد خدا تعالی را که بكلی و بالمره منع لطف و فیض از مردم نماید ذیراً که در ذمان مذکور امام(ع) که غایب و محجوب بود و علماء و فقهاء که چایز است تقلید با آنها وواجب است رجوع با آنها منقرض گردیده بودند و اگر هم نادری از ایشان باقی بود مردم اورا نمی شناختند و الاجرا تقلید شیخ

الفصل الخامس

وَقْلَ كَلَامُ الْأَعْلَامِ لِتَحْقِيقِ الْمَرَامِ

قال السيد المرتضى ره ان العلم الضرورى حاصل لكل مخالف للإمامية او موافق لهم انهم لا يعلمون فى الشريعة بخبر لا يوجب العلم وان ذلك قد صار شعاراً لهم يعرفون به كما ان نقى القياس فى الشريعة من شعارهم الذى يعلمه منهم كل مخالف لهم

وقال العالمة فى النهاية اما الامامية فالأخباريون منهم لم يعوا فى اصول الدين وفروعه الا على الاخبار الواحد المروية عن الائمة عليهم السلام والاصوليون منهم كابي جعفر الطوسي وغيره وافقوهم على قبول خبر الواحد و لم ينكروه سوى المرتضى واتباعه لشبهة حصلت لهم

را میکردند و موتی از ایشان هم که بگفته خودشما قابل تقلید و رجوع نبودندتا ینکه حشاشه فیض واطف بسبب ایشان باقی باشد زیرا که خودشما میگوئید که انسان بسبب موت مستحبیل و موضوع شخصی او متبدل میگردد و از حد اجتهاد خارج میشود بس قول او باطل خواهد بود البته وقابل تقلید نخواهد بود تعالی الله عن ذلك علوأ کبیرا پس چگونه شد که ثانیاً بر گشتبید وسائل شدید بجواز تقلیدمیت ووجوب رجوع باو در حال اضطرار او چه دلیل بر آن آوردیدمگر اجتهاد ظانی ورأی و قیاس عقلی و دایره اجتهاد را چنان وسعت داده اید که گماندارم که حکم میکنید و فتوی میدهید که اگر دست بفقیه شیمی نرسد تقلید مخالف واجبست بلکه اگر اخذ از فقیه مسلم ممکن نباشد اخذ ورثجوع بقول فقیه ذمی جایز بلکه واجب ولازم است و اگر گوئید که از کجا این گمان ادرحق ما بر دی گوئیم از همانجا که تقلیدمیت را بعد از منع تجویز کردید درحال ضرورة من غير حجۃ و دلیل والله یبحکم بالحق و هو یهدی السبيل

و دیگر میگوئیم که اجماع و شهرتی که از مجتهدین بر منع تقلیدمیت ادعامیکنید در چه زمان واقع و منعقد گردیده و اصحاب آن اجماع و شهرت کیانند بس اگر میگوئید که این اجماع و شهرت از اصحاب ائمه عليهم السلام و تلامذه ایشان و در زمان حضور ایشان عليهم السلام واقع شده حاشا و کلا این کتب و فربه است بغیر مرتبه والا روایتی با

اقول وقد عرفت ان السيد و اتباعه ايضاً لم ينكروه رأساً ولا غيرهم قبلوه عموماً وهذا هو الحق الذى لاريب فيه

قال المحقق فى المعتبر افطر الحشویة فى العمل بخبر الواحد حتى انقادوا لكل خبر وما فطنوا ماتحته من التناقض و ان فى جملة الاخبار قول النبي ﷺ سيفکر بعدى القالة على وقول الصادق عليهما السلام لكل رجل من اجله يكذب عليه واقتصر بعض من هذا الافراط فقال كل سليم السندي عمل به وغيره لا يعمل به و ما اعلم ان الكاذب قد يصدق والفاسوق قد يصدق ولم يتبنبه ان ذلك طعن فى علماء الشيعة وقدح فى المذهب ادلة مصنف الا وهو قد يعمل بخبر المجروح كما يعمل بخبر المعدل و افطر آخرون فى طرف رد الخبر حتى احالوا استعماله عقاولا ونقلوا واقتصر آخرون فلم يروا العقل مانعاً لكن الشرع لم يأذن فى العمل به وكل هذه الاقوال منحرفة عن

فتواوى اذ يكى اذ اصحاب ائمه عليهم السلام يانلهمه ايشان موافق حكم مذكور بياوريد واگر ميكوئيد كه اين اجماع و شهرت در زمان غبيت صغرى بوده يا اوایل غبيت کبرى كه فتح باب اجتهاد در ميان اماميه نشده بود باز همان کلام سابق را بعينه اعاده ميسکنيم و ميكوئيم که بياوريد فتو اى فقهاء يكى اذ آن زمان را بر منع تقلید ميت و مطالعه کنيد او ايل كتاب کافي و كتاب من لا يحضره الفقيه و مقنع وهدايه و رساله على ابن بابويه الى ولده و امثال آنها را تا بدانيد که اعتقاد اهل آن زمان در تقلید ميت اذ فقهاء شيعه و روات احاديث ائمه عليهم السلام و عمل بقول و اخذ فتاوى اوچ بوده است واگر ميكوئيد که اين اجماع و شهرت اذ مجتهدين باعاصرين ايشان اذ اخباريه و محدثين است ميكوئيم قول و فتاوى يكى اذ اخباريه و محدثين را اذ متقدمين و متاخرين بياوريد و بر ماحجه گردانيد و اگرمي گوئيد اين اجماع و شهرت اذ مجتهدين واقع و متحقق شده است فقط مى گوئيم که اگر در اول زمان طلوع کوکب اجتهاد واقع شده است مانند زمان قدیمين پس در آن زمان عدد مجتهدين اماميه نرسیده بود بعد يكه قابل اجماع و شهرت باشد و اگر در زمان کثرت عدد ايشان اين اجماع و شهرت واقع شده است پس پيش از انعقاد اجماع بچه چيز تمسك ميكرددند در اينمسئله مگر متابعة ظلون و آراء خود و دیگران پس چون عدد قائلين اين قول در زمان مدید و سنين كثيره بسرحد کثرت رسيد و مردم عدد همگي را با همديگر ملاحظه نمودند گمان کردند که اجماعي با شهرتى بر اين مسئله واقع شده است و با وجود

السنن والتوصيات وفما قبله الاصحاب اودلت القراءن على صحته عمل به وما اعرض عنه الاصحاب او شد ي يجب اطراحته

وقال في بيان منع العمل بمطلق خبر الواحد لا يقال الامامية عاملة بالاخبار وعملها حجة لانه منع ذلك فان اكثراهم يردون الخبر باهه واحد و باهه شاذ فلولا استنادهم مع الاخبار على وجه يقتضي العمل بها لكان عملهم اقتراحا وهذا لا يظن بالفرقة الناجية

وقال في اصوله ذهب شيخنا ابو جعفر رضى الله عنده الى العمل بالخبر العدل من رواة اصحابنا لكن لفظه وان كان مطلقاً في بعد التحقيق يتبيّن انه لا يعمل بالخبر مطلقاً بل بهذه الاخبار التي رویت عن الائمة عليهم السلام ودونها الاصحاب لأن كل خبر يرویه امامی يجب العمل به هذا الذي يتبيّن لی من كلامه ويدعی اجماع الاصحاب

هم اینها حججت اجماع و شهرت و دلیلیت آنها چه دلیل دارد و بعون الله تعالى و توفیقه سخن در ابطال حججیه آنها و امثال آنها اند خواهد شد .

و دیگر بدانکه در منع تقليديمیت تمسک کرده اند نیز باصل اشتغال باينمعنی که گفته اند که متین و متفق عليه از قهاء که امر بتقلید آنها و رجوع باهه شده است احياء ايشانند و تقلید اموات و رجوع بقول ايشان محل شك و نزاع است پس احتیاط در دین و اخذ بعلم و یقین اقتضا می کند اقتصار بر متيقن را و بعبارة اخري میگويند که ما یقین داریم باشتغال ذمه خود باد ای تکاليف الهیه و اشتغال یقینی اقتضا میکند برآئه یقینیه را و ما یقین بیرأته ذمه خود از تکاليف الهیه حاصل نمیکنیم مگر بتقلید مجتهده ای بمحابله و خالص کلام ايشان است .

میگوئیم که اولاً عمومات و اطلاقات ادله تقليید نسبت باحياء و اموات تساوی دارند مانند ارجعوا الى رواة حدیثنا و نحو آن بلکه در بعضی از آنها تصریح بجواز عمل بقول میت وارد شده است مانند حدیث حماد بن عیسی در آداب و کیفیت صلوة که در آنجا گفته است که گفتم بحضورت صادق (ع) که کتاب حریز در نزد من است و بآن عمل میکنم فرمود «لابأس» و از شواهد خارجه معلوم شده است که این واقعه بعد از وفات حریز بوده است و در هیچ روایتی از صحاح وضعاف وارد شده است منع ونهی از تقلید موتی پس چه چیز موجب شک ايشان شده است در جواز آن بجز سخنهاي واهی که از ايشان ذكر شد

على العمل بهذه الاخبار حتى لورواها غير الامامي و كان الخبر سليما عن المعارض واشتهر نقله في هذه الكتب الدائرة بين الاصحاب عمل به وقال الشهيد في الذكرى في خبر الواحد وانكره جل الاصحاب كأنهم يرون ان ما باید بهم متواترا ومجمع على مضمونه وان كان في خبر الاحد واستدل في المعالم على حجية الخبر الواحد باطباقي قدماء الاصحاب الذين عاصروا الائمة عليهم السلام واخذوا عنهم وقاربوا عصرهم على رواية اخبار الاحد وتدوينها والاعتناء بحال الرواية والتفحص عن المقبول والمردود والبحث عن الثقة والضعف واشتهر بذلك بينهم في كل عصر من تلك الاعصار وفي زمن امام بعد امام ولم ينقل عن احد منهم انكار ذلك او مصير الى خلافه ولا روى عن الائمة عليهم السلام حديث يضاده مع كثرة الروايات عنهم في فنون الاحکام ثم ذكر ما نقلناه من العلامة في النهاية ثم قال وقد حکي المحقق عن الشيخ

و امثال آن که از روی اجتهاد ظنی و آراء و همیه خود ساخته و بهم بافته اند و ثانیا چرا این اصل اشتغال رادر بباب تقليید مجتهدین که عمل بظنون و آراء ضعیفه و عقول و افهams سخیفه می کنند استعمال نمی نمایند و ایشانرا داخل میکنند در علوم ارجعوا الى رواة حدیثنا و امثال آن با اینکه قطعاً داخل نیستند و همچنین در بسیاری از احکام فرعیه اصل اشتغالرا معمول نمیدارند بلکه اجراء اصل برآئه میکنند و بسیاری از عموماترا برآئی و سلیقه خود تخصیص داده اند مانند علومات «ان الظن لا یعنی من الحق شيئاً ومن افتی برایه والقضاء اربعة» و امثال آنها بمجتهدین و قضاء مخالفین و بعض عمومات دیگر را تخصیص بنحو دیگر داده اند و بعض موضوعات خاصه را بقياس تعییم داده اند و نام آنرا تتفییع مناطقها داده اند به عنان اختیار تعییم و تخصیص الفاظ بدست ایشان است که هر جا که خواهند کشند و هرچه که خواهند کنند یا اینکه اختیار احکام الله با ایشان است که در بعض موضوعات باصل اشتغال می بندند و در بعضی باصل برآئه می کشانند الا یطن او لئک انهم مبعوثون ایوم عظیم .

پس بدانکه این جماعت خود نیز اتفاق بر منع تقليید اموات ندارند بلکه اختلاف شدید در آن دارند پس بعضی از ایشان مانند صاحب قوانین و غیره ابتداء آنرا تجویز کرده اند و بعض دیگر بقاء بر تقليید میتراند واجب کرده اند پس نمیدانم که آنها چگونه راضی شدند که دست از اصل اشتغال و آن مزخرفات دیگر از مقام کمد کورشد

سلوك هذه الطريقة في الاحتياج للعمل بأخبارنا عن الأئمة عليهم السلام مقتضى را عليه فادعى الاجتماع على ذلك وذكران قدما الصحاب وحديثهم اذا طولبوا الحجّة ما افتقى به المفتى منهـم عولوا على المتنقول في اصولهم المعتمدة وكتبهـم المدونة فسلم له خصمـهـمـنـهـمـ الدـعـوـيـ فيـ ذـلـكـ وـ هـذـهـ سـجـيـتـهـمـ منـ زـمـنـ النـبـيـ ﷺـ إـلـىـ زـمـنـ الـأـئـمـةـ ؓـ فـلـوـلـاـ انـ الـعـلـمـ بـهـذـهـ الـأـخـبـارـ جـائـزـ لـأـنـكـرـوـهـ وـ تـبـرـءـ وـ مـنـ الـعـلـمـ بـهـ وـ مـوـافـقـوـنـاـ مـنـ أـهـلـ الـخـلـافـ اـحـتـجـوـاـ بـمـثـلـ هـذـهـ الـطـرـيـقـهـ اـيـضاـ فـقـالـوـاـ اـنـ الصـحـابـ وـ الـتـابـعـينـ اـجـمـعـوـاـ عـلـىـ ذـلـكـ بـدـلـيلـ ماـ نـقـلـ عـنـهـمـ مـنـ الـاسـتـدـلـالـ بـخـبـرـ الـواـحـدـ وـعـمـلـهـمـ بـهـ فـيـ الـوـقـيـعـ الـمـخـتـلـفـةـ الـتـىـ لـاتـكـادـ تـحـصـىـ وـ قـدـتـكـرـ ذـكـرـ ذـلـكـ مـرـةـ بـعـدـ أـخـرـىـ وـ شـاعـ وـ دـاعـ بـيـنـهـمـ وـ لـمـ يـنـكـرـ عـلـيـهـمـ اـحـدـ وـ الـاـنـقـلـ وـ ذـلـكـ يـوـجـبـ الـعـلـمـ الـعـادـيـ بـاـنـفـاقـهـمـ كـالـقـوـلـ الـصـرـيـحـ اـنـهـيـ كـلـامـ صـاحـبـ الـمـعـالـمـ

وـ قـالـ بـعـضـ مـنـ تـأـخـرـ عـنـهـ اـنـ السـنـةـ الـمـتـوـاـتـرـةـ دـلـتـ عـلـىـ قـبـولـ خـبـرـ الـواـحـدـ فـانـ رـسـوـلـ اللـهـ ﷺـ وـ اـمـيـرـ الـمـؤـمـنـيـنـ صـلـوـاتـ اللـهـ عـلـيـهـ كـانـ يـعـثـانـ الرـسـلـ إـلـىـ الـقـبـائـلـ وـ الـبـلـادـ وـ الـقـرـىـ لـتـعـلـيمـ الـاـحـكـامـ مـعـ اـنـ كـلـ وـاحـدـ مـنـهـمـ لـمـ يـبـلـغـ حدـ التـوـاـتـرـ مـعـ الـعـلـمـ بـاـنـ الـمـبـعـوـثـ الـيـهـمـ كـانـوـاـ مـكـلـفـيـنـ بـالـعـلـمـ بـمـقـضـاهـ وـ الـذـىـ تـبـعـنـاـ مـنـ آـثـارـ السـلـفـانـ

بردارند و ایشان تمـسـکـ باـسـتـصـحـابـ نـمـودـهـ اـنـدـ وـ بـعـضـ دـیـگـرـ اـذـ اـیـشـانـ رـاـ تـجـوـیـزـ کـرـدـهـ اـنـدـ بـقاءـ برـ تـقـلـيـدـمـيـتـ وـ رـجـوعـ بـعـىـ رـاـ تـخـيـرـ اـحـتـىـ گـفـتـهـ اـنـدـ کـمـکـلـفـ مـيـتـوـاـنـدـ کـهـ درـ بـعـضـ اـحـكـامـ باـقـيـ برـ تـقـلـيـدـ مـيـتـ باـشـدـ وـ دـوـ بـعـضـيـ رـجـوعـ بـعـىـ کـنـدـوـ آـنـگـرـوـهـ بـمـلاـحظـهـ تـعـارـضـ اـصـلـيـنـ وـ فـقـيـهـ مـرـجـعـ اـيـنـحـکـمـ کـرـدـهـ اـنـدـ غـافـلـ اـذـ آـنـکـهـ تـخـيـرـ درـ مـقـامـ تـعـارـضـ دـلـيـلـيـنـ وـ فـقـيـهـ اـسـتـ نـهـشـآنـ مـقـلـدـ وـ نـيـزـ غـافـلـ شـدـهـ اـنـدـ اـزـ مـفـسـدـهـ دـيـگـرـ وـ آـنـاـيـنـ اـسـتـ کـهـ اـگـرـ مـکـلـفـ مـخـيـرـ باـشـدـ درـمـيـانـ بـقاءـ برـ تـقـلـيـدـمـيـتـ وـ رـجـوعـ بـعـىـ پـسـ درـمـوـضـعـيـ کـهـ حـکـمـ آـنـدـوـقـيـهـ بـرـ خـلـافـ يـكـدـيـگـرـ باـشـدـ مـکـلـفـ خـواـهـ بـوـدـ بـاـحـدـ مـتـخـالـفـيـنـ يـاـمـتـنـاقـضـيـنـ لـاـ بـعـيـنـهـ زـيـرـاـ کـهـ مـادـاـمـيـکـهـ اـخـتـيـارـ کـرـدـهـ اـسـتـ اـحـدـ طـرـفـيـنـ رـاـ ذـمـهـ بـرـ وـفـارـقـ اـذـ مـأـمـورـهـ نـيـسـتـ وـ مـأـمـورـهـ اوـهـمـ کـهـ مـعـيـنـ نـيـسـتـ پـسـ اوـ مـکـلـفـ اـسـتـ بـاـمـرـغـيـرـ مـعـيـنـ وـ اـيـنـ خـلـافـ مـنـهـ بـعـدـ اـسـتـ کـلـامـ درـ اـيـنـقـامـ وـ گـفـتـارـ درـ اـيـنـ مـرـامـ بـسـيـازـ اـسـتـ وـ مـاـ اـقـتـصـارـ بـاـيـنـ اـخـتـصـارـ نـمـودـيـمـ اـنـ الـدـيـنـ عـنـدـ اللـهـ الـإـسـلـامـ وـ مـاـ اـخـتـلـفـ الـذـيـنـ اوـ تـوـاـ الـكـتـابـ الاـ مـنـ بـعـدـ مـاـ جـاءـهـمـ الـعـلـمـ بـعـيـاـ بـيـنـهـمـ فـمـنـ يـكـفـرـ بـآـيـاتـ اللـهـ فـانـ اللـهـ سـرـيـعـ الـحـسـابـ ۰

تعلیمهم الاحکام ما کان الا بالا خبر بما سمعوا عن النبی ﷺ والائمه علیهم السلام
وما کان القول بالرأى والاجتہاد الا محدثنا وکان دأب قدمائنا تخطیء المخالفین
به بل لو کان يحصل من الطائفة المحققة شذوذ القول بالرأى والاجتہاد لخطأه ووشدوا
النکیر عليه و الاخبار عن الائمه الھدی منظافرة بالتحکمة و الانکار

وقال بعض الفضلاء ما ملخصه ان اقطع قطعا عاديا ان جمعا کثیرا من ثقات
اصحاب ائمتنا ومنهم الجماعة الذين اجتمعوا العصابة على انهم لم ينقلوا الا الصحيح
باصطلاح القدماء يعني ما علم صدور مضمونه عن المقصود ولو بالقرائن صرفـ وـا
اعمارهم في مدة تزید على ثلاثة سنۃ في اخذ الاحکام عنهم علیهم السلام وتألیف
ما يسمونه منهم علیهم السلام وعرض المؤلفات علیهم ثم التابعون لهم تبعوهم في
طريقتهم واستمر هذا المعنى الى زمن ائمة الحديث الثالث و كانوا يعتمدون علیها

فصل سوم

اشارة است بجوابهای شبیه های قائلین باجتہاد و اجماع از طایفه امامیه

و کاش میدانستم چگونه رفت از دست ایشان آنچه که گشوده میشود با آن عقدهای
این مشکلات از دلهای ایشان یا چگونه پنهان شد از نظر ایشان بسب آن دیشمهای این شباهات
از نهانهای ایشان آیا نشنیده اند حدیث تثییث را که مشهور و مستغیض و متفق علیه مابین عامه
و خاصه است و متضمن است انبات ابهام ادار بعض احکام

هقوجم گوید یعنی آن حدیث دلالت میکند که خداورد رسول(ص) ازدواج صواب و
حکمت و ملاحظه مصلحت خواسته اند که بعض امور بر مردم مبهم و حکم آنها بوشیده
ومشتبه باشد و بر غالب ناس معلوم و روشن نباشد و شاید که وجه صلاح و حکمت در این آن
باشد که چون آن احکام بر مردم مختفی و مشتبه باشد عمل کننده را آنها باحتیاط که طریق
نجات است تا بسب آن مستحق اجر عظیم و قرب خداوند کریم گردند پس از چه جهه و بچه
سبب جماعت مجتهدین تسلیم این امر نکرده و باحتیاط در مقام جهل و اشتباہ احکام قناعت
نمودند و گویا که جهل باحکام الله را ننگ و عار دانستند پس در مقام تفتیش و تفحص
علم تفصیلی برآمده و چون دست قابلیت خود را از دل علم تفصیلی کوتاه دیدند نظر و رأی را

في عقайдهم واعمالهم ونعلم علمًاً عاديًا بأنهم كانوا متمكنين من أخذ الأحكام عنهم مشافهةً ومع ذلك يعتمدون على الأخبار المضبوطة من زمن أمير المؤمنين عليه السلام كما ورد في الروايات الكثيرة وكان أئمتنا عليهم السلام يأمر ونهم تبليغها ونشرها وضبطها ليعمل بها شيعتهم في زمن الغيبة وأخبروا بوقوعها وأيضاً الشفقة الربانية والمعصومية تقتضي أن لا يضيع عن كأن في اصلاح الرجال منهم فيجب أن يمهد لهم اصول معتمدة يعملون بها وأيضاً فإن أكثر أحاديثنا موجود في اصول الجماعة التي اجمعـت العصابة على تصحيح ما يصح عنـهم لأنـا نقطع بالترائـن ان طرقـها إنـما هي طرقـ إلى الأصول المـأخوذـة هـيـ منهاـ كماـ يـشـعـرـ بهـ التـهـذـيبـ وـالـفـقـيـهـ وـأـيـضاـ فـانـ كـثـيرـ أـمـاـ يـعـتـمـدـ الشـيـخـ الطـوـسـيـ عـلـىـ طـرـقـ ضـعـيفـةـ معـ تـمـكـنـهـ منـ طـرـقـ أـخـرـيـ صـحـيـحةـ وـكـثـيرـ أـمـاـ يـطـرـحـ الـأـخـبـارـ الصـحـيـحةـ باـصـطـلاحـ الـمـتأـخـرـينـ يـعـنـىـ مـاـ كـانـ رـوـاـتـهـ كـلـهـ

قائم مقام علم گردا نیده بلکه نام آن رانیز علم نهادند با اینکه علم در لغة وعرف بمعنى ظن استعمال نشده و گفته اند در تعریف فقه انه هو العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة عن ادلتها التفصیلیة با اینکه خود ایشان میگویند اکثر فقه ظنیات است و در کثیری از احکام که بسبب فقد امارة ظن نیز در آنها حاصل نمیشود و در ورطه شک و شبہ باقی میمانند اصولی و قواعدی از برای آنها جمل کردن که از روی آن اصول و قواعد تعیین حکم آن امور مینمایند مانند اصل برائة واستصحاب و نحو ذلك و اگر گوئی که اصل برائة و استصحاب اب نصوص از کتاب و سنته بر آنها هست جواب گوئیم که بلی ولکن کثیری از ایشان این دو اصل را از احکام عقلیه می دانند و دلالت آیات و اخبار دا بر آنها تضییف و درمی کنند و موضع استصحاب داعم از موضوعات مطلقاً و از احکام می گردانند و حال اینکه مورد اخبار لا تنقض اليقین بالشک موضوعات خارجیه است و تعیین آن از موضوعات شرعیه و از احکام دلیل میخواهد و دلیلی بر آن نداریم و قیاس باطل است حتى در منصب ایشان نیز و بالجمله این اصول رانیز علم نامیده و داخل در عنوان علم باحکام نموده اند خلاصه کلام و حاصل مرام آنکه اعراض مجتهدين از ابهام خدا و رسول (ص) بعض امور و اخفاء ایشان بعض احکام راوی تهدی آنها از حد تسلیم وعدم قناعت ایشان باحتیاط و تأسیس اجتهاد و تعیین و تشخیص احکام در قالب شرع مجاهده و محاججه و معارضه و مکابره با خدا و رسول (ص) میباشد زیرا که اگر صلاح در بیان آن احکام بقد هر آینه رضای خدا و رسول در آن بودی و اگر

ثقات امامیین ویعمل بالضعیفه بهذا الاصطلاح وهذا ايضاً یقتضی ماذ کر ناه ای القل من الاصل وايضاً انه صرح فی كتاب العدة وفی اول الاستبصار بان کل حدیث عمل به فی کتبه مأخوذ من الاصول المجمع علی صحة نقلها ولم یعمل بغیره وإنما طرحت بعضه الان معارضه اقوی منه لاعتقاده با خبار اخر و با جماع الطائفة علی العمل بضمونه اوغير ذلك والصادوق ذکر مثل ذلك بل اقوی منه فی اول الفقيه وكذا ثقة الاسلام فی اول الکافی مع انهم کثیراً ما یذکرون فی اول الاسانید من ليس بشقة وايضاً فان بعض الروایات یتعارض بعض وبعض اجزاء الحديث یناسب بعض وقرینة الجواب او السؤال تدل علی صدق المضمون الى غير ذلك وايضاً فانا نقطع قطعاً عادیاً فی حق اکثر رواة احادیثنا بقرق نیمة باللغانمن احوالهم انهم لم یرضوا بالاقراء فی روایة الحديث والذی ام یقطع فی حقه بذلك کثیراً ما کان للنقال عن هطريق الى اصل الثقة الذي اخذ الحديث منه

رضای ایشان در آن بودی هر آینه بیان میفرمودند پس چون بیان نفرمودند رضای ایشان در آن بوده است پس محل صلاح بند کان ببوده است و در رد احتیاط بعض کلامات واهیه گفتشده است که ان شاء الله بالاجوبه و افیه کافیه شافیه منکور خواهد شد و الله المؤید بالمعین فرمود و در آن حدیث یعنی حدیث تمهیث است که امور بر سه قسم است قسم اول امری است که روشن و آشکار است درستی درستی آن و قسم دویم امریست که روشن و آشکار است نادرستی و نادرستی آن و قسم سوم امری است که مشکل است رد کرده میشود حکم آن بسوی خدا و رسول (ص)

مترجم گوید حدیث تسلیت حدیثی است که روایت شده است بطرق بسیار از خاصه و عامه از رسول و ائمه علیه و علیهم افضل الصلة و التجهیه و از آن جمله در ضمن حدیث عمر بن حنظله که مشایخ محدثین بطرق متعدده روایت کرده اند در باب اختلاف حکمین حضرت صادق (ع) فرموده است که این است و جز این نیست که امور بر سه قسمند: یکی امریست که روشن و آشکار است درستی و درستی آن پس بپروردی کرده میشود و دیگر امریست که روشن و آشکار است نادرستی و نادرستی آن پس اجتناب کرده میشود از آن و دیگر امریست که مشکل است و حکم آن روشن نیست پس رد کرده میشود آن و

فان قلت انهم اذارو واعن الاصل فلم يذكرون الواسطة قلنا يحتمل ان يكون ذكر الواسط للترک باتصال سلسلة السند ودفع طعن العامة بان احاديثكم ليست معنعة ، بل مأخذة من كتب قدمايكم اقول واياضاً فان ما ذكره علماء الرجال في شأن بعضهم انه يعرف حديثه تارة وينكر اخرى وفي شأن اخر انه لا يجوز نقل حديثه او لا يجوز العمل بروايته او لا يعتمد عليه او غير ذلك يدل على ان الثقة اذارو عن احد فلا يرى عنه الا اذا ظهر له دليل على صحته اور آه في اصله المروى عنها وسعة عن ثقة يروى ذلك الاصل وكذا حرصهم على ضبط الخصوصيات والجزئيات من الالفاظ وغيرها دليل على عدم اعتمادهم على غير المقطوع بصحته وهذه الوجوه وان كان كل واحد منها يمكن الخدش فيه الا انه لا جماعها يحصل القوى بل القطع بصححة هذه الاخبار التي رواها الثقات وان ضعف السند في الوسطسيما ماروى بطرق متعددة وخصوصاً ما في الكتب الاربعة وهي متواترة بالنسبة الى مؤلفيها ومقطوع بها عندهم

قال الصدوق في اول الفقيه لم اقصد فيه قصد المصتفين في ايراد جميع ماروه بل قصدت ايراد ما افتى به واحكم بصحته واعتقد انه حجة بيني وبين ربى

واگذاشته میشود حکم آن بخدا ورسول (ص)

وفرمود رسول خدا (ص) که اشیاء بر سه قسم است حلال بین و حرام بین و شباهات مابین آنها يعني اموریکه مشتبه است بر مردم حلال بودن و حرام بودن آنها پس هر که ترک کند شباهات را يعني پیرهیز داز آنها و احتیاط نماید در آنها نجات مییابد از حرامهای بسیار و کسیکه بگیرد شباهات را يعني نپیرهیز داز آنها و احتیاط نکندر آنها مر تکب خواهد شد حرامهای بسیار را و هلاک خواهد شد از جهتی که خود نمیداند و غافلست از آن يعني بسبب ارتکاب آن مجرمات نقش بسیار در کمالات نفسانیه و مراتب ایمانیه او بهم میرسد و حال آنکه خود او غافلست و آگاه است و در آخر حدیث حضرت صادق (ع) فرموده است بدرستیکه باز ایستادن در نزد شباهات بهتر است از افتادن در مهملکات و مقصود مصنف از اشاره باین حدیث است که اگر شباهه مجتهدین در تجویز اجتهاد برآی وظلن از این جهه است که میگویند که چون حکم بعضی از امور مبهم و مشتبه است و معلوم نیست و دست مابد امن معمصوم (ع) نمیرسد که تحصیل آن نمائیم پس چاره از اجتهاد ظنی نداریم جواب میگوئیم که این حدیث که مستفیض و در نزد شما معتبور است صریح الدلاله است براینکه بعض امور

تقدس ذکرہ و جمیع مافیه مستخرج من کتب مشهورۃ علیها المعمول والیها المرجع
وقال ثقة الاسلام في اول الكافي في جواب من التمس منه التصنيف و قلت
 انك تحب ان يكون عندك كتاب کاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يکتفی
 به المتعلم ويرجع اليه المسترشد و يأخذ منه من يريد علم الدين و العمل بالاثار
 الصحيحۃ عن الصادقین عليهم السلام و السنن القائمة التي عليها العمل وبها یؤدی
 فرض الله عزوجل وسنة نبیه الى ان قال وقد یسر الله ولهم الحمد تأليف مسائل وارجو
 ان یكون بحیث توخيت انتھی کلاما ولهذا ذهب جماعة الى الاكتفاء في تصحیح
 الاخبار والقدح فيها بما ذکرہ اصحابنا ودو نوها في کتبهم وسيما المتقدمین قال
 بعض المحققین فلم یبق لاحد من تأخر عنهم في البحث والنفیش الا الاطلاع على
 ما قرروه والفكر فيما الفو

قال الشهید رحمه الله في الذکری الاجتهاد في هذا الوقت اسهل منه فيما
 قبله من الاوقات لأن السلف قد کفونا مؤنته بكدهم وكدهم وجمعهم السنة و
 الاخبار وجرهم وتعدیهم وغير ذلك من الآلات

راخرا ورسول(ص) خواستند که میهم بماند و حکم آنها بر غالب ناس معلوم وروشن نگردد
 وسکوت ورزیدند از بیان حکم و امر نمودند در آنها بتوقف و احتیاط پس شمازجه جبهة
 وبعچه سبب اطاعت و متابعة امر خدا ورسول(ص) نمیکنید ودر آن امور توقف و احتیاط
 نمینمایید و راضی بسکوت خدا ورسول(ص) اذ بیان حکم آنها نمیشوید و چرا میگویند که
 چاره از اجتمادطنی نداریم وحال اینکه هیچ چاره بهتر و نیکوتر از عمل باحتیاط نیست
 که طریق نجات و موجب علم قطعی و ادای تکلیف ورضای مکلف است وعلاوه بر اینها
 در آیات و اخبار امر بسیار و توکید بیشمار از برو دگار چبار و رسول، مختار و ائمه
 اطهار علیه و علیهم صلوات الله العزیز الفنار آن وارد است بلکه در حیجان و حسن آن
 شرعاً و عقلا خود شما نیز شبہه ندارید و اشکالی نمیکنید الا آنکه در وجوب ولزوم آن
 ایراد بعض شبہات مانند استلزم تکرار و فوات قصد وجه و لزوم حرج و امثال اینها
 مینمایید و جوابهای کافی وافی از همه اینها در محال آنها از کتب مبوسطه داده شده
 است و شاید در ترجمه این رساله هم اشاره از بعض آن جوابها بشود انشاء الله و الله
 المستعان على ما تصفون

الفصل السادس

از الله شبيهة في هذا المقام ربما يخطر بالأوهام

ولعلك تقول هب ان الاخبار المعتبرة جاز التعويل عليها والعمل بها ليست مضمونتها لم تخرج من حيز المظنو نات ولم تبلغ مبلغ افادة العلم القطعى والظنون المستخرجة بالاجتهاد ليست باقل مما يحصل منها بل قد تكون اقوى فليجز العمل بالاجتهاد كما جاز العمل بالاخبار

فنجيبك اما اولا فان القياس ضروري البطلان عند الامامية واما ثانيا فالفرق بين الظنين فانهما نوعان مختلفان احدهما فيه تسلیم وانقياد واطاعة والآخر فيه اعمال رؤية وتصرف طبيعية ليسا من قبيل واحد واما ثالثا فبان الاخبار وان سلمنا كون طريقها ظنيا الا ان دليل جواز العمل عليها قطعى ثم دلالتها على المطلوب قطعية لمادریت انا لانعتمد الا على المحتملات منها دون المتشابهات واما الاجتهاد

فرمود وچرا تجویز نکردند ودوا نداشتند که در ابهام بعضی از احکام حکمتها ومصلحتها باشد باینکه بعضی از آن حکمتها ممکن است که دانسته و شناخته شود و شاید آنچه که دانسته و شناخته نمیشود از آن حکمتها بیشتر باشد از آنچه که دانسته و شناخته میشود علاوه براینکه اجتهداد کفایت نمیکند از ابهام آن بعض احکام یعنی دفع ابهام آنها را نمیکند بجهة آنکه باقی میماند شبیه بعد از اجتهاد نیز چنانکه پیش از آن بوداگر افزوده نشوند شبیهات بسب اجتهاد نه چنان است بلکه افزوده میشود و میافزاید مجتهد را بر جهل و حیرت آیا گمان کردن که ایشان خلاص شدند از آن شبیهات بسب اجتهادشان نه چنان است بلکه دورتر افتادند در آن شبیهات بسب افزودنشان بر جهل و حیرت و آیا گمان کردن که ایشان راه یافتندوهداشت کرده شدند بتواسطه عمل بظنبسوی دو قسم گردیدن امور بین الرشد و بین الغی یا حللاً بین یاحرام بین نه چنان است بلکه امور بر سه قسم خود که در حدیث تثییت ذکر شده نوز باقی است و هیچ چیزی ایشان را از آن نگاه نمی دارد و خلاص نمیگردد و آیا تدبیر نکردن قول خداوند عروجل را فاما الذين فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم

فطريته ظني و دليل جواز العمل عليه ظني و الاصول التي يبني عليها الاحكام ظنية ولا قطع في شيء منه اصلا واما رابعاً فبان العمل بالاخبار مأذون فيه بل مأمور به و العمل بالاجتهاد غير مأذون فيه بل منهى عنه و كل من الامر و النهى قد ثبت بالكتاب و السنة المتوترة والاجماع المعتبر كما سببته ان شاء الله تعالى واما خامساً فبان اكثر الاحكام مماوردت فيه روايات متعددة مستفيضة تربو على افاده الظن و قلما يتفق حكم لم يرد فيه الا خبر او بخبار مع انا ذكرنا ما يعنى هامن الامارات على انا لانقول بوجوب العمل بكل خبر او كلما يفيد الظن من الاخبار بل بما يربو على افاده الظن فان لم يظفر به فنجن مخiron في العمل : وقد اورد السيد المرتضى على نفسه سؤالاً هذا لفظه فان قيل اذا سددت طريق العمل بالخبر فعلى اي شيء عتقولون في الفقه كله و اجاب بما حاصله ان

كه ترجمه ظاهر آن اين است که پس اما آن کسانیکه در دلایل ایشان است میل کردن و برگشتن از حق پس بیروی می کنند آنچه را که متشابه است از کتاب خدا بجهة طلب کردن فتنه در دین مردم و دیگر بجهة جستن تأویل باطنی آن آیات متشابه و حال اینکه نمیداند احدی تأویل آنها را مگر خدا تعالی و کسانیکه ثابتند و فرو رفتہ اند درعلم آیا آواز نداده در گوش ایشان که مراد براسخین درعلم ائمه علیهم السلامندنی ایشان

مترجم گوید ملخص مراد و ملخص مرام مصنف عليه الرحمه و الرضوان از این کلمات شافیات و عبارات پراشارادات آنستکه اگر مقصود مجتهدین از اجتهادات ظنيه و تأویلات و همیه آن است که اشتباہ وابهارا از امور مشتبهه و احکام مبهمه بردارند و منحصر کنند امور را در دو قسم یکی جایزو حلال اعم ازواجب وغيرواجب و دیگر حرام و غير جائز پس بمقصود خود نخواهند رسید و بمقصود خدا و رسول (ص) بازخواهند ماند و بدور خواهند افتاد

اما آنکه از مقصود خدا و رسول(ص) باز مانند و بدور افتند پس بجهة آن است که در ابهام بعض احکام و سکوت خدا و رسول (ص) و ائمه علیهم السلام درییان آنها حکمتها و مصلحتها است پس آنها چون راضی با بهام و سکوت ایشان نباشد و تسليم ننمایند از آن حکمتها و مصلحتها بی بهره گرددند و امیا اینکه بمقصود خود نخیر ماند پس بسبب آنستکه بواسطه اجتهادات ظنيه و

معظم الفقه يعلم بالضرورة و مذاهب ائمتنا عليهم السلام فيه بالاخبار المتوترة و ما لم يتحقق ذلك فيه ولعله الاقل يعول فيه على اجماع الامامية وذكر بياناطو يلافق بيان حكم ما يقع في الاختلاف بينهم و حاصله انه اذا امكن تحصيل القطع باحد الاقوال من طرق ذكرناها تعين العمل عليه و الاكنا مخرين بين الاقوال المختلفة لفقد دليل التعيين و ينبغي ان يراد بالاجماع المعتبر اعني الحديث المتفق عليه فان قلت فهل للخبر المعتمد عليه ضابطة يرجع اليها لمييز عن غير المعتمد ام هل للظن المحاصل من الخبر حد لا يكتفى اقل منه قلت لا ليس لهذا ضابطة ولا لهذا حد و انما وضع الضوابط والحدود الواقع الاختلاف بين الاصوليين ولو انهم نظر وافى كل مسئلة لما اختلفوا فيما اختلفوا فيه و الضابطة التي حكيناها من المحقق في ذلك ليست بكلية و السرفيه اختلاف الحكم في مثلها بسبب اختلاف خصوصيات

تاویلات و همیه ایشان رفع اشتباہ و ابهام از آن احکام نخواهد شد و چون بعد از اجتهد حکم الهی را در آن امود از ایشان پرسی خواهند گفت که ماحکم واقعی الهی را در آن نامیدانیم بلکه حکم میکنیم و فتوی میدهیم در آنها با نچه که رای وظن ما از روی ادلہ اربعه بآن رسیده است بلکه بسبب این اجتهادات شکوک و شباهات ایشان در آن احکام بیش تراز پشتر میشود و بلکه در بعض احکام واضحه معلومه نیز از برای ایشان شکوک و شباهات بهم میرسد زیرا که چون تدقیق نظر در روایات میکنند البته تشکیکات و شباهات در اسانید و یامتون بادلالات آنها از برای ایشان پیدا خواهد شد پس باقی نمیماند از برای ایشان علم با حکم از روی دلیل الافی اقل من قلیل والله علی ما نقول و کمیل و هو یهدی السبيل فرمود آیا غافل شده اند از احادیث معصومیه علیهم السلام که متضمن است کیفیت طریق ترجیح میان روایات را در نزد تعارض آنها و نیز متضمن است اثبات تغییر را در عمل پس بدروستیکه همه آن احادیث حق است و آیانه رسیده است بایشان و نرسیده است بتلو که فرموده اند که بهر یک از دور روایت متعارضین که اخذ کنی و عمل نمائی از باب تسلیم جایز است تو را .

هر چیز گوید مراد از عبارت آنست که اگر مقصود مجتهدین از اجتهادات ظنیه و تاویلات و همیه آنست که از تعارض روایات و اختلاف آنها تفصی جویند و رفع تعارض و اختلاف از آنها نمایند او لا بواسطه اجتهاد و تاویلات ایشان رفع تعارض و اختلاف از احادیث نمیشود

محاله ولذا تريهم يمهدون اصولاً كليلة ثم لا يفون باعمالها في جميع جزئياتها بل انما يستعملونها في بعض دون بعض وكذا الكلام فيما يبنتى عليها من الاحكام الفرعية فانهـــ امور جزئية مختلفة لا يجمعها امر واحد عقلي و الامور الجزئية المختلفة لا يحكم عليها بالاحكام الكلية المضبوطة بل لا سبيل الى العلم بها الا بالنظر الى فرد فردو هو موقف هنا على السماع ادلاً سبيلاً للعقل الى الشرايع وقد وقع التنبية على ما ذكرناه في كثير من الاخبار ولعلك ستسمع ببعضها ان شاء الله تعالى ولنعطي الآن عنان القلم الى ذكر حملة من الآيات والاخبار الواردة في البحث على الرجوع الى الاحاديث وبيان انحصار الطريق فيهـــ ثم اثبات التشابه و بيان حكمها ثم ذكر ما ورد في ذم الاجتهاد ومتابعة الاراء ثم ذكر مقامدهما ومن الله التأييد

چنانکه در شرح عبارت سابقه بیان شد و نایاب در رفع تعارض و اختلاف حاجت باجتهاد واسباب دیگر نیست بلکه طریق ترجیح در متعارضات و جم مابین مختلفات از آنها علیهم السلام در احادیث بسیار وارد شده است و در جاییکه ترجیح و جمـــ ممکن نباشد در احادیث ایشان علیهم السلام وارد شده است که بهریک که اخند کنی و عمل نمائی از باب تسلیم جایز و صحیح است هر چند که موافق حکم واقعی اولی خداوند عزو جل نباشد و اگر گوئی که احادیث ترجیح خود نیز تعارض و اختلاف دارند پس عمل بآنها نیز نشاید گوئیم سلمنا لکن احادیث تخيیر عند فقد الترجیح در دست هست عمل بآنها میکنیم بلکه بعضی از محدثین مانند نقاۃ الاسلام کلینی وغیر او رضوان الله علیهم بر آنند که امر به ترجیح اذ باب استحباب است نه وجوب و لزوم در جميع متعارضات تخيیر جایز است پس بنا بر قول ایشان تعارض و اختلاف در نفس اخبار ترجیح مضر و مخل نخواهد بود و اختيار قول ایشان خالی از وجہ نیست خصوصاً در وقتیکه جهات ترجیح از دست رفته باشد و علم بآنها حاصل نشود مانند زمان ما که در اکثر متعارضات اطلاع در فتاوى عامه که مخالفة آنها مرجع است حاصل نمیشود و هـــ چنین در اکثر آنها مجمع عليهـــ بین الاصحـــ احـــ معلوم نیست وهـــکـــذا سایر جهات ترجیح پس تخيیر معین خواهد بود فکیف ما کان میگوئیم که اگر تخيیر در متعارضین واخند بهریک از باب تسلیم جایز نباشد با اینکه دلیل از احادیث بر آن قائم است پس اجتهاد ظنی و وهمی شما که هیچ دلیلی از کتاب وسنة بر آن نیست بلکه ادله بسیار بر منع آن ناهض است چگونه آن را جایز بلکه واجب میدانید فاما لکم کیف تحکیمـــون وان عندکم من سلطان بهزاد امام علی الله تقدرون

الفصل السابع

ذکر بعض الایات والاخبار الدالّة على انتصار الادلة الشوّهية

فی السماع عن المقصوم عليه السلام

قال الله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون وقد ثبت بالاخبار المستفيضة ان الذكر هو القرآن و اهله الائمة المعصومون صلوات الله عليهم و قال عزوجل ولوردوه الى الرسول والى اولى الامر منهم لهم علمه الذين يستنبطونه منهم وقد ثبت ان اولى الامرهم الائمة عليهم السلام وقال سبحانه وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم وقد ثبت انهم الائمة عليهم السلام

فرمود آبا پنهان شده است برایشان که قول معصوم عليهم السلام اینست وجز این نیست که شناخته میشود بحدیثی که شنیده شده باشد از خود معصوم عليهم السلام در زمان حضور ایشان و بحدیثی که حفظ کرده باشند آنرا ثقات در سینه های خود یا نوشته باشند در دفترهای خود نسبت بزمان غیبت امام عليهم السلام وضم آراء مردم را داخلی در قول معصوم نیست خواه آراء متفق باشند و خواه مختلف باشند یک دیگر بلی گاهی میشود که حدیثی رااتفاق کرده باشند طائفه محققه بر عمل بهم پرون آن بطوریکه احدی از ایشان مخالفه نکرده باشد و چنین حدیثی را امام عليه السلام نامیده است بمجمع عليه بین اصحابک پس فرموده است بدروستیکه آنچه که اجماع بر آن واقع شده باشند محل شک و دریب نیست و این است معنی اجماع صحیح که مشتمل است بر قول معصوم در نزد قدماء شیعه نه غیر این هترجهم گویید که مراد مصنف از عبادات آنست که اجماع بآن معنی که ذکر کردیم جواز اخذ و عمل بآن محل کلام واشکال نیست بلکه از ائمه عليهم السلام امر باخذ و عمل بآن وارد شده است چنانکه در حدیث عمر بن حنظله بلکه در آن حدیث حضرت صادق علیه السلام فرموده است که اگر یکی از دو روایت متعارضین در میان اصحاب مشهور باشد یعنی جمع کثیری بآن عمل کرده باشند و دیگری شاذ باشد مثل آنکه یک نفر بآن عمل کرده باشد مثلاً پس بگیر و عمل کن بآن روایتی که اجماع بر آن واقع شده است در میان اصحاب تو و اگذار آن روایتی که شاذ نادر است پس بدروستیکه آنچه اجماع بر آن وارد شده است محل شک و دریب نیست تا اینجا ترجمه آن چیزیست که محل حاجت است از حدیث مذکور پس اما اتفاق آراء ناس من غير نص من الكتاب والسنّة که نام آنرا اجماع نهاده اند و آنرا حجت

و فی الخبر النبوی المستفیض المتفق علیه «انی تارک فیکم الثقلین ان
تمسکت بہما لئن تضلوا بعدی کتاب اللہ و عنتری اهل بیتی»
وفی الخبر المشهور المستفیض «مثیل اهل بیتی کمثیل سفینۃ نوح من رکبها
نجی و من تخلف عنہا غرق»

وفی احتجاج الطبرسی عنہ صلی اللہ علیہ وآلہ وآلہ «انہ قال یوم الغدیر الا ان
الحلال والحرام اکثر من ان احصیہما و اعرفہما و آمر بالحلال وانہی عن الحرام
فی مقام واحد فامررت ان آخذ البيعة علیکم والصفقة منکم لقبول ماجئت به عن اللہ
فی علی امیر المؤمنین و الائمه من بعدہ یا معاشر الناس تدبیر القرآن و افهموا
آیاته وانظروا فی محاکماته ولا تنظروا فی متشابهاته فواللہ لئن یتبین لکم زواجه
ولا یوضجع لکم تفسیره الا الذی انآخذ بیده

گردانیده اند بادعای اینکه قول معموص داخل است در آن آراء یاموافق است با آنها و با
اتفاق آراء بر حکمی کافش است از رضای معموص با آن حکم دلیلی از کتاب و سنته بر آن نیست
اگر برخلاف آن نباشد وهمه این سخنها محسن ادعاؤ ادعای محض است و در مقام استدلال بر
مطلوب خود سخن‌های واهیه بسیار گفته اند و جواب از همه آنها بوجه بسیارداده شده است
که این ترجمه محل گنجایش آنها نیست و حاصل محصل همه سخن‌های ایشان آنست که
میگویند که چون اتفاق کنند علماء شیعه امامیه در یک عصر بر حکمیکه نصی در آن از کتاب
و سنت نباشد اتفاق ایشان حججه است بدان جهه که داخل است در ایشان امام علیہ السلام بلکه
رأس و رئیس ایشان است پس داخل است در قول ایشان قول امام علیہ السلام
ومادر جواب ایشان میگوئیم که هم صفرای شما خراب است و هم کبری و اماصری
پس بدان جهه که هر گز متحقق نمیشود از برای احدی چنین صورتی که مطلع شود در امری
برفتواجی جمیع علماء شیعه که در اطراف و اکناف عالمی باشند حتی امام علیہ السلام و حال اینکه
نصی از کتاب و سنته در آن نباشد پس اگر میگویند که چنین امری متحقق است پس آنرا
بیان کنید که چه چیز است تمام این بدانیم و اگر میگویند که فرض میکنیم که امری باشد
خاری از نص که فتوی جمیع علماء امامیه حتی خود امام علیہ السلام در آن متفق و متعبد باشد
و فرض معحال میحال نیست میگوئیم که بلی فرض ممکن است ولکن محض فرض بلکه
محض امکان در صفری قیاس کافی نیست بلکه ثبوت و تحقق لازم است
واما کلامی که در کبری است آن است که میگوئیم که بفرض اینکه چنین قضیه متحقق

وفيه عنه قال ايه الناس على بن ابيطالب فيكم بمنزلتي فقلدوه دينكم
واطيعوه في جميع اموركم فان عنده جميع ماعلمتني الله عزوجل من علمه وحكمه
فاسئلوه وتعلموا منه ومن اوصيائه بعده

وعنه لاخير في العيش الافى رجلين عالم مطاع و مستمع واع رواه
في الكا في

وعن امير المؤمنين « الا ان العلم الذى هبط به آدم من السماء الى الارض
وجميع ما فضل به النبيون الى خاتم النبيين عندي وعند عترتى فاين تياد بكم بل اين
تذهبون رواه على بن ابراهيم في تفسيره

شد مثلا ملكی از ملائکه بشما گفت که فتوای جمیع علماء امامیه در فلان قضیه خالی از
نص چنین یاچنان است پس دراین صورت اعتبار بقول خود امام علیه السلام است نه سایرین
و این مانند آن است که کسی بگوید که جمیع کواکب حتی شمس با هم دوز را روشن
کرده اند چقدر کلام او قبیح و فضیح است پس این صورت اگر متحقق باشد داخل
درسته خواهد بود اجماع چه معنی دارد و اینکه بعضی از مجتبه‌دین بجهة تصحیح این سخن
و فرار از قبح آن میگویند که فرق است میان علم تفصیلی بقول معصوم و میان علم
اجمالی بقول اوردضمن عموم علم بقول علماء امامیه سخنی است خالی از وجہ و محصلی
ندارد مگر تصحیح کلام سقیم خود و بر عاقل عادل معلوم واضح است که این سخنرا وضع
نکرده اند مگر اذ برای آنکه رتبه از شرکت با امام(ع) در حکم اذ برای خود ثابت کرده
باشدند و چون بعضی از ایشان ملتقت این معايب اذ کلام خود شدند اجماع را بروجعه دیگر
تقریر کرده اند پس گفته اند که چون علماء عصری اتفاق کنند بر حکمی در امری که خالی
باشد اذکتاب و سنته این اتفاق ایشان کاشف است اذ رضای معصوم علیهم السلام بحکم
ایشان در آن امر ذیرا که از روی قاعدة لطف جایز نیست امام (ع) را که او گذارد جمیع علماء
عصر را در حکمی برخطا و خلاف پس واجب است بر آن حضرت که همیشه ایشانرا یا بعض
ایشانرا اذ آن حکم خطئی ردع و منع نماید پس چون به بینیم که در حکمی ایشانرا ردع
و منع نکرده و القاء خلاف در میان ایشان ننموده میدانیم که بحکم ایشان راضی و قول
ایشان مضی بوده است لا مجاله وجواب ایشان در صفرای قیاس چنان است که در صفرای
تقریر سابق گفتیم .

و اما در کبری پس میگوئیم اولا لطف تا اینحداد و این مقدار بر خدا و حجه خدا

وروی الصدق عن علی «انه قال من اخذ علمه من كتاب الله وسنة نبيه صلی اللہ علیہ وسلم زالت الجبال قبل ان یزول ومن اخذ دینه من افواه الرجال ردها الرجال ورواہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الكافی ايضاً

وعن الباقر علیہ السلام انه تلا اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولى الامر منكم
فإن خفتم تنازعوا في الامر فارجعوا إلى الله وإلى الرسول وإلى أولي الامر منكم قال
كيف يأمر بطاعتهم ويرخص في منازعتهم إنما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم
اطیعوا الله واطیعوا الرسول

وعن الصادق علیہ السلام قال كل علم لا يخرج من هذا البيت فهو باطل وأشار بيده
إلى بيته وقال اذا اردت العلم الصحيح فخذ عن اهل البيت فنان وبناء واوتينا شرح
الحكمة و فصل الخطاب ان الله اصطفينا وآتنا مالا ملائمة يؤت احداً من العالمين

بعجه دلیل وبکدام برهان واجب است پس چرا فرق بسیاریرا که از شیعه امامی طاری^ب ضلاله
وراه باطل گرفته اند مانند فلاسفه و متصرفه و بایه و ذبه و امثال اینها ردع و منع نفر مودن
و حال آنکه ردع و منع ایشان اهم و الزم است از ردع و منع فقهاء عصری در حکمی از احکام
فرعیه که ضرری باصول دین و مذهب نمیزند و تانیاً چگونه است که ردع و منع نسبت بهم
فقهاء یک عصر و اجب است و نسبت ببعض ایشان در مسائل خلافیه و اجب نیست و حال اینکه جماعت
کثیره تاظهور امام (ع) تقليید و متابعه میکنند آن بمعنی را که در مسئله خلافیه خطأ کرده
اند و چون جمیع مسائل خلافیه را در اینباب ملاحظه میکنیم که نصف طائفه شیعه از علماء
وعوام اگر اکثر ایشان نباشد برخلاف حق عمل کرده اند و رفتار و گفتار نموده اند و
اگر میگوئید که مجتهد مخطی و مقلدین او معدور و مأجور ند میگوئیم که معدوریت و
مأجوریت چه اختصاص دارد بصورت بعض پس در صورت اتفاق کل نیز باید معدور و
مأجور باشند پس کشف اتفاق ایشان از رضای معصوم چه معنی دارد و ملخص کلام آنکه
چون هریک از مجتهدین جایز الخطأ و معدور و مأجور باشد در حکم و فتوی ولازم نباشد
بر امام (ع) ردع و منع او پس چون همه فقهاء عصر اتفاق کرده باشد در حکمی و همگی
بر خطأ رفتہ باشند هریک از ایشان معدور و مأجور خواهند بود پس لازم نباشد بر امام
(ع) ردع و منع ایشان و ثالثاً چگونه است که قاعده لطف را در اتفاق آراء مجتهدین
عصری دریک حکم فرعی جاری میسازید و ردع و منع ایشان را از خطأ در آن حکم بر
امام (ع) واجب و لازم میگردد اید ولکن در عصمت و صیانت احادیث و اخبار اهل البيت علیهم

وفي الكافي عن حمزة الطيار انه عرض على ابي عبدالله بعض خطب ابيه
حتى اذا بلغ موضعاً منها قال له كف و اسكت ثم قال ابوعبد الله عليه السلام لا يسعكم فيما
ينزل بكم مما لاتعلمون الا الكف عنه والثبت والرد الى ائمة الهدى حتى
يحكموكم فيه على القصد ويجلو عنكم فيه العمى و يعرفواكم فيه الحق قال الله عزوجل
فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون

وفيه في باب الصلال بسانده عنه عليه السلام قال اما انه شرعا عليكم ان تقولوا بشيء
ما لم تسمعواه هنا

وبساندته عن المفضل بن عمر قال ابوعبد الله عليه السلام من دان الله بغیر
سماع عن صادق الزمه الله التيه الى العنا ومن ادعى سماعا من غير الباب الذي فتحه
الله فهو مشرك وذلك الباب المكتون على سر الله المكتون

السلام که پایه دار شریعت است و زاده ذخیره شیعه و مخلفه امام (ع) از برای امت لطف را
 واجب نمیدانید و این همه تضییقات و تزییفات و تعلیلات و تسمیات ادر آنها معمول میدارد
 بعضی را از جهه سنده و بعضی را از جهه متن و بعضی را از جهه هردو تابع دیگه بسیار کم
 است حدیثی که آنرا از روی قطع حکم کنید که از معصومین علیهم السلام است بلکه
 کثیر برای حکم میکنید که معمول و موضوع است و کثیر برای که موافق باعقول ناقصه و
 اصول و آهیه خود نمی بینند اطراف و اعراض مینمایند با اینکه معلوم و مسلم است که
 احادیث و اخبار دیگه در دست شیعه موجود است ثقات ایشان از ثقات ایشان آنچه درآورده
 عن صدور او مسطوره عن مسطور هکذا تا امام (ع) بلکه هر یک از ایشان آنچه درآورده
 اخذ کرده است از طرق متعدده اخذ کرده از طریق واحد اخذ کرده تا آن طریق در نزد
 او قطعی نبوده و صحت آنرا در نزد ایشان ثقات و محققین محدثین احرار نموده البته از
 آن طریق اخذ و ضبط نکرده و همچنین اگر در بین طریق عامی یا غیر عامی و امثال آنها
 بوده یا چنان است که اورا در مذهب خود امین و تقة می دانستند و بارخصتی از ائمه علیهم
 السلام برآخذ بروایات و از برای ایشان حاصل شده است و یا همان حدیث را لفظاً یا
 معنی از طریق دیگر نیز که صحیح و سلیم بوده است بدست آوردده اند الى غیر ذلك من
 صحیحه الحدیث و همه اینها در کتب رجالیه مقرر و معلوم است پس میگوئیم که اگر همه اینها
 درست نباشد و امام (ع) هم از باب لطف عصمت و صیانت روايات و روات و اذدس و غش و خلط و خبط
 و خططا و خیانت نفر موده باشد پس احتمال ضعف و اختلال و اعتلال در همه آنها یا اکثر آنها بتوانیم

وباستناده عنه عليه السلام لا يسع الناس حتى يسئلوا و يتفقها و يعرفوا
اماهم ويسعهم ان يأخذوا بما نقول وان كانت تقية
وباستناده عن زراة ومحمد بن مسلم و بريد العجلی قالوا قال ابو عبد الله
عليه السلام لحمران بن اعين فی شيء سئلته اینما يهلك الناس لانهم لا يسئلون
وروى الكشی باستناده عن حریز قال دخلت على ابی حنيفة وعنه کتب کانت
یحول بیننا و بینه فقال لى هذه الکتب كلها فی الطلاق قال قلت نحن نجمع هذا
كله فی حرف قال ما هو قلت قوله تعالى يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ
فاطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة فقال لى وانت لاتعلم شيئا الا بروايه قلت اجل
قال ما تقول فی مکاتب کانت مکاتبته الف در هم فادي تسمعه وتسعة وتسعین

دادچنانکه شمامی گوید پس دیگر از جبل متین دین مبین و عروة و نقی شریعت خاتم النبیین (ص)
چه چیز در دست ماباقی مانده است که تمیک و توصل بآن نمائیم و کدام عقل سلیم است که حکم
میکنند باینکه واجب نیست بر امام (ع) حفظ و صيانة احادیث آن عصمت عليهم افضل الصلة
والتحیه از دس و غش و خطأ و خیانت و تغییر و تبدیل و واجبست بر آن حضرت منع ورد معجته بن
یک عصر از اتفاق آراء ایشان بریاک حکم فرعی از روی خطأ و اگر میگویند که عصمت
اخبار بر امام (ع) واجب نیست بجهة آنکه عمل بطن از برای ما کافیست و وطن قائم مقام
علم است پس چون ظن با حکما از روی اخبار یکه در دست داریم هرچه هست بهر حال که هست و
ظواهر کتاب و فتاوی سلف و احکام عقلیه حاصل میشود و از برای ما کفايت میکند پس
محاجج بعلم نیستم پس عصمت اخبار بر امام (ع) واجب و لازم نیست

جواب میگوئیم که اولا همین کلام در کشف اتفاق آراء از رضای موصوم نیز جاری
و ساریست و ثانیا کدام دلیل و برها ن عقلی یانقلی قائم است بر قیام ظن در مقام علم از برای
مکلف و جواز عمل بآن مگر آیه کریمه ان الظن لا يغفرى من الحق شيئاً و این مسئله
مهمه در محل خود از این ترجمه تشرییح و توضیح و بادله بسیار اذایات و اخبار تزیین و
توشیح خواهد یافت بحوال عالی و قوته و توفیقه و مشیته
ورابعاً میگوئیم که شما بسیار است که نقض قاعده خود میکنید باینکه خروج یک
نفر یاد و نفر بلکه بیشتر را که جماعتی محدود و معرفه بالاسامي و الاشخاص باشد از دایرة
اجماع اهل یک عصر مضر وقادح با جماع نمی دانید و اکثر مسائل اجماعیه شما از این قبیل
است و حال اینکه در قاعده لطف کافی میدانید از امام (ع) القاء خلاف را در میان فقهاء

دره ما ثامن احادیث یعنی الزنا فکیف تحدده فقلت یعینها حدیث حدثی محمد بن مسلم عن ابی عبد الله جعفر علیه السلام ان علیاً علیه السلام کان یضرب بالسوط و بثله و نصفه و ببعضه بقدر ادائه فقال لى لأسألك عن مسئلة لا يكون فيها شيءٌ فما تقول في جمل اخرج من البحر فقلت ان شاء فليكن بقرة ان كانت عليه فلوس اكلناه والاً فلا والاخبار من هذا القبيل تخرج من الحصر والعد

و روی الصدوق رحمه الله فی اكمال الدين عن محمد بن محمد بن عاصم رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن یعقوب الكلینی عن اسحق بن یعقوب قال سألت محمد بن العثمان العمری رضی الله عنه ورواه الطبرسی ايضاً فی الاحتجاج والکشی فی الرجال و الشیخ الطوسی فی اختیاره عن اسحق بن یعقوب قال سالت محمد بن

عصر که قول حق در میان ایشان فی الجمله بوده باشد و منقرض نشده باشد پس چگونه است که وجود مخالفه یکنفر را بلکه یبیشتر را کالمدم می پنداشید و شاید که بنا بر قاعده خودتان قول حق بر آن یکنفر باشد و القاء اینخلاف را در میان آن یکنفر و سایرین امام (ع) کرده باشد پس معلوم شد که مقصد شما از حججیة اجماع نیست مگر حججیه شهرت وجه حججیه آن در نظر تدقیق نمی باشد مگر غلبیه و کثرت و حال اینکه اکثر شما معتبر فید باینکه نه شهرت حججیه است و نه غلبیه و کثرت دلیل فنعود بالله من ضلال السبيل .

و بدانکه فضیح و شنیع تر از قول بحججیه اجماع قول بحججیه شهرت است که قلیلی از ایشان قائل با آنند پس اینقول از کثرت و قاحت و شدت قباحت محتاج بتقریر و رد نیست و از اینجهه است که اکثر از خود ایشان نیز از آن اعراض کرده اند و باقی ماند مارا باقائمه بن باجماع کلامیکه خالی از فائدہ و عائدہ نیست و آن اینست که میگوئیم یا قوم این اجماعیرا که شما حجج میدانید و تمسک با آن مینمایید و عبارت میگردانید از اتفاق علماء امامیه در عصر واحد بر حکم فرعی واحد پس اگر مراد شما از علماء مجتهدین و ارباب آراء نند خاصة دون علماء الحديث الذين سميتوا بالخبراء پس بچه جهه و بکدام دلیل و حجج اختصاری یافت این امر بمجتهدین و ارباب آراء و بنا بر این باید بیش از نصب رایت اجتهاد و غرس شجره تقطنی و ترجی در میان طایفة امامیه اجماعی بر حکمی اذایشان متحققه نشده باشد زیرا که فرض این است که اجماع عبارت باشد از اتفاق مجتهدین خاصة و حال اینکه مامی بینیم او ایل مجتهدین مانند مفید و مرتضی و امثال ایشان که در مسائل کثیره ادعای اجماع می کنند پس این اجماعی که ایشان ادعا میکنند کی متحقق شد پیش از ایشان که مجتهد در میان

عثمان العمري رضي الله عنه ان يوصل لى كتابا قدسأله فيه عن مسائل اشكاله على فورد في التوفيق مولانا صاحب الزمان عليه الصلوة والسلام اما مسائل عنده ارشدك الله وفقك الى ان قال واما الحوادث الواقعه فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتى عليكم وانا حجة الله عليهم

وفي رجال الكشى والاختيار بالاستناد عن احمد بن حاتم ما هو فيه قال كتبته اليه يعني ابا الحسن الثالث طبللا اسئلته عن آخذ معالم ديني وكتب اخوه ايضاً فكتب اليهما فهمت ما ذكر تما فاعتمدافي دينكما على مسن في حبناو كل كثير القدم في امر نافائهم كافوا كما انشاء الله وروى ثقة الاسلام عن محمد بن عبدالله و محمد بن يحيى جميعاً عن عبدالله بن جعفر الحميري قال اجتمعنا انا والشيخ بن عمر و عند

امايمه نبوذ و در آن زمان که بسیار قلیل بودند و معذلك غالباً میل ایشان بعمل باخبراد بود و اجتهاد بطن و رای کمتر میکردندو معذلك کله می بینیم که اهل همان زمان از مجتهدین در همان مسئله که ادعای اجماع در آن شده است اختلاف دارند بس اجماع از ایشان چگونه متحقق میشود واگر مراد شما از علماء اعم است از مجتهدین و اخبار بین و قول علماء حدیث رانیز در اجماع آخذ و اعتبار میکنید پس معلوم و قطعی بلکه بدینه است که علماء حدیث مبنی است قول و عمل ایشان بر احادیث سمعیه معصومیه علیهم السلام پس چنین حکمی داخل در سنّة است بلکه از افراد جلیه علیه آن میباشد و تسمیه آن با جماعت و مقابله آن با کتاب و سنّة هیچ معنای و مؤ دائی ندارد مگر تجدید اساس و امتیاز اذعوم ناس و عمل بضمون خالف تعرف هذا سؤا لنا فعليكم الجواب و الله عنده حسن الثواب

پس بدان ایدک الله تعالى که لفظ اجماع گاهی در کلمات ائمه طاهربن علیهم السلام واصحاب راشدین ایشان رضي الله عنهم اجمعین یافت میشود پس چنان نباشد که از ذکر آن لفظ فریب خوری یا کسی تورا بایراد آن لفظ در احادیث فریب دهد و گول زند بلکه باید دانست که مراد ایشان از اجماع یکی از دو معنی است یکی اتفاق علماء حدیث یا اکثر ایشان بر قول و عمل یکی از روایتین معمارضیین و طرح دیگری چنانکه در حدیث عمر بن حنظله که در اول این تذییل مذکور شد اشاره با آن فرموده اند دوم اجماع با آن معنی است که مخالفان با آن قائل و عاملند پس اجماع باین معنی را استعمال نمیکردن و نمی کنند مگر در مقام محاجه با مخالفین یا جواب محاجه ایشان چون قول ایشان برخود ایشان حجه ملزم است مثل اینکه با ایشان میگویند که اجماع امت قائم است براینکه علی عليه

احمد بن اسحق الى ان قال اخبرنى ابو على احمد بن اسحق عن ابى الحسن عليه السلام قال سأله وقلت ومن اعمال او من آخذ او قول من اقبل فقال له : العمرى ثقى فما ادى اليك عنى فعنى يؤدى وما قال لك عنى يقول فاسمع له واطع فانه المقة المؤمن .

واخبرنى ابو على انه سأله ابى محمد عليه السلام عن مثل ذلك فقال له : العمرى وابنه ثقنان فما ادي اليك عنى فعنى يؤدى و ما قال لك عنى فعنى يقولان فاسمع لهم واطعهما فانهما الثقنان المأمونان الحديث

وفي الاحتجاج بسنده عن ابى محمد العسكرى و في تفسيره ايضاً قال قال الحسين ابن على عليهما السلام من كفل لنا يمأقطرته عن اهتمتنا باستثارنا فواساه عن

السلام اعلم واقضى واقوى واتقى واسخي واسجع وارفع درنبع وامتع درحسب واسبق دراسلام واقرب بحضور خير الانام صلى الله عليه وآله الكرام بوداز همه صحابه بلكه ازهمه ; امت پس تقديم شما خلفاء ثلاثة را بر آن حضرت درخلافت نیست مگر تفضیل مفضول برفضل و ترجیح مرجوح بر راجح و آن قبیح است عقلا بلکه قبح آن از ضروریات عقل و عقلا است ومثل اینکه میگوئیم که اجماع امت قائم است بر زنول آیه ولایت در شأن علی علیه السلام یا اجماع قائم است بر صحة حدیث خدیر خم و قول رسول صلی الله علیه و آله در آن موطن من کنست مولاہ فهذا علی مولاہ الى آخر کلامه صلی الله علیه و آله و قول عمر در آن روز بآن حضرت بخ بخ لک یا علی اصیحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه و امثال اینها از موادر اجماع فریقین یا اجماع عامه بخصوصهم از مطالب حقه که برخود ایشان حجه میتوان کرد این ملخص کلام بود در معنی اجماع و حججه آن در نزد قائلین باان ورد برایشان و جواب از سخنمنای ایشان بر وجه ایجاز و اجمال فبحول الله تعالى وقوته فحافظ فحافظ فافتھم فاغتنم فاعتبر فاصطبرو کن من الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوه فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله ونعم الوکيل

فرهود پس اگر که ایشان وامی گذاشتند مشابهات آیات و دوایات دا بر حال خود و هیچ تصرفی در آنها نمی کردند و ساکت میبودند از آن چه که خداوند عزوجل از آن سکوت و وزیده و بیان نفرموده و آنچه را که خدای تعالی مبهم داشته ایشان نیز با بهام خود و امیگذاشتند و میگردانند احکامرا بر سه گونه حلال بین و حرام بین و مشتبه در میانه و در مشتبهات عمل باحتیاط مینمودند و رجوع میکردند علم آنرا بخدا و رسول صلی

علومنا التي سقطت اليه حتى ارشده و هداء قال الله عزوجل يا ايها العبد الكريم
المواسى انا اولى بالكرم منك اجعلوا الله ياما لائقتك في الجنان بعدد كل حرف علمه
الفالف قصروضموا اليها ما يليق بها من سائر النعم

وفي الكافي عن عمر بن حنظلة عن ابي عبدالله عليه السلام قال سئلته عن رجلين
من اصحابنا يكون بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكمما الى السلطان او الى
القضاء أيحل ذلك قال من تحاكم الى الطاغوت فحكم له فانما يأخذ سحتاوان كان
حقه ثابت لا انه اخذ بحكم الطاغوت وقد امر الله عزوجل ان يكفر به قلت كيف
يصنعن قال فانظروا الى من كان منكم قد رو حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا
وعرف احكامنا فليرضوا به حكمها فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا

الله عليه وآله ودر متعارش قائل بتخيير ميشدن ودر متناقض حكم توسيعه مينمودند چنان که
وارد شده است در همه اینها نصوص بسیار از خاصان مجلس قرب پروردگار یعنی رسول مختار
واممہ اطهار علیهم صلوات الله العزیز الغفار پس اگر بآن نصوص عمل میکردند وام و در
مذکوره رالقاد مینمودند هر آینه مجتمع می شداقوال ایشان و متفق میگردید کلمه ایشان
وگفتار ایشان و می بودند فقهائیکه متفق باشند با یکدیگر درستی و حکم و نقل کنند
باشند احادیث ائمه غور را علیهم السلام نه آنکه فقهائی باشند که همکی هم گاه با یکدیگر
خصوصت و نزاع داشته باشند و اذ نصوص اهل بیت علیهم السلام نا کل و روگردان باشند و
دیگر هر آینه چنان بود که هر گاه می آمد اذ ایشان جماعتی بعد از جماعتی دعای خیر می
کردند اذ برای گذشتگان خودو چنان نبود که هر گاه باید گروهی اذ ایشان لعن و نفرین کنند
در حق برادران گذشته خود بسبب خود پندیه او ادعاهای بیجای ایشان و تکلمات ایشان بسخنها
ناخوش و دیگر هر آینه میبوده کسی بقر آن وحدیث بسیار دانا و سخنگو و از دیهای مردم
بی نیاز و خاموش و اگر چنانچه ایشان عمل میکردند و بجهای می آوردند آنچه درا که بندداده
میشوند بآن هر آینه بهتر بود اذ برای ایشان و محکم تر بود ایشان در ثابت قم داشتن در
راهنم و کاش میدانستم من که چه چیز و ادعا شد ایشان را اینکه واگذار ندارهی را که نموده
بودند باشان آنرا ائمه هدی علیهم السلام و باز گیرند راههای مختلف چندیرا و پیر وی
کنند رأیها و خواهشها مردم راهر یک اذ ایشان میخواند مردم را بطریقه خود و باز میدارد
از طریقه دیگر پس کاش میدانستم که چه چیز بر آن داشت مقلدین ایشان را که تقلید ایشان
کنند در رأیها ایشان و تقلید نکنند از امامان خود علیهم السلام بر طریقه که راست ترین

فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله ويأتي تمام الحديث

وباسناده عن محمد بن حكيم قال قلت لابي الحسن موسى عليه السلام جعلت فدك فقہنافی الدين واغنانا الله بكم عن الناس حتى ان الجماعة منا ليكونون في المجالس مايسئل رجل صاحبه الا وتحضره المسئلة ويحضر جوابها فيما من الله علينا بما بكم الحديث .

وباسناده عن سماعة عن ابى الحسن موسى قال قلت اصلاحك الله انا نجتمع فنتذاكر ما عندنا فما يرد علينا شيء الا وعندنا فيه شيء مستطر و ذلك مما انعم الله به علينا بكم

و درست ترین طریقه هاست پس نیست طریقه ایشان مگر طریقه ناقصه و مناسب است در شأن ایشان ذکر این آیه شریفه ضرب الله مثلا رجلا فيه شرکاء متشاکsson و رجل اسلاما لرجل هل يستوي يان مثلا الحمد لله بل اکثرهم لا يعلمون که ترجمه ظاهر يه این است که خدا ایتمالی مثل ذده است مردیرا که بنده جماعتی باشد که در او شریک باشند در سر او بایکدیگر نزاع کتنند یکی گوید که باید از پی انفاذ لان امر برود و دیگری گوید که بقلان سفر بر و دودیگری گوید نباید بسفر برود و هریک خواهند که آن بنده فرمان او را برد و مراد او را معمول دارد ندیدگران را و مرد دیگر را که بنده خاص خالص اذ آن مردی است یعنی مولای او یکنفر است و بس آیا صفة این دومرد بنده و حال ایشان مانند یکدیگر است ستایش و سپاس مر خدای راست و بس نه آنست که حق از باطل روشن و واضح نیست و یکدیگر مشتبهند بلکه اکثر مردم نمیدانند

هتر جم گوید بیان سه مطلب را از کلام مصنف بجهة مزید توضیح و توشیح متعرض میشویم اول آنکه ملخص مراد مصنف از این کلمات آنست که اگر مجتهدين این امور مذکوره را مرعی و معمول میداشتند و احکام مشتبه را بخدا و رسول صلی الله علیه وآلہ و ایکداشتند و در آنها باحتیاط عمل میکردند و در معارضات حکم بتغیر و توسعه مینمودند هر آینه محتاج و مبتلى باجهادات و تاویلات و تکلفات و متابعة مخالفین و تشبیه بایشان در طریقه اجتهاد و در اقوال و الفاظ و اصطلاحات در تظنبی و ترمی و توحش اذ احادیث اهل البيت عليهم السلام تمیگردیدند فبما نقضهم هیشاقهم لعناتهم وجعلنا قل و ب لهم قاسیه یعرفون الكلم عن مواضعه ونسو حظا مما ذكر و ابهه و لائز الطالع على خائنة منهم

وباسناده عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول اكتبوا فانکم لا تحفظون حتى تكتبوا
وفیه بساناده عن عبید بن زراة قال قال ابوعبدالله عليه السلام احتفظوا بكتبکم فانکم سوف تحتاجون اليها

وفیه عن الاحمسی عن ابی عبدالله عليه السلام قال القلب يتکل على الكتابة
وفیه عن المفضل بن عمر قال قال لى ابوعبدالله عليه السلام اكتب و بث علمک فى اخوانک فان مت ^فاورث کتبک بنیک فانه یأتی على الناس زمان هرج لا یأنسون فيه الا بكتبهم

مطلوب دروم

بدانکه تقليد در لغه بمعنى قلاده بگردن انداختن است و در عرف عام عبارت است از منابعه انسان غير خود را در قول یافعل مطلقا خواه مقلد حجتی و دليلی از برای مقلدر آن قول یافعل او بدانديانه و باين معنی تقليد از دعيت نسبت بايئه عليهم السلام صحیح است و در اخبار کثير الاستعمال است مانند حدیث مردی از حضرت رضا عليه السلام که فرمود این التقليد الذى کانوا یقلدون جعفررا و ابا جعفر

و در اصطلاح مجتهدين از عامه و خاصه عبارت است از اخذ بقول غير من غير حجه يعني گرفتن قول غير عمل کردن در حالتیکه حجه آن قائلرا بر آن قول ندانی که چیست یا اینکه توحجتی بر اخذ بقول او نداشته باشی و هردو معنی را احتمال داده اند پس تقليد اصطلاحی ایشان بهر یک از ایندو معنی که باشد نسبت آن از دعيت بامام عليهم السلام صحيح و جائز نیست ذیرا که رعيت هم حجه قاطعه بر اخذ بقول امام عليهم السلام دارند و هم حجه امام عليهم السلام ابر قول خود میدانند که چیست پس از اینجهه است که مجتهدين گفته اند که شرط است در تقليد که مقلد بفتح مجتهد باشد و فتوی بدھد از روی رای و ظن یاعلمی که اور ازالجهاد حاصل شود پس تقليد معصوم و عمل بحدیث و اجماع تقليد نیست اینملخص کلام ایشان است و گفته ایشان درست و متنین است ذیرا که تقليد با آن معنی که ایشان اراده کرده اند نسبت به معصوم عليهم السلام نشاید چنانکه ذکر شد و نیز مشابه در اصطلاح نیست ولکن کلامیکه در این مقام هست این است که بایشان میگوییم که شما از چه جهة و بچه سبب در استعمال لفظ تقليد عدول کردید از عرف عام و از عرف احادیث اهل البيت عليهم السلام و بتعالا هل الخلاف استعمال گردید آنرا در معنایکه اصطلاح

وباسناده عنه عليه السلام قال تزاوروا فان في زيارةكم احياء لقلو بكم وذكرا
لاحاديثنا واحاديثنا تعطف بعضكم على بعض فان اخذتم بها رشدتم ونجوتكم وان
تركتمها ضللتم وهلكتم فخذوا ابها وانا بمجاكم زعيم

وعن محمد ابن الحسن بن ابي خالد شيبونلة قال قلت لا بى جعفر الثاني عليه السلام
جعلت فدakan مشايخنا رروا عن ابى جعفر وابى عبدالله عليهما السلام وكانت القبة
شديدة فكتموا كتبهم فلم يروا عنهم فلما ماتوا صارت الكتب علينا فقال حدثوا بها
فانها حق وفيه دلالة واضحة على صحة الاعتماد على الكتب والعمل بما فيها من الاحكام
اذا كانت صحية

وقال ابو جعفر عليه السلام لأبان بن تغلب اجلس فى مسجد النبي عليه السلام وافت
الناس فاني احب ان ارى فى شيعتى مثلك

کردن برا آن اصحاب اصول از اهل خلاف وفضل پس چون دانستی و مطلع شدی بر
آنچه که در این مطلب ذکر شد پس خواهی دانست مقصود مصنف را از کلام او که ترجمه
آن این بود پس کاش میدانستم که چه چیز بر آن داشت مقلدین ایشان را که تقلید ایشان کنند در
رأیهای ایشان و تقلید نکنند از امامان خود علیهم السلام بر طریقہ که در است ترین و درست ترین
طریقه هاست پس نیست طریقه ایشان مگر طریقه ناقصه

مطلوب سوم

بدانکه تنزیل آیه کریمه مذکوره ضرب الله عليه السلام در شأن مشرکین و مسلمین
است پس مثل مشرک مانند مردیست که بمنده جمعی باشد که ایشان در سر آن بمنده با یکدیگر
نزاع داشته باشند و هر یک از ایشان خواهد که برأی و میل خود را مانی باوده و خدمتی او را جمیع
نماید برخلاف میل و رأی دیگران پس همچنین مشرک که چند مبعود دارد جایداد دارد که
اگر ممکن باشد هر یک از آن معبودین خدمتی و عبادتی بر آن عباد فرض و واجب کند
برخلاف مراد ومطلوب و معبدود آن دیگر پس آن عباد چگونه تو اند که عبادت و خدمت
همه معبودین خود کرده و همگی را از خود خوشنود گردانیده باشد و مثل مسلم مانند
مردی است که بمنده خالص یک مرد باشد پس هر چرا که آن مولا خواهد و امر نماید آن
عبد اطاعة و اتفاقاً کند همچنین مسلم عبادت میکند خدای یکتائی بیهوده ایگانگی و تراحمی
در بندگی او نخواهد بود و تاویل آیه مبارکه در شأن امیر المؤمنین (ع) و ابی بکر ذنیق

وقال الصادق ظلله لفیض بن مختار اذا اردت تحدیثنا فعليک بهذا الجالس
واومی بیده الى رجل من اصحابه فسألت اصحابنا عنه فقالوا زراة ابن اعین
وقال ظلله رحم الله زراة بن اعین لوزراة ونظراءه لان درست احادیث ابی ظلله
وقال ظلله ما احد احبابی ذکرنا وأحادیث ابی الا زراة وابو بصیر لیث المرادي و محمد بن
مسلم و بريد بن معوية العجلى هؤلاء حفاظ دین الله وامناء ابی علی حلال الله وحرامه
وقال ظلله اقوام کان ابی يأتمنهم علی حلال الله وحرامه و كانوا عیمة علمه
وكذاك اليوم هم عندی هم مستودع سری اصحاب ابی حقا اذا اراد الله باهل الارض
سوء صرف بهم عنهم السوء هم نجوم شیعی احياء وامواتا یحیون ذکر ابی بهم یکشف
الله کل بدعة ینقولون عن هذا الدين انتحال المبطلين وتأویل الغالين ثم بکی قال
الراوى قلت من هم فقال منهم صلوات الله علیهم ورحمته احياء وامواتا بريد العجلى

علیه اللعنة است چنانکه در احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است بس
مراد از مردی که بندۀ چند نفر است که در او شر بکن. و در کار او بایکدیگر زراعی میکنند ابو بکر
است که مردم اور اخیله کرده اند او دست زشان مردم است پس هر یک از آن مردمی که
اورا خلیفه کرده اند خواهش دارد که آن خلیفه بمیل و رأی و هوای اور فتوار کند و حواج
اورا برآورد بر خلاف دیگران چنانکه از احادیث و تواریخ نیز مستفاد میشود که چون
در زمان ابا بکر یا سایر خلفا امری از برای مسلمین حادث می شد آن خلیفه رؤسای مسلمین
راجیع میکرد و برای شان عرض مینمود و باشان مشاوره میفرمود پس هر یک از ایشان برای
و میل خود در آن امر اشاره میکرد تا یعنی که امر بقیل وقال وزراع و جدار منتهی میگردید
پس آن خلیفه با هر یک از ایشان که موافقة و مرافقة میکرد اورا خوش میامد و از خلیفه
خشند میگردید و با هر یک که که مخالفه مینمود او از خلیفه اعراض کرده زبان طعن و
لن و منت و دست اذیت بر او می گشود چنانکه در آخر کار با عمر مکار و عثمان غدار کردن
پس ابوبکر بیچاره یا خلیفه دیگر چکنند و گو نذر فتوار کند با مردمی که تاسیس اساس خلافة
او کرده اند تا همگی از او راضی و خشنود باشند و در ربة ارادت و اطاعة او باقی مانند
و همچنین اصحاب ابی بکر و هر یک از خلفای دیگر در امور دینیه و مطالب علمیه نیز بر
حسب آراء و اهواء خود تنازعات و اختلافات بسیار داشته اند که بعضی موافق بود بارأی خلیفه
وسایرین مخالف بودند و مراد بمردی که بندۀ خالص یکم ر داست امیر المؤمنین علیه السلام
است که در ظاهر و باطن در جمیع امور دینیه و دنبویه و مطالب علمیه و سلامیه و در جمیع اخلاق

وزراروة وابو بصیر لیث بن البختری و محمد بن مسلم

وقال **عليه السلام** بشر المخبتین بالجنة برید العجلی وابو بصیر لیث بن البختری
المرادی و محمد بن مسلم الشفی و زرارة بن اعین اربعة نجباء امناء الله على حلاله
وحرامه لولا هؤلاء لانقطعت آثار النبوة واندرست

وقال **عليه السلام** لعبد الله بن ابی يعفور حيث قال له انه ليس کل ساعة القاک ولا
يمکن القدوم ويجیء الرجل من اصجا بنا فسائلني وليس عندي کلمما يسألنى قال فما
يمنعك من محمد بن مسلم الشفی فانه قد سمع من ابی و كان عنده وجيهأ و قال
لشعيیب العقرقوفی حيث قال له مهما احتجنا ان نسئل الشیء فمن نسئل قال عليك
بالاسدی يعني ابا بصیر

وعن الصادق **عليه السلام** اوتاد الارض واعلام الدين اربعة محدثین مسلم وبرید بن

و افعال واقوال و خصال مطیع و متبع و مقتدى رسول خدا(ص) و در هیچ امری آنی و نفسی
وطرفة العینی از حکم و فرمان آن حضرت تعدی و تخطی شمود و همچنین هریک از ائمه
احد عشر از فرزندان آن بر گریده بشرطیه صلوات الله علیه السلام و يوم المحشر
پس بدانکه مراد مصنف عليه الرحمه از ذکر این آیه گریمه آنست که مثل مقلدین
مجتهدین برآی وطن نیز مانند آنمردی است که بنده جمعی است که در او شریکند
ودرس رکار او تنازع و تناقض مینمایند زیرا که از برای مقلد نیز بسا میشود که چند مجتهد
مقلد باشد که همه دررأی و فتوی و حکم مخالف یکدیگر باشند پس این مقلد بیچاره چگونه
در دین خود و دنیای خود بفتوى و حکم همگی عمل کنند و قول کدام یک از ایشانرا قول
خدا و رسول و ائمه علیهم السلام الصلوة بداند مثل آنکه امر و مذلا زیدرا از مجتهدین اعلم
میداند و تقلید او میکنند و فردا معلوم میشود براو که عمر و اعلم است پس مقلدا و میگردد
و چند روز دیگر ثابت میشود براو که بکراعلم است پس تقلید او مینماید و رأی هریک
مخالف و منافق دلایل دیگران است پس چون این بیچاره سرگردان رجوع بتقلید لاحق نمود
تکلیف اور احکام گذشته که تقلید ساقرا نموده چه خواهد بود مثلاً کسیکه پنجاه سال
تقلید مجتهدی کرده است که قائل بطیه ار غساله بوده است فعلیهذا از غساله متنفس اجتناب
نکرده است پس بعد از آن رجوع میکنند بمجهودی که غساله را نجس میدانند پس لازم
میآید برای او که تمام عبادات این پنجاه سال را مثلاً که مشروطند بطیه ارت مانند نمازو و روزه
وغسل ووضوء همدا اعاده نماید و مانند مسئله اعلمیت است در دعول مسئله موت مجتهد

معویة ولیث البختری المرادی وزرارة بن اعین
وفی الكافی باسناده عنه عليه السلام قال تعلمو العلم من حملة العلم وعلموا اخوانکم
کما علمکموه العلماء

وعنه عليه السلام انظروا علمکم هذا عمن تأخذونه فان فینا اهل البيت فی كل خلف
عدو لا ينکون عنهم تحریف الغالین وابطال المبطلین وتأویل الجاهلین
وفی الكافی عن ابی عبد الله عليه السلام قال ابی الله ان یجري الاشیاء الابالاسباب
فجعل لکل شیء سببا وجعل لکل سبب شرحاً وجعل لکل شرح علماماً وجعل لکل
علم باباً ناطقاً عرفه ووجهه من جھله ذلك رسول الله ونحن
وفی نهج البلاغة نحن الشعار والخزنة والابواب ولا تؤتوا البيوت الا من
ابوابها فمن اتتها من غير بابها سعی سارقا الى غير ذلك من الروایات وهی اکثر من
ان تتحصی واشهر من ان تخفی واظهر من ان تروی وسنی زید کمنها فی باب ذم
الاجتهاد انشاء الله تعالى

پس بسا میشود که مقلد در عمر خود بسبب موت مجتهدین تقليد چند مجتمه کند که مختلف
باشند در رأی وفتوى وحكم ودیگر بسا میشود که یاک مجتهد کراراً تجدد رأی به مرساند
پس مقلد بیچاره اوچکند و بسا میشود که اختلاف و تردد را علمیت فيما بین مجتهدین به مرسد
بعضی زید را علیم دانند و برخی عمر و راوی پاره ای بگرد او گروهی خالدار او هر یک از ایشانهم
خود را اعلم خواند پس عوام بیچاره آواره که وظیفه ایشان تقليد است چه کند و چه
خاکی بر سر نمایند کالذی استم و ته الشیاطین فی الارض حیران له اصحاب یدعونه
الی الہدی ائمدا و مثل مقلدین ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و آخذین باحدیث
ایشان و عاملین بروایات ثقات شیعه از قول اهل عصمت علیهم السلام مانند مردیست که
بنده خالص مردی باشد و بس چنانکه معلوم و روشن است و محتاج به بیان نیست لکن از
برای صاحب قلب سلیم و مهتدی بطريق مستقیم و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم

فصل چهارم

اشازه است بحقیقته استبعاد مخالفة مشهور وبدفع توهם دور در عمل
بهاآثر يعني اخبار مروریه از ائمه هادیه همدیه علیهم افضل الصنفه والتحمیة

الفصل الثامن

ذکر جملة من الآيات والاخبار الدالة على اثبات المتشابه وبيان حكمه

المتشابه مالا يظهر معناه المقصود منه وحكمه ان يرد الى المحكم ان وجد وهو ممثل تأويله من اهله والا ترك على حاله من المتشابه فان المحكم فيه حينئذ يرد علمه الى الله ويحتاط في العمل ولا يجوز تأويله لغير اهله لورود النهي عنه وقد يطلق المتشابه على المحكم الذي تعارضت ادلته كما اذا اختلفت الاخبار وحكمه بعد

وشايد که تو گوئی بدرستی که توایمصنف ادعا کردی امر عجیبی را واردی چیز منکر غریبی را و مخالفة کردی طایفة از مشاهیر فقهاء را پس بدرستی که توایمصنفرد کردی ظن را بظن وباطل کردی اجتهاد را باجتهاد و ثابت کردی عمل بخبردا بغیر و ایندور صریح است وما نمیفهمیم بسیاری از آنچه را که تو میگوئی پس آباتوار برآنچه که ادعا کردی دلیلی هست بجز آنچه را که ذکر کردی و آبا مارا بسوی علم آن راهی خواهد بود بجز آنچه که مسطور داشتی پس بیاور از برای ماحجه روشنی اگر داست میگوئی پس در جواب توایقائل سائل میگوئیم مابتوافق الهی اما قول تو که گفتی که من امر عجیبی را ادعا کردم و شنکر غریبی آوردم پس وجه و علته در آن این است که طبع تو بمشهورات انس و عادت گرفته است واز پی مسلمات رفته است پس سخت شده است بسر او تدقیق نظر در برها و تحلیل ایمان از روی ایقان و خصوصاً چون مؤید شود تحلیل برها و یقین بمخالفة آنچه که ثبوت و رسوخ در آن حاصل شده است بطول زمان و اگر چنانچه تو بیرون آوری گردن خود را از بنده متابعة عادت و قلاده تقليدو فرمان برداری مردم را از گردن خود بگشائی هر آینه آنچه که منکر یافته از گفتارها در نزد تو معروف خواهد گردید و آنچه را که ساخت شمردی از امر ما سهل و آسان خواهی دید و فی المثل شاعر گفته است :

فمن يك ذا فم هر هريفن نیزه يجدد هرا به الماء الزلازل

يعنى کسی که دهان او بسبب مرضی تلخ باشد البتہ تلخ می یابد در دهان خود آب ذلال شیرین را وبعد از این سخنه اپس بدرستی که من خبر دادم تو را که اینرساله نیست ما سمعنا و با انا وجدنا در مکانی بدرستی که عندر مقطوع است کسی را که بیم داده شده باشد .

استيفاء سائر مراتب الترجيح المنقولة الخيار واما الاشتباه في كيفية العمل بعد معرفة الحكم الشرعي فيجوز الاجتهاد فيه لورود الرخصة بذلك وللزوم الحرج بين لواه وهذا كما اذا تعارضت اهارات جهة الكعبة وامارات اضرار الصوم بالمرض وعدم اضراره ونحو ذلك عليه يحمل الخبر الذي روتة العامة من اجتهاد فاصاب فله اجران ومن اجتهد فأخطأ فله اجر واحد ان صح الخبر والا فالذى رواه اولى به او اول من اثبت المتشابه في الحكم الشرعي هو الله سبحانه قال الله عزوجل **هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب وآخر متشابهات الى قوله والراسخون في العلم وقال عز اسمه وما اختلفتم في شيء فاحكموه الى الله**

مترجم گوید مراد از «ماسمينا» قول خدا تعالی است که از گفتار کفار حکایت فرموده است که چون انبیاء علیهم السلام ایشان را موعظه و ارشاد میکردند وامر بتوجه الهی و ترک شرک و معاصی و مناهی مینمودند ایشان در جواب میگفتند **ماسمينا بهدا فی آبائنا الاولین یعنی نشینیده این را که شمامیکو یید کدر میان پدران ما که گذشته اند معروف و معمول باشد پس ما چگونه مخالفت پدران خود کنیم و البته نخواهیم کرد و همچنین **انا وجدنا** که حق تعالی حکایت میفرماید از کفار مکه که در جواب رسالات و مقالات حضرت مصطفی صلی الله علیه وآلہ می گفتند **انا وجدنا آبائنا علی امة و آناعملی آثارهم** هقتقدون یعنی بدرستیکه مایافتیم پدران خود را بربپروردی پیشوایانی و بدرستی که ماهم برادر پدران خود بپروان خواهیم بود و دوست از متابعه و موافق پدران خود نخواهیم برداشت و عبارت مصنف اشاره است بكلام او در خطبه خود در اول رساله که ملخص ترجمه آن این است که این رساله بسوی کسانیست که اهل انصاف باشندن اصحاب اعتصاف و رجآل را بواسطه حق بشناسندن حق را باعتبار رجال و در مقام شناختن حق و تصدیق صدق زنک حمیت را که موجب تقليید جمهور است از دل بزدايند و سنک عصبيت را که باعث متابعه مشهور است از دامن بیندازند و سخن «**ماسمينا بهدا فی آبائنا**» نسرانند وزبان اعتذار «**و جدنا آبائنا**» نگشانید پس مراد مصنف از این اشاره در این عبارت آنست که ای کسیکه میگوئی بمن که تو امر عجیبی را ادعای کردی و شیء منکر بر آورده سخن توشیبه است بسخن کفار که در جواب انبیاء خصوصاً حضرت مصطفی صلی الله علیه وآلہ ما سمينا بهدا فی آبائنا می گفتند **و نا وجدنا آبائنا** می سرودند و مراد از کلمه «**و قد اعذر من اندز**» که در مثل استعمال می کنند و ترجمه شد باینکه پندير فته میشود عندر کسیکه بیم داده شده باشد آن است که بعد از**

وقال الله تعالى ولو ردوه إلى الرسول والى أولى الامر منكم لعلمه الذين يستحبونه منهم و قال فان تنازعتم في شيء فردوه إلى الله والرسول وفي الحديث النبوى المتواتر بين العامة والخاصة انما الامور ثلاثة امر بىن رشده فيتبع وامر بىن غيبة فيجتنب و شباهات بين ذلك والوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام في الهمم و من ترك الشبهات نجى من المحرمات ومن اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم

وفي الفقيه قال خطب امير المؤمنين عليه السلام فقال ان الله تبارك و تعالى حد حدودا فلاتعدوها وفرض فرایض فلا تنتصروها و سكت عن اشياء لم يسكت عنها

آنکه خداوند عزوجل توبيخ و ملامت و تعبر و مذمت فرموده است کسانیزرا که در جواب امر وارشاد بحق «ما سمعنا وانا وجدنا» گفته اند دیگرچگونه میتوان که از روی حمیت وعصبیت تقليید جمهور و متابعة مشهور نمود و مخالفه جمهور و مشهور را عجیب و غریب و منکر شمرد و اینکلام درمثال از قبيل الامر مذبور است پس باید که متابعة حق وصدق را کرد هرچند که مخالف جمهور و مشهور باشد وخصوصاً که لم يزل ولا يزال که حق باشه قلیله بوده و میباشد نه با جماعة کثیره کم هن فئة قليلة غلت فئة كثيرة باذن الله والله مع الصابرين ولا تجد اکثر هم شاکرین وما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین و اکثر الناس لا يعلمون و اکثرهم لا يعقلون و بعزمك لاغوينه -م
اجمیعین الاعبادک منهم المخلصین

فرهود واما قول تو که من کمدصنف مخالفه کرده ام طایقه از مشاهیر فقهاء ایس در آن کلامی هست و آن اینست که اول کسیکه اینکار را کرده است یعنی مخالفه مشهور نموده است خود آن طایقه میباشدند پس بدروستی که ایشان مخالفه کردنند طریقه قدما را که همگی اخباری بودند و تغییر داشند سنّة بزرگان فقها را که معتبر بودند در اقوال و اعمال و عدول کردند از اخبار باصول و اقوال فضول و سخنهای بیفایده و بیهوده را مرتكب گردیدند و ما میخواهیم که احیا کنیم آن طریقه را و تجدید نمائیم آن سنّة قدیمه را ذیرا که آن سنّت و طریقه حق است و محل شک ورب نیست و متین است که شباهه عارض نمی تواند شد و حق سزاوار است باینکه پیروی کرده شود و طلب کرده شود علاوه بر اینها آنکه قدماء و پیشینیان بزرگترند در شأن و بلند ترند در مکان و زدایک

نسیاناً لها فلا تكفلوها رحمة من الله لكم فاقبلوا ها ثم قال على **طیللا** حلال بين وحرام بين وشبهات بين ذلك فمن ترك ما اشتبه عليه من الاثم فهو لما استبان له اترك و المعاصي حمى الله فمن يرتع حولها يوشك ان يدخلها وقوله **طیللا** وسكت عن اشياء الى قوله فاقبلوها معناه ان كل ما لم يصل اليكم من التكاليف ولم يثبت في الشرع فليس عليكم شيء فلا تكفلوه على انفسكم فانه رحمة من الله لكم و في هذا قيل اسكنتوا عما سكت الله عنه و من كلامه **طیللا** في وصيته لابنه الحسن **طیللا** دع القول فيما لا تعرف والخطاب فيما لا تكفل

وفي الكافى باسناده عن زرارة بن اعين قال سألت ابا جعفر **طیللا** ماحق الله

است وزود است که در این ساله خواهی شنید در حق ایشان از احادیث معصومین علیهم السلام آنچه را که بشناسی بواسطه ایشان قدر ایشان را ورجحان ایشان ابر کسیکه مخالف ایشانست ان شاء الله تعالى

واما قول تو که من که مصنفتم رد کرده ام ظن رابطهن و باطل کردم اجتهاد را باجهت پاد واثبات کرده ام خبردا بخیر من تبری و تنزه میجویم اذ آنکه مخالفة کنم با شما بسوی آنچه که نهی میکنم شما را از آن یعنی از آنکه نهی کنم شما را از چیزی و خود مرتكب آن چیز شوم نمیخواهم مگر اصلاح راه را قدر که بتوانم و نیست توفيق من مگر بیاری خدای تعالی بر او تو کل دارم و بسوی او اนา به و باز گشت میکنم بلکه این است وجز این نیست که رد کردم من ظن رایبین و باطل کردم اجتهاد را بنص مبین وحال اینکه چنک در زدهام بعروة و نقی و حبل متین و آوردهام تو را از شهر سبا خبری از روی یقین و اعراض کردهام و رو گردانیده ام اذ آنچه منع کرده شده است از آن بسوی آنچه که رغبت کرده میشود در آن و اذ آنچه که باعث شک ورب است بسوی آنچه که هیچ شکی وربی عارض آن نمیگردد پس میگوئیم بدرستیکه تو اگر چنانچه ایمان نیاورده باشه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین با حدیث نقلین که منقول است اذ حضرت سید المرسلین صلی الله عليه وآلہ الطاهرين و امثال آن حدیث پس ما را با تو سخنی نیست پس تو اذ این راه برو ، وما زاین راه و اگر چنانچه ایمان بهمه اینها آورده ولکن گمان کرده که علم با خبار رسول و ائمه علیهم الصلوۃ و التحيۃ نیست چاره از اینکه بوده باشد مانند علم بوجود ایشان صلوات الله عليهم در وضوح و روشی و قوه یا تواتر آن اخبار مانند تواتر وجود ایشان علیهم السلام والا چنانچه بسرحد وضوح و روشی وقوه باشند قادر نرسد

على العباد قال ان يقولوا ما يعلمون و يقفوا عند ما لا يعلمون وباستناده عن ابي عبد الله عليهما السلام مثله و في آخره فان فعلوا ذلك فقد ادّوا الى الله حقه وباستناده عنه عليهما السلام قال الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهمكة و ترک حديثا لم تروه خير من روایتك حديثا لم تتحصه و في عيون اخبار الرضا عنده عليهما السلام قال من ردّ متشابه القرآن الى محكمه هدى الى صراط مستقيم ثم قال عليهما السلام في اخبارنا متشابه كمتشابه القرآن فردوا متشابهها الى محكمها ولا تتبعوا متشابهها دون محكمها ففضلوا وفي محسن البرقى باسناده عن محمد بن الطيار قال قال لى ابو جعفر عليهما السلام

يابحد تواتر محدود نگردد پس آن اخبار آحادی خواهد بود که فایده نیخدش مگر ظن را اگر گمان تواین است که ذکر شد پس نمی بینم من تورا مگر اینکه نشناخته هنوز که یقین مانندظن از برای اورمات بسیار است قوله در اوضاع و اینکه در احکام شرعیه اکتفا میشود باقل مراتب یقین باوجود اینکه اکثر اخبار احکامیه در قوت کمتر نیست از اخبار امامت از جهه متون و چه از چه میگوییم بدرستی که من تکلیف نکردم شمارا بعمل کردن بهر خبر یکه روایت کرده میشود بلکه عمل کنید بازچه که اطمینان و سکون بآن نفسهای شما از آن روایات دارد و روایتی که نفس شما اطمینان و سکون حاصل نمیکند پس واگذار بداندا و بگذرد اورا در سنبل خود چنانکه واگذاشته است و سرداده است آنم ارادا خدا بتعالی در سنبل خود یعنی ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین پس علم آن واگذاشته میشود بخدا و در عمل توسعه داده شده است بر ما وبعد از همه این سخنها پس میگوییم بدرستیکه عمل باخبر متفق عليه است در میان همه امامیه و تورا گمان ندارم که تواني که رد نمایی عمل باخبر راورد نمائی عمل همه کتب حدیث را تماما ازاول تا آخر و خصوصاً آنچه بار اصل را که بر آنهاشت مدار در همه اعصار یعنی کتاب کافی و کتاب من لا يحضره الفقيه و تهذيب واست بصار و این است وجزاين نیست که خلاف میان ما و در عمل باصول فقهیه است خاصه نه غير آن پس جماعة اصولیین متفقند با الخبریین در عمل باخبر مخالف نیست بایشان در آن مگر شاذی از اصولیین مانند سید مرتضی و اتباع او بلکه و ایشانهم مخالف نیستند در عمل باخبر زیرا که بایشان در نمیکنند با الخبر غیر متواتره را بالتمام و این است وجزاين نیست که و دمیکنند نوعی از آنها را که مینامند آنرا خبر واحد یکه نه موجب علم است و نه عمل و اصطلاح ایشان در خبر واحد موافق نیست بالاصطلاح کسانیکه

تخاصم الناس قلت نعم قال ولا يسئلونك عن شيء الاقل في شيء أقلت نعم قال فain
باب الرد اذن

ويستفاد من هذه الروايات ان مالا يطريق لنا الى علم فهو عننا موضوع ولا يلزم
عليينا بل لا يجوز لنا ان نتكلف تعرفه بالاستنباطات المظنونة
وروى الصدوق عن ابو عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله عليه السلام ورفع عن امني
الخطاء والنسيان وما استكرهوا عليه وما لا يطيقون وما لا يعلمون وما اضطروا اليه
والحسد والطيرة والتفكير في الوسوسة في الخلق مالم ينطقوا بشفة
وفيه بسانده عنه عليه السلام قال ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم
وفيه عنه عليه السلام قال من عمل بما علم كفى ما لم يعلم

متاخر ند اذ ايشان يعني مرادي واتباعش بخبر واحد غير مراد متاخرین است پس بدرستی
که متاخرین هر خبر را که متواتر نباشد آحاد مینامند پس خبر واحد در اصطلاح ايشان
اعم است از خبر واحد در اصطلاح متقدمین بر ايشان و با آنچه که ذکر کردیم مندفع میشود
تدافع در میان کلام سید مرتضی و کلام علامه در باب خبر واحد از جهه رسید آن دوازجه
قبول علامه آنرا ومندفع میشود نیز دعوی ايشان اتفاق قومرا بر هردو طرف نقیض یعنی
دعوی سید اتفاقرا بر رد خبر واحد و دعوی علامه اتفاقرا بر قبول آن و ماباید ذکر نمائیم
کلام سید و علامه راوهم چنین کلام کسانی را که متاخر ند اذ ايشان تاینکه معلوم و روشن
شود اذ برای توحیق در باب عمل بخبر واحد و معنی آن ان شاء الله تعالى
مترجم گوید بیان مطالب مهمه این فصل در چندینه میشود بنیه اوی بدانکه حاصل
این فصل و محصول این اصل دو سخن است که اصولیه بر اخباریه ایراد کرده اند و جواب آنها
است بروجه و افی شافعی

سخن اول آنکه میگویند که شما مخالفت کرده اید طایفة عظیمه کثیره مشاهیر
از فقهاء شیعه را و برخلاف قول مشهور در ما بين فقهاء امامیه و علماء اتنا عشریة علی
اننی عشرهم افضل الصلوة والتحیه مقول و معمول میدارید و این در دین و آئین امریست
عجب و شیئی است منکر و غریب
وجواب ايشان اجمالا آن است که اولا بکدام دلیل و حججه از کتاب و سنة بلکه
از اجماع و عقل که شما حججه کرده اید متابعة و موافقة مشهور و مشاهیر واجب و لازم
است قل ها نوا بر ها نکم ان گز نتم صادقین بلکه میتوانیم گفت که نعم و ادله از

وفي الكافي بأسناده عن عمر بن حنظلة قال سئلت أبا عبد الله عليهما السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما معاذة في دين أو ميراث فتحاكموا إلى السلطان أو إلى القضاة أي يحل ذلك قال من تحاكم إليهم في حق أو باطل فأنما تحاكم إلى الطاغوت وما يحكم له فانما يأخذ سحتها وإن كان حقاً ثابتاً له لانه أخذ بحكم الطاغوت وقد امر الله أن يكفر به قال الله عزوجل يریدون ان يتحاكموا إلى الطاغوت وقد امر وان يکفر وابه قلت فكيف يصعن قال ينظر ان من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا فليرضوا به حكمها فاني قد جعلته عليكم حاكماً فإذا حكم بحكمتنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد الراي علينا الراد على الله وهو

كتاب وسنة بلكه اذ اجماع وعقل نيز بر منع متابعة و موافقة مشهور و مشاهير از جهه بودن آن قول مشهور يا قول مشاهير بسيار است و تفاصيما مادر اين امر مخالفت با فقهاء نكرده ايم بلكه موافقتك كرده ايم با ايشان بلكه تقليد ايشان نموده ايم از آنججهه که اول مخالفة مشهور و مخالفت مشهور اول آن بود که ايشان کردند زيرا که مشهور بلكه متفق عليه در ميان مسلمين ازيد و امر اسلام و بعثت حضرت خير الانام صلي الله عليه و آله الكرام عمل با خبار و روايات ثقات بود و تعدى و تخطى از نصوص صرا جايز نميداشتند وروا نميداشتند تا اينکه ابلیس لعین ظن خود را بر اکثر مردم راست کرد وايشان از ابواب مدینه علم و خزینه حلم و سلم بر گردانيد و از در خانه وحی و تنزیل و علم و تفسیر و تاویل و منظر رب جلیل و منزل جبرئیل برانید و پرتاپید و ايشان از سرچشمه علم تشنن کام بر گشته و حیران و سرگشته بوادي حیرت و بوادي حیرت و عمي و جهالت افتادند و دست ايشان از عروة و نقی و حبیل متین کوتاه و بر گردن پسته و پای قابلیتشان از سیر و سلوک صراط مستقیم و طریق مستقیم لنگ و شکسته گردید پس خود را از علم كتاب عاطل و زايل و در سنة عامي وجاهل دیدند و بطال و جهالت را بالطبع وبالطبع للناس برخود نپسته و دند پس طلبأ للرياسة ر السیاسة وابقاء أعلم الوالشأن وسمو المكان والاشتهران بين الناس و اختلاف العوام من الاناس و جبأ لمدح المادحين و حمد العامدين وتقرب الامراء والسلطانين لابد ولا علاج از باب «الغريق يتسبّث بكل حشيش» ففتح باب اجتهاد و تظني و ترجي و ترمي و تمييد و قواعد اصوليه نمودند تا اينکه بالمره از روايات و نصوص اهل عصمت و خصوص اعراض و اغماض کردند و کسانی هم در قرون بعد از ايشان آمدند باب حمیت را گشودند و راه عصیت را پیمودند و تقليد و متابعة سلف را نمودند .

على حد الشرك بالله قلت فان كان كل واحد اختار رجالا من اصحابنا فرضيا ان يكونوا ناظرين في حقهم واختلفا فيما حكموا وكلاهما اختلفا في حديثكم قال الحكم ما حكم به اعدلهما وافقهما واصدقهما في الحديث واورعهما ولا ينافي الى ما يحكم به الآخر قال قلت فانهما عدلان من رضي الله عنهم عند اصحابنا لا يفضل واحد منهما على صاحبه قال فقال ينظر الى ما كان من روایتهم عنافي ذلك الذي حكم على المجمع عليه من اصحابك فيؤخذ به من حكمنا ويترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك فان المجمع عليه لاريب فيه وانما الامر ثلاثة امر بيّن رشه فيتبع وامر بيّن غلطه فيجتنب وامر مشكل يرد علمه الى الله رسوله قال رسول الله ﷺ حلال بيّن

ولكن فرقه محققه اماميه چون سالك طريقة مثلي ومستمسك بعروه ونقى و متقلد بخلافه ولایت ومهدي بنجوم هدايت ومتقدی باعهدین ومقتضی بعترت طاهرين صلوات الله عليهم اجمعین بودند همگی ایشان بال تمام اذخوات وعوام در هر زمان و هر مکان که بودند از اعصار و امصار و برادی و بخار بر همان شیمه قدیمه وعادت سابقه مستقیمه اعنی عمل باخبرار وروایات عدول ونفات از ائمه هداة عليهم افضل الصلوة باقی و ثابت و برقرار بودند و هرگز نامی از اصول الفقه و کلامی از اجتہاد و عمل بنظر درمیان ایشان معروف و مذکور نبود بلکه اگر کسی را اتفاقاً می شنیدند که درسته و احده مایل باینطريق و ممانل آن فریق گردیده است ازاو تبری و تجنب میکردن بیش از تبری و تجنب ایشان از مخالفین وایشانرا مستمرة حال بدینمنوال بود تا اوایل غیبت کبری غرای وقره باصره زهرا و امام وری و سوره دوسر افعلیه الف الف التجیه والثنا پس ازا زمان شد آنچه که رسید چنانکه مفصل در فصل اول و فصل دویم رساله ذکر یافته است و مانیز مکمل بتوجه آن برداختیم و چیزی از این مطالب قابل انکار و محل شک و دیوباشکال نیست پس معلوم شد ازا آنچه که مذکور گردید که این طایفه امامیه مخالفه مشهور بلکه مجمع عليه فرقه محققه امامیه بلکه کافه اسلامیه را کرده اند و کاش میدانست و آگاه می شدم که اگر همچنانکه فرقه محققه شیعه از بد و تاسیس اساس شریعة صلی اللہ علی شارعه او آله تا اوایل زمان غیبت کبری آن مخدوم اهل ارض و سما و ماتحت الثری که همگی قولوا واحدا بنای قول و عمل ایشان بر اخبار و آثار ائمه اطهار عليهم صلوات الله العزیز الجبار مأخذوه اذ نفات و اخیار بود اگر بعد ازا آن زمان هم ابدالدھر والا وان این امر مستمر و این بناء مستقر میبود و فقهاء این طایفه متابعة و موافقة می کردند بامشایخ و اساتید و کبار اخود و بكلمات

و حرام بیین و شباهات بين ذلك فمن ترك الشبهات نجى من المحرمات و من اخذ الشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم قلت فان كان الخبر ان عنكم مشهورين قدروا هما الثقات عنكم قال ينظر فما وافق حكمه حكم الكتاب والسنة وخالف العامة فيؤخذ به ويترك ما خالف حكمه حكم الكتاب والسنّة وافق العامة قلت جعلت فداك أرأيت ان كان الفقيهان عرفا حكمه من الكتاب والسنة ووجدنـا احد الخبرـين موافقـا للعـامة والـآخر مـخالفـا لهم بأـيـ الخبرـين يـؤـخذـ قال ما خالـفـ العـامةـ فـفيـهـ الرـشـادـ قـلـتـ جـعـلـتـ فـدـاكـ قـانـعـاـ وـافـقـهـماـ الـخـبرـانـ جـمـيعـاـ قـالـ يـنـظـرـ الىـ ماـهـ اليـهـ اوـيلـ حـكـامـهـ وـقـضـاـهـمـ فـيـرـكـ وـيـؤـخـذـ بـالـاـخـرـ قـلـتـ فـانـ وـافـقـ حـكـامـهـ

واهـيـهـ وـاقـاوـيلـ باـطـلهـ مـتـكـلـمـينـ وـمـتـكـلـغـينـ اـزـعـانـدـينـ وـمـخـالـفـينـ كـوـلـ نـمـيـخـورـدـنـدـ وـمـفـرـوـرـوـ وـمـغـدـورـ نـمـيـگـرـدـيـدـنـدـ وـدـرـاـقـاـلـ وـاعـمـالـ وـاخـلـقـ وـافـعـالـ مـتـابـعـهـ وـمـشـابـهـهـ باـآنـ طـاـيـفـهـ ضـالـهـ مـضـلـهـ نـمـيـنـمـوـدـنـدـ چـهـمـیـ شـدـ رـکـدـامـ عـیـبـ وـنـقـصـ اـیـشـانـرـ لـازـمـ مـیـآـمـدـ يـاـ کـدـامـ سـخـنـ بـرـایـشـانـ وـارـدـ مـیـگـرـدـيـدـ چـنانـکـهـ طـاـيـفـهـ اـخـبـارـیـهـ اـسـتـمـارـاـ وـاتـصـالـاـخـلـفـاعـنـ سـلـفـ قـوـلـ اوـعـمـلاـ بـرـهـمانـ طـرـیـقـهـ ثـابـتـ وـبـاقـیـ وـهـمـیـنـ عـقـیدـهـ رـاـ حـاـفـظـ وـوـاقـیـ مـیـ باـشـنـدـهـرـ چـنـدـ کـهـ درـبعـضـ اـزـمـنـهـ درـعـدـدـ وـمـدـدـ اـیـشـانـ ضـعـفـیـ وـفـتوـرـیـ وـقـصـورـیـ حـاـصـلـ شـدـ بـحـدـیـکـهـ بـتـفـرـقـ وـتـوـارـیـ وـاـخـتـفـاءـ وـاـتـقـاءـ مـؤـدـیـ گـرـدـیدـ وـعـلـةـ وـسـبـبـ آـنـ درـفـصـلـ دـوـمـ رسـالـهـ مـذـکـورـ وـبـتـرـجـمـهـ مـنـصـورـ شـدـ الـآـنـکـهـ بـعـضـیـ اـزـسـعـاءـ وـصـاحـبـانـ نـوـرـدـرـاـثـانـیـ اـزـمـنـهـ وـدـهـوـرـ بـتـوـفـیـقـ وـلـطـفـ بـرـوـدـگـارـ غـفـوـرـشـکـوـرـ اـزـ خـوـابـ غـفـلـتـ بـیـدارـ وـازـمـسـتـیـ ضـلـالـتـ هـشـیـارـ گـرـدـیدـنـدـ وـمـضـمـونـ هـدـایـتـ مـشـجـونـ وـالـذـینـ جـاـهـدـوـاـ فـیـمـاـ رـاـ دـعـایـتـ وـمـتـابـعـهـ کـرـدـنـدـ پـسـ بشـرـةـ لـنـهـدـیـنـهـمـ سـبـلـنـاـ بـرـخـوـرـدـارـ وـسـوـدـمـنـدـ شـدـنـدـ پـسـ بـهـدـایـتـ نـوـرـوـلـایـتـ بـشـاهـرـاءـ حـقـ وـحـقـیـقـهـ مـهـتـدـیـ گـشـتـنـدـ وـبـعـدـ اـذـاسـتـکـمـالـ وـاسـتـعـمالـ عـلـومـ باـطـلـهـ وـفـنـونـ بـلـاطـائـلـهـ اـذـاصـوـلـ الـفـقـهـ وـکـلـامـ وـفـلـسـفـهـ وـنـحـوـذـلـکـ وـاـذـهـمـآـنـهاـ اـعـراضـ وـاحـتـرـازـ نـمـوـهـ وـهـمـگـیـ رـاـ بـاـهـالـیـ آـنـهـاـ وـاـگـذـارـ کـرـدـهـ سـیرـوـسـلـوـکـ طـرـیـقـهـ مـثـلـیـ اـخـبـارـیـهـ وـاـ پـیـشـنـهـادـ وـتـوـشـهـمـعـادـ خـودـ سـاختـنـدـ مـانـنـدـ مـصـنـفـ رسـالـهـ وـاـمـینـ الـاسـلـامـ اـسـتـراـ بـادـیـ وـسـیدـ سـعـیدـ مـیرـزاـ مـحـمـدـ شـهـیدـ وـاـمـشـالـ اـیـشـانـ رـوـحـ اللهـ اـرـواـحـهـ بـرـوحـ وـرـیـحـانـ فـیـ غـرـفـ الجنـانـ وـدوـجـاتـ الرـضـوانـ پـسـ درـمـقـامـ تـجـدـیدـ مـذـهـبـ قـدـيمـ وـتـسـدـیدـ قولـ سـدـیدـ سـلـیـمـ وـاـحـیـاءـ طـرـیـقـ مستـقـیـمـ بـرـآـمـدـنـدـ پـسـ کـیـ وـکـجاـ خـالـفـ مـشـهـورـ وـمـخـالـفـةـ مـشـاهـیـرـ کـرـدـهـ اـنـدـ تـامـحـلـ طـعنـ .ـ وـمـلـامـتـ وـعـیـبـ وـمـذـمـتـ وـاقـعـ شـونـدـ .ـ وـاـکـرـ توـبـهـاـکـوـئـیـ کـهـ غـایـةـ الـاـمـرـ آـنـ اـسـتـ کـهـ دـوـ قولـ مـشـهـورـاـزـ دـوـقـوـمـ مـشـاهـیـرـ دـ

الخبرين جميعاً قال فإذا كان ذلك فارجه امامك فإن الوقوف في الشبهات خير من الاقتحام في الهممكات وفي معنى هذا الحديث اخبار كثيرة

وفي احتجاج الطبرسي بعد نقل هذا الحديث قال جاء الخبر على سبيل التقدير لانه قلما يتحقق في الاثار ان يرد خبر ان مختلفان في حكم من الاحكام موافقين للكتاب والسنّة و ذلك مثل الحكم في غسل الوجه واليدين في الوضوء فان الاخبار جاءت بغسلها مرتين وبغسلها مرتين فظاهر القرآن لا يقتضي خلاف ذلك بل يحتمل كلتي الروايتين ومثل ذلك يوجد في احكام الشرع واما قوله طليلا للسائل فأرجحه وقف حتى تلقى امامك امره بذلك عند تمكنه من الوصول الى

نردهما ثابت ومتتحقق شديديكي قول بجواز عمل باصول واجتهاد ظني واغد باتفاق آراء كه اجماع مينامند وديگری قول بعد جواز اینها واحصادر ادلہ در کتاب وسنّة واصحاب قول اول اکثرند در عدد واجمعند در علوم، وفنون وافضل واطولند در تحقیق وتدقيق در نظریات ومشکلات واقربند بشما در زمان بلکه شما در عین زمان ایشان واقع شده اید پس چه افتاد شمارا وچه چیز داعی و باعث شد که اصحاب قول اول را که دارای این صفة مرجة می باشند واگذاشتید و متابعة و مشایعه نمودید اصحاب قول ثانی را که متصف باین صفات نیستند پس ترجیح مرجوح بر راجح و تفضیل مفضول بر فاضل نموده اید

جواب هیگوئیم که او لا مسلم نمیداردیم که متقدمین دارای صفات مذکوره تبوده باشند بلکه میگوئیم که ایشان براتب اکمل بودند از متأخرین در این صفات و سایر صفات کمالیه مگر اتصال زمان متأخرین بزمان ما الزحیث اشخاص که مختص با آن طایفه است و آنهم البته مرجع و مفضل نیست و امانواع مایوس متصلیم در زمان و سلسله بمقدمین و ذاتیاً سلمنا ولكن قدماء از علماء و فقهاء مدارای صفات و خصائص بودند کدا ولی است بترجیح و تفضیل بلاشكال مانند اقرب بودن ایشان بزمان ائمه مصلوات الله عليهم و کبار اصحاب ایشان عليهم السلام و مشایعه کبار مانند نواب اربعه و سایر نواب آن حضرت و نواب و بواب سایر ائمه عليهم السلام و مددوین و موقنین ایشان عليهم السلام بلکه زمان همگی زمان واحد عنوان همگی عنوان واحد و قول همگی قول واحد است

واز آن جمله اعلمیت متقدمین است در علم قرآن و در علم حدیث از حیث اسایید و متون و دلالات و قرائن معتبره در دلالات و ایندو علم پایه و ما یاشریعتند و اعلمیت ایشان است بعرفیات و اصطلاحات اهل زمان معصومین عليهم السلام و از آن جمله بودن ایشان است اعبد

الامام فاما اذا كان غائباً ولا يتمكن من الوصول اليه والاصحاب كلهم مجتمعون على الخبرين ولم يكن هناك رحجان لرواة احد هما على رواة الاخر بالكثرة والعدالة كان الحكم بهما من باب التخيير يدل على ما قلناه ما روی عن الحسن بن الجهم عن الرضا عليه السلام قال قلت له يجيئنا الامانة بعنه مختلفة قال ما جاءكم عن اخرين فاعرضه على كتاب الله عزوجل واحاديثنا فان يشبههما فهو وانا وان لم يشبههما فليس من اقوالنا يجيئنا الرجالن وكلاهما ثقة بحديثين مختلفين فلا نعلم ايهما الحق فقال اذالم تعلم فموضع عليك باليهما اخذت وما رواه الحارث بن المغيرة عن ابي عبدالله عليه السلام قال اذا سمعت من اصحابك الحديث وكلهم ثقة فموضع عليك حتى ترى القائم عليه السلام وتدرك اليه

وازهد واتقى واحفظ درطاعات وحسنات وترك محمرات ومكرهات واحوط درشهبات ومبهمات چنانکه همه اینها در نزد فریقین واهل طریقین مسلم و معلوم است و مشتبه و مخفی نیست پس کسیکه دارای این صفات جمیله و خصال حمیده باشد اقرب و احق است بتوفیق و نصرت پروردگار و نظر لطف و عنایت رسول مختار و ائمه اطهار عليه و عليهم صلوات الله العزیز الغفار در تحصیل علوم دینیه و تکمیل اخلاق حمیده ظاهریه و باطنیه و تزکیه نفس از صفات و خصال رذیله دینیه پس بدلیل قاطع و برهان ساطع وجہ قائم و نور لامع ثابت و واضح شد که متابعة و مشایعه قدماء از فقهاء و علماء اولی و اقدم بلکه معین و محققتم و ملتزم است و در مخالفة ایشان مخافاة شمول این آیه کریمه است و من بشاقق الرسول صلی الله عليه و آله و بپیغمیران سبیل المؤمنین نوله ماتولی و نصلیه جهنم و سائنت مصیرا ولکن شببه فروبر تو که مامتابعة قدماء علماء میکنیم از جهه آنکه ایشان علماء یا قدماء می باشند حاشاو کلا بلکه متابعة و مشایعه ایشان از جهه امرو ارجاع ائمه هدی علیهم السلام است ببعضی اذایشان خصوصاً و بدیگران عموماً از جهه آن است که ایشان ورثه و خزان و امناء احادیث و اخبار اهل بیت اخیار علیهم السلام و اعلم و اخبر با آنها میباشند چه از جهه اسانید و چه متون و چه دلالات آنها و قرائی صحت و سقم اخبار برایشان واضح تر و روشن تر از دیگران بود و همچنین ایشان دانا تر بودند بعرفیات و اصطلاحات از منه معصومین علیهم السلام چنانکه همگی ایشان در نقل حدیث ثقہ و صدوق بودند و همه اینها مسلم است و قابل انکار و اشكال نیست پس متابعة ایشان را از اینجهة واجب ولازم میدانیم که واسطه و وسیله اتباع و اطاعة رسول و ائمه علیه و علیهم الصلوة والسلام و اخذ و عمل با احادیث ایشان است

وروى سماحة بن مهران قال سأله ابا عبدالله عليه السلام قال قلت يرد علينا حديثان واحد يأمرنا بالأخذ به والآخر ينهينا عنه قال لا يعمل بواحد منهم حتى يأتي صاحبك فتسأله عنه قال قلت لابد ان يعمل بآدبهما قال خذ بما فيه خلاف العامة وفي الكافي عنه عليه السلام انه سأله عن اختلاف الحديث يرويه من ثقته ومنهم من لا تثق به اذا ورد عليكم حديث فوجدمتم له شاهداً من كتاب الله او من قول رسول الله صلوات الله عليه وسلم والا فالذى جاء بكم اولى به وفيه عنه عليه السلام كل شيء مردود الى الكتاب والسنة وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو مزخرف وفي عيون الاخبار عن الرضا عليه السلام في الحديث له طويل قال في آخره

امر على الديار ديار ليلي
قبل ذلك الجدار لذى الجدار
ملخص كلام آنکه شر ذمه اخباره باحدى اذ آحاد بجز معصومين عليهم السلام
معتني و معتمد نيسنده و قول هیچ قائلی را بجز قول ایشان عليهم السلام سامع و تابع
نحوه اهند بود.

مپندرای تو صید دام خود را
که گردد صید صد شاهین صد باز
سران بامن سرتسلیم دارند
که سردارم بپایت ای سر افزار
و هن ییقتح غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو في الآخرة من
الخاسرین .

بینه دوم

سخن دوم که اصولیه بر اخباره ایراد مینمایند که میگویند بدروستی که شمارد میکنید
ظن را بطن و باطل می کنید اجتهاد را باجتهاد و انبات می کنید حججه اخبار را با خبار
و این دور صریح است و باطل است جدا بلا انکار پس اما اینکه رد میکنید ظن را بطن
بس از جهه آن است که عمل میکنید در ابطال عمل بطن با آیات و روایاتیکه ظنیه الدلاله
اند یا ظنیه السنده یا از هردو جهه ظنیت دارند و اما اینکه باطل میکنید اجتهاد را باجتهاد
وانبات میکنید حججه اخبار را با خبار پس آن واضح و روشن است و محتاج بیان نیست
این مجمل کلام مورد است

وما جواب میگوئیم بحول الله تعالى و قوته که بلی اگر سخن شما راست باشد
جزئی از آن راست باشد و چنین باشد که گفته اید چنان است که میگویند دور صریح

بعد ذكر العرض على الكتاب ثم السنة ثم التخيير والرد الى رسول الله ﷺ و ماله تجدوه في شيء من هذه الوجوه فردوا علينا علمه فنجن أولى بذلك ولا تقولوا فيه بآراءكم وعليكم بالكف والثبات والوقوف واتهم طالبون باحثون حتى يأتيكم البيان من عندنا .

وقال ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن يعقوب الكليني رحمه الله في اوايل الكافي يا اخي ارشدك الله انه لا يسع احدا تمييز شيء مما اختلف الرواية فيه عن العلماء عليهم السلام برأيه الاعلى ما اطلقه العالم عليه السلام بقوله اعرضوا ها على كتب الله عزوجل فما وافق كتاب الله فخذلوه وما خالف كتاب الله فردوه وقوله عليه السلام دعوا ما

است وباطل است ولكن حاشا فحشا و كلام ثم كلام كلاكه چنبن وچنان باشد بلكم ماردميکنیم - وباطل میگردايم عدل بظان را عام يقین ونور میبن از ادله وبراهین اذ قرآن کریم و سنته رسول امین وائمه معصومین صلوات الله عليه وعليهم اجمعین اگر تو آیات قرآنیه و احادیث معصومیه عليهم السلام را ظنیات میدانی از جهه دلات یاسند پس بر تو پاسی نیست وما را باهم بر تو بخشی نباشد زیرا که تو احوالی و چشم احوال یک را دو می بیند و على ابصارهم غشاؤه و الا هر یک از آیات و اخبار وارده در این باب از برای انسان فهیم وصاحب قلب سليم ونظر مستقيم افاده قطع ویقین میکنند

اما آیات پس در قطعیت سند آن کلامی واشکالی نیست ودر دلالة آنها بالصراحته ووضوح بر منع ونهی از عمل بطن نیز جای شبهه وانکار نیست و از آن جمله مثلا از آیه کریمه اللهم يؤخذ عليهم ميشاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق که ترجمه آن نیست که آیا گرفته نشد بر مردم بیان در کتاب خدا که میگویند بر خدا میگر آنچه را که حق است با آیه مبارکه ان الظاهر لا يغنى من الحق شيئا که در دو موضع از قرآن مجید مذکور است وترجمه آن این است که بدرسی که ظان کفايت نمی کند از حق چزیرا چگونه از برای صاحب عقل وعدل قطع ویقین ببطلان عمل بطن حاصل نمیشود وبر این نجع است سایر آیات نازله در این باب

واما اخبار وارده در این باب پس آن بر چند صنف است که هر صنفی بعد تواتر آن معنی که اصولیه میگویند میرسد و اگر تنزل کنیم و گوئیم که هر صنفی از آن ب Maher بعد تواتر بمعنای مذکور نمی رسد میگوئیم که بعد استفاضه و تظاهر میرسد پس بظاهر یکدیگر و با خصم قرائت و با تضاد شواهد و دلائل دیگر مفید قطع ویقین خواهد بود پس چهار سد

وافق القوم فان الرشد في خلافهم وقوله ﴿لَقَدْ خَذَنَا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ لَارِيبٌ فِيهِ وَنَحْنُ لَا نَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ إِلَّا أَقْلَهُ وَلَا يَجِدُ شَيْئًا حَوْطًا وَلَا وَسْعًا مِنْ رَدِّ عِلْمِ ذَلِكَ كَلْمَهُ إِلَى الْعَالَمِ﴾ وَقَبْولُ مَا وَسْعَ مِنَ الْأَمْرِ فِيهِ بِقَوْلِهِ ﴿لَقَدْ بَأَيْهِمَا أَخْذَتْهُ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسَعَكُمْ أَنْتُهُ كَلَامَهُ وَقَوْلَهُ طَابَ ثِرَاهُ نَحْنُ لَا نَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ إِلَّا أَقْلَهُ يَعْنِي بِهِ أَنَا لَا نَعْرِفُ مِنَ الضَّوَابِطِ الْثَّالِثِ إِلَّا حُكْمٌ أَقْلَهُ مَا اخْتَافَ فِيهِ الْرَّوَايَةُ دُونَ الْأَكْثَرِ لَأَنَّ الْأَكْثَرَ لَا يَعْرِفُ مِنْ موافَقَةِ الْكِتَابِ وَلَامِنْ مُخَالَفَةِ الْعَامَةِ وَلَامِنْ الْاجْمَاعِ فَالْاحْوَاطُ فِي القَوْلِ رَدِّ عِلْمِهِ إِلَى الْعَالَمِ إِلَيْهِ الْإِمامِ ﴿لَقَدْ﴾ وَالْاوْسَعُ فِي الْعَمَلِ التَّخْيِيرُ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ دُونَ الْهُوَى يَعْنِي لَا يَجُوزُ لَنَا الْإِفْنَاءُ وَالْحُكْمُ بِأَحَدِ الْطَّرَفَيْنِ بِتَشْتِهٌ وَانْ جَازَ لَنَا الْعَمَلُ بِهِ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ بِالْأَذْنِ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

باينکه تمام اصناف این اخبار را بالاجتماع باهم ملاحظه کنیم که بلاشبه عده آنها از حد تواتر میگذرد و خصوصاً که این اخبار را با آیات مذکوره دضم نماییم و علاوه بر اینهاد لیل عقلی نیز ببطلان عمل بطن از چند جهه قائم است یکی آنکه ادائی تکلیف حاصل نمیشود مگر باعلم بمکلف به پس باطن بمکلف به امثال وادای تکلیف نخواهد شد پس عمل بطن مسقط تکلیف نیست و هرچه که ممکن تکلیف نیست در مقام ادائی تکلیف لغو بیهوده است پس عمل بطن لغو بیهوده است و هر لغوی باطلست پس عمل بطن باطلست و دیگر آنکه اشتغال یقینی مقتضی برائته یقینیه است و عمل بطن محصل برائته یقینیه نیست و هر چه که محصل برائته یقینیه نیست رافع اشتغال یقینی نیست پس عمل بطن رافع اشتغال یقینی نیست و هرچه که رافع اشتغال یقینی نباشد مسقط تکلیف نخواهد بود پس عمل بطن مسقط تکلیف نخواهد بود و هرچه که مستطی تکلیف نباشد در مقام ادائی تکلیف لغو و بیهوده خواهد بود پس عمل بطن در مقام ادائی تکلیف لغو و بیهوده است و هر لغوی باطل است پس عمل بطن باطلست و غیر اینم ازاله عقلیه که مجال و صفة ذکر آنها در این مجاله نیست و اینها که ذکر کردیم و آنها که ذکر نکردیم همگی راجع بیکدیگر و در معنی متعدد ونتیجه همه واحد است پس بعد از ملاحظه همه این مطالب دیگر چگونه میتوان گفت با احتمال داد که قطع و یقین ببطلان عمل بطن حاصل نمیشود و تو از چه رو و از چه راه گفته که شما رد میکنید ظن را بظن

واما ابطال اجتهاد باجتهاد که نسبت بمداد دید پس قبح و فساد آن واضح تر از تضییه سابقه است زیرا که بالبدهیه معلوم است که اجتهاد باصطلاح شما که بمعنی تظنبی

قال بعض الفضلاء وانما لم يذكر الترجيح باعتبار الا فقهية و الا عدلية و باعتبار كثرة العدد لانه رحمة الله اخذ احاديث كتابه من الاصول المقطوع بها المجموع عليها انتهى كلامه

و لعلك تقول ان الحكم في كل مسئلة واحد في نفس الامر كما هو مذهب اهل الحق والاحكام الشرعية انما تراد معرفتها للعمل و الحاجة المكلفين اليها جمیعاً سواء فما الوجه في اخفاء بعض المسائل وابهامه فنقول ان الحكمة في اکثر الا مور الشرعية غير معلومة لنا الا انه يمكننا ان نشير هنا الى ما يكسر سورة استبعادك بان نقول يحتمل ان يكون من الحكم في المتشابه المحتاط فيه ان يتميز

وترى است ماهر گزنكرده ايم و نمیکنیم و اگر کرده ايم بیان کنید که کی و در کجا و کدام واما اجتہاد بمعنی لنوى که کوشش کردن است و در کتاب و سنت که اعلى واجلی افراد مراد به و الذین جاھدوا فینا است پس آنرا البته معمول داشته و میداریم واز خدای تعالی توفيق با آن میطلبیم بلکه بهمان اجتہاد باطل کردیم اجتہاد شمارا ولكن اذ آن دور لازم نمیآید زیرا که اجتہاد هرچند لفظاً متحدد است ولکن معنی اعم و اخص مطلقاً نند پس اجتہاد ما واجتہاد شما نوعین متبایینین اند

واما انبات حجۃ اخبار را باخبر را پس آن همچنان است بدرستی که مانابت کرده ايم حجۃ اخبار را باخبر ولكن نه بر آن وجہی که مستلزم دور و محل ایراد و اعتراض اشما است بلکه باینمعنی که انبات کرده ايم حجۃ اخبار غیر متواتره را باخبر متواتره و نیز میگوئیم که منحصر نیست دلیل مابر حجۃ اخبار باخبر بلکه ادله قرآنیه و آیات فرقانیه نیز بر آن برهان و حجتند بلکه اجماع امامیه بلکه ضرورت مذهب ایشان را بر آن ادعا میتوان کرد براین نهیج که میگوئیم شکی و شبہ نیست در اینکه در زمان حضور و ظهور ائمه هدی عليهم السلام و همچنین درغیبت صغیری حجۃ خدا عليه افضل الصلة و التعییة والثناء وارواحتاله الفداء وبرهه از غبیت کبرای آنحضرت بنای فرقه مجتهد شیعه در قول و عمل بر اخبار و روایات معصومیه بود که از نفات شیعه اخذه یکرددند چون یکی از ایشان اعتماد و ثوق بکسی داشت چون آنسخن موثق حکم یافت و ای امری از امور دا از مقصوم عليهم السلام نقل میکرد آن کسیکه بر آن و ثوق داشت ازا و اخذ مینمود و بدون تأمل و تعلم درجهتی از جهات بنای قول و عمل بر آن خبر مینهاد و ائمه عليهم السلام ردع و منع از آن نمیفرمودند و اگر فرموده باشد باید بما رسیده باشد و حال اینکه روایت

ضعیفه شاذهم بر دفع و منع ایشان علیهم السلام وارد نشده است و علاوه بر این لفظاً و کتبی نیز امر بسیار و وصایای بیشمار از ائمه اطهار علیهم السلام ایشانرا باخذ اخبار و روایات ثقات وارد شده بود و نیز معلوم و مسلم است که علماء و صلحاء شیعه عمل میکردنند بكتب و اصول ثقات وعدول اینطايفه بعد از آنکه صاحب آن اصل یا کتاب حکم بصحت آن یا اجازه برداشت آن یا عمل آن نموده بود و دیگر تأملی و تملی در اسانید آن اصل یا کتاب یا متون آن نمیکردنند و خصوصاً کتب اربعه که مدار علم و عمل بر آنها بود و تا کنون نیز مدار بر آنها است ولکن تاقریب بسته سبعماهه که شیخ حسن بن یوسف ابن مطهر معروف بعلامه واستاد او سید احمد بن موسی بن طاوس متخصصی تقسیم و تفریق اخبار نشده بودند بنای علماء و فقهاء شیعه در کلیه اخبار کتب اربعه بلکه سایر کتب کلینی و صدوق و شیخ طوسي و بر قی و امثال آنها بر صحه و اعتبار بود و همه اخبار متدائله در ایدی شیعه را صحیح میدانستند الا آنکه در مقام تعارض چون روایتی را ترجیح میدادند پس آن روایت مروجeh را تضییف و تزییف مینمودند والا هم را قول معصوم علیهم السلام میدانستند و بصحة و اعتبار و توثيق و اعتماد محکم میداشتند و هیچ یک از مطالب مذکوره قابل انکار و اشکال نیست و نیز میگوئیم که برهان عقلی نیز بر حججه اخبار معصومیه متدائله در ایدی شیعه قائم و قاطع است چنانکه در محل خودمنکر شود ان شاء الله پس معلوم و متبین گردید از آنچه که تقریر و تحریر نمودیم بطلان و فساد آنچه که توهمن گردید و ایراد نمودیم بر ما از دور اسلام تعالی هم الفاصل بین العدل والجهور بینه سوم بدانکه طایفه اخباریه عمل نمیکنند بهر خبری و روایتی هر چند که نقل آن از معمصوم (ع) شده باشد زیرا که حقیقتی بر جواز عمل به مطلق خبر منقول از معمصوم (ع)

الى هذا اشار بقوله ولا تكفوها رحمة من الله لكم فاقبلوها وما لا نعلم من الحكم
اكثر ما نعلم

ثم نقول ومما يعده اهل الاجتهاد من المتشابهات ويجهدون في تعين الحكم
فيه الامر المردود بين الوجوب والذنب والنهي المردود بين الحرمة والكراءة و
عند امعان النظر يظهر انه لا تشابه فيما اذا المطلوب فعله او تركه مما لا يقبل
التشكيك في الطلب فيمكن ان يكون مراتب الثواب والعقاب للعباد بقدر مراتب
الارادة والكراءة من الشارع وتکلیف العباد بالامر والنهي لا يستلزم بيان مراتبهما

ندازند وامری ورخصتی در آن اذاته عليهم السلام بایشان نرسیده است بلکه ایشان عمل
میکنند بهر خبر یکه نقل کرده باشد آن را تقه از معمصوم عليهم السلام ولو بوسایط کثیره و
خواه آن وسایط همه ایشان یا بعض ایشان صحیح باشند یا ضعیف بشرط آنکه خود آن
تقة ناقل تصحیح آن روایت واجازه عمل با آن کرده باشد لفظاً یا کتابچنانکه کلینی وصدق
رضی الله عنهم دارد خطبه کتاب کافی و کتاب من لا يحضره الفقيه معمول داشته اند یا حالاً
با شیوه معنی که از حلال آن تقة ناقل معلوم ومتيقن شده باشد که روایت نمیکنند هیچ خبر برای
مگر بعد از آنکه معلوم و متفق شده باشد بر او صحة واعتبار آن خبر رفیع بودن او از قول
ممصوم عليهم السلام پس چنین کسی چون روایت کند خبر برای حال او شهادت میدهد بتصریح
او آن خبر را واجازه او عمل با آن را پس اگر تقة عادلی نقل کند خبر بر از امام عليهم السلام
بوسایط بسیاری که همه ایشان از نواصب باشند که شرکفارند و خود آن تقة عادل حکم
کنند بصحة خبر و جواز عمل با آن اخبار یه عمل میکنند با آن خبر وهمچنین اگر تقة عادلی
روایت کند خبر برای از امام عليهم السلام بواسطه ثقات وعدول و خود آن تقة عادل ناقل
تصحیح واجازه آن نکرده باشند اخبار یه عمل نمیکنند با آن خبر وحجه ایشان در آنچه که
ذکر شد اخبار معتبره بسیار است که بعضی از آنها بعد از این در محل خود مذکور خواهد
شد بلکه برخی از آنها در تضاعیف فصول سابقه و تذییلات ترجمه آنها سمت ذکر یافته است
وهمچنین عمل می کنند طایفه اخبار یه بر روایت هر کسی که ثابت شده باشد امری یا رخصتی از
ائمه عليهم السلام در عمل بر روایت او هر چند که خود او فاسد العقیده و ضال الطریقه باشد
مانند عمار سباطی و بنی فضال و امثال ایشان و بغیر وصف مذکور از روایات و اخبار عمل
نمیکنند و اعتماد نمی نمایند و مراد مصنف از آنکه گفت که عمل کنید و آنچه که اطمینان و سکون
دارد با آن نفسهای شما از روایات این وصف مذکور است و عمل بغیر ایند وصف از اخبار

لهم اذ لا مدخل لعلم المكلف بذلك وانما الواجب عليه تمييز العبادة من غير العبادة اما العلم بمراتب المأمور بها والنها عنها وتميز بعضها عن بعض فلا لعدم دليل عليه من عقل ولا نقل وهذا كما انا اذا كلفنا عبدنا بفعل او ترك فانه لا يتوقف امثاله لنا على علمه بانّا هل نؤاخذه بالمخالفة ام لا فلا وجہ لنکلف التعرف وارتكاب التعسف في امثال ذلك والاتيان في تعبينهما بدلائل هي او هن من بيت العنكبوت وكلمات يرجح عليها السكوت وهذا احد طرقهم في تكثير المسائل من غير ضرورة والى الله المفزع

داجتی ودليلی نیست واز قبیل صنف اول است اخبار کتاب کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و دیگر معنی خبر متواتر و خبر واحد بالخلافی که در معنی آنها کرده اند و حکم هر یک از آنها در دو طریقه بتفصیل عنقریب بیان میشود ان شاء الله تعالی

فصل پنجم

نقل کلام اعلام است بجهة تحقیق هرام یعنی توضیح و بیان خبر متواتر و واحد و حکم آنها

سید مرتضی گفته است بدرستی که علم ضروری حاصل است از برای هر کسی که مخالف باشد باطیغه امامیه یا موافق باشد بایشان باینکه ایشان عمل نیکتند در شریعة بخبری که موجب علم نگردد و بدرستی که این امر شعاری گردیده است از برای ایشان که معروف میباشد آن چنانکه نفی قیاس در شریعة اذ شعار ایشان است که میداند آنرا از ایشان هر کسی که مخالف و آشناست بایشان و علامه در نهایه گفته است اما بطیغه امامیه پس اخبار بیان از ایشان اعتماد نکرده اند در اصول و فروع دین مگر بر اخبار آحاد مرویه از ائمه عليهم السلام و اصولیان از ایشان مانند شیخ ابو جعفر طوسی وغیر او موافقة کرده اند با اخباریه در قبول خبر واحد و انکار نکرده است حجۃ آنرا سید مرتضی و اتباع او بجهة شبہ که از برای ایشان حاصل شده است

میگوییم من که مصنفم بتحقیق شناختی که سید و اتباع او نیز انکار نکرده اند خبر واحد را سأ یعنی چنان نیست که هر خبر واحد برای انکار کرده باشند و چیزی از آنرا قبول ننموده باشند و همچنین غیر ایشان از علماء قبول نکرده اند خبر واحد را عموماً یعنی چنان نیست که هر خبر واحد بر اقبول کرده باشند و چیزی از آنرا رد و انکار ننموده

الفصل التاسع

ذگر جملة من الآيات والأخبار الواردة في ذم الاجتهاد

ومتابعة الا رأه والمنع منها

ولعلك تقول من اين قلت ان الشارع منع من الاجتهاد والعمل بالرأي وان المنع من ذلك كان معروفاً من مذهب الامامية حتى بين مخالفيهم فنقول اول من منع باقتفاء الرأي واتباع الظن وارتكاب الاجتهاد هو الله سبحانه قال عز من قائل ان يتبعون الا الظن وان الظن لا يغني من الحق شيئاً وقال سبحانه ان يتبعون

باشند و اينظريرك كه طريق وسط است حق است ومحل شك ورثب نيسست محقق در معتبر گفته است كه افراط كرده و از خد در گذشته انه جماعة احشويه در عمل بخوب واحد تاينكه متابعة كرده انه وقول نموده انه هر خبريرا و در نيافتند آنچه را كه در تحت آنست از تناقض و دیگر اينكه از جمله اخبار قول نبی (ص) است كه فرمود زود است كه بسيار ميشود بعد از من دروغ گويان برمن و قول حضرت صادق(ع) است كه فرمود اذ برای هر مردی اذمام مردی هست كه دروغ غمی بندد بر او و اقصاده از ده بعضی اذشويه از اين افراط يعني افراط را كمتر كرده است پس گفته است هر خبر يك سليم السنده باشد عمل كرده ميشود با آن وغير سليم السنده با آن عمل نميشود و اين بعض ندانسته است كه كاذب و فاسق گاهي راست ميگويند و تصدق يك كرده ميشوندو متبنه نشده است كه اين قول طعنی است در علماء شيعه وقدح است در مذهب زيرا كه همچو معصني نيسست مگر اينكه او گاهي عمل ميكنند بخبر راوی مجروح همچنانكه عمل ميكنند بخبر راوی معدل و نيز افراط كرده و از خد در گذشته انه جماعة دیگري در طرف رد خبر تاينكه مجال دانسته انه عمل كردن بخبر راعقلانه تقلا و جمع دیگري اقصاده كرده انه از اين افراط پس گفته انه عقل مانع نيسست از عمل كردن بخبر و لكن شرع اذن نداده است در عمل با آن و همه اين اقوال چهار گاهه منحصر فند اذ طریقه اهل حق و تحقیق و توسط و میانه روی درست تر و نیکو تر از همه است پس هر خبريرا كه اصحاب قبول کرده انه يا دلالت ميكنند قرائين بر صحة آن عمل با آن ميشود و آن خبر يك اصح اباب اعراض کرده انه از آن يا خبری كه شاذ است واجب است اطراح آن خبر و عمل با آن نشایدو گفته است در همان كتاب در بيان منع عمل بمطلق خبر واحد گفته نشود كه طایفه امامیه عمل ميكنند با خبار و عمل ایشان حجۃ است زيرا كه ما منع ميکنیم آنرا يعني ميگوئیم

الاظن وان هم الا يخرون اى يقولون بالتخمين وقال وان هم لا يظمنون وقال واتبعوا اهوائیم بغير علم وقال عز وجل ولا تقول مالیس لك به علم وقال ولا تقولوا لما تصنف السننکم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفترروا على الله الكذب وقال قل أرأيتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا قل آللها اذن لكم ام على الله تفتررون وقال ولو تقول علينا بعض الاقوایل لاخذنا منه باليمین ثم لقطعنا منه الوتین وقال حرم عليکم ربی الفواحش الى قوله وان تقولوا على الله ما لا تعلمون وقال ألم يق خذ عليهم میناق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق وقال وان احكם بینهم بما انزل الله ولا تتبع

که ایشان عمل نمیکنند بمطلق اخبار پس بدستیکدآ کثرا ایشان رد میکنند خبر را باینکه او خبر واحد است یا خبر شاذ است بس اگر نمی بود تدقیق و غور نظر ایشان با خبار بروجی که اقتضا کند عمل با آن را هر آینه می بود عمل ایشان از پیش خود بدون دلیلی و حجتی و این البته گمان برده نمیشود بفرقه ناجیه شیعه

وکفته است محقق در کتاب اصول خود که رفته است شیخ ما ابو جعفر رضی الله عنہ بسوی عمل بخبر عدل ازدواة اصحاب مالکن لفظ او هر چند که مطلق است پس بعد از تحقیق روشن میشود که او یعنی شیخ طوسی عمل نمیکند بخبر مطلقا یعنی عمل نمیکند بهر خبری بلکه عمل نمیکند باین اخبار یکده روایت شده است از ائمه علیهم السلام و تدوین کرده اند آن را اصحاب یعنی در کتابهای خود نوشته اند نه اینکه هر خبر یکه روایت کنند آنرا امامی مذهب واجب است عمل با آین آن چیزی است معلوم و روشن شده است مرا از کلام شیخ وادعا نمیکند شیخ ابو جعفر اجمع اصحاب را بر عمل باین اخبار حتی اگر چنانچه روایت کرده باشد آن را غیر امامی مذهب و بوده باشد آن خبر سلیم از معارض یعنی معارض نداشته باشد و مشهود باشد نقل آن در این کتبیکده در میان اصحاب دایر است عدل کرده میشود با آن و شهید در ذکری گفته است در باب خبر واحد آنچه را که ترجمه آن این است و انکار کرده اند آنرا یعنی خبر واحد را بزرگان اصحاب گویا که ایشان آنچه را که در دست ایشان است از اخبار متواتره میدانند و مضمون آنرا مجمع عليه میشمارند و هر چند که در حد خبر آحاد باشد و در معمال استدلال کرده است بر حجتیه خبر واحد با تفاق قدماء اصحاب که معاصر بوده اند با ائمه علیهم السلام واخذ مینمودند از ایشان علیهم السلام و آنها که نزدیک بودند بعض را علیهم السلام و اتقان ایشان بر روایت اخبار آحاد و تدوین

اهوائهم واحذرهم ان يغتلوك عن بعض ما انزل الله اليك وقال وما اختلفتم في شيء فحكمه الى الله ولله الحکم والیه ترجعون وقال ومن لم يحكم بما انزل الله فاویئك هـ ج الفاسقون ومن لم يحكم بما انزل الله فاویئك هـم الظالمون

وفي الحديث القدسى ما آمن بي من فسر كلامي برأيه و ماعلى دينى من استعمل القىاس فى دينى رواه الصدوق فى اماله

وعن النبي ﷺ من فسر القرآن برأيه فاصاب الحق فقد اخطأ وهو مشهور

وفي نهج البلاغة من كلام امير المؤمنين ع في ذم اختلاف العلماء في

آن یمنی نوشتن آن در کتاب واعذراء بهال راویان آنها وتفحص اذخبر مقبول وخبر مردود و بحث از تقه وضعیف واشتهار هماینهادر میان ایشان دره عصری از آن اعصار و در زمان هر امامی بعد از امامی و نقل نشده است از احدی از ایشان انکار آنچه که ذکر شد بارفتن بسوی خلاف آن و نیز روایت نشده است از ائمه علیهم السلام حدیثی که مضاده کند با آنچه که ذکر شد با سیاری روایات از ایشان در همه فنون احکام پس بعد از این عبارت ذکر کرده است صاحب معالم آنچه را که نقل کرد یعنی ما از علامه در نهایه پس گفته است و بتحقیق حکایت کرده است محقق از شیخ طوسی سلوك اینظر یقدرا در مقام احتجاج از برای عمل با خبر داما که روایت شده است از ائمه علیهم السلام در حالتی که اقتصر کننده است محقق در حکایت از شیخ برآنچه که ذکر شد پس ادعا کرده است محقق اجمع را بر عمل بخبر واحد ذکر کرده است که پیشینیان اصحاب و پیشینیان ایشان چون مطالبہ حجت میشد از ایشان در آنچه که فتوی داده بود آن فتوی دهنده از ایشان اعتماد مینمودند بر آنچه که در اصول کتب مدونه معتبره ایشان نقل شده بود پس تسلیم می کرد از ایشان خصم ایشان آن دعوی را در آن فتوی وابن بود عادت ایشان از زمان رسول صلی الله علیه و آله تازمان ائمه علیهم السلام پس اگر نه این بود که عمل باین اخبار جایز بود هر آینه انکار میکردن دلیل خصم را و تبری مینمودند از عمل بآن و کسانی که موافقند باما در جواز عمل با خبار آحاد از مخالفان نیز احتجاج کرده اند بمشیل اینظر یقه که بیان شد پس گفته اند بدستی که صحابه و تابعین اجماع کرده اند بر آن یعنی بر عمل بخبر واحد بدلیل آنچه که نقل شده است از ایشان از استدلال بخبر واحد و عمل ایشان بخبر واحد در وقایع مختلفه بسیار بلکه پیشمار و بتحقیق مکرر شده است ذکر آن بارها در میان ایشان یعنی ذکر عمل بخبر واحد

القياس ترسد على احدهم القضية في حكم من الاحكام فيحكم فيها برأيه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله ثم يجتمع القضاة بذلك عند الامام الذى استقضاهم فيصوب آراءهم جميعاً عليهم واحد ونبههم واحد وكنا بهم واحد فأمرهم الله بالاختلاف فاطاعوه ان نهاهم فعصوه اما انزل الله تعالى دينانا فاستعان بهم على اتمامه اما كانوا شركاء له فلهم ان يقولوا وعلمه ان يرضى اما انزل الله علينا تماماً فقصر رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه عن تبليغه وادائه والله سبحانه يقول **هافرطنا في الكتاب** هن شيء وفيه تبيان كل شيء وذكران الكتاب يصدق بعضه بعضوانه لاختلاف فيه فقد قال سبحانه وتعالى **لَوْكَانَ مِنْ عَنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَان**

واستدلال بأن درميان صحابه وتابعين كراداً و مراداً واقع شده است و انكار نكرهه است آن را از ایشان احمدی والاچنانچه انکار میکرد آرا کسی برایشان هر آینه نقل می شد و این عدم انکار موجب علم عادیست باتفاق ایشان مانند قول صریح تمام شد کلام صاحب معالم .

وبعضی از متاخرین از صاحب معالم گفتہ است بدروستیکه صنت متواتره دلالت میکند بر قبول خبر واحد پس بدروستی که رسول خدا (ص) وامیر المؤمنین (ع) میفرستادند فرستاده ها بسوی قبیله ها و شهرها و قریه ها بجهت تعلم احکام با یعنی هر یکی از آن فرستاده ها بحد تواتر نمیر سیدند و باعلم با یعنی کسانیکه فرستاده شده بود بسوی ایشان مکلف بودند بعمل کردن بمقتضای قول آن فرستاده و آنچه تبعی کرده ایم از آنار گذشتگان آنست که نمی آموختند احکام را مگر بخبر دادن با یعنی که شنیده بودند از بیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام ونمی باشد قول برأی واجتهاد مگر محدث یعنی تازه مساخته شده و عادت پیشینیان ماتخطبه مخالفین بود بواسطه قول ایشان برأی واجتهاد بلکه اگر چنانچه از طایفه امامیه نیز قول شاذی برأی واجتهاد حاصل میشد هر آینه اورا تخطبه میکردند و انکار شدید بر او مینمودند و اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام بر تخطبه و انکار قائلین برأی و اجتهاد منتظر است .

وبعضی از فضلاء گفته اند آنچه را که ملخص آن این است که ماقطع عادی داریم که جمع کثیری اذنقات اصحاب ائمه ما علیهم السلام که از جمله ایشان آن جماعتند که اتفاق کرده اند طایفه شیعه براینکه آن جماعت نقل نکرده اند مگر آنچه را که صحیح باصطلاح قدما است یعنی آنچه که معلوم شده باشد صدور آن از معمول علیهم السلام رچند که بواسطه

القرآن ظاهره انيق وباطنه عميق لافتني عجائبه ولا تنقضى غرائبه ولا ينكشف الظلمات الاّ به

قال ابن أبي الحميد عند شرحه لهذا الكلام يقول لا ينبغي ان يحمل جميع ما في الكتاب العزيز على ظاهره فكم من ظاهر فيه غير مراد بل المراد به امر آخر باطن والمراد الرد على اهل الاجتهاد في الاحكام الشرعية وافساد قول من قال كل مجتهد مصيب وتلخيص الاجتهاد من خمسة اوجه:
 احدها انه لما كان الا الله سبحانه واحده والرسول عليهما السلام واحداً والكتاب واحداً وجوب ان لا يكون الحكم في الواقع الا واحداً كالمملوك الذي يرسل الى رعيته رسوله

قرائن معلوم شده باشد آن جمع كثير صرف كرده اند عمرهای خود در ادریستی بیش تراز سیصد سال در اخذ احكام اذاته علیهم السلام وجمع کردن ونوشتن آنچه که ایشان (ع) می شنیدند وعرض مؤلفات دیگران برایشان (ع) پس تابعان ایشان پیروی کردندا ایشان اد طریقه ایشان و این معنی مستمر بود همیشه تازمان سه نفر ائمه حدیث یعنی نقہ الاسلام کلینی وشيخ صدوق وشيخ طوسی رضوان الله علیهم وعلى اشباهم واشیاعهم واشیاعهم وبرآن اخبار بود اعتماد ایشان در عقاید و اعمال ایشان وعلم عادی داریم باینکه ممکن بود از برای ایشان یاد گرفتن احکام از خود ائمه علیهم السلام بمشافهه یعنی بدون واسطه راوی و مذکول باوجود آن اعتماد میکردند بر اخبار یکه ضبط شده بود از زمان امیر المؤمنین (ع) چنانکه وارد شده است در روایات بسیار وائمه ما علیهم السلام امری مفترمودند ایشان را یعنی اصحاب خود را بجمع کردن ونوشتن ونشر وضبط آن اخبار از برای آنکه عمل کنند شیعیان ایشان در زمان غیبت وحال اینکه خود ایشان علیهم السلام خبرداده بودند بوقوع این غیبت بی ریب پر مصیبت ونیز میگوییم که شفقت پروردگار و معصومین اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار اقتضا میکنند که ضایع و هلاک نشوند کسانیکه در اصلاح مردان بودند از شیعیان ایشان پس واجب باشد که تمیید کرده باشند از برای ایشان اصولی را که اعتماد با آن توان کردن عمل کنند با آن.

ونیز میگوییم بدروستی که اکثر احادیث ماموجود است در اصلهای آن جماعتی که اتفاق کرده اند طایفه امامیه بر تصحیح آنچه که صحیح باشد از ایشان یعنی بنقل صحیح از ایشان منتقل باشد زیرا که ما از روی قرائن قطع حاصل کرده ایم باینکه طرق این احادیث طرقی است بسوی اصولی که اخذ شده است اصول آن جماعت مذکوره از آن

بكتاب يأمرهم فيه باوامر يقتضيها ملکته وامرته فانه لايجوز ان يتناقض اوامره ولو تناقضت لنسب الى السفه والجهل وثانيهما لا يخلو الاختلاف الذى ذهب اليه المجتهدون اما ان يكون مأموراً به او منهياً عنه الاول باطل لانه ليس في الكتاب والسنّة ما يمكن الخصم ان يتعلق به في كون الاختلاف مأموراً به والثانى حق ويلزم منه تحرير الاختلاف وثالثهما اما ان يكون دين الاسلام ناقصا او تماما فان كان الاول كأن الله سبحانه قد استعان بالمكلفين على اتمام شريعة ناقصة ارسل بها رسوله اما استعانته على سبيل النيابة عنه او على سبيل المشاكلة له وكلاهما كفر وان كان الثانى فاما

اصول چنانکه اشعار دارد با آن تهذیب و کتاب من لا يحضره الفقيه ونیز میگوئیم بدرستیکه بسیار است که شیخ طوسی علیه الرحمه اعتماد میکند بر طرق ضعیفه بالاینکه ممکن است از برای او طرق دیگر که صحیح باشند و بسیار است که اطراح مینماید اخبار برای اکه صحیح است باصطلاح متاخر بن یعنی اخبار یکه همه روات آنها تقات و امامی مذهب اند و عمل میکند باخبر ضعیفه بهمین اصطلاح وابن نیز اقتضامیکند آنچه را که ذکر کردیم یعنی نقل از اصلی از اصول مذکوره ونیز میگوئیم بدرستیکه شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب عده و در اول استبصار تصریح کرده است باینکه هر حدیثی که خود عمل کرده است با آن در کتابهای خود مأخذ است از اصولیکه اجماع بر صحة نقل آنها واقع شده است و او بغیر این نحو از حدیث عمل نکرده است واینت وجز این نیست که طرح کرده است بعضی از همین تحو از حدیث را بجهة آنکه حدیثی که معارض آنست اقوی است از خود آن بعلة اعتراض آن حدیث معارض باخبر دیگر و باجماع طائفه بر عمل بهضمون آن و بغیر اینها وصدق علیه الرحمه نیز ذکر کرده است مانند کلام شیخ طوسی را بلکه اقوی از آنرا ذکر کرده است در اول کتاب من لا يحضره الفقيه وهمچنین نقاۃ الاسلام در اول کتاب کافی باینکه ایشان یعنی شیخ طوسی وصدق ونقاۃ الاسلام بسیار است که ذکر می کنند در اول اسانید کسو را که نقہ نیست ونیز میگوئیم بدرستیکه بعض روایات قوی میگیرد بعض دیگر و بعض اجزاء حدیث مناسب دارد بابض دیگر و قرینه جواب یاسو ای دلالت میکند بر صدق مضامون حدیث الى غير ذلك ونیز میگوئیم بدرستی که ماقطع عادی داریم در حق اکثر روات احادیثی که در میان ماست بقرینه آنچه که رسیده است بماز احوال ایشان باینکه ایشان راضی نمیشدند بدروغ گفتن و دروغ بستن

ان يككون الله سبحانه انه انزل الشرع تماماً فقصر الرسول عن تبليغه او يككون الرسول قد بلغه على تمامه وكماله فان كان الاول فهو كفر ايضاً وان كان الثاني فقد بطل الاجتهاد لأن الاجتهاد انما يككون فيما لم يتبيّن فاما ماتبيّن فلا مجال للاجتهاد فيه ورابعها الاستدلال بقوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء و قوله فيه تبيّنان كل شيء و قوله سبحانه ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين فهذه الآيات دالة على اشتمال الكتاب العزيز على جميع الاحكام فكل ما ليس في الكتاب وجب ان لا يككون من الشرع

خامسها قوله تعالى ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً

در روایت حدیث و کسیکه قطع حاصل نشده باشد در حق او با آنچه که گفتیم بسیار است که بوده باشد از برای ناقل از دو طریقی بسوی اصل ثقه که اخذ کرده است حدیث را از آن پس اگر بگوئی تو که ایشان چون روایت کنند از اصل پس چرا ذکر میکنند و اسطه را میگوئیم متحمل است که بوده باشد ذکر و اسطه بجهة تبرک باصال سلسله سند و بجهة دفع طعن عامه باینکه میگفتند که احادیث شما معنون نیست بلکه مأخوذ است از کتب پیشینیان تان میگوییم من که مصنف و نیز بدرستی که آنچه که ذکر کردند آنرا علماء رجال در شان بعضی از رجال که فلان راوی قبول کرده میشود حدیث او گاهی و گاهی رد کرده میشود و در شان دیگری ذکر کرده اند که جایز نیست نقل حدیث او یا که جایز نیست عمل بر روایت او یا که اعتماد بر او نتوان کرد یا غیر اینها از مذکورات در شئون رجال حدیث و دلالت میکنند باینکه ثقة چون روایت کند از کسی بس البتہ روایت میکنند ازاو مگر وقتی که ظاهر و معلوم شود در نزد او دلیلی بر صحت آن کس یا صحت حدیث او یا دیده باشد آن حدیث را در آن اصلی که آن کس روایت میکند از آن یا شنیده باشد آن حدیث را از ثقه که روایت میکنند آن اصل را و همچنین حرص روا و علماء حدیث بر ضبط خصوصیات و جزئیات از الفاظ و غير الفاظ دلیل است بر اعتماد نکردن ایشان مگر بر آنچه که قطع بصحة آن حاصل نموده باشند و اینوجوهی که ذکر شد هر چند که هر یک از آنها بنتهای ممکن است خدش در آن الآنکه از مجموع آنها باهم ظن قوی بلکه قطع حاصل میشود بصحة این اخبار یکه روایت کرده اند آن راتقات و هر چند که ضعفی در وسط سند بوده باشد خصوصاً آن احادیثی که بطرق متعدد روایت شده است و خصوصاً آنچه که در کتب اربعه است که آنها نسبت به مؤلفینشان متواترند و در نزد ایشان مقطوع به باوده اند

فجعل الاختلاف دليلا على انه ليس من عند الله لكنه من عند الله سبحانه بالادلة
القاطعة الدالة على صحة النبوة فوجب ان لا يكون فيه اختلاف
قال واعلم ان هذه الوجوه هي التي يتعلّق بها الامامية ونفاة القياس
والاجتہاد فی الشرعیات وقد تكلم عليه اصحابنا فی كتبهم اتهى
اقول و في كلامه هذا دلالة على ان نفی الاجتہاد كان معروفا من مذهب
الامامية حتى عند مخالفیهم كما ان نفی القياس كان معروفا من مذهبهم
و في نهج البلاغة ايضاً من کلام امير المؤمنین علیه السلام فی صفة من يتصدى
للحكم من الامة و ليس لذلك باهلا ان ابغض الخلاق الى الله رجلان رجل

چنانکه صدوق ره در اول کتاب من لایحضره الفقیه گفته است که قصد نکردم در تصنیف
اینکتاب قصد مصنفین را در ایراد همه آنچه را که روایت کردند بلکه قصد کردم ایراد
آنچه را که فتوی میدهم آن و حکم میکنم بصحة آن و اعتقاد دارم که آن حجۃ است در میان
من و پروردگارم تقدس ذکر هوجمیع آنچه که در اینکتاب است مستخرج است از کتب مشهوره
که بر آنهاست اعتماد و بآنهاست رجوع و باز گشت
ونقہ الاسلام در اول کافی در جواب آن کسیکه خواهش کرده بود از او تصنیف
کتابی را فرموده است و گفته بودی که تو خود دوست میداری که بوده باشد در زند تو
کتابی کفایت کننده که جامع باشد در جمیع فنون علم دین آن قدر برا که متعلم اکتفاء با آن
تو اند کرده و مستر شد با آن رجوع تو اند نموده کسیکه طالب علم دین و عمل با آثار صادقین
علیهم السلام و سنت قائمه که بر آنهاست عمل و آنها ادامی شود فرض خداوند عزوجل و سنته پیغمبر
(ص) بوده باشد اخذ نماید از آن تا آنجا که فرموده است و بتحقیق میسر گردانید خداوند
وله العجم جمع کردن و نوشتن آنچه را که خواهش کرده بودی و امیدوارم که بوده باشد
آن کتاب بطوطیکه خواسته بودی و قصد نموده بودی تمام شد کلام نقہ الاسلام
یعنی موضع حاجت از آن و از همین جهه است که وقتی اند جماعتی از علماء با کتفا نمودن
در باب تصحیح اخبار وقدح آنها در آنچه که ذکر کرده آنرا اصحاب ما و نوشه اند
آنرا در کتب خود از تصحیح بعض اخبار وقدح بعضی و خصوصا آنچه که ذکر کرده اند و
نوشه اند پیشینیان از ایشان بعضی از محققوین گفته است پس باقی نمانده است از این
احدى از متاخرین از ایشان چیزی در بحث و تدقیق مکر اطلاع یافتن بر آنچه که تقریر
کرده اند آنرا پیشینیان و فکر در آنچه جمع کرده اند و نوشه اند آنرا ایشان

وكله الله الى نفسه فهو جائز عن قصد السبيل مشعوف بكلام بدعة و دعاء ضلالة فهو فتنه لمن افتتن بهضال عن هدى من كان قبله مضل لمن اقتدى به في حياته وبعد وفاته حمّال خطايا غيره رهن بخطيئة ورجل قمش جهلاً موضع في جهاز الامتحان في انبعاث الفتنة عمّا ينافي عقد الدّهنة قدسهاه اشباه الناس عالماؤليس به بکر فاکثر من جمع ما قبل منه خير مما كثُر حتى اذا ارتوى من ماء آجن و اكتفى من غير طائل جلس بين الناس قاضياً ضاماً لتخليص ماالتبس على غيره فان نزلت به احدى المبهمات هيئّلها حشوا منرأيه ثم قطع به فهو من ليس الشبهات في مثل نسخ العنكبوت لا يدرى أصاب أم اخطأ ان اصاب خاف ان يكون قد اخطأ و ان اخطأ

شهید رحمة الله در ذکری گفته است که اجتهاد در این زمان آسانتر است از اجتهاد در زمانهای پیش از این بعلت آنکه پیشینیان بتحقیق کفايت کرده اند ما را در ذمت اجتهاد بواسطه شدت طلب و کوشش ایشان در اینکار و جمع کردن ایشان سنته و اخبار را و جرح ایشان و تعدل ایشان روایت او غیر اینها از آلات اجتهاد هقرجم گوید در تشریح و توضیح اینکلمات و عبارت کلام طویل و اطاله خارقه عادت و خارجه از حد عدالت است و اطاله موجب کساله و کساله مورث بطالة خواهد بود بلکه اگر خواهیم که در مقام شرح وبسط مفردات و جمل آنها و ایراد ورد واشکالات و نقوض و ابرامات و منازعات و مناقشات واقعه و ممکنه در آنها برایهم پس تحقیقات و تدقیقات نظریه عقلیه و تبیینات و تصدیقات سمعیه نقلیه را اضافه با آنها نمائیم البته شرح این عبارت خاصه قطع نظر از باقی رساله کتابی گردد مستقل و آن بر خلاف مراد و مرام است فلهذا بنا نهادیم بر اقتضایه بیان حاصل این عبارت بروجه اختصار بلکه اعلى مراتب ممکنه اختصار و آن منظویست در چند برهان والله المستعان

برهان اول

بدانکه حدیث مروی ازنبی و ائمه علیه وعلیهم افضل الصلوة و التعبیه يا متواتر است وبا غير متواتر پس متواتر در اصطلاح مشهور هر خبر یست که عدد مخبرین آن در کثرة باندازه باشد که همان از جهة عدد مفید علم باشد اذ برای کسی که مدر که او در حد اعتدال باشد و در هر طبقه از طبقات اینچنانی عدد متحقق باشد تا منتهی شود بمعموم علیهم السلام پس اگر همه مخبرین در لفظ متفق باشند آنرا متواتر لفظی گویند و اگر

خاف ان یکون قد اصاب جاھل خبیط جھلات عاش رکاب عشوات لم یعسُّ على العلم بضرس قاطع یذری الروایات اذراء الریح الهشیم لاملیء والله باصدار ماورد عليه ولاهوائل لما فوض اليه لا یحسب العلم في شيء مما انکرہ ولا یرى ان من وراء ما بلغ منه مذهبها لغيرها وان اظلم عليه امرا کنتم به لما یعلم من جهل نفسه تصرخ من جور قضائه الدمعا ویعج منه المواريث الى الله اشکوه ن عشر یعيشون جھلا و یموتون ضلالا ليس فيهم سلعة ابو رمن الكتاب اذا تلى حق تلاوته ولاسلعة اتفق بیعاً ولا اغلی ثمناً من الكتاب اذا حرف عن مواضعه ولا عندهم انکرہ من المعروف ولا اعرف من المنکر قال ابن ابی الحدید فی شرح هذا الكلام ان قیل بین الفرق بین الرجلین

در لفظ مختلف باشند ولکن معنی الفاظ ایشان متعدد باشد آنرا متواتر بالمعنى نامند وتواتر را اقسام دیگر نیز هست وعمده همه ایندو قسم است که ذکر شد واژ مصاديق حدیث متواتر حدیث مراج وحدیث غدیرخم و حدیث ثقلین است وبعضاً از محدثین را مانند صدوق در تواتر اصطلاح دیگر است که ذکر آن در اینجا محل حاجت نیست و مراد بتواتر در اینرساله وهمچنین در این ترجمه هرجا که مذکور شود همان معنی است که ذکر نمودیم .

و حدیث غیر متواتر نیز برد وقسمت یاموجب علم است بسبب احتفاف آن بقراءی مفیده علم وقطع وبا موجب علم نیست پس حدیثی که موجب علم بسبب مذکور نباشد نامیده شده است در نزد قوم بخبر واحد و مجموع آن با خبر آحاد و محل کلام ونزاع قوم در حجیت و عدم حجیت اخبار آحاد است .

برهان دوم

اخبار آحاد مرویه از معصومین امجاد علیهم السلام بر روایات ثقات وعدول از فرقه مجتهد قول حق محققت بر حجیت آنها است و ادلہ وبراهین بر حجیت آنها از آیات و انبیاء و کلمات اعلام و اخیار و دلائل عقليه بسیار بلکه پیشمار است و بعضی از آنها سابقاً در این رساله و در این ترجمه سمت ذکر و استطمار یافت واز جمله آنها چند دلیل قاطع است که از عباره و کلمات اعلام فریقین منقوله در اینفصل مستفاد میشود .

دلیل اول شهرت عظیمه قریبیه باجاء است بر حجیت خبر واحد که از عبارات منقوله از اعلام قوم سده:غا: شد بلکه این شهرت در نزد احیی محل کلام نیست ولکن

الذين احدهما رجل وكله الله الى نفسه والآخر رجل قمش جهلا فانهما في الظاهر واحد قبل اما الرجل الاول فهو الضال في اصول العقائد كالدشيش والمجبّر ونحوهما الاتراه كيف قال مشعوف بكلام بيعة ودعاء ضلاله وهذا يشعر بما قلناه من ان مراده به المتكلم في اصول الدين وهو ضال عن الحق ولهذا قال انه فتنه لمن افتن به ضال عن هدى من كان قبله مضل لمن يجيئه بعده واما الرجل الثاني فهو المتفقه في فروع الشرعيات وليس باهل لذلك كفقهاء السوء الاتراه كيف يقول جلس بين الناس قاضيا .

وقال ايضا يصرخ من جور قضاة الدماء ويعج منه المواريث ومن كلام له الليلة

دليليت آن مختص است از حیث من یحتاج عليه بکسیکه قائلست بحججیة شهرت مـانند شهید وامثال او .

دلیل دوم اجماعات منقوله است بر حججیة خبر واحد مـانند اجماع منقول شیخ طوسی ومحقق وعلمه وغير ایشان ولکن واین دلیلیت اجماع مختص است از حیث من یحتاج عليه بجماعه اصولیه کافه که قائلند بحججیت اجماع واگر کسی گوید این دلیل درست نیست زیرا که این اجماع منقول است وجماعه اصولیه متفق نیستند بر حججیه اجماع منقول جواب میگویند که اولا بعضی از ایشان بلکه کمیری از ایشان قائلند بحججیت اجماع منقول پس احتجاج باجماع منقول بر آن بعض صحیح است وثانياً اجماع منقول چون محفوف باشد بقرائن علمیه حججیت آن محل اتفاق قوم است واژمله قرائن استفاضه نقل وکثر ناقلين است ودیگر وثابة ومتانت وجالة ناقل است واین هر دو قرینه در این مقام متحقق و موجود است چنانکه بوشیده نیست .

دلیل سوم شهادت ثقات واعلام است بسجیه وعادت اصحاب رسول صلی الله عليه وآلہ وائمه علیهم السلام واهل زمان ایشان ازار باب دیانت برآخذ وعمل بخبر واحد تدوین وضبط ایشان اخبار آحاد رادر کتب واصول خود ونقل وروایات ایشان آن اخبار را اذ برای دیگران خصوصاً آن جماعتی که واقع شده است عصا به بر اینکه ایشان نقل نمیکنند مگر قول معصوم را که آن جماعة نیز در ضبط و نقل اخبار آحاد بیشتر وبالاتر از دیگران بودند چنانکه بر خبیر متبع بوشیده نیست پس میگویند که اگر قول و عمل آن مردم بر خطاء وخلاف بود هر آیند واجب ولازم باشد که رسول صلی الله علیه وآل وائمه علیهم السلام ایشان را نهی شدید و منع اکیده فرموده باشند چنانکه در فلسفه کلام و تصوف و اجتهادات باطله و امثال آنها فرمودند اگر

انه يموت من مات هنا و ليس بهميت و يبلى من بلى هنا و ليس ببال فلا تقولوا بما لا تعرفون فان اكثراً الحق فيما تذكر و اغذر و ما من لاحجة لكم عليه وانا هو ألم اعمل فيكم بالتلقل الا كبر و اترك فيكم الثقل الاصغر و ركزت فيكم راية الایمان و وفتكم على حدود الحلال والحرام والبستكم العافية من عدلي و فرشت لكم المعرف من قولى و فملى واريتكم كرايم الاخلاق من نفسي فلاتستعملوا الرأى فيما لا يدرك قعره البصرو لا ينفاضل اليه الفكر

ومن الكلام له عللا في خطبة له ما كل ذي قلب بل ببيب ولا كل ذي سمع بسميع ولا كل ذي ناظر بصير فيها عجباً و مالى لا اتعجب من خطأ هذه الفرق على

احكام شرعية خودرا اذا يشان اخذ ميكروند بلكه اين فعل اذا يشان عليهم السلام متضمن هرسه امر است اذنل و قول و تقرير

دليل پنهجم سیره مستمره جمیع عقلاه از ارباب دیانت و غیر ایشان از پیشینیان
پیشینیان بر اخذ و عمل بخبر واحد هر چند که خالی از قرائعن صدق باشد و همانقدر کدو تو قی واطینیانی بقول مخبر داشته باشند بلکه همانقدر که او را متهم بکذب ندانند اکتفا می نمایند چنانکه می پیشیم که مخبری باینو صفت از سفری می آید و میگوید که فلاں شخص مرد پس اهل آنسخون با کمال علقة و محبت که با آنسخون دارند و هر گز نیخواهند که چنین خبری نسبت باو راست باشد خبر این مخبر را تصدقی میکنند و ترتیب آثار موت آنسخون را بر آن میدهند از صباح و نیاح و صراح و اقامه ماتم و قسمت مال وغیر ذلك و هر گز دیده و شنیده نشده است که موقوف دارند بر تواتر خبر و همچنین چون مخبری بوصفت مذکور خبر میدهد باهله تجارت که فلاں متعاع در فلاں محل بفلان مقدار از ترقی یا تنزل دارد ایشان بلا تأمل بار بسته با آنمحل میروند متعایرا که خبر ترقی آنرا شنیدند بار کرده می برند و متعایرا که تنزل آنرا شنیدند خریده میآورند و موقوف بر تواتر نمیدارند و همچنین بسیار است که مخبری بوصفت مزبور بمريضی خبر میدهد یا از بلد بعيدی مینویسد که من از فلاں طبیب شنیدم که از برای مرض تو فلاں دوا یا فلاں غذا یا فلاں عمل یا ترك فلاں عمل نافع است یامضر است پس آن مريض یا ولی او تصدقی آن مخبر و متابعت خبر میکنند با آنکه پای جان در میان است و مخافة تلف نفس است و موقوف بر تواتر یا بر اعتضاد بقرار آن نمیدارند و امثال این امثله بسیار بلکه بیشمار است وفرق نیست در این امثله و

اختلاف حججها في دينها لا يقتنون اثر نبى ولا يقتدون بعمل وصى ولا يؤمنون بغيب ولا يغفون عن عيب يعملون في الشبهات ويسيرون في الشهوات المعروف فيهم ماعرفوا والمنكر عندهم ما انكروا مفزعهم في المضلالات على انفسهم وتعويلهم في المهام على آراءهم كان كل امرء منهم امام نفسه قد اخذ منها فيما يرى بعرى وثيقات واسباب محكمات

ومن كلامه ﴿لَئِلَّا أَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحْلِلُ الْعَامَ مَا سَتَحْلِلُ عَامًا وَلَا يَحْرُمُ الْعَامَ مَا حَرَمَ عَامًا وَلَا يَأْتِي مَالَ النَّاسِ لَا يَحْلِلُ لَكُمْ شَيْئًا مِّمَّا حَرَمَ عَلَيْكُمْ وَلَكُمُ الْحَالَالُ مَا حَالَ اللَّهُ وَالْحَرَامُ مَا حَرَمَ اللَّهُ﴾ .

وفي التهذيب بسنده عن أبي جعفر **عليه السلام** قال قال على **عليه السلام** لو قضيت بين رجلين بقضية ثم عادا لم ازدهما على القول الآخر لان الحق لم يتغير وفي هذين الخبرين دلالة واضحة على بطلان ما اشتهر بين المجتهدين وعليه بناء الاجتهاد وعلى الاجتهاد بناءه ان

امثال آن میان اینکه مخبر بالواسطه خبر از واقع بددهد یا بواسطه نقا یا بواسطه نقا اخبار از آن نماید چنانکه بر اهل بصیره و خبرت پوشیده نیست واذاین باب است آنچه که متداول است از قبول خبر مخبر نقه که متهم بکذب تباشده وجود بلاد بعده غیر مسموعه و خلقتها عجیبه و حکایات غریبیه و می بینیم که مردمانی که بسیار متقد و متورع و با احتیاطند از کذب و سایر معاصی چون چنین خبری از چنین مخبری میشنوند اعتقاده بیکتند و در مجالس و محافل آنرا نقل مینمایند و بسیار است که بدون استناد بقول دیگری نقل از مذکور میدارند واذاین باست آنچه که معتقد و معتمد اغلب ناس است از روی کتب تواریخ از احوال سلاطین و اقالیم و امم حالیه و قرون ماضیه وغیر ذلك و حال اینکه اگر خوب ملاحظه کنی در باب هر مطلبی از آن مطالب غالباً یک کتاب یادو کتاب از تواریخ معمتمد بیش در دست مردم نیست یا اگر بیشتر هم باشد از روی آنها نوشته شده است وبالجمله هیچ تاریخی بعد توانز نرسیده است لاقل من قابل مثلاً اعتقاد ماهم بوجود فردین و منوچهر و جمشید و کیقباد و امثال آنها وجود عوج بن عنان و بوجود بقراط و سقراط و جالینوس وبطليموس و امثال ایشان وغير اینها از روی کدام تواتر یا از کدام کتاب سنت یا اجماع یا عقل می باشد بلکه همه اینها و امثال اینها و اشباء اینها حاصل می شوند از اخبار آحادیکه مخبرین آنها اگر معروف باشند چندان بصدق و وثوق موصوف نیستند بلکه همان قدر است که بکذب نیز متهم نیستند و اینهم در طبقه اخیره است که بما اتصال دارند .

للمجتهد ان يرجع عن قوله اذا بـ الدليل في دليله .
 ومثلهما في الدلالة مارواه في الكافي باسناده عن زراره قال سئلت ابا عبدالله
 ع عن الحلال والحرام فقال حلال الى يوم القيمة وحرامه حرام
 الى يوم القيمة لا يكون غيره ولا يجيء غيره وما في نهج البلاغة ايضا من كلامه ع
 في ذكر القرآن اتم به نوره واصممه وقبض نبيه وقد فرغ الى الخلق من احكام
 الهدى به فعظموا منه سبحانه ما عظم من نفسه فانه لم يخف عنكم شيئاً من دينه ولم
 يتراكم شيئاً رضيه او كرهه الا وجعل له علماء بادياً وآية محكمة تزجر عنه او تدعوه اليه
 فرضاه فيما بقى واحد وسخطه فيما بقى واحد واعملوا انذلن يرضى عنكم بشيء سخطه
 على من كان قبلكم ولن يسخط عليكم بشيء رضيه ومن كان قبلكم وانما تسيرون
 في اثر بين وتنكلمون برجع قول قد قاله الرجل من قبلكم قال ابن أبي الحديد

واما طبقاتي كه ييش اذ اين طبقه بوده اند نه بوجهی در نزد غالب معروفند ونه
 بصدق ووثوق موصوف پس هر طبقه که پیش تراست جهمالت وخفاء آن بیشتر است الا
 آنکه اعتماد مردم همان بر طبقه اخیره است که ایشان اهل تبع وثبت وارداباب شخص
 وتصفح میباشند پس بمجرد همین اکتفا نمودند با اینکه اگر در این ابواب تفحص تمام و
 تأمل کامل نشود البته ضرری و خرابی بدین و مذهب و موجب عذاب و عقاب اخروی
 نمیگردد و همچین در امثله سابقه نیز چنین است فسبحان الله چگونه جایز است شک و
 توقف در خبر واحد یکه روایت کرده باشد آنرا یکی از ثقات شیعه بلاواسطه یا بواسطه
 ثقة یا بوسایط ثقات از معصوم علیهم السلام باشد تورعات و تحفظات و کثرة تبعات و
 تصفحات که از علماء احادیث امامیه معلوم ومتحققت شده است و با اینکه این امر در
 دین و مذهب دخل تمام وائر تمام بلا کلام است وبالجمله معلوم شد اخذ و عمل جمیع عقلا
 قدیماً و حدیثاً بخبر واحد تقه که متهمنم بکذب نباشد و شکی نیست که اتفاق عقلاً بر امری
 کاشف است از حکم عقل آن پس ایندلیل یکی از ادلله عقلیه بر صحیحیت خبر واحد خواهد
 بود واعجب عجایب آنکه می بینیم که مردم اعتماد میکنند بر خبر مخبری
 پس عنقریب خلاف آن خبر ظاهر و معلوم میگردد بلکه از برای کسانیکه اعتماد آن
 کرده بودند ضرر وندامت حاصل میشود و باوجود اینها نمی بینیم و نمی شنویم احديرا که
 ترك کند اخذ و عمل بخبر واحد را وموقف دارد اعمال و امور خود را بر متواتر یا محفوظ
 بقرار ائممه علمیه

واز جمله آنچه که ذکر شده و لید بن عتبه است که رسول (ص) اور ایین المصطلق

في شرح هذا الكلام قوله فرضاه فيما بقى واحده معناه ان مالم يبق عليه صريحاً بل هو في محل النظر ليس يجوز للعلماء ان يجتهد وافيه فيحمله بعضهم ويحرمه بعضهم بل رضا الله سبحانه انه امر واحد و كذلك سخطه وليس يجوز ان يكون شيء من الاشياء يفتى فيه قوم بالحل و قوم بالحرمة وهذا قول منه بتحرير الاجتهادو قد سبق منه ^{طبعاً} مثل هذا الكلام من ارا قوله ^{طبعاً} واعلموا انه ليس يرضي عنكم الكلام الى منتهاء معناه انه ليس يرضي عنكم بالاختلاف في الفتاوى والاحكام كما اختلف الامم من قبلكم فسخطه اختلافهم قال سبحانه «الذين فرقوا دينهم و كانوا شيئاً من هم في شيء» وكذلك ليس سخط عليكم بالاتفاق الذي يرضيه من كان قبلكم من القرون انتهى كلامه وفي تفسير ابي محمد العسكري ^{طبعاً} عن امير المؤمنين ^{طبعاً} انه قال يا معاشر شيعتنا و المنتحلين ولايتنا ايكم و اصحاب الرأى فانهم اعداء السنن تقللت

فرستاد که زکوہ ایشان ابی گیرد و نزد آن حضرت بیاورد و در میان او و ایشان کینه دیر بنه بود چون او بر ایشان وارد شد ایشان اورا بصلاح و کرامت استقبال کردند او رو از ایشان بر گردانیده بخدمت آنحضرت آمد و گفت که ایشان زکوہ ندادند و بامن قتال کردند چون آن فاسق کتاب ازو قیکه اظهار اسلام کرده بود هنوز کتب و فرق او بکمال ظهور نرسیده بود آن حضرت بحسب خلق عظیم و دیدن رسالت قول او را قبول نموده وقصد قتال آنطایه فرمود پس این آیه بمار که نازل شد یا ایها الذین آمنوا ان جائیکم فاسق بنیآ قتمینوا الی آخر الایه و در این مقام کسی نگوید که این آیه کریمه ناسخ جواز عمل بخبر فاسق است و چنان مینماید که پیش از نزول آیه عمل بخبر فاسق جائز بوده است حتی آنکه رسول (ص) عمل بآن مینموده است زیرا که میگوئیم حاشا کلارهیچ زمانی هیچ عاقلی و لو از کفار و زنادقه اخذ و عمل بقول کسیکه مامون از کتب نبود نمیکرددچه دسد بنی خاتم (ص) که اکمل و اکرم اهل عالمست پس آن حضرت چگونه میتوان گفت که اخذ و عمل میکردد بقول کسی که مامون از کتب و خیانت بود پس حل مسئله آنست که چون کسانیکه اسلام ایشان از روی کره و ناخوشی بود خوفنا و طمعاً اظهار اسلام کرده بودند واز جمله ایشان همین ولید بود بجهة آنکه آنحضرت از اسلام ایشان مطمئن و خاطر جمع شود و احکام مسلمین را بر ایشان جاری فرماید و از احتمال نفاق و خدیعه ایشان منصرف گردد کمال تقدس و تزهد و تعبد را در خدمت آنحضرت اظهار میداشتند و از هرچه که می دانستند که آن حضرت را بدسمی آید که اعظم آنها کتب است بردا و پرهیز مینمودند و آن

منهم الاحاديث ان يحفظوها واعيتم السنّة ان يعوها فاتخذوا عباد الله حولاً وما لهم دولاً فذلت لهم الرقاب واطاعهم الخلق اشاه الكلاب ونazuوا الحق واهله وتمثلوا بالائمة الصادقين وهم من الجهال الكفار الملاعين فسئلوا عملاً يعملون فأنفوا ان يعترفوا بانهم لا يعلمون فعارضوا الدين بآرائهم وضلوا فاضلوا اما لو كان الدين بالقياس لكان باطن الرجلين اولى بالمسح من ظاهرهما

وفي الكافي عن أبي جعفر قال خطب أمير المؤمنين **عليه السلام** فقال إيهما الناس إنما بدأ وقوع الفتن أهواه تتبع وأحكام تبتعد يخالف فيها كتاب الله يتولى فيها رجال فلوان الباطل خلص لم يخف على ذي حجى ولوان الحق خلص لم يكن اختلاف ولكن يؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث فيمز جان ويجهيئان معًا فهناك استحوذ الشيطان على او ليائه وينجى الذين سبقت لهم مانا الحسني .

حضرت نيز مأمور بود ازپروردگار جل ذکرہ که با ایشان معامله مسلمین نمایند و ظاهر حال ایشان را اعتبار فرماید پس لازم میافتد که بخبر ایشان نیز اخذ و عمل کند در امور عادیه واگر و لید در آن زمان ظاهر الفسق و متهم بکذب بود در نزد آنحضرت پس چرا آن حضرت او را باخذ ذکوّة بنی المصطلق مأمور میفرمود پس آیه شریفه منبأ اذفسق ولید است نه ناهیه از عمل بخبر فاسق فبصرا فاقتهم و اغتنم بعون الله تعالى و قوته **دلیل ششم** نفی عسر و حرج در دین و سهلیت و سمحیت شریعة سید المرسلین صلی الله عليه وآلہ الطاهرين است باین تقریر که میگوئیم اگر خبر واحد ثقه حجه نباشد و موقوف باشد صحیح و جواز هر امری از امور عادیه یا عقادیه بر تو اتر بالاقتران بقرار ائم علمیه نسبت بهر مکلفی در هر حالی و هر زمانی و هر مکانی هر آینه عسر و حرج شدید لازم آید تالی منتغی است پس مقدم نیز چنین باشد باینمعنی که عسر و حرج در این دین مبین و شرعاً معتبر برداشته شده است زیرا که خداوند اکرم در محکم کتاب خود میفرماد **بیان** **الله** **بكم اليسر ولا يرد بكم العسر وما جعل عليكم في الدين من حرج** ورسول خاتم صلی الله عليه وآلہ و سلم در حدیث معروف مسلم فرموده است بعثت علی شریعة سمحۃ سهلة و امثال اینها نیز از آیات و روایات بسیار است پس چون عسر و حرج در دین نباشد اخذ و عمل بخبر واحد ثقه جایز باشد و این دلیل و دلیل سابق هر چند که ذکر آنها در عبارات مذکوره و منقوله رساله نیست ولکن چون کمال ممتاز در آنها بود در ترجمه ذکر کردیم .

وباسناده عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل و من عمى نسي الذكر
وابي عقبة رضي الله عنه قال المراد بالذكر القرآن يعني قوله تعالى وان لظن
لا يغنى من الحق شيئا

وباسناده عن مساعدة بن صدفة قال حدثني جعفر بن محمد عن أبيه ان عليا
عليه السلام قال من نسب نفسه للقياس لم يزل دهره في التباس ومن دان الله بالرأي لم يزل
دهره في ارتقاس قال و قال ابو جعفر من افتي الناس برأيه فقد دان الله بما لا يعلم
ومن دان الله بما لا يعلم فقد ضاد الله حيث احل و حرم فيما لا يعلم
وفي بصائر الدر جات بسانده عن أبي جعفر عليه السلام لو حدثنا برأينا ضللنا
كما ضل من كان قبلنا ولكننا حدثنا بيضة من ربنا بيضة النبي صلوات الله عليه وآله وسلامه فيها ندا
وفي البكافى ما يقرب منه فإذا كان الاعتماد على الرأى من اهل العصمة يؤدى

وبذاكه ادلة حجت خبر واحد منحصر دراین شش نیست بلکه بسیار است وبعضی
از آنها در فصول سابقه ذکر شد و بعض دیگر در فصول لاحقه ذکر خواهد یافت و بلکه
بعضی از آن عنقریب در همین تذییل مذکور خواهد گردید و شاید بعضی از ادله حجت
خبر واحد هیچ دراین رساله وابن ترجمه مذکور نگردد بس در محال قابل اذکتب مطوله
باید جست ولاقوة الا بالله .

برهان سوم

احادیث معصومیه متداوله در ایدی شیعه مدونه در کتب معروفة در مابین ایشان
اعم است از اخبار آحاد زیرا که قلیلی از آنها متواتر است بتواتر لفظی و کثیری متواتر
است بتواتر معنوی و اکثر مابقی محفوظ و مقرر است بقرائن علمیه که ظهور قرائن در
بعضی از آنها هنوز باقی است و در بعضی مختصی گردیده است و قلیلی از آن اخبار آحاد
است که نه متواترند و نه محفوظند بقرینه مفیده علمیکه ظاهر باشد برماء و هر چند که
ممکن است که در نزد قدماء قرائی بآنها موجود و ظاهر بوده باشد و بعد از آن مختصی
شده باشد بلکه از کلام سید مرتضی که مذکور شد لایح میشود که در عصر اوتام اخبار
متداوله در ایدی شیعه محفوظ بقرائن علمیه و معلوم الصدور از معصومین عليهم السلام
بوده است وابن منافاة ندارد با آنچه که گفتیم از بدن قلیلی از اخبار مانخبارات آحاد زیرا

الى الضلال فكيف من غيرهم عليهم السلام

وفي الإنكافي بأسناده عن محمد بن مسلم قال قلت لا يعبد الله عليه السلام ان قوماً من اصحابنا تفتقهوا واصابوا علماً ورووا احاديث فيرد عليهم الشيء فيقولون فيه برأيهم فقال لا وهل هلك من مضى الا آبهذا وأشباهه وبأسناده عنه عليه السلام قال انهاك عن خصلتين ففيهما هلك الرجل انهاك ان تدين الله بالباطل وتفتى الناس بما اتعلمن **وفيه** عن يونس بن عبد الرحمن قال قلت لا بى الحسن الاول عليه السلام بما اوحد الله فقال يا يونس لا تكون من مبتدعاً من نظر برأيه هلك ومن ترك اهل بيت نبيه ضل ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر

كه آن اخبار از مرويات کسانیست که بعد از سید آمده اند مانند بعض کتب شیخ طوسی قدس سره و معاصرین او و من بعد ایشان و شاید که آن اخبار نیز در نزد خود آن راویان محفوف بر قرائعن علمیه و معلوم الصدور عن اهل العصمة عليهم السلام بوده است چنانکه ذکر شد وبالجمله در علمیت وقطعیت اخبار کتب اربعه شکی و دیری و شبہ و عیبی نیست وهمچنین سایر کتب ثقة الاسلام وصدوقین و حمیری وبرقی وامثال آنها از ثقات و اعیان علماء حدیث وامناء اخبار اهل الیت عليهم السلام از مقدمین پر جماعت مذکوره و معاصرین ایشان وبعض متاخرین از ایشان چنانکه جمع وضبط اسمی ایشان در محل خود خواهد شد رضی الله عنهم وارضاهم الآن بقیه قلیله که اخبار آحاد است پسر چه را که از آنها ثقات و عدول شیعه روایت کرده باشند پس تصحیح نموده باشند یا فتوی بضمون آن داده باشند آن صحیح است و قول و عمل با آن واجب خواهد بود وهرچه از آن که متصف باینصفة نیست وراوی آن ضعیف یامجهول است و مراد آن راویست که حدیث را ما ازاو یا از کتاب او اخذ مینماییم پس قول و عمل با آن نشاید مگر آنکه موافق احتیاط باشد یا یکی از ثقات علماء بضمون آن فتوی داده باشد که آن نیز فی الحقیقت یکی از قرائعن علمیه است پس منحصر شده منوع العمل از اخبار شیعه در قلیل از بعض کتب احادیث متاخرین ایشان

برهان چهارم

اقوی شبہ که در مقام بنظر میرسد و موجب اغترار و لغزش بعضی از مردم گردیده آنست که کثیری از اخبار معتبره و احادیث کتب معتمده در اعلماء وامناء حدیث حتی خود

وفي بصائر الدرجات باسناده عن أبي الحسن ظللا قال انما هلك من كان قبلكم بالقياس وان الله تبارك وتعالى لم يقبض نبيه حتى اكمل له جميع دينه في حلاله وحرام فجائزكم بما تحتاجون اليه في حيوته وتستغفرون به و باهل بيته بعد موته وانه مخفى عند اهل بيته حتى ان فيه لارش الكف و انه ليس شيئا في الحال والحرام وجميع ما يحتاج اليه الناس الاوجاء فيه كتاب او سنة

وفي المحسن عن محمد بن حكيم قيل قال ابوالحسن ظللا اذا جاءكم ما تعلمون فقولوا اذا جاءكم مالا تعلمون فيها وضع يده على فيه فقلت ولم ذلك فقال لان رسول الله اتي الناس بما اكتفوا به على عهده وما يحتاجون به الى يوم القيمة وفي الكافي عنه ظللا مثله

وفي المحسن باسنادهما عن يحيى الحلبى وابن مسakan وحبيب قالوا قال

مؤلفين آن كتب تضييف وتسقيف كرداند مانند تضييفات شيخ طوسى در تهذيب واستبصار وغير ذلك وain در ظاهر منافاة ومناقضة دارد باعامت وقطعية اخبار که ماعی طایفة اخباریه است وجواب ازاین شبهه آن است که مراد ایشان ازاین تضييف وتسقيف نه آنست که این اخبار ازاهل عصمت عليهم السلام غير معلوم الصدورند يامعلوم است عدم صدور آنها از ایشان عليهم السلام بلکه مراد ایشان ترجیح معارضات آنها است بایعنی که چون دو حدیث مثلاً تعارض کردند ویکی از آنها ازجهة واحده یامتعدده رجحان بر دیگری داشته باشد بهضمون راجح فتوی میدهنند ومرجوح رامیگویند ضعیف است بسبب فلان راوی که عامی یا غالی یا وافقی وامثال آن است پس هر دو حدیث راصادر از مصوم می دانند ولكن بحسب عوارض یکی راجح ویکی مرجوح است پس راجح راقوی ومرجوح را ضعیف می دانند هر چند که بحسب سند هر دو قوی می باشند و بعبارة اخری صحیح در این مقام عبارت است از جایز العمل وضعیف عبارت است از غير جایز العمل هر چند که هر دورا خود مابلا واسطه از مصوم عليهم السلام شنیده باشیم لا معحال واجب است عمل ییکی از آنها وعمل بهردو نشاید پس مراعاة مرجحات مهم امکن لازم یاراجح باشد چنانکه خود ایشان عليهم السلام امر بآن فرموده اند پس لا معحاله مرجوح بالنسبه بر راجح ضعیف وتسقیف خواهد بود و شاهد بر آنچه که ذکر کردیم آن است که شیخ طوسی در اول دو کتاب مذکور حکم بصحة همه اخبار آنها کرده وعلاوه بر این خصوص اخبار یکه در مقام تعارض تضییف کرده در موضع دیگر ازایند و کتاب و در کتب دیگر خود تصحیح نموده وبضماین آنها فتوى داده پس مطلب متضییح و شبهه مندفع گردید والله العالم المبين والمؤيد المعین

لنا ابوعبدالله ما احب احداى منكم ان الناس سلكوا سبلًا شتى منهم من اخذ بهواه
ومنهم من اخذ برأيه وانكم اخذتم بامر له اصل
وفي حديث آخر لحبيب عن ابى عبد الله عَلِيُّهُ قَالَ ان النَّاسَ اخْدُوا هَذَا
و هَذَا و طائفة اخذوا باهوائهم و طائفة قالوا بآرائهم و طائفة بالرواية و ان الله
هذا كم بجهة و حب من ينفعكم حبه عنده
وفي التهذيب بسانده عن الصادق عَلِيُّهُ قَالَ انا اذا وقفنا بين يدي الله تعالى قلنا
يا رب اخذنا بكتابك وقال الناس رأينا رأينا ويفعل بناؤتهم ما راد
و في رواية اخرى عملنا كتابك وسنة رسولك
وفي الكافى بسانده عن ابى بصير قال قلت لا بى عبد الله عَلِيُّهُ تردد علينا اشياء
ليس نعرفها فى كتاب الله ولا سنة نبيه فتنظر فيها ؟ فقال اما انك لواصبت لم توجر
وان اخطأت كذبت على الله عزوجل
وفي الفقيه قال الصادق عَلِيُّهُ الحكم حكم الله عزوجل وحكم اهل

فصل ششم

در ازاله شبهه ايست در اين مقام که گاهی ميگذرد از همها و آن ايست که شاید که
توبگوئی کيرم که اخبار معتبره جاي ز است اعتماد بر آنها و عمل با آنها آيا نه آن است که
مضامين آنها بيرون نرفته است از حيز مظنونات و نرسيده است باندازه افاده علم قطعي
وظفوني هم که بيرون آورده ميشود با جهاد کمتر نيست از ظنون يکه از اخبار حاصل ميگردد
بلکه گاهی باشد که ظنون اجتهادیه اقوی از ظنون حاصله از اخبار باشد پس بنابر اين
بايد عمل با جهاد جاي ز باشد چنانکه عمل با اخبار جاي ز است پس اگر چنین سخن بگوئی
چواب دهيم تو را بچندوجه اول آنکه قیاس ضروري البطل است در زد طایفة امام پهده و دويم
آنکه فرق است میان ايندو ظن پس بدراستیکه آنها دونوعند که در حقیقت اختلاف دارند با
يکدیگر يکی از آنها در او تسلیم و انتقاد و فرمابنداری است و آن دیگری در او بکار بردن
فكروننظر و تصرف طبیعة است و هر دو از يك قبل نیستند سوم آنکه اخبار هر چند که
تسلیم کنیم که طریق آن ظنی است ولکن دلیل جواز بناء عمل بر آن قطعی است وبعد از آن
دلالت اخبار قطعی است بجهة آنچه که دانستی پیش از این که ماعتماد نیکنیم مگر بر
محکمات اخبار تبر متشابهات آن واما اجتهاد پس طریق اوظنی است و دلیل جواز عمل
بر او ظنی است واصولیکه بنانهاده ميشود بر او احکام آن نیز ظنی است وقطعی نیست
در چیزی از اجتهاد اصلا

الجاهلية فمن اخطأ حکم الله بحکم اهل الجاهلية ومن حکم بدرهمین بغیرها
انزل الله فقد کفر بالله .

وفي الكافی عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول من حکم بدرهمین بغیر
ما انزل الله فهو کافر بالله العظیم

وفیه عن معویة ابن وهب قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول ای قاض قضی بین اثنین
فاختطاً سقط ابعد من السماء

وفیه انه علیه السلام قال لا بن ابی لیلی انت ابن ابی لیلی قاضی المسلمين قال نعم قال فبای
شيء تقضی قال بما بلغنى عن رسول الله علیه السلام وعن علی و عن ابی بکر و عمر قال
بلغك عن رسول الله علیه السلام انه قال على اقضاكم قال نعم قال كيف تقضی بغیر قضائهما
قد بلغك هذا قال فما تقول اذاجی ؟ بارض من فضة وسماء من فضة ثم اخذ رسول الله
بیدك واقفتك بین يدی ریث فقال يارب ان هذا قضی بغیر ما قضیت قال فاصرف وجه
ابن ابی لیلی حتى عاد مثل الزعفران

هترجم گوید در بحث الفاظ متقدرات است که کلام از حیث دلالت و افاده معنی بر سه گونه
است صریح و ظاهر و مجمل صریح آن است که روشن باشد دلالت اور در مفهوم سامع بطوری که
قابل احتمال معنی دیگر نباشد ظاهر آن است که قابل احتمال مفهوم معنای دیگر باشد ولکن
در مفهوم اول روشن تر و آشکار تر باشد بطوری که نفسرا سکونی و سکوتی با آن باشد که
جای توقف و سؤال نباشد چنانکه اغلب کلمات و الفاظ در محاورات بین الناس از این قبيل
است و مجمل آن است که دواحتمال یا بیشتر که همه مساوی باشد بایکدیگر در معنی آن
برود که در هیچ یک از آنها آشکار تر و روشن تر نباشد و فهم معنی ظاهر باید که از روی
قرائن معتبر مقرر داد علم بیان باشد و اما اگر از روی اصول و اعادات اجتہاد یعنی حاصل
شود معنی از برای لفظ داخل در ظاهر نخواهد بود و بر اجمال خود باقی است پس
بدانکه مراد از مکملات اخبار در عبارت صراح و ظواهر از آن است اما صراح پس آن
معلوم است و محتاج به بیان نیست و اما ظواهر پس بدرستی که از آنها نیز علم عادی
که تعبیر از آن باطمینان می شود حاصل میگردد چنانکه غالباً مردم را می بینیم که
مبني عقاید و اعمال ایشان بر ظواهر است و پس و مراد بمتشابهات اخبار مجملات
آن است والبته بیدیه معلوم است که مجمل قابل علم و عمل نیست ذیراً که مراد
متکلم یکی از معانی متحتمله در آن است نه هسکی پس چون نصب قرینه داله بر مراد
نکرد ه باشد پس علم بآن حاصل نشود پس عمل بآن نیز نشاید و اگر نصب قرینه کرد

وباستناده عن عبد الرحمن بن الحجاج قال كان ابو عبدالله قاعداً في حلقة ربيعة الرأي فجاء اعرابي فسأل ربيعة الرأي عن مسئلة فاجاب فلما سكت قال له الاعرabi هو في عنقك فسكت ربيعة فقال ابو عبدالله عليه هو في عنقه قال اولم يقل وكل مفت ضامن

وعن ابي عبيدة العذاء قال قال ابو جعفر عليه من افتى الناس بغير علم ولا هدى من الله لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه وزرمن عملى بفتياه وعن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه قال قلت له اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله فقال اما والله مادعوهم الى عبادة انفسهم ولدعوه ما اجابوه ولكن احلوا لهم حراما وحرموا عليهم حلالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون

باشد پس آن داخل در صریح ياظاهر خواهد بود واز این جهت است که در مجلات امر بتوقف واحتیاط فرموده اند پس مراد مصنف رحمه الله از عدم اعتماد بمتشبهات اخباره آنست که آنها راقول معصوم عليهم السلام نداند بلکه مراد آن است که چون فهم ما از معانی و مرادات معصوم عليهم السلام با آن احادیث فاصل است و علم بدضایمین و مقاصد آنها از برای ماحاصل نیست پس ماراه و چاره ای نداریم بر آنها بجز توقف و عمل باحتیاط ورد کردن آن احادیث بخود ایشان علیهم السلام فان اهل البيت ادری بمناقی البيت

فرمود وجه چهارم ازوجوه جواب از شبهه آنکه عمل با خبردا اذن در آن داده اند بلکه امر با آن فرموده اند عمل با جهت ادارا اذن در آن نداده اند بلکه نهی از آن فرموده اند و هر یک از این امر و نهی که ذکر شد بتحقیق ثابت شده است بكتاب و سنت متواتر و اجماع معتبر چنانکه زود است که بیان میکنیم آنرا انشاء الله تعالى پنجم آنکه اکثر احکام از آنچه که وارد شده است در آن روایات متعدده مستفيضه بالاتر میباشد از افاده ظن یعنی افاده علم میکند و کم است که اتفاق افتاد حکمی که وارد نشده باشد بر او مگر یک خبر یا دو خبر باین پنج وجه جواب میدهیم از شبهه با اینکه ماذ کردیم آنچه را که اینجوه را قوة میدهد از امارات علاوه بر اینکه ماقائل نیستیم بوجوب عمل بهر خبر یکه افاده ظن کنده بلکه ماقائلیم بوجوب عمل بهر خبر یکه بالاتر از افاده ظن باشد یعنی افاده یقین کند پس اگر یافت نشود چنین خبری پس مامن خیر یم در عمل

هتر جم گوید مراد آن است که اگر در قضیه اقوال مختلفه باشد و خبر مفید علمی که تبیین یکی از آن اقوال کنده یافت نشود مخیر یم ما در عمل بهر یک از آن اقوال که خواهیم

وفي روضة الكافى بأسانيد متعددة عن ابى عبدالله عليه السلام فى رساله طويله قال عليه السلام ايتها العصابة المرحومة المفلحة ان الله اتم بكم ما اتاكم من الخير و اعلموا انه ليس من علم الله ولا من امره ان يأخذ احدمن خلق الله فى دينه بهوى ولا برأى ولا مقاييس قد انزل الله فيه القرآن وجعل فيه تبيان كل شى وجعل للقرآن وتعلم القرآن ان اهلا لاسع اهل علم القرآن هديهم الله علامة ان ياخذوا فيه بهوى ولا رأى ولا مقاييس اغناهم الله عن ذلك بما آتاهم الله من علمه وخصهم به و وضعه عندهم كرامة من الله اكرمه بهما وهم اهل الذكر الذين امر الله هذه الامة بسؤالهم وهم الذين من سائلهم وقد سبق فى علم الله ان يصدقهم و يتبع اثرهم ارشدوه واعطوه من علم القرآن ما يهتدى به الى الله باذنه و الى جميع سبل الحق وهم الذين لا يرغبون عن مسائلهم وعن علم الذى اكرمه الله به وجعله عندهم الا من سبق عليه فى علم الله الشقاقى اصل

بلکه اگر خبر مفید ظنی هم که تعین احدا قول نما یدیافت شود عمل بآن واجب نباشد و گویا مصنف عليه الرحمه در قضیه تغییر مذکوره اقتدا کرده است سید مرتضی رحمة الله در آنچه که ذ کر خواهد کرد اذ کلام او والا در سوابق شنیدی که کراراً و مراداً توکیداً و تشیداً فرمود که در جاییکه حکم علمی اذ کتاب و سنته بمانر سیده باشد ماموریم بتوقف واحتیاط پس مقتضای آن یnstست که در قضیه که اقوال مختلف در آن باشد و دلیل علمی بر تعیین یکی از آنها نباشد احوط آن اقوال معین باشد اذ برای عمل مگر آنکه گوئیم که مراد مصنف رحمة الله آن صورتی است که احتیاط ممکن نباشد و عمل بهیچک اذ اقوال در آن قضیه ابراء ذمه تنماید مانند آنکه قول منحصر باشد در وجوب و حرمة و مانند آن بس در این صورت البته تغییر معین است والله الخبر بالسرائر والاسرار

فرهود و بدرستیکه ایراد کرده است سید مرتضی برخودش سؤالیرا که لفظ آن یinstست که پس اگر گفته شود که چون مسدود نمودید طریق عمل باخبرارا پس برچه چیز اعتماد میکنید درهیه فقه و خود سید جواب داده است از این ایراد آنچه که حاصل اوین است که معظم فقه دانسته میشود بضرورة و دانسته میشود مذاهب ائمه ماعلیهم السلام در فقه باخبرار متواتره و آنچه که متحقق نباشد در او ضرورة و اخبار متواتره و شاید که آن کمتر باشد اعتماد مینماییم در آن بر اجماع طایفه امامیه و ذکر کرده است سید بیان طویلی را در باب آنچه که واقع شود در آن اختلاف در میان طایفه امامیه و حاصل بیان اوین است که چون ممکن باشد تحقیل قطع بیکی اذ آن اقوال اذ طریق که ذکر کرد بیم متین

است بنای عمل بر آن قول و اگر ممکن نباشد تحریصیل قطع بیکی اذ آن اقوال از آن طرق مخیر خواهیم بود در عمل میان اقوال مختلفه بجهة نیافتان دلیل تعیین همتوجه گویید که تاینجا بینا حاصل بیان سید بود و باز مصنف رضوان الله علیه بر گشته بر سر کلام خود پس فرمود و سزاوار است که اراده کرده شود با جماعت اجمع معتبر یعنی اجماع ایران که ما اعتبار کرده ایم قصد میکنیم من بآن حدیثی داکه متفق علیه باشد همتوجه گویید مراد بحیث متفق علیه آن خبریست که اکثر روات و اماناء احادیث اهل البيت یا همه ایشان از زمان ائمه علیهم السلام اتفاق کرده باشند بر روایت آن حدیث و قول و عمل به مضمون آن چنانکه در حدیث ابن حنظله معروف امر باخذ آن فرموده اند و در فصول سابقه نیز مصنف علیه الرحمه تصویر یح کرد بعدم اعتبار و اعتماد با جماعت بهیچ یاک از معانی متدائله بین المتفقہ مگر حدیث مجمع علیه بین الاصحاب پس فائدہ تجدید ذکر اینکلام در اینجا گذشته از تاکید و تند کیر اغتراضی است تعریضاً بر سید و اعراض لطیفی است از قول او زیرا که او اجماعی را که حجۃ کرده است و معتبر گردانیده تعبیر نموده است مانند سایرین از اصحاب خود بهمان عباره معروف و در میان ایشان که در فصل سوم مذکور شد و آن مجملاً اتفاق علماء امامیه است بر حکمی از احکام شرعیه و مادر تذییل آن فصل ضعف و سخاوه قول ایشان را بعیت اجماع باین معنی تفصیلاً و تکمیلابیان نمودیم و حاجتی باعده نیست پس چون سید در کلام خود که مصنف در اینجا ذکر کرد

وآرائکم ففضلوا فان اضل الناس عند الله من اتبع هواه ورأيه بغير هدى من الله
وفيه ايضا ايتها العصابة الحافظ لله لهم امرهم عليکم بآثار رسول الله و آثار
الائمة البداء من اهل بيت رسول الله عليه السلام من بعده وستهم فانه من اخذ بذلك
فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغم عنه ضل لانهم هم الذين امر الله بطاعتهم ولایتهم
وفي المحسن باسناده عن ابی عبد الله علیہ السلام انه قال في رسالته واما مسألة
من القرآن فذلك ايضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة لأن القرآن ليس على ما
ذكرت وكلما سمعت فمعناه غير ما ذهبت اليه واما القرآن امثال لقوم يعلمون
دون غيرهم ولقوم يتلونه حق تلاوته وهم الذين يؤمنون به ويعرفونه واما غيرهم
فما اشد استشكاله عليهم وابعده من مذاهب قلوبهم وكذلك قال رسول الله علیہ السلام
انه ليس شيء ابعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن و في ذلك تحیر الخلاق

تقریر نمود که اگر در احکام شرعیه ضرورة یا اخبار متواتره متحقّق نباشد اعتماد می
نمایم بر اجماع امامیه وبر ادش از اجماع همین معنی است که ذکر شد پس مصنف عليه
الرحمه نخواست که امضاء و تقریر اینکلام کرده باشد و در سکوت مخالفه حمل بر اصحاب دو
امضاء بود پس از اینجهه فرمود که سزاوار است که مراد با جماعت آن اجتماعی باشد که در
نzed ما معتبر است و آن حدیثی است که متفق عليه باشد و در این موضوع از کلام نکته ملحوظ
است که مؤید قول حق است و آن این است که از کلام سید ظاهر شد که در زمان اورد
نzed علماء آن عصر کافه یا در نzed خود سید هر چند که احتمال اول نیز ظمروی وقوتی
دارد اکثر و اغلب احادیث و اخبار و فتاوی متداوله در ایدی شیعه از ضروریات یا از
متواترات مذهب امامیه بوده است چنانکه همین معنی از کلام سید که در فصل سابق
ذکر شد نیز مستفاد گردید پس بدانکه تهذیب و استبصارات و سایر کتب شیعی طوسی و
کتب معاصرین او از ثقات محدثین همگی داخلند در اخبار متداوله در ایدی شیعه در عصر
سید مرتضی زیرا که شیعی و معاصرین او معاصر بودند با سید و دیگر اخباربرا که در
کتب خود روایت کرده اند از کتب اخبار سابقین برخود روایت کرده اند که یامعاصر
بوده اند باسید و یا مقدم بودند براو در عصر والله العالم المؤید بالنصر
چون کلام مصنف اصلا در عمل با خبار معتمده مفید علم بود باز بر سر سخن خود
آمده فرمود پس اگر تو بکوئی که پس آیا از برای خبر یکه اعتماد کرده بیشود براو

اجمعون الامن شاء الله وانما اراد الله بعمومية في ذلك ان ينتهوا الى بابه وصراطه وان يعبدوه وينتهوا في قوله الى طاعة القوم بكتابه والذاتيين عن امره وان يستنبتوا ما احتاجوا اليه من ذلك عنهم لاعن انفسهم ثم قال **ولوردوه الى الرسول والى اولى الامهـونـهم** لعلمه الذين يستنبتونه همهم فاما عن غيرهم فليس يعلم ذلك ابداً ولا يوجد وقد علمت انه لا يستقيم ان يكون الخلق كلهم ولاة الامر اذ لا يجدون من يأتمرون عليه ولامن يبلغونه امر الله ونفيه فجعل الله الولاة خواص ليقتدى بهم من لم يخصهم بذلك فافهم ذلك ان شاء الله واياك وتلاوة القرآن برأيك فإن الناس غير مشتركين في علمه كاشترا كهم فيما سواه من الامور ولا قادرین عليه وعلى تأويله الا من حـدـهـوـبـاـهـالـذـىـ جـعـلـهـ لـهـ فـاـفـهـمـ انـ شـاءـ اللهـ وـاـطـلـبـ الـاـمـرـمـنـ مـكـانـهـ تـجـدـهـ انـ شـاءـ اللهـ تعالىـ .

قاعدة کلیه هست که رجوع کرده شود با آن تا فرق داده شود از خبر یکه اعتماد بر آن نشاید یا آیا از برای ظنی که حاصل می شود از خبر حایی هست که بکمتر از آن اکتفا کرده نمیشود

جواب گویند من که نه نیست از برای خبر معتمد قاعدة کلیه و نه از برای ظن حاصل از خبر حدی و این است و جز این نیست که ساختن قاعده ها وحدتها اختلاف انداخت در مبان اصولیین و اگر چنانچه ایشان نظر میکردن در هر مسئله هر آینه اختلاف نمیکردن در آنچه که اختلاف کرده اند در آن و آن قاعدة که حکایت کردیم ما از محقق در باب اخبار معتمد علیها آن قاعده کلیه نیست و سر در آن اختلاف حکم است در مثل آن قاعده بسبب اختلاف خصوصیات محال آن و از اینجهه است که می چینند قاعده های کلیه را پس وفا نمیکنند باعمال آنها در جمیع جزئیات خود بلکه اینست و جز این نیست که استعمال میکنند آنها را در بعضی از جزئیات خود و در بعضی استعمال نمی نمایند و همچنین است کلام در آنچه که بنا نهاده میشود بر آنها از احکام فرعیه پس بدرستیکه آن احکام امور جزئیه مختلفه اند که فرا نمیگیرد همه آنها را یک امر عقلی و امور جزئیه مختلفه حکم کرده نمیشود بر آنها با حکام کلیه مضبوطه بلکه راهی نیست بسوی علم با آنها گر بواسطه نظر کردن بسوی فرد فرد آنها و آن در احکام فرعیه شرعیه موقوف است بر شنیدن یعنی از اهل آن زیرا که عقول را راهی نیست بشرایع و بدستی که واقع شده است

اقول تكريراً للثانية قوله فافهم اشارة الى ان العالم بذلك كله كما ينبغي هم عليهم السلام خاصة

وفي كتاب المحسن ايضاً في باب المقايس والرأي عنه عن أبيه عمن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام في رسالته إلى أصحاب الرأي والمقيايس أما بعد فان من دعا غيره إلى دينه بالارتباط والمقاييس لم ينصف ولم يطب حظه لأن المدعو إلى ذلك لا يخلو أيضاً من الارتباط والمقاييس ومتنى لم يكن بالداعي قوة في دعائه على المدعو لم يؤت من على الداعي أن يحتاج إلى المدعو بعد قليل قد رأينا المتعلّم الطالب ربما كان فائقاً لتعلم ولو بعد حين ورأينا المعلم الداعي ربما احتاج في رأيه إلى رأي من يدعوه وفي ذلك تحير الجاهلون وشك المرتابون وظن الظانون ولو كان ذلك عند الله جائزاً لم يبعث الرسل بما فيه الفضل ولم ينه عن العزل ولم يع

تنبيه بر آنچه كه ذکر کردیم در بسیاری از اخبار و شاید که تو بزودی بشنوی بعضی از آنها را ان شاء الله تعالى و باید بگــدانیم عنان قلم را بسوی ذکر جمله از آیات و اخبار واردہ در تحریص و ترغیب بر رجوع باحدادیث و بیان منحصر بودن طرق در آن پس انبات تشابه یعنی در آیات و اخبار و بیان حکم آن پس ذکر آنچه که وارد شده است در ذم اجتهاد و متابعة رأیها پس ذکر مفاسد این دوامر که اجتهاد و متابعة رأیهاست فاز خداد است تایید هترجم گوید در جواب مصنف رحمة الله از سوی ایکه تقدیر کرد در این عباره چند بحث است : اول آنکه ذکر کرد که از برای اخبار معتمد علیها ضابطه ای نیست که رجوع کرده شود بآن شاید مراد آن باشد که از شرع حدیث مانع واضحی از برای آن نرسیده است والا در سوابق کرارا ذکر کرد آنچه را که مؤذی آنست که هر خبر یکدمفید علم و اطمینان باشد حجه است و اعتماد بر او میشود مثل اینکه در فصل چهارم گفت آنچه را که معنی آن است که من تکلیف نکردم شما را بعمل کردن بهر خبری که روایت میشود بلکه مکلف میدام شمارا بهر خبر یکه اطمینان پذیرد بآن نفسهای شما و در فصل پنجم بعداز ذکر کلام بعض فضلاً گفت که اینوجهه هر چند که ممکن است خدشه در هر یک آنها لآنکه از مجموع آنها ظن قوى بلکه قطع حاصل میشود بصحة این اخبار یکه روایت کرده اند آنرا ثقات و هر چند که ضعیف باشد سند آن در وسط خصوصاً آنچه که روایت شده است بچند طریق و خصوصاً آنچه که در کتب ادبیه است و در فصل ششم گفت

الجهل ولكن الناس لما سفهوا الحق وعظموا النعمة واستغنووا بجهلهم وتدبرهم عن علم الله واكتفوا بذلك دون رسالته والقوام بأمره وقالوا لاشيء الا مادر كته عقولنا وعرفته البابنا فولوا واهملهم الله فخذلهم حتى صاروا عبدة انفسهم من حيث لا يعلمون ولو كان الله رضى عنهم اجتهدهم وارتباهم فيما ادعوا من ذلك لم يبعث الله اليهم فاصلا لما بينهم ولا زاجر عن وصفهم وانما استدللنا ان رضا الله غير ذلك ببعث الرسل بالأمور القيمة الصحيحة والتذكير عن الامور المشكلة المفسدة ثم جعلهم ابوابه وصراطه والالاء عليه بأمور محجوبة عن الرأى والقياس فمن طلب ما عند الله بقياس ورأى لم يزدد من الله الاً بعداً ولم يبعث رسوله قط وان طال عمره قابلا من الناس خلاف ما جاء به حتى يكون متبعاً مرة وتاتيا اخرى ولم ير ايضاً فيما جاء به استعمل رأيا ولا مقاييساً حتى يكون ذلك واضحاً عنده كالوحى من الله

که ماقائل نیستیم بوجوب عمل بهر چیزی یا بهر خبر یکه افاده ظن کند بلکه ماقائلیم بوجوب عمل بهر خبر یکه بلا تراز افاده ظن باشد و در غیر این موضع نیز اشاره باین معنی کرد هاست پس ظاهر آن است که مراد او از این عبارت و امثال آنها آن باشد که چون خبری از برای شخصی موجب اطمینان یاعلم شود باطمینان وعلم شخصی آن خبر از برای آشخاص حجه خواهد بود و این کلام که در جواب سؤال مفروض گفت که از برای خبر معمتمد علیه ضابطه نیست که رجوع شود با آن مستفاد میشود که علم باطمینان نوعی را اعتبار نکرده است و این از مصنف قدس سره بسیار عجب است زیرا که مستفاد از ادله و قول اعاظم واجله آن است که هر حدیثی را که عدل ثقه روایت کرد از اهل بیت عليهم السلام مسندا یا مرسلا و حکم بصحة آن کرد یافتلوی بمضمون آن داد قول و عمل بمضمون آن واجب است بلکه عمل بفتوای عدل ثقه از شیعه واجب است هر چند که در ظاهر نسبت آنرا بمصصوم عليهم السلام مسندا داده براین مدعما حدیث این حنظله و حدیث ارجعوا الى رواة حدیثنا واحدیث عدول یتفون و امثال آنهاست.

فبالجمله حق و صواب در نزد حقیر و فاقاً الجمجم کثیر و جمکن کبیر آنست که روایت عدل ثقه از فرقه محققه که حکم بصحة آن کرده باشند لفظاً یا کتاباً یا از حال او معلوم شده باشد که روایت نمیکند مگر آنچه را که صحیح دانسته باشد حجه است و واجب است قول و عمل با آن چه نسبت آنرا بمصصوم عليهم السلام داده باشد یانداده باشد مثل آنکه بصورة

وفي ذلك دليل لكل ذي لب وحجى ان اصحاب الرأى والقياس مخطئون ومدحضون وانما الاختلاف فيما دون الرسل لافي الرسل فايالك ايها المستمع ان تجمع عليك خصلتين احديهما القذف به صدرك و اتباعك لنفسك الى غير قصد ولا معرفة حد والاخرى استغناه عمافيه حاجتك وتکذیبک لمن اليه مردك وايالك وترك الحق سامة وملالة واتباعك الباطل جهلا وضلاله لانا لم نجد تابعا لهواه جایرا عmad کرناه قط رشیدا فانظر في ذلك

والاخبار في هذا الباب اکثر من ان تحصى وفيما ذكرناه کفاية ان شاء الله ان قیل قدجأت روایتان احدیهما عن ابی جعفر وابی عبدالله علیهمما السلام

فتوى ذکر کرده باشد ياذاصحابائمه (ع) یاغیر ایشان روایت کرده باشد ولكن از حال او معالم و محقق باشد که نقل نمیکند و ذکر نمی نماید مگر آنچه را که صادر از اهل بیت علیهم السلام دانسما نند آن هیجده فقر که اجتماع عصایه بر تصحیح ما یصح عنهم شده است و مانند تقه الاسلام و صدوقین و برقی و امثال ایشان نواد الله ضرایحهم وابقی الله فی الدھور آثارهم و مدا یبعهم واما ضابطه که از محقق حکایت کرد و آن این است که گفت تو سط نیکو تراست پس هر خبر یکه قبول کردن آن از اصحاب یادالله میکند قرائیں بر صحة آن عمل کرده میشود با آن و هر خبر یکه اعراض کرده اند از آن اصحاب یاشاذ باشد واجب است اطراح آن تا ینجا محکی از محقق است تفضیل چه در موضوع عمل و چه در موضوع اطراح بروجہ منع خلواست فقط با ینعنى که کفایت میکند در موضوع عمل هر یک از خبر مقبول و خبر محفوف بقرائیں صحت و اجتماع هردو نیز در یک ماده تو اندشد و همچنین کفایت میکند در موضوع اطراح هر یک از خبر معرض عنہ و خبر شاذ و اجتماع هردو نیز در یک ماده می شاید بلکه نسبت میان خبر مقبول و خبر محفوف بقرائیں علمیه عموم من وجہ و خصوص من وجہ است و نسبت میان خبر معرض عنہ و خبر شاذ تساوی است چنانکه ظاهر است و در سخن او سخن میرود از چند وجہ اول آنکه مراد باصحاب اگر مجتهد نیستند خاصة چه دلیلی بر اعتبار قول ایشان هست و اگر محدثین اند خاصة یا مجموع ایشان و مجتهدین این سخن درست و متین است ولكن در موضوع قبول عموم اصحاب معتبر نیست در نزد احدی قطماً و الا باستی که هر خبر معمول به مقبول جمیع اصحاب باشد و حال اینکه بسیار شاذ و نادر است خبر معمول به که مقبول جمیع محدثین یا جمیع مجتهدین یا مجموع طائفین باشد و اما در موضوع اطراح بعض نیست اعتبار عموم اصحاب با ینعنى که گوئیم هر خبر یکه اعراض کرده باشد از آن

انهما قالا علينا أن نقى اليكم الاصول وعليكم أن تفرعوا والثانية عن ابى الحسن الرضا عليه السلام قال علينا القاء الاصول وعليكم التفريع وهذا هو الادن في الاجتهد فكيف التوفيق

قلنا ليس معنا الحديثين ماذهبت اليه كلا بل ليس معناهما الا نعمد الى ما القوا اليها من الاحكام الكلية فنستخرج منها احكاماً جزئية بالبراهين اليقينية باحد الاشكال الاربعة وليس هذا من اجتهاد الرأى واستنباط الحكم بالظن في شيء في ذلك مثل قوله لهم عليهم السلام لا ينقض اليقين ابدا بالشك ولكن ينقضه بيقين آخر فانا نفهم من هذا الحديث يقيناً ان المتيقن للطهارة الشاك في الحديث لا يجب عليه

جميع ثقات محدثين وعدول نافذين عمل بأن نشأيد و اطراح آن باید سخن دویم آنکه اینضابطه چه در موضوع قبول و چه در موضوع اطراح در مقام اختلاف وتعارض اخبار مستقيم وروشن است واما در غير این مقام پس چه دلیلی بر اعتبار حديث مذکور بن هست بلکه لازم می‌آید براو از این اعتبار چیزی که قائل نیست بأن اوونه غیر او و آن ایشت که گوئیم مثلا هر گاه زراره و مانند او حديث امام عليه السلام از براي ماروايت کرده لازم است بر ما که تفχص و تبیین نمائیم تا بدانیم که آیا اصحاب ماذا محدثین که در آن زمان هستند بآن حدیث عمل کرده‌اند یا به ودون تبیین واستعلام این امر عمل بآن حدیث جائز نیست حاشا و کلا احدی از اهل علم این اعتبار واشتراط رانکرده است و اگر گوئی که زراره و امثال او اجتماع عصا به بروجوب عمل با خبر ایشان شده است پس شرط مذکور در اخبار ایشان لامحاله موجود باشد جواب گوئیم که ماذکر زراره را از باب مثل کردیم و مراد مطلق ثقه است هر چند که از جمله هیجده نفر نباشد و ناتیا اجتماع عصا به بر قبول روایت و فتوای آن هیجده نفر نیست مگر از جهه کمال عدالت و وثاقت ایشان چنانکه محل انکار نیست پس جاری می‌شود این حکم در هر ثقه که وثاقة وعدالة و امامۃ اور در جمیع وضبط و حدیث وفهم آن و نقل آن بعد کمال رسیده باشد پس مبرهن شد که هر حدیث که چنین ثقه روایت کرده باشد یاهر چه که فتوی بآن دهد واجب است عمل کردن بآن بدون تفχص واستعلام از عمل سایر اصحاب نسبت بآن حدیث وفتوى مگر در صورة وجود معارض که حکم آن پیش گذشت

سخن سوم کسیکه اعتبار می‌کنند در خبر معمول به عمل جمیع اصحاب دا و عمل بعض ایشان را کافی و مجزی نمیدانند چه جراب می‌گوید از احادیث متکثره اگر نگوئیم متواتره

الطهارة والمتيقن لطهارة ثوبه الشاك في وصول نجاسة اليه لا يجب غسله والمتيقن لشعبان الشاك في دخول رمضان لا يجب عليه الصيام الى غير ذلك من الجزئيات ومثل قولهم (ع) كل شيء مطلق حتى ورد فيه نهي وقولهم عليهم السلام كل شيء فيه حلال وحرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه وقولهم عليهم السلام كلما غالب الله عليه من أمر فالله اعذر لعبدك وقولهم عليهم السلام اذا جزمت من شيء ثم شككت فيه فشكك ليس بشيء عالي غير ذلك من الاصول الكلية التي يتفرع عليها الجزئيات وقد ذكرنا طرفا منها في كتابنا الموسوم بالاصول الاصيلة فليطلبها من ارادها هنالك مع تتمة الكلام وبسطة في ذلك والله الحمد

که دلالت میکنند بر جواز عمل بلکه وجوب آن بخبر شخص واحد عدل تقویت وفتواه او وهم چنین از سایر ادله عمل بخبر واحد عدل تقویت و اگر مراد او با صحاب در این موضع بعض ایشان باشد خلاف ظاهر الفاظ است پس اگر مراد بعض کثیری باشد یا عددی که اقل جمع با آن متحقق شود چنانکه ظاهر صیغه جمع است پس میگوئیم چه دلیلی و کدام حجه برای این اعتباره ائمه ناهض گردیده و اگر مراد جنس اصحاب باشد که وجود آن بیک نظر از ایشان متحقق شود پس آن عین مدعای ما و مقتضای ادله است چنانکه ذکر شد مکرر مقام اختلاف و نعارض چنانکه گذشت.

سخن چهارم قرائن صحت خبر در نزد محقق بنابر آنچه که در کتاب معارج ذکر کرده است منحصر در چهار است موافقة دلیل عقل و موافقة کتاب و موافقة سنته مقطوع به و موافقة اجماع و گفته است که انضمام یکی از این قرائن بخبر دلالت میکند بر صدق مضمنون آن بخبر هر چند که دلالت نکنند بر صدق خود بخبر و حاصل این سخن چون نیک تامل کنی آن است که اخبار محقوفه باین قرائن فی حد افسما فاید و ثمره از دلالات و حججت و طریقیه ندارند بلکه فی حد ذاتها مهم نیست و غیر معتبرند و معمول به فی الحقيقة خود این چهار اصلند و مثالی میزند تمام طلب خوب واضح گردد از جمله چون خبری موافق اجماع باشد لازم سخن ادای است که گوید مضمنون این بخبر مجمع عليه است و دلیل بر آن اجماع است ولی صدور لفظ خبر از معصوم معلوم نیست پس بودن این خبر و ببودن آن یکسانند و هندا باسه اصل دیگر پس لازم افتاد اورا که بجز عقل و کتاب و سنته متواتره و اجماع قائل بحججت چیزی نباشد و در اخباری هم که مقبول اصحاب باشد فی الحقيقة قول اصحاب رأی حجه داندو این حجه خامسه باشد از برای او پس اکثر اخبار بلکه جمیع آن الاماش و ندر در نزد او

الفصل العاشر

نقل كلام بعض القدماء في ذم الاجتهاد و متابعة الاراء

قد علمنا ان انحصار طريق معرفة العلوم الشرعية اصولية كانت او فروعية في الرواية عن اهل البيت عليهم السلام وعدم جواز التمسك في شيء منها الى المقدمات الجدلية والاستنباطات الظنية كان من شعار متقدمي اصحابنا اصحاب الائمة صلوات الله عليهم .

فاعلم انهم صنعوا في ذلك كتاباً ورسائل فمن الكتب المصنفة في ذلك كتاب المقص على عيسى بن ابان في الاجتهد وذكره النجاشي في ترجمة اسماعيل بن على بن اسحق ومنها كتاب الايضاح لفضل بن شاذان النيسابوري وكان من اجل اصحابنا

مهمل وغير معتبر باشند ومن اذ فساد اين عقیده وain سخن چگويم وچگونه تقرير نمايم که بر شخص معتقد خبیر بصیر خفی و پوشیده نیست پس میگوئیم که صحیح موافقة اجماع و عقل و ظاهر کتاب موقوف است بر حجیت آنها و کلام در آنها بعضی اذ آن گذشت و بعضی از آن خواهد آمد

واما مرادما بقراءن منضمہ باخبر اهرجا که ذکر کردیم باذکر خواهیم کرد قرائن صحیح صدور اعيان وذوات آنها است از معمصوم عليهم السلام مانند وناقت روات و مبالغات و اجهادات ایشان در تصحیح وتحقیق اخبار و عمل نکردن ایشان بضعف اخبار و تبری ایشان اذ عاملین باخبر ضعف و اخبار صحیحه مقبوله وارده در وثائق و جلالت بسیاری اذ ایشان که مতضمن یامستلزم در خصمه در عمل بر روایة ایشان است و امثال ذلك بلی ما نیز عمل اصحاب را که اجله روات و محدثینند بمضمون خبر قرینه صحت خبر میگردانیم و لكن قرینه صدور عین خبر از معمصوم عليهم السلام میدانیم و از اینجه است که اخبار کتب اربعه و امثال آنها را از احادیث مدونه در کتب معتمدہ قدماء محدثین باعیانها و ذواتها کلام معمصو مین کرام عليهم افضل الصلة والسلام میشمادیم و شکی و شبهه در آن نداریم من شاء فلیؤ من ومن شاء فلیکفر

سخن پنهنجم اینقادعه که در باب عمل بخبر واحد از محقق نقل شد که در کتاب معتبر ذکر کرده است و در آنجا محل بحث و گفتگوی ماست مخالف است با آنچه که در کتاب

الفقهاء وقد روی عن ابی جعفر الثانی ع و قیل عن الرضا ع ایضاً وقد صنف مائة وثمانین کتاباً و ترجم ابو محمد ع مرتین اوئلها لاء قال بعد ان رأى تصنیفه ونظر فيه و ترجم عليه اغبیط اهل خراسان بمکان الفضل بن شاذان قال فی کتابه المذکور فی القوم المتمسین بالجماعۃ المنسوین الى السنة انا وجدناهم يقولون ان الله تبارک وتعالی لم يبعث نبیه الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه من امر دینهم و حلالهم وحرامهم ودمائهم ومواریشهم ورقهم وساير احكامهم وان رسول الله ﷺ لم يكن يعرف ذلك او عرفه ولم يبيّنه لهم وان اصحابه من بعده وغيرهم من التابعين استنبطوا ذلك برأیهم واقاموا احكاماً سمواها سنة اجروا الناس علوماً ومنعوهم ان يجاوزوها الى غيرها وهم فيها مختلفون يحل فيها بعضهم ما يحرمه بعض و يحرمه بعضهم ما يحل بعض وقال في حق الشیعہ انهم يقولون ان الله جل ثنائه تعبد خلقه بالعمل

معارج ذکر کرده است در باب حجیت خبر ذیرا که قاعده منقوله ازمعتبر بضمیمه حصر قرائین در موافقة چهار اصل که ازمعارج نقل کردیم افاده آن میکند که هر خبری کم محل قبول اصحاب یاموافق یکی ازاین چهار اصل نباشد و اجب است اطراح آن و عمل با آن نشاید و در معارج بعد اذ ذکر قرائین وحصر آن گفته است که چون مجرد باشد ازقرائی که دلالت کنند بر صدق او و یافت نشود چیزی که دلالت کنند برخلاف مضمون او وحتاج است عمل کردن با آن خبر باعتبار چندشرط و بعد از آن آن شروط را باطویل کلام در چند فصل ذکر کرده است و مجمل آن اینست که شروط یعنی است اول ایمان راوی که امامی اثناعشری باشد دویم عدالت او و طریق عدالت را مشتهر در مابین اهل نقل گردانیده است سوم ضبط راوی که سهو و نسیان اذ او حاصل نشود مگر نادرآ چهارم آنکه چون راوی روایت کنند از کسی اعلام بعدم قطع خود بشنیدن از آن کس یا الخذ از کتاب او مثلاً نکرده باشد پنجم موافقة خبر با نص کتاب عموماً یا خصوصاً پس هر خبری که مستجمع این یعنی شرط باشد تجویز کرده است در این کتاب عمل با آن را واین ضابطه فرا میگیرد بسیاری از اخبار را که قاعده منقوله ازمعتبر شامل نبود آنها راهر چند که در اعتبار این شروط خمسه نیزماً را نظری و بعثی هست که از ماتقدم و ماتأخر معلوم میشود والله المستعان على ذلك کله

بحث دوم بذا نکه مقتضای ادله منع عمل بطن از عقلیه و نقایم آن است که

بطاعته و اجتناب معصيته على لسان نبيه ﷺ فيبين لهم جميع ما يحتاجون اليه من امر دينهم صغير أو كبيراً فبلغهم ايام خاصاً و عاماً ولا يكلهم الى رأيهم ولم يترکهم عمى ولا شبهة علم ذلك من علمه وجهل من جهله فاما ما بلغهم عاماً فهو ما الامة عليه من الوضوء والصلوة والخمس والزكوة والصيام والحج و الغسل من الجنابة و اجتناب مانعه الله عنه في كتابه من ترك الزنا والسرقة و الاعتداء والظلم والرياء واكل مال اليتيم وما شبه ذلك مما يطول تفسيره و هو معروف عند الخاصة وال العامة واما ما بلغه خاصاً فهو ما و كلنا اليه من قول اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولى الامر منكم و قوله فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون فهذه خاص ولا يجوز ان يكون من جعل الله له الطاعة على الناس ان يدخل في مثل ما هم فيه من المعاصي وذلك لقول الله جل ثنائهما اذا بقلت ابراهيم رب بكلمات فأتممهن قال انى جاعل لك

همچنانکه لازم است در اخبار علم بتصور آنها از معصوم عليهم السلام همچنین لازم است علم بدلالت آنها بر مفهوم هم و ظن بدلالة کافی و مجزی نیست و توضیح بیان آن است که چون انسان خواهد عمل کند بخبری که از برای او حجه و معلوم الصدور باشد باید که از برای او علم بمدلول آن خبر حاصل شود و مفهوم ظنی هرچند که از روی اصول مختلف باشد البته کفایت نمی کند پس لازم است بر او که اجتهاد کند در علوم عربیت و مفردات لغه عرب و در عرفیات و اصطلاحات رسول صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام و اصحاب ایشان و اهل ازمنه و امکنه ایشان و در قرائن داخله و خارجه که متعلق بمتون اخبار بوده اند و معنی کلمه استمداد و استعانت بفیض و رحمت پروردگار و توسل و توجه باهل بیت اخیار عليهم صلوات الله الملك الجبار نماید تا اینکه کشف غطا از قلب وقوای او بشود و علم یقین از برای او حاصل گردد ولکن کفایت می کند در این مقام علم عادی که گاهی تعبیر میکنند از آن باطنینان و خاطر جمعی و سکون نفس که مدار تفاهمات و اعمال عقلاء قدیماً و حدیثاً بر آن بوده وهست حتى چنان است که می بینیم که چون از کسی خطابی بر کسی بشود مخاطب بفتح گاهی هست که مراد مخاطب را می فهمد بطور علم و یقین بعدی که اگر سوال کنند از او که مراد مخاطب چه بود میگوید چنین و چنان بود و باهست که سوگند هم بر آن مینخورد پس اینها علامت علم و یقین اوست و گاهی هم هست که در مراد مخاطب شکی دارد هر چند که

للناس اماما قال و من ذريتى قال لابن عمهى الفاظالمين ليسوا بائمة يهدى اليهم فى العدل على الناس وقد ابى الله ان يجعلهم ائمة و علمنا ان قوله تبارك وتعالى ان الله يأمركم ان تؤدوا الا مانات الى اهلها واذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل عهدهم لم يعهد هذا العهد الا الى ائمة يحسنون ان يحكموا بالعدل ولا يجوز ان يامران يحكم بالعدل من لا يعرف العدل و لا يحسن و انما أمر ان يحكم بالعدل من يحسن ان يحكم بالعدل ثم قال بعد كلام طويل ثم رجعنا الى مخاطبة الصفت الاول فقلنا لهم مادعاكم الى ان قلتم ان الله لم يبعث الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه من الحلال والحرام والفرائض والاحكام وان رسول الله صلوات الله عليه وآله وسليمه لم يعلم ذلك او علمه ولم يبينه للناس وما الذى اضطركم الى ذلك قالوا لم نجد الفقهاء يردون جميع ما يحتاج الناس اليه من امر الدين والحلال والحرام والفرض من

بسیب احتمال ضعیفی باشد پس در مراد مخاطب اجتهاد میکند مثل آنکه از خود او می پرسد تا نفسش ساکن و ساکت شود و همین کاشفست از اینکه مظنه در فهم مرادات از الفاظ و خطابات کافی نیست هر چند که آن لفظ و خطاب از عوام و سفله انام باشد چه رسید آنکه از رسول و امام عليه و علیهم السلام بوده باشد و بهمین است اشاره مصنف در فصل ششم که گفت بلکه ما قاتلیم بوجوب عمل بهر خبریکه بالاتر از افاده ظن باشد و در این مقام سؤالی است و آن اینست که اگر کسی گوید که شا دعوی بزرگی کردید و بمعظوم بزرگی افتادید که رهایی از آن بسیار مشکل و سخت است زیرا که بسیاری از اخبار هست که بسبب اغلاقات و تعقیبات افظیه و معنویه و اختلافات ائمه لغة و اختلالات و اشتباہات حروف و حرکات در کتب و تشویشات ابنیه و کلمات و اختفاء قرائن معینه بر فهم مراد در اذمنه خطاب و غیر اینها کمال اباء و امتناع را از دلالت علمیه دارند بلکه بسیاری از آنها دلالة ظنیه هم ندارند پس اگر ما در استبطاط مراد از آن اخبار اتکاه و اتکال باصول مخترعه و قواعد مبتدعه نکنیم چکنیم و بنای قول و عمل ابرجه کذاریم خصوصاً که چون شما حجت ظواهر کتابرا معتل و دلاله عقلرا مختل و اجماع را مهم و معمطل گردانیده اید پس چون بسیاری از اخبار هم مجمل باشند پس دیگر چه حجتی از برای ما باقی میماند

جواب میکوئیم هدا صراط على مستقیم ایها السائل العاشر النافل او لا بکو

الصلة وغيرها فلابد من النظر فيما لم يأتنا من الرواية عنه واستعمال الرأى فيه وتجويز ذلك لนาقول رسول الله ﷺ المعاذ ابن جبل حين وجّهه إلى اليمن بم تقننى قال بالكتاب قال فما لم يكن في الكتاب قال فالسنة قال فما لم يكن في السنة قال اجتهد رأيى قال الحمد لله الذى وفق رسوله فعلمانا انه قد اوجب ان من الحكم مالم يأت به فى كتاب ولا سنة و انه لا بد من استعمال الرأى

وقوله ﷺ ان مثل اصحابى فيكم مثل النجوم بأيامها اقتديتم اهديتم واختلف اصحابى لكم رحمة فعلمنا انه لم يكنا الى رأيهم الا فيما لم يأتنا به ولم يبينه لنا وتقدير ذلك الصحابة الاولون فيما قالوا فيه برأيهم من الاحكام والمواريث والحال والحرام فعلمنا انهم لم يفعلوا الاما هولهم جايز وانهم لم يخرجو من الحق ولم يكونوا ليجتمعوا على باطل لذان نضلهم فيما فعلوا افاقتدينا بهم فانهم الجماعة والكثرة ويد الله على الجماعة ولم يكن الله ليجمع الامة على ضلال قيل لهم ان اكذب الروايات وابطلها

بدانم که اگر ابوحنیفه وامثال او اختراع این اصول سخیفه و تمہید اینقواعد واهیه ضعیفه که اوهن از بیوت عنکبوتست نمیکردنند تو در فهم مجلات اخبار چه میکردنی و بنای علم و عملرا بر چه مینهادی و توانیا بگو بدانم چون شخصی که ریاستی وسلطنتی بتودار دامر کنند تو را بخطابی که لفظ آن یا معنی آنرا درست فهم نکنی و در بوته اجمال بماند و دیگر دست تو بشخص آمر نرسد که تبین مرادنمائی واطاعتة امر اورا برخود لازم دانی چه خواهی کرد و چه تدبیر خواهی نمود و تاثامگر حدیث تشییث بگوش هوش تو نرسیده و یا آنکه اورا فراموش کرده و نمیدانی که رسول خدا (ص) او ائمه هدی (ع) در مقام شباهات وجهالات واجمالات و اشکالات صراط مستقیمی و طریق مستبینی اذ برای ما قرارداده اند و مارا امر بسلوک در آن فرموده اند و آن احتیاط و اخذ بیقین است که سبیل نجاة و چرا غروشن دین است پس در مجلات و مشکلات اخبار بعد از اجتهاد و استمداد و توسل که ذکر شد هر چه را که دست فهم مابذیل دلالت آن نرسد بنای علم و عمل را در آن بر احتیاط و اخذ بیقین میگذردیم و اگر احتیاط نیز ممکن نباشد متمسک بعمومات کبیره از کتاب و سنة مانند لا یکلف الله نفسا الا وسعها والاما آتیا و کل شیء مطلق حتى یرد فيه امر اونهی والناس فی سعة مما لا یعلمون و ادله نفی عسر و حرج و ضرر و امثال اینها خواهیم گردید پس عمل بدون علم ننکرده خواهیم بود فللہ العمد علی ذلك وهو یهدی الى اقوم المسالك .

بحث سوم دریان موجزی است از آنچه که اشاره کرد مصنف بسوی آن از تمہید

ما نسب فيه الى الجور ونسب نبيه ﷺ الى الجهل وفي قولكم ان الله لم يبعث الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه تجويز له في حكمه وتکذیب بكتابه لقوله اليوم اکملت لكم دینکم ولا يخلو الاحکام اما ان تكون من الدين او ليست من الدين فان كانت من الدين فقد اکملها وبينها لنبيه ﷺ وان كانت عندكم ليست من الدين فلا حاجة بالناس اليها ولا يجب في قولكم عليهم بما ليس في الدين وهذه الشنة لودخلت على اليهود والنصارى في دينهم لترکوا ما يدخل عليهم به هذه الشنة وهي متصلة بمثلها من تجھیل النبي ﷺ ادعائكم استنباط مالم يكن يعرفه من فروع الدين وحق الشيعة الهرب مما اقررت به من هاتين الشعنین المتن فيهما الكفر بالله وبرسوله وقال وفيما ادعیتم من قول النبي ﷺ لمعاذ تکذیب بما انزل الله وطعن

قواعد اصوليه واختلافیکه بسبب آن و باعد حاصل شده است در میان اصولیین وعدم وفای ایشان در اعمال آن قواعد در همه جزئیات آنها و خروج بسیاری از جزئیات هر قاعدة از آن قواعد از تحت آن قاعده بادله و اینکه احکام شرعیه فرعیه امور جزئیه مختلفه اندو اندرج آنها در تحت يك امر کلی عقلی نشاید پس موقف است دانستن حکم فرد فرد آنها بر سرماع از خود شرع لاگیر پس بدانکه فن اصول الفقه فنی است جدید که حدوث آن در میان عامه که محدث و مبتعد آن اند از زمان مالک وابی حنیفه و در میان امامیه از زمان ابن جنید وابن ابی عقیل شده است چنانکه سبق اسپاق ایجاد کرشد وابن فن مرکب است از بعض مسائل عربیه و مفردات لغویه و بیانیه و منطقیه و کلامیه و فلسفیه و آیات قرآنیه و احادیث نبویه و صحابیه و امامیه صلوات الله عليهم وبعض اقویه وطنونات واستحسانات عقلیه وغير اینها چنانکه مخفی نیست و سر این معنی آنس که چون از درخانه وحی و نبوت و رسالت وسرای علم و حکمت و هدایت رو گردانیدند و دور و مهجر و گردیدند پس هر چند که باطننا و حقیقته متدین بدين اسلام و متشعر بشریعة سید انام صلی الله عليه وآلہ الكرام و طالب حق و راغب در آخرت بودند والا مجاهده میکردنده و هدایت می یافتد ولکن بلاحظه شوکت و سلطوتی که خدا یتعالی در اسلام و اسلامیان گردانیده بود که مبادا اکر بالمره از اسلام خارج شوند دنیای ایشان مختل و معتل گردد و اموال و نفووس ایشان در معرض تلف و هدر باشد پس بر حسب ضرورة در ظاهر مدعی و متحلل اسلام و ملتزم با حکام آن بودند الا آنکه

على رسوله ﷺ فأما ما كذبتم به من كتاب الله مما قد بیناه في صدر كتابنا من قوله وان احكام بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم فاحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك وقوله وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله وقوله ولا يشرك في حكمه احداً وقوله الا الله الحكم وهو اسرع الحاسبين وقوله له الحكم و اليه ترجعون و قوله فاصبر لحكم ربك و ما اشبهه مما في الكتاب يدل على ان الحكم لله وحده فزعمتم انه ليس في الكتاب ولا فيما انزل الله على نبيه ﷺ ما يحكم به بين الناس فيما اختلفوا فيه وان معاذًا يهتدى الى ماله يوح الله الى نبيه وانه يهتدى بغير ما اهتدى به النبي ﷺ ووجبت لمعاذ ان رأيه في الهدى كالذى اوحى الى

از علم و معرفة احکام شرعیه محروم و معزول گردیدند و چون دیدند که مفری و چاره از معرفة احکام اسلام نیست پس خواستند که بر صفت قدیدان از دیوار بام خانه داخل خانه گردیده استرار احکام نمایند به مقتضای عقول قاصره و علوم و افهام ناقصه خاسره خود از فنون مذکوره اصولی و قواعدی ترتیب دادند که مفید ظنی باحکام تواند شد بلکه بعضی از آنها مغایظی نیز نیست و این اصول و قواعد از کثرت سخاfäh و سستی که دارد در میان خود اصحاب این فن از عمامه و خاصه محل اختلافات واشکالات و ردود و نقوش بسیار است و یک قاعدة که مسلم و متفق عليه فرقین بلکه فريق واحد باشد از این قواعد یافت نمی شود چنانکه بر اهل علم و خبرة پوشیده تیست پس از اینجهه است که در احکام فرعیه نیز اختلافات بسیار کرده اند حتی آنکه گذشته از مسائل ضروریه معلوم نیست که مسئله از مسائل شرعیه باشد که محل اتفاق و اتحاد فرقین بلکه فريق واحد بلکه طائفه واحده از طوائف فرقین باشد حتی می بینیم یک فقیه را در کتب خود بلکه در یک کتاب بلکه در یک باب اختلاف فتوی دارد و اختلاف ایشان در فتاوی ناشی است از اختلافی که در اصول و قواعد دارند و اختلاف در اصول و قواعد ناشی است از اختلاف مأخذ و مدارک آنها پس اگر چنان بود که آن اصول و قواعدرا از در خانه نبوت و عصمت اخذ میکرددند محل اختلاف و اختلال نمیشد پس در فروع آنها نیز اختلاف نمیکرددند ولکن بر اهل علم معلوم و روشن است که اختلافها از فقهاء فرقین در هر یک از مسائل اصولیه و فرعیه واقع شده است پس معلوم است که اخذ آنها از اهل عصمت عليهم السلام نشده است و همچنین معلوم و متحقق است که این اصول و قواعد مبتنی بر دلیل عقلی قاطع نیست والامثل محل اختلاف و اختلال نمی شد زیرا که بر همان عقلی مقدماتش منتهی میشوند بضروریات و ضروریات

نبیه علیه السلام فرفعت مرتبة فوق مرتبة النبوة اذ كانت النبوة بوحى منتظراً معاذاً لا يحتاج الى^١ وحى بل يأتي برأيه من قبل نفسه فمثلکم كما قال الله فمن اظلم ممن افترى على الله كذباً او قاتل او حى الى وام يوح اليه شيءٌ و من قال سأنزل مثل ما انزل الله فصار معاذ عندكم يهتدى برأيه ولا يحتاج في الهدى الى وحى و النبي يحتاج الى وحى ولو جهد الملحدون على ابطال نبوته بكل طلاق ما يجاوزوا ما وصفتموه به من الجهل ثم اخبرنا الله تعالى ان اصل الاختلاف في الامر كان بعد انبائهم فقال كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين بشريين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلفوا فيه

قابل اختلاف نیست پس از مجدد وع آنچه که ذکر کردیم معلوم و مبرهن باشد که اصل و مأخذ این اصول و قواعد یاظنوں و همیه است که آنرا ادله عقلیه نام نهاده اند و یامنقولات ضعیفه غیر ثابت و هر کس که اندک بصیرتی در این مطلب داشته باشد چون دامن جامه نفس از قدرات تأسف و تقلید منزه دارد پس بین عدل و انصاف نظر نماید می بیند که بعد از تبدیل نهمه عظمی امامت و وضع خلافة و سلطنة در غیر موضع خود هیچ تخریبی و افسادی در دین که بزرگتر و شنیع تر باشد از وضع این اصول و قواعد شده است فویل لهم مما کتبت ایدیهیم و ویل لهم مما یکسبون و در این مقام سؤ الى و جوابیست که باید ذکر شود تا چنانکه باید و شاید رفع شک و شبهه از ناقصین و قاصرین نماید

سؤال شما گفتید که اختلاف فقهاء در فروع ناشی است از اختلاف ایشان در اصول و اختلاف ایشان در اصول ناشی است از اختلاف ایشان در مآخذ و مدارک آنها و اگر اصول و فروع را بازهای بیت عليهم السلام اخذ می کردن هر آینه اختلاف نمی کردن این سخن شهامت قوض است باینکه مامی بینیم که محدثین و اخباریین که عمل نمی کنند مگر با حدایث معمصومیه که علم بتصور آنها از معمصومین عليهم السلام نیز دارند آنها نیز در اکثر مسائل فروعیه اختلاف دارند و رد و ابراد بریکدیگر مینمایند پس چگونه است آنچه که شما گفتید که اگر بازهای بیت عليهم السلام اخذ کرده بودند اختلاف نمی کردند

جواب از این سؤال آنست که گوئیم بلی اخباریه نیز اختلاف و تنازع در کثیری از احكام فروعیه دارند و لکن این همان ذاك اصل کلام در منشأ اختلاف است منشأ اختلاف اخباریه اختلاف خود اخبار است که ائمه عليهم السلام خودشان در میان شیعیان شان اند اختنند که موجب حفظ و سلامت نفس و عرض مال ایشان باشد و مخالفان و معاندان

الا الذين اوتواه من بعد ما جاءتهم evidences بغيًّا بينهم فهدى الله الذين آمنوا والما
اختلقوه فيه من الحق باذنه ويهدى من يشاء الى صراط مستقيم فحمدتم اهل البغي
وقلت اختلافهم رحمة واقتديتم بالخلاف واهرف وصرف قلوبكم عن هدأه
الله لما اختلفوا فيه من الحق باذنه ويتحقق لنا وعليكم قول الله ولا يزالون مختلفين
الامن رحم ربكم ولذلك خلقهم فاتبعتم اهل الخلاف واتبعنا من استئناف الله
بالرحمة فلما صاق عليكم بالملكم ان يقوم لكم بالحجۃ احلتم على الله بالتجویز
في الحكم من تکلیفه كما زعمتم اياكم مالم یبینه لكم وعلى نبیینا ﷺ بالتجویز
في قولكم وانه لم یبین لكم الطاعة من المعصية وعلى اهل الحق والمصدقین لله و

ایشانرا بسبب اتفاق و اتحاد ایشان در اعمال واقوال نشناستند پس اخبار مختلفه که داخل
است در تحت ضابطه که مذکور شد سابقا همگی قول ائمه عليهم السلام است لکن فقهاء
اخباریه در اخبار متعارضه هر کس بمقتضای قاعدة که در تعادل و ترجیح بر حسب علم و نظر
خود از اخبار علاجیه اخذ کرده است طرفی را از طرفین یا اطراف تعارض ترجیح و
اختیار نموده و کسی هم که ترجیح را در زمان غیبت واجب نمیداند مانند نفیة الاسلام پس
لامحالة بحکم تغییر در مقام تعارض یک طرف را اختیار میکند و دیگری هم که طرف
دیگر را اختیار کرد این منشأ اختلاف ایشان در حکم میگردد پس اختلاف اخباریه فی
الحقیقہ اختلاف نیست یا اگرهم اختلاف است از روی ضلالت وجهالت نیست و در نزد
خداده همکی معنو و مأجور ند زیرا که همگی عمل میکنند بقول ائمه عليهم السلام نه غیر
ایشان بخلاف اصولیه که اختلافات ایشان از نزد خودشان است و از ظنون فاسده و آراء کاسده
خودشان حاصل شده است پس البتنه منشأ اختلاف ایشان ضلالت وجهالت باشد لغير بلکه بالآخر
از اینها میگوئیم که اختلاف ایشان موجب اختلاف اصحاب و شیعیان ائمه عليهم السلام
گردیده است زیرا که چون ایشان در قبال ائمه عليهم السلام دکانی باز کرده اند و
از روی اصول مبتدعه خود فتوی دادند خلفاء جور از جهه عداوت و عنادیکه با ائمه
علیهم السلام داشتند آنطائه ضاله مضله را اعزاز واکرام کردن و در نزد خود مقرب و مکرم
داشتند و احکام وفتاوی ایشان و بر ترک متابعة ایشان تو عیید و تهدید نمودند بر عامه مردم
بوجوب ولزوم متابعة ایشان و بر ترک متابعة ایشان تو عیید و تهدید نمودند پس اصحاب
و شیعیان ائمه عليهم السلام اگر متابعة ایشان نمی نمودند نفس و عرض و مال ایشان
در معرض هدر بود ولکن ایشان عالم و خبیر با احکام وفتاوی آن ملاعین نبودند پس

رسوله بالعداوة والبغضاء وعلى الحق من احكام الكتاب بالعيث والالحاد الى آخر ما قاله من هذا القبيل مع ما فيه من النطويل سيمما فيما طعن به في خبر معادو اقتصرنا على ذلك فان القطرة تدل على العدier والحقنة تهدى الى البider الكبير ولغيره رضي الله عنه ايضاً كلمات في ذلك لاتحضرني الان وفيما ذكرنا كفاية اطائب الحق واليقين وبالغأ لقوم عابدين وقد تكلمنا مع اقوام من اهل العلم في هذا الشأن فانصفونا وصدقونا ورجعوا عن مذهب الاصوليين الى طريقة الاخباريين و منهم من سبقنا الى ذلك مع دعاء ونداء الا انني لم اجد بهذه الطريقة عامل ولا راه فيه كاما لا كاذه لم يصر بعد من الاحرار ام يظن ان مخالفة الجمهور متار كذا المشهور

من العار والله المستعان

ائمه عليهم السلام اذ روی حکمت ورحمت در هر زمانی و هر مکانی بمقتضای حال و مصلحت امر و نهی میفرمودند و قتوی میدادند گاهی که میدانستند که موجب فسادی و ضرری نخواهد بود موافق حق و حقیقت حکم مینمودند و گاهی که خلاف اینرا میدانستند حکمرا بر ورق قول فقهاء آن زمان و آن مکان میفرمودند و نیز امر میفرمودند شیعیان خود را که باین احادیث مختلفه و احکام مخالفه عمل کنند تاینکه اذ شر دشمنان در حفظ و امان باشند و فرموده اند که چون قائم مقایم کند و متكلّم ماتکلم نماید خواهد آورد از برای شما شریعت را چنانکه حق و حقیقت او است و قرآن را چنانکه نازل شده است بس معلوم شد که این اختلافهم از ثمرات آن اختلاف است بلی اختلاف در فروع ممکن است هم که از جهه دیگری باشد غیردو جهه مذکور. که آن جهه در مابین اصولی و اخباری مشترک است و هردو اختلاف در فروع از آنجهه کرده اند و در آن معنودند و آنجهه اختلاف در مثالیل و مفاهیم اخبار است که ناشی است از اختلاف و تفاوت افهام واذهان و از اختلافات یکی که در مباحث الفاظ مانند مباحثت وضع و اشتباک و امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقييد و نحو اینها واقع شده است از ائمه لغة و نحو و بیان و میزان و غیر ایشان پیش از وضع اصول مبتدعه و بعد از آن بلکه مستفاد از بعض انبادر چنان است که اختلاف در فروع از جهه اختلاف در فهم معانی اخبار در ازمنه ائمه اطهار عليهم السلام نیز در میان اصحاب و شیعیان ایشان بوده است و گاهی بود که بعضی از ایشان چون ملتافت اختلاف می شدند و دوست سعادتشان بذیل خدمت ائمه عليهم السلام میرسید سؤال مبکر دند و دفع اختلاف و اشکال مینمودند ولکن

الفصل الحادي عشر

نقل كلام صاحب كتاب أخوان الصفافى تزوييف الأرجحية ومتابهة الآراء

قالوا في رسالة اللغات من كتابهم اختللت المذاهب والآراء والاعتقادات فيما بين اهل دين واحد ورسول واحد لافتقارهم في موضوعاتهم واختلاف لغاتهم واهوية بلادهم وتباين مواليدهم وآراء رؤسائهم وعلمائهم الذين يخربونهم ويختلفون بينهم طلب الرياسة الدينية وقد قيل في المثل خالق تذكر لانه لو لم يطرح رؤساء علمائهم الاختلاف بينهم لم يكن لهم رياضة وكان يكعون شرعاً واحداً إلا أن أكثرهم متفقون في الأصول مختلفون في الفروع مثل ذلك انهم مقررون بالتوحيد وصفات الله تعالى مما يليق به مقررون بالنبي المبعوث إليهم متسلكون بالكتاب المرسل إليهم مقررون

بالضرورة معلوم است كه چون دونفر مثلاً در حکمی از احکام اذاینجهه اختلاف کشند یکی از ایشان لامحاله مخالف حکم^۱ واقعی الهی است پس او در وقتی معنور است و مأخذ نیست که کمال بذل جهد واجتهاد رادر مقدمات کرده باشد واستمداد واستفائه از درگاه احادیث و توسل و توجه باهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین نموده باشد چنانکه در سابق مذکور شد وبالجمله بشرايط ولو ازمه مجاھدة فی الله قیام واقـدام داشته باشد والا معنور نخواهد بود بلکه مقصـر و مأخذ خواهد بود عقاـلا و شرعاً واجماعاً من اهل الاجماع و من الله التوفيق والهدایه بالابصار والاسماع

فصل هفتم

فرمود ذکر بعض آیات و اخبار است که دلالت میکنند بر انحصر ادله شرعیه در شنیدن از معصوم علیهم السلام فرموده است خدا یتعالی فاستدلوا اهل الذکر ان گفتم لاتعلمون که ترجمه آن اینست که پس پرسید از اهل ذکر اگر چنان باشید که ندانید پس فرمودو بتحقیق که ثابت شده است باخبر مستفیضه که ذکر قرآن است و اهل قرآن همه معصومون صلوات الله علیهم میباشند مترجم گوید که این آیه مبارکه در دو موضع از قرآن مجید نزول یافته در سوره نحل و سوره انبیاء و مراد از ذکر یا قرآن است چنانکه مصنف گفته است و دلیل

بایجاب الشريعة مختلفون في الروايات التي وسائلها رجال مختلفون، في المعانى لأن النبي ﷺ كان من معجزته وفضيلته انه كان يخاطب كل قوم بما يفهمون عنه بحسب ما هم عليه وبحسب ما يتصوره عقولهم فلذلك اختلف الروايات وكثرة الديانات واختلفوا في خليفة الرسول ﷺ وكان ذلك من اكبر اسباب الخلاف في الامة الى حيث انتهينا وايضاً فان اصحاب الجدل والمناظرة ومن يطلب المنافسة والرياسة اخترعوا من انفسهم في الديانات والشعائر اشياء كثيرة لم يأت بها الرسول ﷺ ولاقرر بها وابتدعوها وقالوا لعوام الناس هذه سنة الرسول ﷺ وحسنوا ذلك في انفسهم حتى ظن بهم ان الذى قد اندعوا حققيقة قد امر بها الرسول ﷺ واحد ثوا في الاحكام والقضاء اي اشياء كثيرة بآرائهم وعقولهم وضلوا بذلك عن كتاب ربهم وسنة نبيهم ﷺ واستكروا عن اهل الذكر الذين بينهم وقد امرؤا ان يسألوه هم

بر آن گذشتہ اذ اخبار مستفیضہ خود قرآن است کما فی قوله تعالى ص والقرآن ذی الذکر وقوله تعالى ذلک نقلوه علیک من الآیات و الذکر الحکیم وانا نحن نزلنا الذکر وانالله لحافظون وانزلنا علیک الذکر لتبینہ للناس وغير ذلك واهل قرآن نیستند مگر رسول صلی الله علیہ وآلہ وائے علیہم السلام بدلالت اخبار متکاتره متضارفہ مانند حدیث شریف تقاضین که در هیین فصل با بیان کافی وافی مذکور خواهد شد وغیر آن که بسیاری اذ آنها در اینفصل وغیر آن ذکر خواهد یافت ویا مراد از ذکر رسول صلی الله علیہ وآلہ ویباشد کما فی قوله تعالى قد انزل الله اليکم ذکرا رسول لا یتلو علیکم آیات الله وقوله تعالى و یقولون انه لم یجنون وما هو الا ذکر للعالمین وغیر ذلك من الآیات پس اهل ذکر اهل بیت رسول صلی الله علیہ وآلہ باشند و اهل بیت آنحضرت نیستند مگر ائمه علیہم السلام پس بر هر تقدیر اهل ذکر ائمه علیہم السلام اند نه غیر ایشان و علاوه بر اینها در اخبار متکاتره بلکه متواترہ تصریح شده است با ینکه اهل ذکر ائمه علیہم السلام اند که اذ آنجمله زیارت جامعه کبیره مشهورۃ است که صحۃ آن اذ امام علیہ السلام محتاج بذکر و بیان نیست بلکه در بسیاری اذ آن اخبار تصریح شده است با ینکه اهل ذکر در همین آیه خصوصاً ایشانند نه غیر ایشان پس آیه کربلا مدلالت کرد بر وجوب سوال اذ رسول و ائمه علیہم السلام نه غیر ایشان ودر اینمقام چند سوال و جواب است که دفع ابھام واشکال اذ انتظار قاصرين

عما اشـكـل عـلـيـهـم فـظـنـوا لـسـخـافـةـ عـقـولـهـم انـالـلـهـ سـبـحـانـهـ تـرـكـ اـمـرـالـشـ رـيـعـةـ وـفـرـاـيـضـ الـدـيـانـاتـ نـاقـصـةـ حتـىـ يـحـتـاجـوـاـ إـلـىـ انـيـتـمـوـهـ بـآـرـائـهـمـ الفـاسـدـةـ وـقـيـاسـهـمـ الـكـاذـبـةـ وـاجـتـهـادـهـمـ الـبـاطـلـ وـمـاـيـخـرـصـوـهـ وـمـاـيـخـتـرـعـوـهـ مـنـ اـنـفـسـهـمـ وـكـيـفـيـكـونـذـلـكـ وـهـوـيـقـولـ سـبـحـانـهـ مـاـفـرـطـنـاـ فـىـ الـكـتـابـ مـنـ شـىـءـ قـالـ سـبـحـانـهـ تـبـيـأـنـاـ لـكـلـ شـىـءـ وـاـنـمـاـ فـعـلـوـاـذـكـ طـلـبـاـ لـلـمـرـيـاسـةـ كـمـاـ قـلـنـاـ آـنـفـاـ وـأـقـعـوـاـ خـلـافـ وـمـاـنـازـعـةـ بـيـنـ الـأـمـةـ فـهـمـ يـهـدـمـونـ الشـرـيـعـةـ وـيـوـهـمـوـنـ مـنـ لـاـيـعـلـمـ اـنـهـمـ يـنـصـرـوـنـهـ وـبـهـذـهـ اـسـبـابـ يـتـخـرـبـ الـأـمـةـ وـيـقـعـ الـعـدـاوـةـ بـيـنـهـمـ وـيـتـأـدـىـ إـلـىـ الـفـتـنـ وـالـحـرـوبـ وـيـسـتـحـلـ بـعـضـهـمـ دـمـاءـ بـعـضـ فـانـ اـمـتـنـعـ بـعـضـ مـنـ يـعـرـفـ الـحـقـ مـنـ الـعـلـمـاءـ وـخـاطـبـ بـعـضـ رـؤـسـائـهـمـ فـىـ ذـلـكـ وـخـوـفـهـ بـالـلـهـ وـارـهـبـهـ مـنـ عـذـابـهـ عـدـلـ إـلـىـ الـعـوـامـ وـقـالـ لـهـمـ هـذـاـ القـوـلـ وـاغـرـىـ الـعـوـامـ بـهـ وـنـسـبـ اـلـيـهـ مـنـ القـوـلـ مـالـمـ يـأـتـ بـهـ شـرـيـعـةـ وـلـاـيـقـوـلـ عـاـقـلـ وـلـاـيـمـكـنـ ذـلـكـ الـعـالـمـ اـنـ يـبـيـنـ لـلـعـوـامـ كـيـفـ جـرـىـ الـأـمـورـ

وجهـالـخـواـهـنـمـوـدـ

سؤال الأول شـمـاـ جـزـءـ آـخـرـ آـيـهـ رـاـ ذـكـرـ كـرـدـيدـ وـحـالـ اـيـنـكـهـ چـوـنـ بـدـوـ آـيـهـ دـاـ مـلـاحـظـهـ كـثـيـرـ خـلـافـ قولـ شـمـاـ رـاـ اـفـادـهـ مـيـكـنـدـ زـيرـاـ كـهـ آـيـهـ اـبـذـوـ چـنـيـنـ استـ وـمـاـرـسـلـنـاـ قـبـلـ الـأـرـجـاـ لـاـ نـوـحـيـ اـلـيـهـمـ فـاسـئـلـوـ اـهـلـ الـذـكـرـ اـنـ كـنـتـمـ لـاـ تـعـلـمـونـ تـرـجـمـهـ آـنـ اـيـنـسـتـ كـهـ نـفـرـسـتـادـيمـ ماـ بـرـسـالـتـ بـيـشـ اـذـ توـ مـكـرـ مـرـدـانـيـرـاـ كـهـ وـحـيـ مـيـكـرـدـيمـ بـسـوـيـ اـيـشـانـ پـسـ بـپـرـسـيـدـ شـمـاـ مـرـدـمـ اـذـ اـهـلـ ذـكـرـ دـاـ اـگـرـ چـنـانـ باـشـیدـ كـهـ نـدـانـيـدـ ظـاهـرـ استـ كـهـ خطـابـ بـكـفـارـمـكـهـ استـ كـهـ درـ نـبـوتـ وـرـسـالـةـ آـنـ حـضـرـتـ شـكـ وـانـکـارـ دـاشـتـنـدـ وـمـیـ گـفـتـنـدـ ماـ ئـهـنـاـ الرـسـوـلـ يـاـكـلـ الـطـعـامـ وـيـهـشـیـ فـیـ الـاسـوـاقـ وـمـیـ گـفـتـنـدـ اـبـعـثـ اللـهـ بـشـرـاـ رـسـوـلـاـ وـاـمـثـالـ اـيـنـهاـ پـسـ خـداـونـدـ عـزـوجـلـ بـاـيـشـانـ مـيـفـرـمـاـيـدـ كـهـ بـيـغـبـرـ اـفـيـكـهـ بـيـشـ فـرـسـتـادـيمـ آـنـهـاـ نـيـزـ بـشـرـ بـودـنـدـ كـهـ مـاـوـحـيـ مـيـكـرـدـيمـ بـسـوـيـ أـيـشـانـ پـسـ شـمـاـاـگـرـ شـكـ دـادـيدـ وـنـمـيـانـيـدـاـزـاـهـلـ ذـكـرـ بـپـرـسـيـدـتـاـذـبـرـاـيـشـمـاـبـيـانـ كـنـنـدـ وـمـرـادـاـزـاـهـلـ ذـكـرـ اـهـلـ عـلـمـ استـ وـاهـلـ عـلـمـ درـ آـنـ زـمـانـ كـهـعـارـفـ بـوـدـنـدـ درـحـقـ بـيـغـمـبـرـاـنـ وـمـكـنـ بـوـدـ سـؤـالـ اـهـلـ مـكـهـ اـذـاـيـشـانـ عـلـمـاءـ اـهـلـ كـتـابـ بـوـدـنـدـ چـنـانـكـهـ اـذـاـبـنـ عـبـاسـ وـقـتـادـهـ وـغـيـرـاـيـشـانـ نـيـزـمـنـقـوـلـستـ كـهـ مـرـادـ بـاهـلـ ذـكـرـ درـ اـيـنـ آـيـهـ عـلـمـاءـ يـهـودـ وـنـصـارـىـ هـسـتـنـدـ وـاـيـنـ آـيـهـ مـاـنـنـدـ آـنـ آـيـهـ استـ كـهـ مـيـفـرـمـاـيـدـ اـولـمـ يـكـنـ لـهـمـ آـيـةـ اـنـ يـعـلـمـهـ عـلـمـاءـ بـنـيـ اـسـرـائـيلـ وـاـمـثـالـ آـنـ اـزـآـيـاتـيـ كـهـ وـاقـعـشـدـهـ استـ درـ آـنـهاـ اـسـتـشـهـادـ بـرـمـشـرـ كـيـنـ اـزـيـهـودـ وـنـصـارـىـ

فی الشریعه ویوقطهم عماهم فیه لألقهم بماقد نشئوا علیه خلفاً عن سلف واذا رأى
رؤسائهم ذلك وان قلوب العلماء مشمأة من العوام جعلوا ذلك شرفاً لهم عندهم و
اوهموهم ان ذلك انقطاع منهم عن القیام بالحجۃ وانما سکوتهم و تحفہم لباطل
یمنعهم وان الحق هوما اجمعنا علیه نحن فلا یزال ذلك دأ بهم والرؤساء لهم تزايدون
فی كل يوم واحتلافالا فاتهم تزید واحتتجا جاتهم ومناظراتهم وجدلهم تکثروا حتى
هجرروا احكام الشریعه و غيرها کتاب الله بتفسیرهم له بخلاف ما هو كما قال سبحانه
یحرفون الكلم عن مواضعه وفى اصل امرهم قد خربوا الامة من حيث لا يشعرون
وتتأولوا اخبار الرسول ﷺ بتاؤیلات اخترعواها من انفسهم ما انزل الله تعالى
بهامن سلطان وقلبوالمعانی وحملوها على مايريدون ممايقوى ریاستهم وتفسیق اهل

**سؤال دویم آنکه قبول کردیم مادله و اخباریرا که دلالت میکنند بر بودن رسول
وائمه علیه وعلیهم السلام اهل ذکر دراین آیه ولکن انبات شیء نفی ماعدارانی کند چه
مانع است که گوئیم که اهل ذکر اهل علمند با اهل قرآنند با اهل دین رسولند صلی الله علیه
وآلہ پس ائمه علیهم السلام بعضی از افراد ایشان یا اکمل افراد ایشانند وسایر علماء و
فقهاء نیاز از جمله ایشانند چنانکه جمیع گفته اند بلکه استدلال کرده اند باین آیه بر
حجیت خبر واحد و بر وجوه تقلید مجتهد .**

**سؤال سوم سلمنا که مراد باهل ذکر در آیه ائمه علیهم السلام باشند:هغير ایشان
وواجب باشد سؤال از ایشان وازغير ایشان جایز نباشد و مأمور بسؤالهم مردم باشند نه
خصوص مشرکین ولکن مامأموریم دراین آیه بسؤال اذ آنچه که ندانیم حکم آن را با
حقیقت آنرا چنانکه منطوق صریح آیه است و امامجیزیرا که بدانیم هر چند که بدلالت عقل
یا واسطه دیگر باشد مانند دلالت کتاب وعلم نجوم وعلم جفر وعلم دمل ورویای محفوظه
بقرائن علمیه وامثال اینها چه دلالتی دارد آیه بروجوب سؤال اذ ائمه علیهم السلام در آن
چیز و عدم اکتفا بعلم حاصل از دلائل مذکوره خصوصاً در وقتی که علم حاصل از این دلائل
و مانند آنها قطعی باشد بطودیکه احتمال نقیض رادر آن راه نباشد چگونه توان گفت
که مادست ازقطع خود برداریم و طریق ظنی داسلوك نمایم زیرا که قول ائمه علیهم السلام
لحفظ است ولفظ محل احتمال خلاف ظاهر خود است ازوجوه بسیار چنانکه پوشیده نیست
و نیز همچنانکه بمفهوم آیه علم ما معنی است از سؤال همچنین اگرچیزی قائم مقام علم**

العلم بأبهم عند العوام يتوارث ابن عن اب وخلف عن سلف الى أن يشاء الله اهلاً كهم وانقراضهم ولم يزل هؤلاء الذين هم علماء العوام اعداء الحق في كل امة وقرن فكم من نبى قتلواه ووصي جحده ورجال عالم شردوه فهم بافعالهم هذه يكرونون اسباباً في نسخ الشرائع وتتجدد بها في سالف الدهور الى أن يتم وعد الله ان يشأ يذهبكم ويأت بخلق جديد وما ذاك على الله بعزيز والعاقبة للمتقين و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكران الأرض يرثها عبادى الصالحون ان فى هذا لبلاغاً لقوم عابدين فهذه العلة هي السبب فى اختلاف الآراء والمذاهب وإذا كان ذلك كذلك فيجب على طالب الحق والراغب فى الجنة ان يطلب ما يقر به الى ربه ويخلصه من بحر الاختلاف والخروج عن سجون اهله وان غفلت النفس من مصالحها ومقاصدها وتركت طريق الجنة والحق واهله

باشد آن نيز مغنى از سوال خواهد بود زیراً که هر نابی حاوی وجامع جميع احكام منوب عنه می باشد بالضرورة وماطن اجتهاد را قائم مقام علم میدانیم و در محل خود بدليل ثابت کرده ایم و همچنین اصول عملیه را مانند اصل برائة و استصحاب و نحو آنها قائم مقام علم میدانیم چنانکه در محل خود مقرر است پس کفایت نمی کند شمار آیه در ابطال اجتهاد و عمل بظنوں و اصول .

سؤال چهارم سلمنا که آیه دلالت کند بر وجوب سوال از ائمه عليهم السلام نه غير ایشان ببطوریکه شما میگوئید و انحصر طریق علم با حکام شرعیه در قول ایشان عدم کفایت دلائل دیگر چنانکه شما ادعا می کنید ولکن همه اینها در صورت حضور امام عليهم السلام و امکان سوال ازاوست چنانکه مدلول آیه نیز همین است زیراً که خداوند حکیم امر بشیء غير ممکن نمیکنند پس شما از کجا و چگونه تعمیم میدهید آیه را نسبت بزمان غیبت امام (ع) نیز و تمسک میکنید بآن بر وجوب عمل با خبار و حرمة عمل بظنوں و اصول اجتهادیه و حال اینکه سوال از امام (ع) ممکن نیست و اخبار هم افاده علم نمیکنند نه سندآ و نه دلالة و مایهین داریم ببقاء تکلیف پس مقری و مفری بجز عمل بظنوں و اصول اجتهادیه نیست

جواب از سوال اول بر وجه اختصار آن است که اولاً میگوئیم محقق و ثابت نیست که قرآن موجود فی ایدی الناس بر همان وضع و ترتیبی است که بر رسول (ص) نازل شده است بلکه گمان ندارم که احدی از مدعيان علم قائل باین باشد زیراً که مامی بینیم که در اینوضع و

والدين الذى لا اختلاف فيه وانضم الى اهله الخالفوالي رؤساء الاصنام المنصوبة كان ذلك سبب بوارها وهلاكها وبعدها عن جوار الله سبحان الله وقررت بعفريت قال الله سبحان الله وهم يعيش عن ذكر الرحمن نقىض له شيطاناً فهو له قرين وانهم ليصدونهم عن السبيل ويحسبون انهم هم يتدون حتى اذا جاءنا قال يا ليت بيمني وبينك بعد المشرقين فبعض القرىء وهكذا يكون حاله مع عالمه الذى اقتدى به وغره بربه وجماعة العوام حوله وينمى كلامه فيعيده من حيث لا يشعر لانه اذا حل بقوله وحرم بقوله رأيه فقد عبده قال الله تعالى **وَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبَ جُنُونٍ** انتهى **لِمَا أَرْدُونَ فَعَلَيْكَ إِيَّاهَا الْأَخْبَارُ** الرحيم ايدي الله باهل العلم الذين هم اهل الذكر من اهل بيت النبوة المنصوبين لنجاة الخلق وقد قيل استعينوا على كل صناعة باهلها انتهى **كَلَامُهُمْ بِالْفَاظِهِمْ وَهُوَ كَلَامٌ مُتِينٌ صَدْرُنَّ بِصِيرَةٍ وَيَقِينٍ**

ترتيب سور مدینیه مقدمند بر مکیه و آیه ناسخه مقدم است بر آیه منسوخه چنانکه در آیتین نازلتین در دعده متوفی عنها زوجه الواقع شده است و امثال ذلك بس ممکن است که آیه چنین بوده باشد و ما ارسلنا من قبک الارجالا نوحی اليهیم بالبيئات والزبر الى قوله یتفکرون وقول او سبحانه فاسئلوا اهل الذکر ان گفتنم لا تعلمون جزء آیه دیگری بوده باشد یا آیه مستقله کامله باشد و در میان این آیه مندرج کرده باشند یا مشکل دیگر باشد غیر اینکه گفتیم و ماندانیم والله تعالیی هو العالم بكتابه و ما فعل بهمن کتابه وثانياً آنچه نقل کردید از ابن عباس و قتاده وغير ایشان که گفته انه مراد باهل ذکر در آیه علماء یهود و نصاری است گذشتہ از اینکه حجیتی و اعتباری در این نقل نیست نقا الاسلام و عیاشی و صدوق روایت کرده انه باسانید خود از حضرت باقر عليه السلام که باهن حضرت گفتند که بعضی از مردم میگویند که مراد باهل ذکر در آیه فاسئلوا اهل الذکر ان گفتنم لاتعلمون یهود و نصاری است آن حضرت فرمود که آن هنگام ایشان میخواستند شما را بسوی دین خود یعنی اگر چنین باشد که خدا واجب کرده باشد برشمش اسئله از یهود و نصاری را پس قبول جواب اذ ایشان نیز لامحاله واجب است پس شاید که شما در مسئله اذ ایشان سؤال کنید و ایشان بدین وعییده خود جواب گویند و قبول اذ ایشان برشما واجب باشد پس لازم گردد شمارا که در دین آنها داخل گردید و این باطل است بضروره دین اسلام پس مراد باهل ذکر که امر شده است بسؤال اذ ایشان آنها نخواهند

الفصل الثاني عشر

اشاره الى بعض ما يقرب على الاجتهاد و متابعة الاراء

من المفاسد

كفى من مفاسدهما بعد كونهما مخالف لله ولرسوله وللأئمة المعصومين صلوات الله عليهم كما سمعت ما بلغك فيما ماجرى من الصحابة من الحروب والفتنة وما تبرى من اختلاف الفقهاء في المسائل الدينية من الأصول والفروع والفرائض والسنن مع عدم انصباط مدار كيهما واختلاف طرقهما باختلاف الاذهان والاحوال ومع ما فيهما من المتعارضات واضطرباب الا نفس والمخاصمات ورجوع كثير من فحول العلماء مما به افتقى الى غير ذلك مما لا يحصى ذكر السيد بن طاوس رحمه الله عن

بودراوى گفت که پس آنحضرت اشاده کرد بسینه مبارکه خود و فرمود مائیم اهل ذکر و مائیم کسانیکه سؤال کرده میشود از ایشان و در دوایت عیاشی فرمود که ذکر قرآن است پس بعد از اینجوا به اچه شباهه میماند در اینکه مراد باهله ذکر در آیدیه هود و نصاری و امثال ایشان نیستند کذلک یضل الله من یشاء و یهدی هن یشاء

وجواب از سؤال دویم آن است که اولاً ظاهر اخبار یکه صریح بعض آنها حصر در رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و ثانياً من نوع است غیر معصومین علیهم السلام که داخل باشد در مسئولین در ابن آیه برهان عقل و تقریر آن چنان است که میگوییم چون خداوند علیم خبیر عالم بحقائق جمیع خلق و سرائر جمیع عبادی باشد واحدی بجز او سبحانه عالم بغيروب و اسرار و سرائر نیست و نیز واجب است که خدا تعالی امر کند بند کان خود را دراستعلام مجھولات بسؤال اذ عالم بهم مجھولات که معموم از کذب و خیانت و خطاب باشد والا چنانچه امر کند خداونده را بسؤال از کسیکه مأمون از جهل و کذب و خطاب باشد بسا باشد که این اغراء آن بند باشد بجهل و آن قبیح است بر حکیم و تعالی الله عن ذلك پس چون کسی که عالم باشد بجمیع ما یحتاج اليه العباد و مأمون باشد از کذب و فساد واحدی بجز معصومین علیهم السلام نیست و این موجبه و سالبه در علم حضرت احادیث جل ذکر که معلوم و ثابت است پس نخواهد بود که امر کرده باشد بسؤال از هر عالم ناقص غير مأمونی بلکه زم است که امر کرده باشد ایشان را بسؤال از علماء کاملین معصومین و

سعید بن هبة الله المعروف بالقطب الرواندی انه قد صنف کراسا فی الخلاف الذى تجددین الشیخ المفید والمرتضی رحمة الله وکانا من اعظم اهل زمانهم و خاصة شیخنا المفید فذکر فی الكراس نحو خمس و تسعمین مسئلة تدوّق الخلاف بینهما فیها فی علم الاصول و قال فی آخرها لواستو فیت ما اختلفا فیه لطال الكتاب انتهی کلامه ولقصص علیه -ك من اجتہادات المجتمع- دین فی مسائل الدين ما یتبیّن لك به انهم کيف یضعون وبم یستندون وانی یؤفکون و نقتصر علی ثلث مسائل اثنتان اصولیتان هما نفس مسئلة الاجتہاد والاجماع والآخری فروعیة هی مسئلة نیة العبادات لتکون انموذجاً تعتبر بها طریقتهم فی سایر المسائل وتقیس علیها سنتهم فی بقیة المدلولات والدلائل وكفى بالاطلاع علی هذه الثلث شاهداً والی الهدی والخیر سایقاً وقادداً ونذکر اولاً ما هو التحقيق فی كل منها علی الاجمال ثم نذکر

هو المطلوب واگر تو گوئی که پس چگونه است که رسول صلی الله علیه وآلہ وائمه علیهم السلام امر کرده اند مارا بسؤال کردن از نقفات مؤمنین وتصدیق اخبار وشهادات ایشان با ینکه ایشان بتنه مأمون نیت تندازجهل و کذب و خطأ و نسیان بلکه بنابر برها نیکه شما آور دید مسدودمی شود بباب حجۃ اخبار و لازم میآید که تاکسی خود اذ معصوم نشنود عمل نکشند پس چگونه دیگر شما تو ایند که قائل شد بحجۃ اخبار یکه بواسطه از معصومین علیهم السلام نقل شده است هر چند که در غایت قوی و صحة باشد ذیراً که غیر رسول صلی الله علیه وآلہ و بتوعلیهم السلام وائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از این امت معصوم نیست بالاتفاق جواب گوئیم که بلی چنین است که گفتی ولكن در قیاس خطای کردی کلام در امر الہی است که در این آیه وارد است وامر خدا را بامر رسول وائمه علیهم السلام و الصلوة باید قیاس کرد هر یک را حدى و حقی و شأنی است آیا نمی بینی که سلطان مجازی این است و جز این نیست که امر میکند رعیت را باطاعة و اتباع حاکمی که از جانب خود بر ایشان گردانیده است و امر نمیکند ایشان را باطاعة و اتباع خدام ونقفات و گماشتنگان آن حاکم هر چند که ایشان را بشناسد و ونوق بایشان داشته باشد باز استنکار و استنکاف می کند از ارجاع امری بایشان بطور یکه گویا بجز آن حاکم امین هیچکس را نمی شناسد و احدیرا بنظر اعتنا نمی نگرد واکن آن حاکم امین امر میکند رعیت را باطاعة و اتباع نقفات وابواب ونواب خود و ارجاع میکند امود ایشان را

اختلافاتهم واقوايلهم فيها بطريق السؤال فترىهم متععين عن الجواب لتشابهه وجوه طرف الاستدلال

مسئلة

الاجتئاد و ما ادرىك ما الااجتئاد أليس الاجتئاد الحق ان ينظر احد منا الى احاديث ائمتنا عليهم السلام فيتدبر في معاناتها ويتفهم ما الودع فيها ويميز بين المتشابه منها والمحكم ويأخذ المحكم ويرد اليه المبهم او يتراكم على الابهام ان لم يكن له سبيل الى الاحكام ويحتاط في العمل ويمسك عن الفتوى والزلل ثم اذا اختلفت طائفة منها طائفة بحسب الظاهر يعمد الى ترجيح بعضها على بعض ببرهان باهر من الضوابط المتقولة عنهم والقواعد المسموعة منهم الى ان يقع على الخيار فيتسع له الدار

یآنها و اگر سلطان اتفاقاً ارجاع امریرا بیکی از دعاها نماید هر چند که از ثقات و بر گزید گان ایشان باشد البته این موجب تشذیع و توهین سلطان خواهد گردید و همچنین است امر الهی نسبت به بنده گان **ولله المثل الاعلى** که باید ارجاع کند جمیع بنده گان خود را در جمیع ما یحتاجون الیه بخلیفه خود که در میان ایشان گردانیده است و واجب گرداند بر ایشان اطاعة او را نه غیر او پس آن خلیفه بملاظه تذر و ممکن نبودن رجوع جمیع خلق در جمیع حوائج خود بسوی خود او ارجاع کنمدم در مردم ادرامور دینیه و دتبوبه ایشان بشقات و ابواب و نواب خود پس بنابر این لازم نمی آید محظوظی از انسداد باب حجیت اخبار و غیره و ثالثاً اگر چنان باشد که شما میگویند که شامل باشد اهل ذکر در آیه همه اهل علم را لازم میاید که همه اهل علم از مقصود وغیره خلفاء و حجج خدا باشند بر مردم در عرض یکدیگر یا در طول یکدیگر و این باطل است بضروره و اما بیان ملازمه پس بجهة اینکه مقصود عده از نصب خلیفه وحجه اعلام مجھولات و حل مشکلات و کشف معضلات مردم است و اگر چنان بود که همه مردم همه چیزی را میدانستند و محتاج بسؤال از کسی نبودند شاید که خلیفه و حججی از برای ایشان لازم نبود و اگر گوئی که شاید فائدہ خلیفه و حججه سیاست مردم باشد بر گناهان و خطاهای ایشان گوئیم گناه و خطایشکه موجب تادیب و سیاست است چه آن گناه و خطأ واقع شده باشد یا هنوز واقع نشده باشد و ممکن الوقوع باشد لامحاله

والتقليد هو ان ينظر مستبصر الاجتهد بعد هذا وكيف يتبعون آرائهم وأنى يصرفون عن الهدى بعد اذجادهم ومامعنى تحصيل الظن بالاجتهد ثم كم قدر الظن المعتبر فيه حتى يصح عليه الاعتماد ثم ما الذى لابد منه فى المجتهد من العلوم حتى يتأتى له ذلك هل يكفيه تحصيل العلوم العربية ومعرفة القرآن والحديث والاحكامين لذلك ام لابد من معرفته لاصول الخمسة الدينية وعلى الثانيأ يكفيه التقليد ام لابد من الدليل اليقينية ثم هل يشترط ان يعرفها بدلائل المتكلمين ام يكفى طريق آخر ولو ادلى اذا افاد اليقين ام لابد من طريق اعلى ثم ماذاك الطريق والطرق شئ ام يختلف بحسب اختلاف الافهام لتفاوت الناس فى النقص والتام ثم هل يكفى فى الاجتهد ما ذكر ام لا بد من علوم اخريات تلك العلوم وما المعتبر فيها من قدر وهل يشترط المنطق وهل يجب اولا تحصيل معرفة جميع الايات والاحاديث الاحكمية

سبب وعلة آن گناه وخطا جهل باشد و جهل موجب سؤال باشد و سؤال باید از خلیفه و حجه بشود پس در هر صورت مسئول خلیفه و حجه است و آن غير معصوم نیست بضروره المذهب پس اهل ذکر در آیه که مسئولند غير معصوم میں نیستند و کفایت میکنند آنچه که گفتیم از جواب از برای اهل صدق و صواب و نمود بالله من کل مسرف مرتاب والیه اعود والیه مآب

جواب از سؤال سوم میگوئیم واما آنچه که گفتید که شرط وجوب سؤال عدم علم است پس گفتید که منحصر نیست طرق علم بقول معصوم عليهم السلام بلی هر دو قضیه را مسلم و مقبول میداریم شرط وجوب سؤال عدم علم است والا لازم می‌آید برخدا یتعالی ایجاد تحصیل حاصل و آن ظاهر القبح واژ پروردگار حکیم محال است و نیز منحصر نیست علم فی الجمله بكلیه اشیاء و موجودات از محسوسات و معموقلات و منقولات بقول معصوم عليهم السلام بلکه از طرق دیگر نیز مانند حس و تواتر و نقل ثقات و عقل سالم در بعضی از معموقلات و غير اینها میتواند علمی حاصل شد ولکن سخن مادر احکام دینیه است از اصولیه و فروعیه و علم با آن حاصل نمیشود مگر از قول کسیکه صاحب دین و شرع علم آنرا در نزد او گذاشته است که به بندگان او سبحانه بر ساند و آن کس البته نمی باشد مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آئمه عليهم السلام پس واجب کرده خواهد بود سؤال را از ایشان سلمنا که قلیلی از احکام از غیر طریق ایشان علم با آن تو اند حاصل شد ولکن ما بآدل

و بر اهین قاطعه تابت کرده ایم که علم اذیغیر طریق ایشان مطلوب و مرضی خداوند سبحانه نیست و عمل بچنین علمی باطل و مردود است چنانکه میفرماید لیس الامر بان تأثروا البيوت من ظهورها ولكن البر من انتقى و اتوا البيوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلمحون آیا نمی بینید که اگر مولای امر کند بنده خود را که داخل خانه من شود از درخانه نه از دیوار و پشتیام و فلان متاع را بیاور پس عبده داخل خانه شود از دیوار و پشتیام و متاع را بیاورد امثال امر مولی نکرده خواهد بود و مستحق مذمت و عقاب خواهد بود هم بواسطه عدم امثال وهم بواسطه نصرف در دیوار و پشتیام که مولی نهی از آن کرده بود و جای آن نیست که عبد گوید که مطلوب تو دخول درخانه و آوردن متاع بود و من امثال کرده ام از هر جا که رفته باشم و بسا باشد که مصلحتی در خود باب و طریق باشد که ماندانیم و دخول خانه و آوردن متاع بهانه باشد و خصوصاً در حق مولی ما که خداوند عالمست که میدانیم بالبداهه که محتاج باعمال و عبادات مانیست پس بسا باشد که مراد و مطلوب اصلی و مقصود حقیقی او از شرع شرایع و جعل احکام تعظیم و تکریم و تعلیمه شان خواص بنده گان خود اذنبیاء و اوصیاء باشد در نزد سایر بنده گان و خلائق خود و برای نمعنی شواهد بسیار است که از آن جمله امر بسجود ملائکه است آدم علیه السلام را با اینکه ملائکه در عبادات و اعمال خود که مأمور بآنها بودند محتاج آدام علیه السلام نبودند و همه از جانب پروردگار جل ذکریه بوحی والهام بایشان میر سید پس خدای تعالی تعلیم کرد آدام علیه السلام اسمائی

لایکفی ذا ولاذابل لا بد من اذعان اهل العلم ثم هل يکفى الواحد والاثنين ام لا بد من جماعة ثم کوم و من؟ أیکفی من حصل طرفاً من العلوم الرسمية أم لا بد ان يكون مجتهداً ام لا ولا فمن؟ وعلى تقدیر اشتراط الاجتہاد فهل يجوز الدور في مثله ثم هل يجوز تقلید المجتہد المیت ام یموت القول بموت صاحبه و على تقدیر الجواز هل یشترط أن يكون الناقل قد سمع منه في حال حیوته أم يکفى رجوعه الى کتابه بعد موته وعلى الثاني هل یشترط فيه أن يكون من أهل العلم ثم بما العلم الذي یشترط فيه ثم هل اتفاق المجتہدين على عدم اعتبار قول المیت يکفى في عدم اعتبار اقوالهم لأن هذا من جملة اقوالهم فاعتباره یوجب عدم اعتبارها ام لا
هذا ماض- رأى من الاحتمالات والشروع في هذه المسئلة وقد ذهب الى كل قوم ولعل مالم یذكر لم یکن اقل مما ذكرنا ويزيد في كل عصر اقوال واختلافات

دا که ملائکه نمیدانستند واقرار بندانستن خود آنها را نمودند پس خدای تعالی امر کرد آدم (ع) را که خبر ده بملائکه آن اسماء را پس چون خبر داد بایشان آنها را حضرت حق عز و علی احتجاج کرد بر ملائکه بعلم آدم (ع) با آنچه آنها نمیدانستند برفضیلت و عظمت و کرامت آدم (ع) بایشان پس ایشان را امر کرد بسجود از برای او یعنی بتعظیم و اطاعة اوچنانکه در اخبار بسیار است و از جمله شواهد آنست که حضرت رب العزة جلت عظمته واجب و لازم کرد بر سایر انبیاء و اوصیاء ایشان اقرار به بنویت محمد (ص) و ولایت اهل بیت او علیهم السلام و ایمان بایشان را و براین امر عهود و مواثیق مؤکده مشدده از ایشان گرفت بلکه آن حضرت را نبی انبیاء گردانید (ص) و دلیل بر این معنی گذشته از اخبار متکا تر بله متواره از طرق فریقین آیه کریمه است **و اذا خذ الله هیثا ق النبیین** الى قوله تعالى **فاؤلئک هم الفاسقون** باینکه انبیاء مأمود بودند بعمل کردن بشرایع خود یا بعضی از ایشان مأمود نبود که عمل کنند بشرعه محمد (ص) پس فایده در ایمان ایشان و اقرار ایشان بنبوت آنحضرت و ولایت اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه و علیهم اجمعین نتواند بود مگر بیان مقام مرتبه ایشان و ایجاب تعظیم و تکریم ایشان برهمه انبیاء و اوصیاء ایشان پس در صورتیکه فضل و رحمت الهی اقتضا کند ایجاب معرفة و تعظیم و تکریم این بزرگوار از ایشان پس براین امت که امت خود حضرت

الى ماشاء الله والى الله المفزع

مسئلة

الاجماع وما ادريك ما الاجماع الياس الاجماع المعتران يتفق الطائفة المحققة والفرقة الناجية على مضمون آية محكمة او رواية معصومة غير متهمة بحيث يعرف فالكل ولا يشذ عنده شاذ كاتفاقهم على وجوب مسح الرجلين في الوضوء دون الغسل للنصوص واليه اشير في الحديث قيل خذ بالمجمع عليه بين اصحابك فان المجمع عليه لاريب فيه

ثم انظر ماذا يقول اهل الاجتهد والى ما يقولون في الاستناد واسألهم معنى اتفاق الاراء المشتمل على قول المقصوص وآليس قول المقصوص بان قرادة حجة دون انضمام رأى احد اليه ام ذاك في موضع لا يعرف قوله الا في جملة اقوال

خاتم النبیین (ص) می باشند بطريق اوی اقتضا خواهد داشت و سایر شواهد و دلائل اینطلب در محل خودمند کور است الحمدللہ الذی هدینا لهندا و ماکنا لنهندي لولا ان هدینا الله واما ینكه گفتید که اگر چیزی قائم مقام علم باشد معنی است از سؤال پس گفتید که ماظنوون اجتهادیه و اصول عما یه را قائم مقام علم میدانیم و بدلیل ثابت کرده ایم پس در قضیه اوی میگوئیم که این سخن بروجه علی الاطلاق خطأ است زیرا که قیام نایاب در مقام منوب عنده دروقتی است که خود منوب عنده متعدد باشد و دست باو نرسدو امادر وقتیکه او ممکن باشد و دست باو بررسد نیابت و بدلیت از او معنی ندارد زیرا که نایاب بدل باید در طول منوب عنده و ببدل عنده باشد نه آنکه با او معارض و مقاوم باشد چه اگر چنین باشد معلوم نمیشود که نایاب کدام است و منوب عنده کدام و بدل کدام است و اصل کدام بلکه نیابت و بدلیت در اینحال بهمچوچه معنی ندارد

و در قضیه ثانیه میگوئیم که ظنوں و اصولی که گفتید در احکام شرعیه بهمچوچه واژ هیچ جهتی قائم مقام و بدل علم نیستندنه عقلا ونه شرعا بلکه عقل و نقل منع میکنند واباه مینمایند از نیابت و بدلیت آنها از علم و بی نیاز کردن آنها از آن هرچند که در حال تعذر علم و انسداد باب آن باشد چه رسد بهمال امکان علم و افتتاح باب آن که مدعای ماست در هر زمانی تا آخر زمان تکلیف و بادله و بر اهین قاطعه عقلیه و نقليه نیابت کرده ایم آنرا چنانکه در تعصیه فصول سابقه گذشته و در لاحقه نیز خواهد آمد

الناس كما زعموه ثم ما المقصود من هذا و كيف يعرض و بم يعرف قوله فيها و هل يكتفى اتفاق المجهودين ام لا بد من كل من انتسب الى العلم في الاسلام ام جماعة من المسلمين يعلم دخول قوله في اقوالهم وعلى التقاضي الثالث الاول هل يكفي من في البلد منهم ام لا بد من كل من في الارض حتى لو كان رجل منهم في بلاد الكفر لا بد من معرفة رأيه بل من كان منهم في قريقا او بادية او جبل او كهف او مغاربة او سفينة او غير ذلك ثم كيف يعرف وجود مثل هذا المسلم في مثل ذلك الموضع وعلى تقديره كيف يحصل العلم بقوله و رأيه ثم كيف يعزف ان ما يقوله هو الذي يعتقده لم يكذب فيه ولم يتق احداً و لم ير مصلحة في كتمان مذهبة ثم كيف يحصل الاطلاع على قول الامام في جملة اقوال الناس المتقاربين مع غيبة شخصه و خفاء عينه و انقطاع اخباره و اقواله ومكانته في مدة تقرب من سبعمائة سنة بحيث لم يعلم أحد في

وهمچنین عدم كفايت ظن را از علم وادله منع عمل بظنون واقیسه را وجوه بطلان ادله متمسکین با آنها را در سوابق مذکور داشته ایم و در لواحق مذکور خواهیم داشت بطوریکه از برای عاقل خبیر بصیر مهتدی سعید مخلی و مبرا از تعصب و تقليد مجال شکی و محل شبیه باقی نماند و اگر گوئی که ما می بینیم بسیاری از ظنون و اصول و امارات که شرعاً قائم مقام علم میباشند بااتفاق ما و شما مانند ظنی که حاصل میشود از برای شاک در نماز فریضه و ظن بوقت و قبله از برای صاحب عندر واستصحاب طهارت از حدث و خبث واستصحاب حیاة مفقود و بینه وید و امثال اینها پس شما چگونه گفتید که هیچ ظنی و اصلی قائم مقام علم نمی شود جواب میگوئیم که بلی مسلم است و محل شبیه نیست که ظنون و اصول یکه ذکر شد قائم مقام علمند و حکم علم در آنها جاری است و لکن باز شما اشتباه کردید و موضوع سخن را گم کردید زیرا که کلام در احکام و موضوعات شرعیه است و علم با آنها بجز از قول معصوم علیهم السلام که امین و خازن شرع است حاصل نمیشود و این ظنون و اصول یکه شما ذکر کردید و امثال اینها که جاری مجب برای علمند این است و جز این نیست که محل و مجرای آنها موضوعات خارجیه جزئیه است که مشتبه میگرددند بر اشخاص مکلفین که چون هر فردی از افراد مکلفین را ممکن نیست که در هر زمانی و هر مکانی که در موضوعی از موضوعات خارجیه اشتباه میکند و شک مینماید از معصوم سوال نماید علاوه بر اینکه شأن رسول صلی الله عليه و آله و ائمه

أى قطر من اقطار الارض مشارقها و مغاربها بربّها و بحرها سهلها و جبلها و انه ممازج للناس مخالط ومعامل معهم او منزو عنهم ساكن في اقامى الارض وابعدها او هو في كهف جبل منقطع عن الخلق او هو في بعض الجزائر التي لا يصل اليها احد من الناس الى غير ذلك مما لا سبيل اليه بوجه وعلى التقدير الرابع كيف يعرف قول المقصوم في جملة اقوال جماعة معينين بدون معرفة شخصه هل يتضح آثار القديماء واصحاب الائمة عليهم السلام بحيث يعلم دخول بعض الائمة الماضين في جملتهم - م وان لم يصل اليها رواية متنقلة على الخصوص او بعد التصحح والاطلاع على الاتفاق يعرف موافقته معهم وان لم يكن داخلافي جملتهم لامارة تقتضي ذلك ام بطريق آخر غير ما ذكر ثم ما هوأ بوجود مجھول النسب في جملتهم كما قالوه وانى يعني ذلك ولابد من العلم بدخول المقصوم ولا يكفي الاحتمال وعلى التقاديرين يندر وقوعه غاية الندرة

عليهم السلام اجل واعلى است اذ ايشان برسيده شود که قبله بکدام سمت است يا وقت نماز داخل شده يا نه يا کسی پرسد که من الان طاهر يامحدث يا جامه و بدن من پاك است يانجس يا فلان در حقیقت وواقع مال زید است يا مال عمرو وامثال اينها پس اذ اينجهات وجهات ديگر که موافق مصلحت وحكمت است شادع مقدس ظنون و اصولارا در موضوعات خارجيه جزئيه قائم مقام علم گردانيد وحال اينکه اگر ظن شخصی در وقتی دريکي اذ موضوعات خارجيه بر خطا رود ونقمن وضرر معتقد به بر دين وارد نیامده خواهد بود ودر عفو گردن خدا آن را مفسده وخلاف مصلحتی نخواهد بود بخلاف استعمال ظنون واصول در احكام و موضوعات شرعیه که مغرب بنیان دین وقامع و قالع اصول شرع متبين است این هنامن ذات پس این نقضی که گردید باطل و بوجه و بیهوده بود و هیچ راهی بقضیه کلیه مبرمه میکنم ماندارد پس سالم ماند استدلال ما با آیه شریفه **فاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ** بر مدعی ومطلوب از اشکال مسئول در سؤال بتوفيق الله الكبير المتعال وهو الهادي الى الرشد والكمال عن الغي والضلال

وجواب از سؤال چهارم آن است که میگوئیم همچنانکه در زمان حضور ائمه عليهم السلام علم بقول و فرموده ايشان ممکن و میسر بود همچنین بواسطه علم جمی که از احادیث خود از برای شیعیان خود گذاشته اند و بدست امناء و خزان خود از شیعیان سپرده اند در زمان غیبت قائم ايشان صلووات الله عليه و عليهم و عجل الله فرجه نیز علم بقول و فرموده

وخصوصاً في المسائل التي لم يرد فيها الرواية او وردت مختلفة او بخلاف ما ادعى الاتفاق عليه ولا سيما في مثل هذه الازمة المقطعة عن المعصومين من كل وجه فكيف يدعى مثل هذا الاتفاق في اكثرا المسائل وفي امثال المسائل المذكورة و فيما بعد الازمة المتطاولة المقطعة رأساً ثم هل على الامام ان يظهر قوله اذا رأى اختلافاً في مسئلة لئلا يكون في حيرة مطلقاً ام اذا لم يكن الحق فيما بينهم خاصة ام لا يجب عليه ذلك مطلقاً لانا نحن السبب في استثاره لانعلم ما هو وعلى التقدير الاول فلم يرفع الاختلاف من البين في اكثرا المسائل في هذه المدة المتطاولة وعلى الاخرين لا يتحقق اجماع لعدم السبيل الى معرفته وعلى تقدير وجوب الاظهار كيف يظهر بتعريف نفسه وليس له ذلك على انه ي عدم فايده الاجماع حينئذ او بارسال رسول فلا بدله من معجز والا كيف يعرف صدقه في عدم الفايده ايضاً اذ يرجع حينئذ الى الخبر ثم بمثبت

ایشان در احکام دینیه و مسائل شرعیه ممکن و میسر است بلکه در این زمان بر ادب ممکن تو سهل تر است زیرا که جمیع علومیکه مامحتاج با آنها هیم و از معصومین علیهم السلام رسیده است همه رادر کتب محدوده جمع کرده اند و مآآن کتب راهنمی شده با خود میتوانیم داشت در سفر و حضروش و روز در هر زمان و هر مکان بخلاف زمان حضور که بسیار اتفاق می افتاد که شخص محتاج بحکم مسئله شود و دست او بدلیل خدمت امام علیهم السلام یا یکی از نقانق شیعیان یا کتب و اصول ایشان که از شدت خوف و تقیه پنهان می داشتند و اظهار نمی ندودند نمیرسید پس در حیرت میمانند و اگر هم از اصول و کتب ایشان یافت می شد هر یک قلیلی و مختصری بود از احادیث متفرقه که بسامی شد که یک مسئله را که محل حاجت بود اگر بصدق اصل رجوع میکردد نمی یافتدند برخلاف زمان غیبت که علماء حدیث و ائمه اخبار اهل الیت علیهم السلام اصول و کتب اصحاب ایشان علیهم السلام راجمع و تصفیه و تهذیب نموده تبوب و ترتیب دادند و صاف و خالص همه را در مجلدات محدوده مضبوط و مخزون داشته اند که از برای هر کسی تناول آنها والتقاط در وجوه اه مطالب در آنها مقدور و میسر باشد خصوصاً در زمان ما که لله الحمد والمنة که ارتفاع تقیه وهم النطاع کتب علمیه کراراً بعد مرار در بسیاری از امصار حاصل و متحقق است بنحویکه نسخ هر کتابی از کتب علمیه از کثرت وجود بیشماره و نامحدود است پس ایها السائل الجاهل و المستشکل الغافل چگونه منع واستبعاد کرده که در زمان غیبت علم بقول و احکام اهل

العلم بهذا الاتفاق أبماهال هذه الاجتهادات في شخص نفسه وحججيه بمن اجتهد فيه ولا يدعونه الى غيره ام بالخبر فبخبر من؟ أبخبر مثل هذا المجهود عما؟ عن ظنه فيكون اثبات ظن بظن وليس له غير ظنه ام بخبر جماعة على سبيل التواتر عن ظن من انفسهم ام آخرين وعلى التقدير ين يكون اخباراً عن ظنونهم بالاتفاق لاعن الاتفاق ثم التواتر لا بد من انتهاء الى الحس كما قرروه وليس هذا الاتفاق على شيء من هذه التقديرات بمحسوس بل هي ظنون واجتهادات

ولهذا تزيم مختلفين في نقل الاجماعات اختلافاً شديداً فترى احدهم يقتـل الاجماع في مسئلة على قول في كتاب له ثم ينقل الاجماع في تلك المسئلة بعينها على القول الآخر او ينقل الخلاف فيها اما في ذلك الكتاب بعينه او كتاب آخر ومثل هذا يقع منهم كثيراً حتى ان شيخهم ورئيسهم فعل مثل ذلك في قريب من اربعين

بیت عصمت عليهم السلام حاصل گردد واگر گوئی که احادیث مجموعه در این کتب معروفه از کجماع علم ویقین دارد که همه قول و فرموده مقصومین عليهم السلام است.

جواب گوئیم که مادله و برآهین علمیه این احادیث دادر فصول سابقه از این کتاب بطوراً کامل واستقصاء مندرج ومبین داشته ایم پس مراجعته و مطالعه کن و در اعاده و تکریر سآمد و ملالت خواهد بود پس اگر گوئی که سلمنا که همه این احادیث و اخبار مضبوطه در کتب معروفه متداله در دست شیعه علمی السنده وقطعی الصدور باشند ولکن از کجا و چگونه کفایت میکنند جميع مردم را در جميع احکامیکه دروقایع و بداع مختلفه ایشان را اتفاق میافتد و محل احتیاج میشود تاظهور دولت حقه عجل الله ظهورها

جواب گوئیم که ما این طلب را نیز مفصل و مشروحاً درسابق مذکور داشته ایم و مجمل از مفصل آن است که نیست حکمی از احکام شرعیه فرعیه که محل حاجت و سؤال امت باشد تا روز قیامت مگر آنکه همین احادیث معروفه که ما حیجه کرده ایم کفایت ورفع حاجت از آن می کنند هر چند که باخذ عمومات اصول کلیه باشد و اگر حکمی باشد که در عمومات وخصوصات احادیث یافت نشود بازبا کی نداریم زیرا که هر چه که باشد از تحت ادلہ احتیاط و ادلہ سمعه ورفع درملاً یعلمون و ادلہ تغییر بعد از تعدد ترجیح واحتیاط بپرون نخواهد بود و عمل بهمها اینها عمل بعلم ویقین است و معدن لک کله اگر فرض کنیم که حکمی از احکام وقتی اتفاق افتاد که احادیث بهیچ چه وفا بآن نکنند و هیچ حکمی از برای آن

مسئلة على ما وقع الاطلاع عليه لجماعة

هذا ما حضرني من الاحتمالات والشقوق في هذه المسئلة وقد ذهب الى اكثراها اقوام ولعل مالهم يذكر ليس باقل مماد كروينيذ في كل عصر وقرن اقوال واختلافات اخروا الى الله المشتكى والمفتر

مسئلة

النية وما أدريك ما النية أليس النية ما يبعثك على العمل ويدعوك اليه كالتعظيم في قيامك لأخيك ودفع العطش في قيامك الى الماء وهي مما جبل عليه الانسان في اعماله بل سائر الحيوانات في افاعيلها ولا يمكن ان ينفك عمل عنها والله در صاحب البشري حيث قال لو كلفنا الله العبادة من دون النية لكان تكليفاً بما لا يطاق فما هذه الحيرة والتحير وما هذا التكليف العسير ومماد الاطنان والقيل ومماد الاطنان والتطويل

از احادیث استنباط نشود میگوئیم که آن بسیار شاذ ونادر است بس اگر ما در آن قضیه بسنک جهالت مخالفة حکم واقعی الهی کنیم نقص وضرر معتمد به بر دین وشرع وارد نمی آید و امید عفو و غفران نیز از خداوند رحمن داریم برخلاف شما که در هیچ حکمی از احکام شرعیه قولیه و عملیه خود علم و یقین ندارید مگر در قلیل از احکام ضروری و نحو آن بسبب آنکه از جهه شوائب نفسانیه ووساوس شیطانیه و شکوک و شباهات مخالفین و تسویلات وتلبیسات عقول ناقصه ضعیفه احادیث مأثوره از اهل عصمت عليهم السلام را تصحیح و تسمیم کردید و از درجه علم و یقین تنزیل نمودید بس عمل باحتیاط رانیز موجب ذمته و حرج دیدید پس بدلا لائل واهیه که بخيالات واستحسانات نفسانیه خود بهم بافته بودید ظنون و اصول اجتہادیه راحیجت پنداشتید و قواعدی از جانب خودتان از برای آنها وضع نمودید که هر یک محل هزار گونه اختلاف و اعتلال و ایراد و اشکال است و چنین اصول سخیفه را علم می پندارید و نام آن را علم میگذارید و احادیث مأثوره از اهل بیت عليهم السلام را که از خزان امناء و ثقات بیرون آمده از این درجه هم نازل میگنید و بقدر ظنون و اصول اجتہادیه هم اعتبار نمیگنید و عاملین با آنها راطعن میزنید و سخر بهم کنید بلی انصاف میدهم که شمام از روی عمد و قصد نمیخواهید که ضلالات را برهداشت اختیار نمایند و حق را بیاطل بیوشانید ولی هر عیب و علیتی که هست در اسماع و ابصار قلوب است یا بالزمایا باز شما انا و ایا کم لعلی هدی او فی ضلال مبین هرچه باشد شما خود دانید و ماخود دانیم کاری بایکدیگر

واما حديثاً نما الاعمال بالنيات وانما لكل امرىء مانوى فما اظهر معناه
وما بين معزاه وما اكشف آخره عن اوله حيث قال عقبيه فمن كانت هجرته الى الله
ورسوله فهو هجرة الى الله ورسوله ومن كانت هجرته الى دنيا يصيبها اوامرأة يتزوجها
فهجرته الى ما هاجر اليه وانما سبب صدور هذا الحديث قول بعض الصحابة للنبي
عليه السلام ان بعض المهاجرين الى الجهاد ليست نيته من تلك الهجرة الاخذ الغنائم
من الاموال والسبايا او نيل الجاه والصيت عند الاستيلاء فبين عليه السلام ان كل احد
يتألم في عمله ما يبغيه ويصل الى ما يينويه وهذا واضح بحمد الله ولا مدخل لهذا الحديث
فيما ذهبوا اليه في امر نية العبادات من المبتدعات
وليت شعرى من اين يقولون ما يقولون والى ماذا يستندون وعن الحق انى
يؤفكون ولنسائلهم عن اختلافاتهم فيها او اقاويلهم في معانiera هل يأتون عليها من سلطان

نداريم هر کس راه خود را گرفته سلوک نماید تابه بینند بکجا میرسد لکم دینکم و لی
دین پس از مجموع آنچه که تحریر و تقریر یافت میین و میرهن شد که آیه کربلا فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لاتعلمون دلیلی است قاطع و بر هانی است ساطع و نوریست لامع بر
اینکه واجب است بر جمیع امت در هر زمان الى يوم القيمة در هر حکمی از احکام شرعیه
که محتاج آن میشوند از رسول صلی الله علیه و آله و آئمه علیهم السلام نه غیر ایشان مگر کسی که
عدل و تقدیم باشد از شیعیان ایشان و هیچ حکمی رانگویدم مگر از فرموده ایشان (ع) اذن و رخصت داده
باشند در عمل کردن بروایت او هر چند که از شیعیان ایشان نباشد مانند عمار ساپاطی و
بنی فضال وغیر ایشان که سابقاً مفصل ذکر یافت و باقی نمیماند از برای خبیر بصیر مهتدی
چیزی از شک و شبیه و ارتیاب والله الہادی الى الحق والصواب و عنده حسن المآب و حسن
الثواب فرمود و نیز خداوند عز وجل میفرماید و لوردوه الى الرسول و الى اولی
الامر هنهم لعلمه الذين یستنبطونه هنهم و بدروستیکه ثابت است که اولی الامراء
علیهم السلام اند

مترجم گوید که اینجمله جزء وسط است از آیه پس ترجمه ظاهریه آیه بقیامها
چنین است و چون باید ایشان را امری اذامن یاخوف فاش میکنند او را او گردد میکرددند
و واگذار مینمودند آن امر را رسول صلی الله علیه و آله و بساجبان امر اذایشان هر آینه
می دانستند او را آن کسانیکه استنباط میکنند و بیرون میآورند او را از معاذن علم از جمله

من عندهم اليه يأوون كلاً وماينبغى لهم ومايستطيعون فليجيبيوا فاما معنى النية التي اخترعوها في العبادات أهي الفاظ جازية على اللسان ام الجنان ام معان خاطرة على القلب ام قد يكون الجميع كمافي افعال الحج و قد يكون الاخير كمافي غيرها ثم لو قال بلسانه خلاف مااخطر بقلبه فهل يصح ام لاومع الصحة هل العبرة بالقول ام الاخطار ثم هل يكفى تعين الفعل اما مطلقا او اذا لم يكن معينا في نفسه ام لابد معه من اجراء اجزاء العبادة على القلب اجمالا ام لابد من اخطارها بالبال تفصيلا وهل يكفى قصد القرابة ام لا بد معه من قصد الوجوب او الندب ام في بعض العبادات ذا وبعضها ذا وعلى الاخير فما ذاك وماذا وما الفرق وهل يجب مع قصد الوجوب والندب قصد وجه الوجوب والندب اعني حسن الفعل الداعي الى الترغيب التام او الناقص في الجميع او البعض ثم ما ذاك البعض وما الفرق ثم اذا لم يعلم المكلف

ایشان واگرنه آن بود که فضل خدا ورحمة او بر شماست هر آینه بیروی میکردید شیطانا را مگر کمی از شما این ترجمه آیه است پس در اینجا دو مطلب است :

اول بدانکه مراد ازاولی الامرهم در این آیه وهم در آن آیه که میفرماید **یا ایهـا الـذـین آـهـنـوا اـطـیـعـوا الله وـاـطـیـعـوا الرـسـوـل وـاـوـلـی الـاـمـرـمـنـکـم** ائمه اثنا عشر عليهم صلوات الله الملك الاكبر می باشند بضرورة مذهب شیعه و بداله اخبار متکاثره بلکه متواتره مأنوره از فریقین در هردو آیه وهم بقول جمیع مفسرین خاصه و بعضی از مفسرین عامه وهم با دله عقلیه چند که از جمله آنها دلیلی است که تقریر آن این است که میگوئیم پروردگار تعالی اطاعة اولی الامردا و رد هر امریرا بسوی ایشان واجب کرده و کسی که اطاعة اوورد امر بسوی او واجب باشد باید معمصوم باشد از کند و خیانت و خططا و ننسیان و الالازم میآید برخدا یتعالی که گاهی بندگان خود را بامر فاسد و قبیح و ناپسند اندرانندازد و این البته بر او سبحانه روایت شد پس باین برهان اولوا الامر که واجب است طاعة ایشان ورد امر بسوی ایشان معصوم و مندو معصوم بعد از رسول (ص) از مردان امت نیستند مگر این دوازده نفر که ما ایشانرا امام میدانیم صلوات الله عليهم بالاجماع المرکب حجه على اهل الاجماع والاخبار المتوترة المروية من الغریقین ودلیل دیگری که تقریر آن اینست که میگوئیم مراد باولی الامر در دو آیه ظاهر آن تواند بوزیر اکه ظاهر آن بالمعوم شامل میشود جميع فرمان روایان راحتی فساق و فجیار

الوجوب او الندب فهل يجب عليه تحصيل العلم به اولاً ام يسقط حينئذ ذلك ام يقصد الوجوب او الندب أم يأتى بالامرین مردداً ام بالفعل مرتين ثم هل يمكنه قصاً دهـما مع عدم العلم او الاعتقاد ثم ما معنى القرابة هل هي بمعنى الا مشتال او موافقة الارادة والقرب منه تعالى بحسب المنزلة او الهرب من البعد عنه او نيل الشواب عنده او الخلاص من عقابه او كونها هلا للعبادة او للحب له او للحياة منه او المهابة عنه او الشكر له او التعظيم او نفسه جل وعزام هي امروراء هذه ثم هل يقوم احد هذه مقامه ام لا ام البعض دون بعض ثم ايها اماعد الثواب والخلاص من العقاب كماظن او غير ذلك ثم هل يبطل العبادة بقصد احدهما وهل يخل بها قصد آخر غير هذه مطلقاً ام متقدراً لامتفقاً ام مع الاستدلال لابد منه ام اذا كان غالباً لامغلوباً او مساوياً او مع الدساوات ايضاً مع الاخلاـل اـی اـمر كان اـم اذا لم يكن مـباحاً كالتبـرـد

وجهـالـ و ظـلامـ و اـینـ الـبـتـهـ مـرـادـ خـداـونـدـ نـيـسـتـ بـدـوـجـهـ يـكـيـ آـنـكـهـ اـكـثـرـ فـرـمـاـزـ وـرـاـيـانـ هـرـچـندـکـهـ اـزـ مـسـلـمـيـنـ وـمـؤـمـنـيـنـ باـشـنـدـ اـهـلـ گـنـاهـ وـ اـسـرـافـهـ وـ اـطـاعـهـ اـهـلـ گـنـاهـ وـ اـسـرـافـ جـايـزـبـنـاشـدـ بـالـضـرـورـهـ وـ لـقـولـهـ تـمـالـيـ وـ لـاتـطـيعـوـ اـمـرـ المـسـرـفـيـنـ وـ قـوـلـجـلـ ذـکـرـهـ وـ انـ تـطـعـ اـكـثـرـمـنـ فـىـ الـأـرـضـ يـضـلـوـكـعـنـ سـبـيـلـ اللـهـ إـلـىـ غـيرـ ذـالـكـ مـنـ الـآـيـاتـ وـ الـادـلـهـ وـ جـهـةـ دـوـمـ آـنـ اـسـتـ کـهـ اـطـاعـهـ جـمـيعـ فـرـمـاـنـ رـوـاـيـانـ هـرـچـندـکـهـ اـزـ اـهـلـ اـسـلـامـ وـ اـيـمانـ باـشـنـدـ مـحـالـ وـ مـمـتنـعـ اـسـتـ زـيـرـاـکـهـ اـخـتـلـافـ بـسـيـارـ وـ مـنـاقـضـاتـ وـ تـعـارـضـاتـ بـيـشـمـارـ کـمـدـرـ آـراءـ وـ اـهـواـءـ اـيـشـانـ بـلـکـهـ درـ آـراءـ وـ اـهـواـءـ هـرـيـكـهـ اـزـ اـيـشـانـ اـسـتـ وـ مـوـجـبـ اوـ اـمـرـ وـ نـوـاهـيـ وـ اـحـکـامـ اـيـشـانـ مـيـگـرـدـ بـسـ اـطـاعـهـ هـهـ اـيـشـانـ لـازـمـ دـارـدـ جـمـعـ مـيـانـ مـخـلـفـاتـ وـ مـنـاقـضـاتـاـرـاـ وـ آـنـ مـحـالـ اـسـتـ بـالـضـرـورـهـ وـ تـكـلـيـفـ مـحـالـ نـيـزـ اـزـ خـداـونـدـ عـدـلـ حـكـيـمـ مـحـالـ اـسـتـ بـلـاشـبـهـ بـسـ اـزـ اـيـنـ بـرـهـانـ کـهـ مـنـحـلـ مـيـشـودـ بـدـوـ بـرـهـانـ مـعـلـومـ شـدـکـهـ مـرـادـ اـزاـولـیـ الـاـمـرـ درـ دـوـ آـیـهـ هـمـ صـاحـبـانـ فـرـمـاـنـ نـيـسـتـنـدـ بـلـکـهـ بـعـضـ اـيـشـانـنـدـ وـ لـكـنـ بـعـضـ مـبـهمـ يـاـخـيـرـ نـيـزـ نـيـسـتـنـدـ بـلـکـهـ بـعـضـ مـعـينـ اـزـ اـيـشـانـنـدـ وـ آـنـ بـعـضـ مـعـينـ الـبـتـهـ نـيـسـتـنـدـ مـگـرـاـمـهـ اـنـتـاعـرـ صـلـوـاتـ اللـهـ عـلـيـهـمـ اـجـمـعـيـنـ بـالـاجـمـاعـ الـمـرـكـبـ جـهـةـ عـلـىـ اـهـلـهـ لـلـاخـبـارـ الـكـثـيرـ اـلـمـأـنـورـةـ مـنـ الـطـائـفـيـنـ وـ هـمـچـنـيـنـ مـرـادـ باـهـلـ اـسـتـبـنـاطـ مـذـکـورـ درـ آـيـهـ اـمـهـ اـنـتـاعـرـ عـلـيـهـمـ السـلـامـ مـيـباـشـنـدـ چـنانـکـهـ درـ اـخـبـارـ بـسـيـارـ اـذـ طـرـقـ شـيـعـهـ وـارـدـشـهـ اـسـتـ وـ اـسـتـبـنـاطـ درـ لـغـةـ بـعـنـيـ بـيـرونـ آـوـرـدنـ اـسـتـ وـ اـمـاـ اـسـتـبـنـاطـ اـمـهـ عـلـيـهـمـ السـلـامـ نـهـ بـعـنـيـ اـجـتـهـادـ بـرـأـیـ وـ قـيـاسـ اـسـتـ چـنانـکـهـ بـعـضـ تـوـهـمـ کـرـدـهـ اـنـدـبـلـکـهـ مـعـنـیـ آـنـ اـبـنـ اـسـتـ کـهـ خـداـونـدـ تـبارـكـ

في الوضوء او راجحاً كالحمية في الصوم او طارياً في الاعفاء كائناً ما كان او الريا فحسب دون غيره او الريا يسقط الطلب من المكلف ولا يستحق به ثواباً وهل يتشرط في الطهارات الثالث قصر دفع الحدث واستباحة العبادة المشروطة بها والراجحة بها او احد الامرين تخييراً ام الاستباحة خاصة في التيم لانه لم يرفع الحدث وانما يفيد الاستباحة فحسب وهل احد الامرين غير الآخرا متحداً وهل وجوب الطهارات او استحبابها او لغيرها ام استحبابها لنفسها ووجوبها لغيرها ام وجوبها عن الجنابة لنفسها وعن غيرها لغيرها وعلى المقادير هل يتشرط تعين ذلك في النية او العلم به ام لا ثم هل يجوز ايقاع شيء منها للعبادة المشروطة بها قبل وقت تلك العبادة بنية الوجوب او بنية الاستحباب مطلقاً او اذا بقى الى الوقت مقدار فعلها لا ازيد او الاول في الثاني والثانى في الاول او لا مطلقاً او يبني على كونها لنفسها او

وتعالى معاذني وخذلني از علوم نامتناهي درسینه های پر نور ایشان **کمشکوہ** فیه اه مصباح فرو گذاشته پس هر وقت که علم چیزی را اراده کنند بیدولايت با مفتاح مشبت در گنجینه را بگشایند و علم آن چیز را بیرون آورند بدون آنکه حاجه بفکری و نظری و تردیدی و تاملی و مدتی و مقدمه بوده باشد چنانکه حق جل و علام میرماید و کل شیء احصیناه فی امام مبین مطلب دویم بدانکه دلالت آیه شریفه و توردوه بنفسها بر مقصود و مطلوب ما که وجوب رجوع است در احکام دینیه و مسائل شرعیه برسول(ص) و ائمه عليهم السلام و اخبار مأثوره از ایشان نه غير ایشان یا بتفصیلی که سابقاً ذکر شده است خوب و واضح و صافی و وافی نیست و ایراد واشکال ادر آن محل و مجال هست الا آنکه چون ضم کنیم آیه را باحدایشی که مشتملند براینکه ائمه عليهم السلام در مقام تاسف و شکایت از مخالفین و مبتدعین عاملین آراء و اهواه و مقاييس و مقیمين فساق و فجار و ظلمه در مقام ایشان عليهم السلام باین آیه استشهاد میفرمودند و آنرا تلاوت مینمودند دلالت آن بر مطلوب تمام میشود فان اهل البيت ادری بما فی البيت فهم عليهم السلام اعلم و ادری بما فی الكتاب لانهم معه وهو معهم الى يوم يقوم الحساب

فرهود و نیز خداوند عزیز جل ذکر میفرماید و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و بدرستیکه ثابت شده است که راسخان در علم ائمه عليهم السلامند هتر جم گوید که اینجمله نیز جزء وسط آیه است و ترجمه ظاهر آیه شریفه چنین

لغيرها فيجوز في الأول دون الثاني أو بالعكس أولاً يجوز في التيم مطلقاً أم يجوز بنية الوجوب لمن عليه فريضة مطلقاً إذا أراد فعلها خاصة وليس لغيره ثم هل يجوز الدخول في الفريضة بالطهارة المندوبة وعلى تقدير الجواز مطلقاً إذا نوى بها استباحة تلك العبادة أو مطلق استباحة العبادة أوفي صورة دون صورة ثم ماتلك وماتيك و هل يشترط قصد الأداء والقضاء في العبادات الموقته التي تجريان فيها كالصلوة والصوم أم في بعضها دون بعض ثم ماذا وما الفرق وهل يكفي في الصيام قصد ترك المنافيات ألا بد من قصد الكف عنها بناء على أن الأول أمر عددي والثاني وجودي وهل يشترط مقارنة النية لأول العبادة أم يجوز التقديم والتأخير في الصوم خاصة يجوز التقديم دون غيره ثم ما قدر التقديم الجائز فيه أتمام الليل أم تمام الشهراً الأول مطلقاً والثاني مع النسيان أم يجوز التأخير فيه أيضاً إلى الزوال أما مطلقاً أو مع النسيان أو العذر أو

است أوست آن کسیکه فروفرستاد بر تو کتابرا که بعضی از آن آیاتی است که محکم‌نده‌یعنی لفظ و معنی آنها واضح و روشن است و محل شیوه و احتمال نیست و بعضی از آن آیات دیگری است که متشابه‌ند یعنی لفظ یا معنی آنها واضح و روشن نیست بر هر کسی و در نزد اکثر مردم مشتبه و محتمل معانی متعدد است پس اما کسانیکه در داهای ایشان کجی و میل از جانب حق میباشد پس پیروی میکنند و می‌گیرند آنچه را که متشابه است از قرآن بجهة فتنه جوئی و بجهة طلب کردن آنچه احتمال میدهند از معنی آنکه موافق مراد و مقصود باطل ایشان است و حال آنکه نمیدانند معنی متشابه قرآن را مگر خدای وثابتان در علم که میگویند ایمان آورده بمتشابه قرآن چنانکه ایمان آورده ایم بمحکم آن همگی از نزد پروردگار ماست و پندت نمی‌گیرند مگر صاحبان عقلهای بالک بی عیب این ترجمه آیه است پس بدانکه دلالت این آیه بر مقصود و مطلوب ما که انحصر اعلم و احکام دینیه و مسائل شرعیه است در رسول (ص) و ائمه علیهم السلام و وجوب رجوع با ایشان نه غیر ایشان بدینوجه است که معانی مشکلات و متشابهات قرآن را کسی بجز راسخان در علم بعد از خدای تعالی نمیدانند و همچنین اخبار متشابهه مجمله و مشکله‌بدلالت حدیث صحیح مسلم اللطف والمعنى که فرمودند همچنانکه در قرآن محکم و متشابه است در اخبار ما نیز محکم و متشابه هست پس رد کنید متشابه آنها را بمحکم آنها مانند قرآن تا اینجا منقول از مضمون حدیث است پس معلوم شد که علم کتاب و مجلات کتاب و سنت

الى قبيل الليل في المستحب دون الواجب وهل يكفى مقارنة العرفية ام لا بد من الحقيقة وهل المقارنة الالازمة للقلبية او المفظية وعلى تقدير لزوم المقارنة هل يجوز في الموضوع والغسل مقارنتها الغسل اليدين المستحب لانه من الطهارة الكاملة والمضمة او الاستنشاق لاقريتها الى الواجب وهل يجب استحضار الصلوة المنوية حالة التكبر وهل يجب استدامة حكم النية الى آخر العبادة وعلى تقدير وجوبه ما معناها هل هي امر وجودي هو استمرار النية الاولى او امر عدمي بمعنى ان لا ينوى ما ينافي النية الاولى ثم هل بناء ذلك على ان الباقى يفتقر فى البقاء الى المؤثر او لا يفتقر ومتى اخل بالاستدامة فهل يبطل الفعل الواقع بعد الاخلال قبل استدراك النية ثم ان عاد الى النية الاولى قبل الاتيان بشيء منها وقبل فوات الموالات حيث كانت شرطا لصحة العبادة لوقوعها باسرها مع النية وعدم تأثير مثل ذلك فيهام لا لنجحال القطع ثم هل

منحصر در راسخين در علم می باشد یعنی کسانیکه ثابتند در علم بنحویکه بهیج تشکیکی و تلبیسی بشک و تزلزل نمی افتدند و مراد باشان بدلالت احادیث متکانه رسول (ص) و ائمه علیهم السلام است و کسانیکه خوش چینی از خرمن ایشان کرده و علم صافی شافی و افی نورانی از خدمت ایشان اخذ و تحصیل نموده مستفاد از بعض احادیث چنان است که آنها را نیز راسخان در علم مینوان گفت مانند مرور که کسب ضوء و نور از شمس مینماید و معدله او را نیز می نامند بلکه گاهی اورا و شمعن را تعبیر بنیرین می نمایند فبالجمله این آیه کریمه بانضمام حدیث متشابهات اخبار که ذکر شد ردوداع است بر اجتهاد مجتهدین در آیات و اخبار متشابهه و مجملات و مشكلات آنها واستنباط احكام شرعیه از آنها باصول مبتدعه و قواعد مختصر عهظیمه که از طریق هدایت نرسیده و از بیت علم بیرون نیامده و در میان خودشان محل اختلافات بسیار و اختلالات بی شمار است پس در احکامیکه استنباط میکنند از متشابهات و مجملات آیات و اخبار بدون استدلال واستشهاد بحدیث اهل بیت علیهم السلام بلکه می کنند بدلایل نظریه که تحصیل آنها را از اصول و قواعد مختصر عهظیمه نموده اند عمل بآن احکام که بی شبهه و بدون کلام جایز و روانیست بدلالت آیه کریمه، فاما الذين فی قلوبهم زیغ الخ و همچنین احکامیکه از ادله عقلیه عهظیمه خود که دلیلی و شاهدی از احادیث اهل بیت علیهم السلام بر آنها نیست استنباط می کنند واما احکامیکه از ظواهر آیات معکمه و احادیث مبینه استخراج مینمایند عمل بآنها

يجوز العدول **بالنية** في شيء من العبادات املام قد يجوز وقد لا يجوز ثم ماموضع الجواز وما محل المنع وما الفرق ولو ذهل من النية في اثناء الفعل فهل يكفي تجديدها عند الذكرام لابد من استيفاف الفعل ام قد وقد ثم النية هل هي واجبة ام مستحبة ام قد وقد ثم اين تجب وain تستحب وما الفرق وهل هي في جميع الافعال ام في العبادات خاصة ثم ما العادات التي تجري فيها أليست ازالة المجرأة عن الثوب والبدن للصلة عبادة فلم لا تجب فيها عند موجبها وهل هي شرط املام في الواجب دون المستحب ام العبادة دون غيرها ام في التيمم دون غيره وهل تصير المباحثات **بالنية** عبادة و على تقديره هل هذه النية التي اختبروها ام التي اشرنا اليه وهل المراد **بالنية** في الحديث المشهور نية المؤمن خير من عمله هذه النية ام امر آخر ثم ما هو وما معنى الحديث ثم لو ذهبتنا بذكري اقاويلهم في معناه لطال الخطب بل لو اقتصرنا عليك ساير شقوق النية

نيز جایز نیست^۱ زیرا که ایشان بسبب اجتماع و تاویلات منتهی عنها و در عمل بقول مفتی معتبر است عدالت بلااتفاق و اگر توکوئی که خدا تعالی فرموده است [والراسخون في العلم اذ كجاتابت شد انحصر علم دراهل بيت عليهم السلام و متابعين ایشان و عاملین باحدیث ایشان جواب گوئیم که این مدعی در زدم باطله و بر اهین قاطعه ماضیه و آتیه ثابت و معلوم است و شکی و شبہ نیست که منحصر است علم خاصة علم باحکام الهیه باین خانه فهم شاء فلیکفر لذاعمالنا ولکم اعمالکم

ونحن له مخلصون

فرمود و در آن خبر یکه مروی و مستفیض است از پغمبر صلی الله عليه و آله و صحة آن محل اتفاق خاصه و عامه است چنان است که فرمود «انی تارک فیکم الشقین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی»

متوجه گوید که درین حدیث شریف ادعای تو اتر لفظاً و معنی ممکن است هر چند که در لحظه آن اندک اختلافی و زیاده و نقصانی هست که مخل بمعنی نیست و در بعض طرق آن زیاده این جزء هست «انهما لن بفترقا حتی بردا على الحوض» و حاصل معنی حدیث این است که فرمود بدرستیکه من بخلافة خود میگذارم در میان شما دوچیز گران را که اگرچنگ زنید در آنها هر گز کمراه نشوید و آنها کتاب خدا و اهل بیت منند و این دو پایک دیگر نند و هر گز از یک دیگر جدا نشوند تاوارد شوند بر من در سر حوض کوثر و در

لما فرغنا الى ما يهمنا الا بعد ملال وسامة وهل مثل هذه الامور الاتية في تيه و حيرة في حيرة لا يحيص عنها ولا ساحل لها ثم هب انها قد تفاصت عنها المجتهدون في كتبهم ومسفورياتهم ولم يفعلوا بما يقوم على ساق ولن يفعلوا فهو انهم فعلوا فليس في جميعها بل ولا اكثراها ولا اهمها والمقلد المسكين كيف يصنع وبقول من يأخذ والى من يلدوذو كيف يظهر له استجاما عشرا يط الفتوى فيما يدعى الاجتهد و هو موقف عـلى تصديق بعضهم بعضا ولا أقل من عدم تكذيبه آياته وهو امر يمتنع وقوعه الا من اوحديهم كيف وهم في اكثـر البلـاد وفي اكثـر الازـمنـة لا يـكـادـون يـصـطـلـحـون على خـمـسـ مـسـائـلـ اـجـتـهـادـيـةـ بلـ وـ لـ اـعـلـىـ اـقـلـ وـ لـ اـثـنـانـ مـنـهـمـ كـمـاـ نـرـاهـ فـيـ زـمـانـنـاـ وـ نـسـمـعـهـ فـيـمـنـ كـانـ قـبـلـنـاـ وـالـلـهـ المـفـزـعـ

اینچا چند مطلب است اول آنکه معلوم و مسلم طرفین است که در زمان رسول صلی الله عليه وآلہ علم باحکام دین و شریعت آن حضرت منحصر بود در اخذ و تحصیل از خود آنحضرت پس همچنین بعد از آن حضرت منحصر میشود در اخذ و تحصیل از خلیفه و جانشین آنحضرت زیرا که خلافت راهیچ معنی نیست مگر آنکه هر امریکه وظیفه مختلف باشد و ظیفه خلیفه نیز باشد و از جمله وظایف رسول صلی الله عليه وآلہ بیان احکام دین مبین و شرع متین و انحصار علم بآن احکام در اخذ و تحصیل از آن حضرت است پس از وظایف خلیفه آن حضرت نیز همین خواهد بود و خلیفه آن حضرت بنص اینحدیث و غیر اینحدیث هیچکس و هیچ چیز نیست مگر کتاب خدا و اهل بیت آن حضرت علیه وعلیهم الصـلـوـةـ ذـیـراـکـهـ گذاشتن این دو در میان امت بجز خلافة معنی مفید دیگری ندارد خصوصا که در بعض طرق حدیث بجز لفظ « تاریخ مختلف » مذکور است و علاوه بر این قضیه « ان تسکتم به مالن تضلوا » برای نمدعی دلیلیست قاطع و شاهدی است عادل

مطلوب دویم عترت و اهل بیت آنحضرت بیوندرزمانی که اینحدیث را فرمود مگر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام چنانکه سابقا اشاره بآن و بعض دلائل آن شد و حال اینکه احدی از مسلمین احدی را بجز این چهار بزرگوار ادعانکرده است که در زمان آن حضرت از اهل بیت آن حضرت محسوب می بوده باشد پس نه امام دیگر علیهم السلام را نیز مالز اهل بیت آن حضرت میشمادیم بتصدیق و تنصیص این چهار بزرگوار که بدلالت اینحدیث شریف و ادله عصمت و تطهیر و ولایت وغير آنها قول ایشان حق و مصدق

خاتمة

اعلم انی لست انکر طریقة اهل الاجتہاد جهلا منی بها ولا العدم بصیرتی فیها کلابل ما اقدمهت علی ذمہا الا بعد ما اطاعت علی طهہا و رهہا وبعد ما صارت فی البحث عن اصولهم المختربة ایاماً و قضیت فی صناعتهم اعواماً فانی به-ایعلمون بصیر ولا ینبئک مثل خبیر ثم ماذ کر ناکله انماه و فی شأن اهل الاجتہاد الرأی الناسین انفسہم فی استعلام الاحکام الى الائمه کلیلکل بالاستنباط من کلامهم بتاویل المتشابهات علی
الاصول المقرّرة عندهم

واهـا مقلدة هؤلاء المجتهدين الناسبون انفسہم اليهم المتمسكون باقاویلهم المفتون من کتبهم بعد موتهم من بعد ما سمعوا منهم أن لا قول للميت وأن قول الميت

است پس عنرت واهل بیت آنحضرت منحصر شد در این سیزده بزرگوار علیهم صلوات الله العزیزالجبار .

مطلوب سوم اذن ورخصت در تمسک بشقلین بعد از رسول صلی الله علیه وآلہ ثابت ومعلوم است باین حدیث شریف وغیر آن و در تمسک بغیر آنها ثابت و معلوم نیست بلکه منع اذن تمسک بغیر آنها ثابت ومعلوم است و همچنین هدایت یافتن و گمراه نشدن بسبب تمسک بشقلین باین حدیث وغیر آن معلوم و متحقق است و بغیر آنها معلوم و متحقق نیست بلکه ضلال و گراهی در تمسک بغیر آنها متحقق و معلوم است

مطلوب چهارم جزء مزیدی که از بعض طرق حدیث نقل کردیم دلالات میکند بر اینکه کتاب و عترت بایک دیگر متلازمین و دست بگردند و هر کسی از یکدیگر جدا نمیشوند تاروز قیامت واژ برای جدا نشدن ایشان از یکدیگر هیچ معنی معقول و منصود نیست مگر آنکه عترت از غیر کتاب حکم نمیکنند و بغیر آن عمل نمی نمایند و تفسیر و تاویل کتاب را ظواهر و بواسطه و اشارات و اطایف آنرا بجز عترت کسی نمیدانند و بیان نمیتوانند و میکنم و متشابه و ناسخ و منسخ و عام و خاص و فریضه و رخصت و مکنی و مدنی و حضری و سفری و سایر اصناف و اقسام آنرا کسی بجز ایشان نمی شناسد **لایهسه الاله مظہرون** پس چون این چهار مطلب دانسته شد معلوم و ثابت میشود که منحصر است هدایت حق بعد از رسول صلی الله علیه وآلہ در تمسک بشقلین و تمسک بایشان معنی ندارد مگر اخذ

علم با حکام دینیه و مسائل شرعیه ازایشان واخذ از کتاب فقط بدون بیان عترت کافی نیست و موجب هدایت نمی‌شود بلکه مودث‌گی و ضلالت است ذیراً که تقریر و تحقیق شد که کتاب باعترفت ملازم است واژاو جدا نمی‌شود و معنی آن نیز بیان شد پس اخذ از کتاب فقط نهادر اخذ کتاب خداست بلکه اخذ از آراء واهوae است واژین جهه است که در تفاسیر مفسرین و تاویلات مؤلیین اختلافات و اختلالات بسیار بلکه بیشمار است و حال اینکه در مرادات حضرت حق جل وعلا اختلافی و اختلالی معقول و متصور نیست پس بنابر آنچه که تقریر شد استنباط احکام از کتاب عزیز بدون بیان اهـل بیت علیهم السلام جایز نیست بلکه این وقوف است

واما اخذ اذاهل بيت عليهم السلام فقط بدون آنکه شاهدي بر قول ايشان از ظاهر کتاب باشد جايز بلکه واجب ولازم است زيرا که بدلالت اين حدیث شریف و ادله عصمت وطنها را و نحو آنها ثابت و منتعمل است که ايشان عليهم السلام بغير كتاب خدا قولی و عملی ندارند و بسا باشد که بتاویل باطنی قرآن که از رسول صلی الله عليه و آله بايشان رسیده است حکم فرمایند و ماندانیم و علاوه بر این مستفاد از احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه و قول کثیری از علماء ربانیین و مخلصین ائمه طاهرین صد وات الله عایهم اجمعین چنان است که از قرآن سور و آيات بسیار بلکه بیشتر از آنچه که در دست ماهست نقش و اسقاط شده است و قرآن تمام بی عیب و تقصی در نزد ايشان عليهم السلام است پس با

ومخالفه الاً جاحد

ثم ان اقاويل الاموات كما دریت مختلفة غایة الاختلاف وفتاویهم فی کتبهم متناقضة کمال النناقض بل الكتاب الواحد لمجتهد واحد في مسئلة واحدة مختلفة في الفتوى بحسب ابوابه ومتباينه وهذه الاختلافات تزايده يوماً فيوماً الى ماشاء الله انقرضاها والمقلدة وان كانوا يقولون في الاكثر على القول الاشهر الا ان هذه الشهرة ليست مما يصح الاعتماد لكونها غير مبنية على اصل بل انما يكون في الاكثر بالبحث والاتفاق او بتقارب صـاحب القول من السلطان او ما شابه ذلك من حوادث الدهور والآوان ويختلف بحسب الوضـاع والازمـان فرب مشهور لا اصل له ورب اصيل لم يشتهر ثم انهم لتعصيـهم الشـديد وغلـواـنـهـمـ فـىـ التـقـلـيدـ وـتـجـوـالـهـمـ فـىـ الضـلالـ الـبعـيدـ لاـ يـرـفـعـونـ إـلـىـ نـاصـحـ رـأـسـأـ وـلـاـ يـذـوقـونـ مـنـ شـرـابـ التـحـقـيقـ كـاسـاـ وـلـاـ يـلـجـئـونـ إـلـىـ رـكـنـ

هیئت که حکم ایشان از روی آیه باشد که در قرآن ماموجود نیست هرچند که قضیه نقش قرآن در زند علماء شیعه محل اختلاف و تناظر و تشارجر است و اینجا محل تحقیق آن نیست وبالجمله حکم از روی کتاب منحصر است بکسی که عالم کتاب در زند او است و آن کسی است که منزل بصاحب کتاب میفرماید **قل کفی بالله شهیداً** بینی و بینکم و من عنده علم **الكتاب** - فرمود و در خبر مستفیض از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که فرمود مثل اهل بیتی کمیل سفینه نوح من در کبها نجی و من تخلف عنها غرق هترجم گوید ترجمه حدیث چنین است که فرمود صفة اهل بیت من مانند صفة کشتی نوح است که هر کس که داخل شد در آن نجات یافت از طوفان و هر کس که روگرداند از آن و داخل نشد در آن غرق شدیں بدانکه این حدیث نیز در شهرت و صحیح در ماییز فریقین مانند حدیث شریف نقلین است و دلالت آن بر مدعی واضح و روشن است بدستیکه تمثیل و تشبیه اهل بیت علیهم السلام بکشتی نوح علیه السلام اقتضا کند که هر کس که داخل شود در ایشان نجات یابد و هر کس که از ایشان روگرداند و باز ماند غرق شود پس داخل شدن در اهل بیت علیهم السلام معنی ندارد مگر موالة و متابعة و اطاعة ایشان و تطبیق قول و عمل باقول و عمل ایشان در جمیع اقوال و احوال و اعمال و از برای تخلف از ایشان معنی متصور نیست مگر مخالفه ایشان در آنچه که ذکر شد و این اقتضا میکند وجوب اخذ احکام از احادیث ایشان علیهم السلام لاغیر پس نجانی که جزای دخول در ذمرة

وثيق ولا يقتدون بهن هو بالاقتداء حقيق بل انما يتبعون اهوائهم و يقتدون آبائهم
 يقتضي بعض اثر بعض حيثاً ولا يكادون يفهون حديثاً
 وليت شعرى من اذن لهم فى اتباع رأى من يجوز عليه الخطأ فى الرأى ثم
 اختيار احد اقوالهم بالاتفاق والبحث مع اختلافهم السخت آلة اذن لهم على الله
 يفترون أم تأمرهم احلامهم لهذا أم هم قوم طاغون ام عندهم خزائن رحمة ربكم
 ام هم المسيطرون أم لهم سلم يستمعون فيه فليات مستمعهم بسلطان مبين أم عندهم
 الغيب فهم يكتبون ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله كلام
 ذرهم في غمرتهم يعمرون

وحيث انتهت سفينتنا في بحر الاختلاف الى ساحل النجاة وجرت بنا الى منازل
 الهداة فلنرسلها عن الجريان ونمسك القلم عن الطغيان باسم الله هجريها و مرسيها و

ایشان ودر ولایت ایشان است نجاة از درگاه هاویه و غرقی که جزای تخلف از ایشان
 است غرق در درورطه عقوبات و هلكات اخربه خواهد بود اعاذهنالله من ذلك بر حمته انه حريم و دود
و فرمود و در احتجاج طبرسی اذحضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد است
 که در روز غدیر فرمود الا ان الحلال والحرام اکثر من ان احصیها واعرفها او آمر بالحلال
 وانهى عن الحرام في مقام واحد فامررت ان آخذ البيعة عليکم والاصفةة منکم لقبول ماجست
 بعدن الله في على امير المؤمنین والائمه من بعده يا معاشر الناس تدبروا القرآن وافهموا
 آیاته وانظروا في محکماته، ولا تنتظروا في مت الشاهاته فوالله لن یعن لكم ذواجه ولا يوضح لكم
 تفسیره الا الذي آنا آخذ بیده

مترجم گویید این حدیث شریف جزء یسیر است از حدیث طویلی که شیخ احمد ابن
 علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج خود اذحضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز غدیر در ضمن خطبه لمیغه طولانی فرمود و
 ترجمه جزء مذکور با توضیح اندکی چنین است که آگاه باشد بدرستیکه حلال و حرام
 بیش تراست از اینکه من بشمام آنها و شناسانم بشمام آنها و امر کنم بهم حلالها و
 نهی کنم از همه حرامها در یک ایستادنگاه پس چون این ممکن نبود از اینجهه امر کرده
 شده ام من از جانب خدای تعالی که بیعت بکیرم بر شما و دست در دست من گذارید از برای قبول
 کردن آنچه که من آورده ام آنرا از جانب خدای تعالی در باب علی که امیر مؤمنان است و امامان

الى ربک مهتمیه‌ها فیا بنی ار کب معنا وأدخل معاک من تبعنا لا اکراه فی الدين قد
تبین الرشد من الغی و تمیز القول المیت من القول الحی و کشف الغطاء من البین
والاح الصبح لذی عینین فان آمنوا بمثل ما آمنت به فقد اهتدوا وان تولوا فانما
هم فی شقاق ولئن اتبعت اهوائهم بعد ماجائیک من العلم فمالك من الله من
ولي ولا واق اطفأ السراج فقد طلع الصبح والحمد لله والصلوة على رسول
الله ثم على اهل بیت رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین ثم على دوایة
احکام الله ثم على من انتفع بمواعظ الله وتمت سفینة النجاة
وصار اسمها تاریخها اذا بدلت عشراتها با الاحد
وآحادها بالعشرات بدل الله سیئاتنا

حسنات و جعل حسناتنا درجات

بعد اذ او ایگروه مردمان تدبیر کنید در قرآن و بهمید آیات آنرا ونظر کنید در محکمات
آن ونظر مکنید در مشابهات آن پس بخدا سو گند که هر گزیان نکنند کسی از برای شما
زواجر قرآن را یعنی آیانی را که منع میکنند از مجرمات و مکروهات و روشن نمی فاید
احدى از برای شما تفسیر قرآن را مگراین کسیکه من دست اورا گرفته ام یعنی علی علیه
السلام تاینجا ترجمه جزء مذکور از حدیث است و دلالت آن بر مدعای مادردوموضع است
یکی قضیه حلال و حرام که مفاد سخن آنحضرت صلی الله علیه و آله آن است که چون ممکن
نیست از برای من بیان همه حلالها و حرامها بهمه احکام آنها از برای همه مردم که هستند
ومی باشند تارو ز قیامت پس از این نججه خدای تعالی امر کرده است مرا که امّه بعد از خود
در میان مردم نصب نمایم که معصوم باشند از جهل و کذب و خططا تا اهل هر عصری احکام
حلال و حرام خود را از ایشان توانند تحریص کردو اول ایشان علی علیه السلام است و دلاله
این سخن بر این حصار علم باحکام در امّه علیهم السلام و وجوب اخذ از ایشان نه غیر ایشان
حتی از احادیث مختلفه از ایشان خصوصاً در زمان غیبت قائم ایشان علیه و علیهم السلام واضح
و مستغنى از تقریر و بیان است ذرا که اگر جایز می بود اجتهداد در احکام و عمل بظنوں یا
اخذ از همچه دین و ظانین یا از غیر امّه علیهم السلام حتی صحابه هر آینه آنحضرت در آن
مقام بیان می فرمود و تبیین نمیفرمود اخذاز امّه علیهم السلام را (بقیه در صفحه مقابل است)

(بقيه ترجمه) وديگر قضيه منع از نظر در متشابهات قرآن و تعين امير المؤمنين عليه السلام از برای بيان زواجر قرآن واياضاح تفسير آن است پس اگر جائز ميبود تفسير با آراء و تأويل بعقول هر آينه بيان ميفرمود و تخصيص و حصر در امير المؤمنين عليه السلام نمغيره و دپ معلوم شد از اين حديث که استنباط احكام نظریه از قرآن و غير آن بدون آنکه دليلی و شاهدی از قول ائمه عليهم السلام بر آن باشد باطل و محض عصيان است **و من بعض الله و رسوله و يتعد حدوه فان له نار جهنم خالداً في راوله عذاب مهين فرمودونيز در احتجاج طبرسي از حضرت رسول عليه السلام روایت کرده است که فرمود «ايها الناس على بن ابيطالب فيكم بمنزلتى فقلدوه دينكم واطيعوه في جميع اموركم فان عنده جميع ماعلمني الله عزوجل من علمه وحكمه فسائلوه وتعلموا منه ومن اوصيائه»**

مترجم گويند ترجمة اين حديث شريف آن است که اي گروه مردمان على بن ابيطالب در ميان شما بمنزله من است پس تقلييد کنيد او را يعني قلاده اطاعة اورا بگردن خود آنرا زيد در دين خود و فرمان برداری کنيد او را در جميع امور خود پس بدرستی که در نزدا و است همه آنچه که تعلم کرده است خداوند عزوجل بمن از علم خود و حکم خود پس سؤال کنيد از او و علم بیاموزيد ازا و ازا او صياء او بعد ازا او تاينجا ترجمه حديث شريف است و دلالات آن تفصيلا بر مدعای ما واضح و روشن است و محتاج به تقرير نیست و اجمال آن اين است که آنحضرت عليه السلام امر کرده است مردمرا در جميع امور ايشان بتقلييد ائمه عليهم السلام و اطاعة ايشان و سؤال از ايشان و تعلم از ايشان پس هرگاه کسی در امری از امور بغیر قول ايشان عليهم السلام اعتقاد و عمل نماید مخالف امر رسول عليه السلام خواهد بود و مخالف آن حضرت مخالف خدا و مستحق آتش جهنم است چنانکه ميفرماید و من يشاقق الرسول عليه السلام الخ و اگر گوئی که شمول اين حدديث زمان حضور ائمه عليهم السلام را مسلم است و اما زمان غيبت امام عليه السلام از کجا و چگونه جواب گوئيم که شما مقبول و مسلم داريد علم رسول عليه السلام را بغيءت قائم عليه السلام و طول آن پس اگر در اين زمان تکليف

از برای مردم تکلیف دیگری بود غیر تکلیف زمان حضور ائمه علیهم السلام مانند عمل بظنوν و اجتهادات و نحو آن هر آینه بیان میفرمودیادر این حدیث یادروقت دیگر پس اگر میگوئید که بیان فرموده است فهمه اتوابرهانکم ان گفتتم صادقین و اگر میگوئید که بیان نفرموده است «**فقد ثبت المطلوب**» پس دعوی شما از چه رو واژچه را هست فمادا بعد الحق الا الضلال فرمود و از حضرت رسول ﷺ مروی است که فرمود «**لَا خِيْرٌ فِي الْعِيشِ إِلَّا فِي رَجْلِيْنِ عَالَمٍ مَطَاعٍ وَمَسْتَعِيْنَ**» روایت کرده است این حدیث اثقة الاسلام در کافی

مترجم گوید که ترجمه این حدیث شریف چنان است که هیچ خیری نیست در زندگی مگر در دو کس یکی عالمی که فرمان او را برند و دیگر شونده که نگاهدارنده باشد آنچه را که شنیده است این ترجمه حدیث است و دلالت آن بر مدعی از اینجهة است که منحصر است خیر در عالم و در متعلم بسماع از عالم که آنچه را که شنیده و آموخته در گوش هوش خود محفوظ دارد و فراموش نکند پس عمل بظن و اجتهاد برای داخل در هیچ یک از این دو موضوع نیست پس خیری در آن نخواهد بود و هر چه که خیری در آن نباشد لامحاله شری در آن خواهد بود یا الغو خواهد بود ولغو نیز باطل و منهی عن است چنانکه میفرماید **وَالَّذِينَ عَنِ الْلُّغُو** معرضون فرمود و از حضرت امیر المؤمنین ؑ مروی است که فرمود «**الآن العلم الذي هبط به آدم من السماء إلى الأرض و جميع ما فضل به النبيون إلى خاتم النبيين عندى و عند عترتى فain تباہ بکم بلain تذهبون**» روایت کرده است این حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود.

مترجم گوید که ترجمه حدیث چنان است که آگاه باشید بدرستی که آن علمی که آدم ؑ از آسمان بزمین فرود آورد و جمیع آنچه که تفضیل داده شدند بسبب آن پیغمبران تا حضرت خاتم النبیین ﷺ بر سایر خلائق همه آنها در نزد من و در نزد فرزندان من است پس در کجا سر گردان می شوید شما و بکجا میروید این ترجمه حدیث است و دلالت آن بر مدعی یکی از جهه آن است که محصور فرمود علم را

در خود و در امامان از فرزندان خود عليهم السلام دیگر آنکه تو بیخ و ملامت فرمود بر رفتن بجای دیگر یعنی بر اخذ علم و احکام از غیر خود و امامان از فرزندان خود عليهم السلام پس واجب گردانید اخذ علم و احکام را از خود و امامان از فرزندان خود عليهم السلام هر چند که از احادیث مؤثره ثابته از ایشان باشد و مراد از عترت آنحضرت یازده امام بعد از آنحضرت علیه و علیہم السلام اند زیرا که سایر فرزندان آنحضرت یاناقص بودند و یا جا هل محض و یهیچ یك عالم مفترض الطاعه نبود بضرورت المذهب و دیگر از این حدیث معلوم شد که هر چه که غیر علم است تیه است که عبارت از حیرت و سرگردانی باشد هر چند که ظنون اجتهادیه واستدلال بعقول ناقصه واهیه باشد که در لسان ائمه علیہم السلام معبر است بقياس و اول من فعله الوسواس الخناس نعوذ من شرہ برب الناس فرمود و روایت کرده است صدق و از حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام که فرمود من اخذ علمه من کتاب الله و سنته نبیه عليه السلام زالت الجبال قبل از یزول ومن اخذ دینه من افواه الرجال ردته الرجال و روایت کرده است این حدیث راثقة الاسلام در کافی نیز .

مترجم گویند ترجمه حدیث چنان است که هر کس که اخذ کند علم خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبر او عليهم السلام کنده شود کوهها از جای خود پیش از آنکه کنده شود آن کس از دین خود یعنی آن کس محکم تراست بر دین خود از کوهها بر جای خود و هر کس که اخذ کند دین خود را ازدهان مردمان بر گرداند او را مردمان از دین او این ترجمه حدیث است بالدک توضیحی و دلالت آن بر وجوب سماع از کتاب و سنته و منع از قول و عمل بتقلید غیر موصص و مبین و روشن است والله هو الحق المبين

فرهـ وـ دـ وـ نـیـز روایـت کـرـدـهـ اـسـتـ درـ کـافـیـ اـزـ حـضـرـتـ باـقـرـ عليه السلامـ کـهـ آـنـ حـضـرـتـ چـنـیـنـ تـلاـوتـ نـمـوـدـ اـطـیـعـوـاـ اللـهـ وـ اـطـیـعـوـاـ الـوـسـوـلـ وـ اوـلـیـ الـاـمـرـ منـکـمـ فـانـ خـفـهـ مـ تـنـازـعـاـ فـیـ اـمـرـ فـارـجـعـوـهـ الـىـ اللـهـ وـالـىـ الرـسـوـلـ وـالـىـ اوـلـیـ الـاـمـرـ منـکـمـ قالـ کـیـفـ یـأـمـرـ بـطـاعـهـمـ وـیـرـخـصـ فـیـ مـنـازـعـهـمـ انـماـ قـالـ ذـلـکـ لـلـمـأـمـوـرـیـنـ الـذـینـ قـیـلـهـمـ

اطیعواالله واطیعواالرسول

مترجم گوید در این جزء از آیه شریفه که میفرماید «بَايَهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطْبَعُوا
اللَّهَ واطْبَعُوا الرَّسُولَ وَأولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اختلافی و سخنی نیست و جزء بعد از آن در
قرآن متداول در میان ما اینچنین است فان تنازعتم فی شیء فردوه الى الله
والرسول ودر روایت علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام چنین است فان تنازعتم
فی شیء فردوه الى الله والی الرسول والی اولی الامر منکم ودر بعض نسخ حاکیه از
تفسیر علی بن ابراهیم بجای لفظ فردوه فارجعوه نوشته شده است ودر تفسیر عیاشی
بسند خود ودر کافی بدو سند روایت کرده از برید عجلی که حضرت باقر علیه السلام چنین
تلاوت فرمود فان خفتم تنازعًا فی امر فردوه الى الله والی الرسول والی اولی
الامر هنکم الا آنکه در بعض نسخ حاکیه از یکی از دو طریق ودر این نسخه که
در نزد مالاست از این رساله بجای لفظ فردوه فارجعوه مرقوم است و در بعضی از طرق
مذکوره که چون امام علیه السلام آیه را باین شکل تلاوت نمود و فرمود که چنین نازل
شده است پس مترجم گوید که چون ما این اخبار را صحیح و معتمد میدانیم بنا بر
اصول یکه سابقاً ذکر کردیم پس شکی نداریم که این جزء از آیه شریفه باین شکلی
که مذکور است در مصحف ما نازل نشده است بلکه بشکلی نازل شده است که
حاصل ترجمه ظاهریه آن این است که در هر امری که محل نزاع میشود رجوع کنید
بخدا و بر رسول و بصاحبان امر از خودتان ولکن بمالحظه اختلافاتی که در لفظ آن
است چنانکه ذکر شد مادر لفظ آن توقف داریم و واگذار می کنیم آنرا بخدا و
رسول علیهم السلام و ائمه علیهم السلام و اینکار از برای ماسهل است زیرا که ائمه علیهم السلام
مارا امر کرده اند که قرآن را تلاوت کنیم چنانچه از مردم آموخته ایم و معدله ایک این
اختلاف محل بمعنی نیز هست پس بحث در آن مهمی نمی باشد و بعد از آنکه حضرت
باقر علیه السلام آیه شریفه را بنحوی که برید از آن حضرت روایت کرده است تلاوت نمود
فرمود که چگونه امر میکند خدام مردم را بطاعة اولی الامر و رخصت میدهد ایشان را
در منازعه کردن با اولی الامر این است و جزا این نیست که فرموده است این ایکسانی که

امر کرده است ایشان را وایشان آن کسانی هستند که گفته شده است بایشان اطیعوالله و اطیعوالرسول در آیه شریفه تا اینجا ترجمه حديث شریف است با توضیح و تحقیق فی الجمله

پس بدانکه مراد آن حضرت از آن سخنی که در آخر حديث فرمود از آنجائیکه فرمود گیف به‌ماهر یعنی چگونه امر میکند تا آخر آن است که اگر آنچه که در مصحف مردم است فان آنرا عتم فی شیعی، فرد وہ الی الله والرسول ﷺ درست باشد لازم مباید که حاکم منحصر باشد در خدا و رسول پس همه امت حتی اولی الامر برابر ویکسان باشد با هم پس جایز باشد تنازع در احکام در میان اولی الامر وغیر ایشان وقول اولی الامر بر غیر ایشان حجه ولازم الاطاعه نباشد و این چگونه میتواند بود و حال اینکه خدایتعالی در صدر آیه امر کرده است مردمرا باطاعة اولی الامر مانند اطاعه خدا و رسول ﷺ پس آنچه که در مصحف مردم است از این جزء آیه که ذکر شد درست نیست و حق آنست که گفته شد که چنین نازل شده است «الی الله والی الرسول و الی اولی الامر منکم» تا اینکه متفاصل پاصدر آیه نباشد تا اینجا بیان مراد امام علیه السلام است

واما دلالت اینحدیث شریف بر مدعای ما از این راه است که واجب کرده است پروردگار جل ذکرہ بر بنده گان خود در هر امری که محل نزاع باشد فعلا یا قوه رجوع بخود و بر رسول خود ﷺ و باولی الامر را و گذشته از دلالة انبار متکاتره بلکه متواتره از فریقین شکی و شبھه نیست در نزد شیعه از اینکه مراد از اولی الامر ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان پس مراد از رجوع بخدا رجوع بكتاب خداست چنانکه در بعض روایات تصریح مان شده است و رجوع بررس-ول ﷺ و ائمه علیهم السلام رجوع بست و قول ایشان است پس حاصل آن شد که خدایتعالی امر کرده است بنده گان خود را در احکام شرعیه بلکه غیر شرعیه نیز که صاحب شأنی باشد ومحل نزاع باشد فعلایا قوه مانند احکام طبیه که رجوع نمایند بكتاب وسنة پس توجه خواهی گفت آیا خواهی گفت که خداوند سبحانه

حصر فرموده است مرجع احکامرا در کتاب و سنته یا خواهی گفت که امر مطلق است و افاده حصر نمیکند و اثبات شیئ نفی ما عداه نمینماید یا طرق دیگر غیر این دو طریق که فی الحقیقت دیگر طریقند نیز داریم مانند طرق عقل و اجماع و اجتہاد برأی وطن و نحواینها پس اگر قول اول را گوئی اقرار کرده خواهی بود بمدعای ما ومطلوب ما ثابت میشود و اگر قول ثانی را گوئی جواب گوئیم هاتوابر هانکم ان گنتم صادقین سخن بی دلیل را عقلا قبول نمیکنند اگر دلیلی بر طریقیت غیر کتاب و سنته از آنچه که گفتید یا نگفتید دارید بباورید مگر بعض دلائل علیله سخیفه و شباهات واهیه ضعیفه که در کتب خود ذکر کرده اید و ما عمدۀ آنها را در اینرساله و ترجمه آن باطل کرده ایم و باطل همه آنها از آشامیدن آب سرد گوارا از برای تشنه حریص آسانتر است بلکه دلیلی از ادله شما باقی نمانده است که خود شما آنرا با برادری یا نقضی باطل نکرده باشید

واگر گوئی که اینحدیث خبر واحد است و موجب علم و عمل نمیتواند بود و خصوصاً قرآن را که بآن نمیتوان ثابت کرد که چنانکه بوده است و خصوصاً که اختلاف چند در الفاظ حدیث هست و خصوصاً که قرآن ما معروف و متواتر است و طرح متواتر بخبر واحد نشاید پس چگونه شما استدلال می کنید باینحدیث بر مطلوب خود

جواب گوئیم که چنین باشد و مضمون اینحدیث نسبت بقرآن مجید ثابت و متحقق نباشد بلکه فرضاً اینحدیث ضعیف بلکه مجعلو باشد و آنچه که در قرآن متداول است از آیه شریفه درست باشد ولکن برای شما ثمری نمی بخشد و فایده ندارد بلکه آیه شریفه برهمین نحویکه در قرآن متداول است مطلوب ومدعی ما را ثابت می کند از دو موضع یکی آنکه میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس اگر شمامطاع و متبوع دیگر غیر خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام هی شناسید بنماید و ثابت کنید و دیگر آنجا که میفرماید فروده‌الى الله والرسول پس شکی نیست که رد بررسول بالملازمه شامل میشود رد باعده علیهم السلام زیرا که ایشان

علیهم السلام خلیفه آنحضرتند پس هرچه که وظیفه آن حضرت است وظیفه ایشان است پس شما اگر مرجعی غیر از خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام که فی الحقیقہ هرسه یک مرجع و یک طریقند می شناسید بیان کنید و ثابت نمائید تا مانیز متابعة شما کنیم بلکه آخر آیه شریفه که میفرماید ذالک خیر و احسن تأویل لا صریح است در اینکه بجز خدا و رسول و ائمه علیهم السلام مرجعی و مرادی نیست زیرا که حضرت حق جل ذکرها رد بسوی خود و بسوی ایشان علیهم السلام را در تأویل خیر و احسن شمرده است از غیر آن پس غیر طریق رد بسوی خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام لامحاله مرجوح است و ترجیح مرجوح بر راجح یا توسویه مرجوح بر راجح هر یک قبیح است عقلاً و خدا راضی نمیشود و نمی پسندد هیچ قبیحی راعقلاً و شرعاً و هر چهرا که خدای تعالی راضی نباشد بآن البته ساخت است بآن و نهی فرموده است از آن پس نتیجه مقدمات آنست که غیر طریق رد بسوی خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام یعنی سماع از کتاب و سنت از طرق عقلیة و غیره اما سخط خدا و نهی عنه باشد پس سالیک آن داخل باشد در این آیه کریمه ذلک بازهم اتبعوا ما اسخط الله و کرهو رضوانه فاحبیط اعمالهم

فرمود و نیز در کافی روایت کرده است از حضرت صادق ؑ که فرمود «کل علم لا يخرج من هذا البيت فهو باطل وأشار بيده الى بيته» و قال اذا اردت العلم الصحيح فخذ عن اهل البيت فنانار و بناء و اوتينا شرح الحكمه و فصل الخطاب ان الله اصطفينا و آتنا مالم يؤت احداً من العالمين

هر چهارم گوید ترجمه حدیث که مشتمل است بر دو حدیث چنان است که آن حضرت فرمود هر علمی که بیرون نیامده باشد از این خانه باطل است و اشاره فرمود بدست خود بسوی خانه خود و فرمود که چون علم صحیح را جوئی پس بگیر آنرا از اهل این خانه پس بدرستیکه مسا بار کرده شده ایم آنرا مانند شتر آبکش یعنی ماحاملان علم صحیحیم از جانب خدا پس فرمود و داده شده ایم شرح حکمت را و فصل خطاب را بدرستی که خدای تعالی بر گزید مارا بر همه خلافت و عطا فرمود بما آنچه را

که عطا نفرموده است با حدی از عالمیان این ترجمه حدیث است با اندک توضیحی و مراد از حکمت دلائل عقلیه واز فصل الخطاب دلائل لفظیه است چنانکه از مجموع احادیث و تفاسیر حاصل میشود و این دو مجتمع جمیع علوم صحیحه اعمال صالحه است و دلالة اینحدیث شریف بر مدعی و مطلوب ما واضح تر و روشن تر است از اینکه بیان کرده شود و بیانی صریحتر و شریحتر از آن نشاید **وما یذ کرالاولوالاباب** فرمود و در کافی روایت کرده است از حمزه طیار که او عرض کرد بر حضرت ابی عبد الله بعضی از خطبه های پدر بزرگوارش حضرت باقر **علیهم السلام** را تاچون رسید بموضعي از آن فرمود آن حضرت بحمزه که بس کن و باز ایست پس فرمود حضرت ابی عبدالله **علیهم السلام** « لا یسعکم فيما ینزل بکم هما لاتعلمون الا الکف عنہ و التثبت والردالی ائمه الهدی حتی یحکم و کم فیه علی القصد و یجلو عنکم فیه العمی و یعرفو کم فیه الحق » قال الله عزوجل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون **مترجم گوید** که ترجمه اینکلام آن حضرت چنان است که میفرماید جایز نیست شما را در آنچه وارد میشود شما را از آنچه که نمیدانید مگر بازداشت خود را از آن و توقف در آن و رجوع کردن بائمه هدی علیهم السلام تا اینکه محکم کنند شما را در آن براه راست و بردارند از شما در آن کوری جهل را بشناسانند بشما در آنواقعه حق را خدایتعالی میفرماید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون تا اینجا ترجمه کلام امام **علیهم السلام** است و تفسیر آید شریفه با بیان کافی و افی شافی در اول فصل گذشت و دلالة اینحدیث بروجوب رجوع در احکام باhadیث ائمه علیهم السلام و وجوب توقف و احتیاط در ما لانص فیه ومنع از اجتہاد و عمل بظفون و اصول مختروعه بیش و روشن است و محتاج نیست به بیان و تطویل والله یقول الحق وهو یهدی السبيل فرمود و نیز در کافی در باب ضلال روایت کرده است باسناد خود که حضرت صادق **علیهم السلام** فرمود «اما انه شرعیکم ان تقولوا بشیء مالم تسمعوه هنا

مترجم گوید ترجمه آنست که آگاه باشدید بدرستیکه شر بزر گیست بر شما

که بگوئید چیزی را مادامیکه نشنیده باشید از ما این ترجمه حدیث است دلالت آن نیز بروجوب سماع و حرمة اجتهاد برأی وطن و لزوم احتیاط در ما لانص فیه روشن و مستغنى از بیان است ولکن الله یهدی من یشاء فرمود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود «من دان الله بغير سماع عن صادق الزهه الله التيه الى العنا ومن ادعى سماعاً من غير الباب الذي فتحه الله فهو مشرك وذلك الباب المکنون على سر الله المکنون»

مترجم گوید ترجمه حدیث آنست که فرمود هر کس که پرسش کند خدا را بچیزیکه نشنیده باشد آنرا از صادقی لازم میگرداند خدای تعالی براو حیرت و سرگردانیرا تا اینکه بر نج و عذاب اندوه رکس که ادعا کند شنیدن را از غیر آن دری که خدای تعالی گشوده است پس او مشرك است بخدا و آن دری است که پوشیده شده است بر سر پنهان خدا این ترجمه حدیث است و مراد از صادق معصوم است زیرا که غیر معصوم لا محاله خالی نیست از احتمال گناه و هر گناهی چقول باشد و چه فعل منافي است با صادق بودن فاعل آن در بندگی خدا پس اطلاع صادق بروجه حقیقت براو نشاید چنانکه براهل بیان پوشیده نیست و علاوه بر این در تفسیر قول خدای تعالی و کونوامع الصادقین احادیث بسیار بطریق خاصه و عامه از رسول امین علیه السلام و ائمه صادقین علیهم السلام وارد شده است که مراد امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام اند و علاوه بر این چون شخص مکلف باشد بسماع از صادق پس احرار موضع بطور علم براو لازم باشد و علم قطعی صادقیت احادی بجز معصوم که تحرز او از کذب و خطای ببرهان قاطع ثابت شده است حاصل نمیشود و اما اگر معصوم امر کرده باشد باخذ از غیر معصوم پس اخذ ازاو فی الحقيقة عمل بقول معصوم است و اگر برخلاف حق باشد اعذار آن بر معصوم خواهد بود و اما آن با بی که اشاره بآن فرمودند شکی نیست که مراد از آن رسول علیهم السلام و ائمه علیهم السلام اند چنانکه در احادیث بسیار فرموده اند و بعضی از آنها در سوابق ذکر شد پس دلالت حدیث برصحر طریق در سماع از معصوم صریح و بین است و چون بادله و براهین ثابت شد که احادیث متداوله

دردست ما مانند کتب اربعه و امثال آنها قول معصومین علیهم السلام است و غیر از آنها از قول معصوم چیزی دردست نداریم و مکلف با حکام شرعیه نیز میباشیم پس ثابت شد وجوب عمل باین احادیث و حرمت عمل بغیر آنها از آنچه که دلیل شمرده اند آنرا یا غیر آنها و امام اعمل بکتاب عزیز پس هر چند که آنهم دیانت است بسماع از صادق ولکن در آن کلامی است که سابقاً مذکور گردیده ولب لباب آن این است که کتاب را علمی است و علم آن در نزد رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام است خاصه چنانکه خود فرموده است و هن عنده علم الكتاب فرمود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود «لایسع الناس حتی یسئلوا و یتفقهوا و یعرفوا امامهم و یسعهم ان یأخذوا بمانقول و ان کان تقبیه»

هترجمه گوید ترجمه حدیث شریف آن است که جایز نیست مرد هرا قولی و عملی تا اینکه سؤال کنند و تفکه نمایند و امام خود را بشناسند و جایز است مردم را که اخذ کنند و اعتقاد و عمل نمایند با آنچه که ما میگوئیم و هر چند که از روی تقبیه باشد این ترجمه حدیث است بالذک توضیحی و واضح تراز این چنان است که میفرماید شرط است در صحة اعتقادات و اعمال سه چیز یکی از آنها معرفة امام است و دیگر سؤال از امام یا کسی که امام نصب کرده باشد اورا خصوصاً یاعموماً و دیگر تفکه یعنی بکار بردن فهم چنانکه باید و شاید و مراد با آن در اینجا آن است که چون شخص حدیث معصوم علیهم السلام را شنید باید چنانکه اورا ممکن است فهم و دانش و بینش خود را در نکت وزوایا و خفا یای آن بکار ببرد مثلاً عموم و خصوص و اطلاق و تقييد و اجمال و بیان آنرا ملاحظه نماید و همچنین حقیقت و مجاز و اشتراك و اشتقاء آنرا و قرائئن جلیه و خفیه داخلیه و خارجیه آنرا بفهمد تا اینکه مراد را منطقاً و مفهوماً که اینبغی تحصیل نماید پس با وجود این سه شرط قول و عمل جایز و صحیح و بی خلل باشد و بعد از آن میفرماید که باید مردم تسلیم و اطاعت کنند گفته مارا و عمل کنند بهر چه که ما گفته ایم هر چند که از روی تقبیه گفته باشیم و باید که تعرض و تعلل نمایند تا اینجا ترجمه حدیث است با توضیحی بیشتر و دلالت آن بر

عدم رخصت در قول و عمل بدون معرفة امام و بدون سؤال از امام و بدون تفکه در کلام امام علیه السلام واضح و روشن است و همچنین دلالت آن بر تسلیم قول امام و عمل با آن هر چند که از روی تقبیه باشد بیش و هویت است و حاصل مدلول آن و جوب سماع و تسلیم مسموع است از حجج ذی الجلال در جمیع اقوال و اعمال ومادعا الكافرین الافق ضلال.

فرمود و روایت کرده است در کافی باسناد خود از زراره و محمد بن مسلم و برید عجلی که گفتند حضرت صادق علیه السلام فرمود بحمران بن اعین در جواب چیزی که سؤال کرده بود از آن حضرت «انما یهلك الناس لانهم لا يسئلون».

متوجه گوید ترجمه آن چنان است که اینست و جز این نیست هلاک می شوند مردم بعلة اینکه ایشان سؤال نمی کنند و دلاله حدیث بروجوب سؤال در احکام دینیه و مسائل شرعیه و جایز نبودن عمل بظنون عقلیه صریح و روشن است و اما اختصاص سؤال به عصوم عليهم السلام یا کسی که معمص آنرا نصب کرده باشد خصوصاً یا عموماً پس آن بــادله دیگر از عقل و نقــل معلوم و محقق است و محل شک وربــ نیست ولــکن الظالمين بــيات الله یــجحدون فرمود روایت کرده است محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی باسناد خود از حریز که گفت داخل شدم بر ابی حنیفه و در نزد او کتابهای بسیار بود که حاصل شده بود در میان من و او پس گفت بمن که این کتابها همگی در طلاق است من گفتم که ما همه اینها را جمع می کنیم یعنی مندرج و میدانیم در قول خدای تعالی^{یا} بــاب النبی اذا اطلقتهم النساء فطلقوهن لعدتهن و احصوا العدة ابو حنیفه گفت که تو نمیدانی چیزی را مگر برایت گفتم آری گفت چه می گوئی درینde مکاتبی که مکاتبه او بهزار درهم شده است پس نه صد و ندو نه درهم آنرا ادا کرده است پس زنائی ازاوسرزده است پس چگونه حد میز نی تو اور احد بندیه یا حد آزاد من گفتم که معین می کند حداورا حدیثی که خبرداد مر احمد بن مسلم از حضرت ابی عبداللــه جعفر علیه السلام که علی علیه السلام چنان بود که حد میزد مکاتب را بیک تازیانه و بثلث تازیانه و بنصف تازیانه و بعض تازیانه بقدر آنچه ادا کرده بود از مال المکاتبه

پس ابوحنیفه گفت که هر آینه بپرسم از تو مسئله را که در آنچیزی وارد نشده باشد پس چه میگوئی در شتریکه از دریا بیرون آید حلال است یا حرام گفتم اگر هم خواهد شتر نباشد بلکه گاو باشد حیوانیکه از دریا بیرون آید اگر فلس داشته باشد ما آنرا میخوریم والا نمیخوریم .

مترجم ۲- وید اینحدیث دلالت میکند بالفحوى بر اینکه اصحاب ائمه علیهم السلام بغیر تول معصوم که از خود ایشان علیهم السلام شنیده باشند یا از راوی ثقه که از ایشان روایت کرده باشد عمل نمیکردند و معروف از ایشان در آن از منه چنین بوده است بحدیکه مطعون عامه واقع شدند در این باب ومعلوم است که تحرز ایشان از عمل بغیر قول معصوم نبوده است مگر بعلة نهی ایشان علیهم السلام از آن پس بقضیه اشتراک در تکلیف ثابت میشود که این نهی شامل است اهل زمان غیبت امام علیہ السلام را بباب مفتوح از برای اخذ بقول معصوم علیهم السلام اهل زمان غیبت را منحصر است در احادیث مأثوره موروثه از ایشان علیهم السلام که در میان قدماه شیعه معروف و متدالوی بوده است و عمده واکثر آنها کتب اربعه و سایر کتب صدوق علیه الرحمه و نهج البلاغه و محسن بر قی و امثال اینها است از کتبی که الیوم در میان ما هست و دست ما با آنها میرسد بلکه همین مقدار از احادیث ایشان که در دست ما هست و تناول آن مارا ممکن است عموماً و خصوصاً کافی و وافی است مارا در تمام آنچه که محتاجیم مابا ان از احکام بتفصیلی که سابقاً شرح یافت و الله المنة على ذلك وله الحمد في الآخرة وال الأولى فرمودو اخبار از این قبيل از شماره بیرون است **مترجم ۳-** وید که بلی اخباریکه دلالت میکند بر حصر طریق علم و احکام دینیه و مسائل شرعیه در اخذ از قول معصوم علیهم السلام هر چند که بواسطه ثقه باشد عدم کفایت غیر اینظریق از طرق در مقام دیانت و عبودیت بسیار بسیار بلکه بیرون از حدشمار است گذشته از بسیاری از آیات قرآنیه که صریح و ظاهر در این مطلبند و گذشته از براهین و دلائل عقلیه که دلالت قاطعه بر آن دارند و آنچه که از اخبار مذکوره در دست ماهست توان گفت که از هزار متجاوز است بعضی از آنها در این قصل

از این‌ساله مذکور شد و برخ دیگری در این‌فصل و فصل دیگر مذکور خواهد شد و شاید که جمله از آنها را هم فقیر مترجم در بعض تذییلات اضافه نماید و این‌قدار از برای تنبیه ز کی عاقل و هدایت ضال عاقل کافی و کافل است و باقی را در محال خود تبع میتوان نمود **والله المستعان**

فرمه‌ود و روایت کرده است شیخ صدوق در کتاب **اکمال الدین از محمد بن محمد بن عاصم رضی الله عنہ** که گفت خبرداد مارا محمد بن یعقوب کلینی از اسحق بن یعقوب که گفت سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنہ و روایت کرده است این‌حدیث را احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی ایضاً در کتاب احتجاج و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی در کتاب رجال خود و شیخ طوسی در اختیار رجال کشی از اسحق ابن یعقوب که گفت سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری (رضی الله عنہ) که پرساند از برای من خدمت حضرت حجۃ صلوات الله وسلام علیه مکتوبی را که سؤال کرده بودم در آن از مسائلی که مشکل شده بود برمن پس وارد شد در توقيع مبارک بخط مولای ماحضرت صاحب الزمان علیه الصلوۃ والسلام که مرقوم فرموده بودند اما آنچه که سؤال کرده بودی از آن خدا تورا ارشاد کند و توفیق دهد تا ینكه فرمود «اما الحوادث الواقعه فارجعوا فيها الى رواة حدیثنا فانهم حجتی عليکم وانا حجۃ اللہ علیہم»

مترجم گوید ترجیه کلام معجز نظام آن امام اعلی مقام و آن خلیفه ملک علام وبقیه اهل بیت کرام علیه وعلى آباء الطاهرين افضل الصلة واکمل النعیمة والسلام چنان است که می‌فرماید راما حوادثیکه واقع می‌شود شمارا پس رجوع کنید در آنها بر این حدیث ما پس بدستیکه ایشان حجۃ منتدب رشما ومن حجۃ خدایم بر ایشان و در بعض طرق حدیث بجای «وانا حجۃ اللہ علیہم» چنین است «کما ان حجۃ اللہ» پس بنا بر این ترجمه چنانست که ایشان حجۃ منتدب رشما چنانکه من حجۃ خدایم و در این‌حدیث شریف ذکر چند مطلب لازم است بعون الله تعالى

مطلوب اول در صحة سند این‌حدیث در نزد احادی از شیعه شبهه و دغدغه نیست

نه از محدثین و نه از فقهاء بلکه از قطعیات ایشان است که اینکلام کلام امام علیهم السلام است و جمع کثیری از عظاماء محدثین آنرا روایت کرده‌اند

مطلوب دویم مراد از رواة حدیث ایشان علیهم السلام کسانی هستند که معروفند بر روایت حدیث اهل بیت علیهم السلام و اینکار صناعت و شأن و عادت ایشان است بحدیکه معنون باین عنوان گردیده اند نه هر کسی که اتفاقاً حدیثی از احادیث ایشان را در کتاب خود ذکر کرده باشد یا بلکه کتابی هم در حدیث نوشته باشد چه بمجرد تحریر یا تقریر چند حدیث عنوان راوی حدیث متحقق نمی‌شود و اعتباری بر روایت چنین کسی نیست زیرا که تا کسی تمرن و تعود در امری نداشته باشد صحّه و سقم افراد و جزئیات آن امر و نکت و قرائی خفیه آنها و خصایص و خصوصیات ظاهریه و باطنیه آنها را ادراک و تمییز نماید و بصیرت و خبرت تامه در آن بهم نمیرساند تا محل اعتبار و اعتماد باشد و شکی نیست که اینقدر در راوی حدیث مطلوب است تا در مقام اخذ احکام شرعیه از روایات او معتمد و معتبر باشد و البته معلوم است که شیخ طوسی و معاصرین او و مقدمین بر او از محدثین شیعه در این مرتبه از این امر بوده اند و متاخرین از او بودن ایشان در این مرتبه ثابت نیست واما اعتبار ثقه بودن راوی هر چند که ظاهر این حدیث دلالت بر آن ندارد ولکن از ادلۀ عقلیه و نقلیه مستفاد و ثابت گردیده است

مطلوب سوم آیا بودن روات حدیث حجۃ امام علیهم السلام بر مردم چه معنی دارد آیا حجۃ بودن ایشان همان در اخذ احکام دینیه و مسائل شرعیه است یا آنکه در تمام وظائف امامت نیابت و خلافة دارند ظاهر حدیث شریف همان معنی اول است و معنی ثانی ثابت و متحقق نیست

مطلوب چهارم از آنچه که ذکر شد معلوم می‌شود که فقهاء اصولیه از شیعه که تعبیر از ایشان بمجهودهای می‌شود داخل در رواة حدیث اهل بیت علیهم السلام که امر بر جویع بایشان شده است نیستند هر چند که بعضی از احادیث ایشان علیهم السلام را در کتب خود ذکر کرده باشند بد عمله یکی آنکه مأمون نیسـت فتوای

ایشان از اینکه بآراء خود در آن حکم کرده باشند و دیگر آنکه خود ایشان اقرار دارند باینکه عنوان ایشان در حکم و فتوای روایت نیست بلکه رأی و اجتهاد بظنوں واصول است واز اینجهه استکه میگویند چون مجتهد بمیرد قول او نیز مرده است و باطل شده است پس تقلید او ابتداءاً یا مطلقاً جایز نیست پس با وجود این ادعای ایشان نیابت عامه را از امام علیهم السلام در جمیع وظائف امامت چگونه است و از چه جهه است ان **هذا الاختلاق و افتراق على الله سیجز بهم وصفہ . م اذنه حکیم علیهم** مطلب پنجم در حدیث شریف فرقی نیست در میان راوی حی و میت بلکه موت راوی موجب هیچ شکی و شبّه در اعتبار روایت او نمیشود زیرا که چون راوی بمیرد روایت او که قول معصوم علیهم السلام است نه میمیرد و همیشه زنده و پاینده است والآن باستی که اعتباری بر روایات قدماء محدثین نباشد و تالی باطل است بالاتفاق بل بالضروة بلکه میگوئیم که چون عدل ثقه از شیعه که رخصة در عمل کردن بفتواتی او حاصل است فتوائی بدھد پس بمیرد آن عدل ثقه رخصت در عمل بفتواتی او باقیست مانند فتاوی صدوق در کتاب من لا يحضره الفقيه و هدایه و نحو آنها چنانکه قلیلی از مجتهدین مانند صاحب قوانین وغیر او اقرار بآن کرده اند حتی گفته اند که تقلید مجتهد میت ابتداء جایز است و بالجمله ادعای فرق در میان حی و میت چه راوی باشد و چه رأی واهی و بیوجه و بی اصل است

مطلوب ششم در روایات معتبره مختلفه متعارضه اگر ممکن باشد ترجیح بم-رجحات منصوصه پس معین است آن و الا حکم تخییر است چنانکه در بعض احادیث وارد است و بیان این مطلب سابقاً سابقاً مشروح شده است و ذلك من فضل الله علينا ولكن اکثر الناس لا يعلمون فرمود و در رجال کشی و در اختیار رجال او روایت کرده است باسناد خود از احمد بن حاتم ابن ماهویه که گفت نوشتم من بخدمت آن حضرت یعنی ابی الحسن ثالث که امام علی نقی علیهم السلام است سؤال کرده بودم از آن حضرت که از کنم معاالم دین خودرا و برادر احمد نیز خدمت آن حضرت چنین نوشته بود و سؤال کرده بود پس نوشتم آن حضرت بسوی ایشان

در جواب که فهمیدم آنچه را که ذکر کرده بودید پس اعتماد کنید در دین خود
بر کسیکه پیر شده باشد در دوستی ما و هر کسی که بسیار پیشی گرفته باشد در امر
ولایت مایس بدرستی که ایشان کفایت میکنندشمارا ان شاء الله و روایت کرده است
ثقة الاسلام کلینی از محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی هردو از عبدالله بن جعفر
حمیری که گفت حاضر شدیم من و شیخ ابو عمر و در نزه احمد بن اسحق - مترجم
گوید مراد از شیخ ابی عمر و عثمان بن سعید است - تا اینکه گفت خبرداد
من ابوعلی احمد بن اسحق از ابی الحسن علیه السلام و مراد حضرت هادی علیه السلام است
گفت احمد که سؤال کردم و گفتم بآن حضرت که با کی معامله کنم و از کی اخذ
کنم احکام دین خود را و گفتار که را قبول کنم پس فرمود آن حضرت باو که عمری
یعنی عثمان بن سعید ثقہ و معتمد من است پس هر چه را که از جانب من برساند
بتوازن من رسانیده و هر چه را که بتوبگوید از جانب من پس از خود من بتوبگفته
خواهد بود یعنی گفته او بعینه گفته من است پس بشنو ازا و فرمان برداری کن او
را پس بدرستی که او محل اعتماد و محل امانت است و نیز عبدالله گفت که خبرداد مردا
ابو علی یعنی احمد بن اسحاق که او سؤال کرد از حضرت ابی محمد امام یازدهم
صلوات الله وسلامه علیه مثل همین سؤال را پس فرمود آن حضرت باو که عمری
یعنی عثمان بن سعید و پسرش یعنی محمد دهردو محل اعتماد نمند پس هر چهرا برسانند
تورا از جانب من از من رسانیده اند و هر چهرا که بتوبگویند پس از قول من گفته خواهند
بود یعنی گفتار ایشان گفتار من است پس بشنو گفتار ایشان را واطاعه کن ایشان را
پس بدرستی که ایشان هردو معتمد و امین میباشند تا آخر حدیث و روایت کرده است
احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از حضرت امام حسن
زکی عسکری صلوات الله وسلامه علیه و در تفسیر خود آن حضرت وارد است که
فرمود آن حضرت که فرمود حضرت امام حسین علیه افضل الصلة والسلام که
هر کس که پرستاری و نگهداری کند یتیمی از یتیمان مارا که بریده باشد او را از
ما بلاهای ما که سبب غایب شدن و پنهان شدن ما گردیده باشد یعنی یکی از شیعیان

مارا که بواسطه جور و غلبه دشمنان دست ایشان بدامن مانمیرسد پس باو برساند از علوم ما که بخود اور سیده تاینکه اورا برآ راست و درست ارشاد و هدایت کند در جزای اینکار فرماید خداوند عزوجل ای بنده کریم مواساة کننده من سزاوارترم بکرم کردن از تو پس فرماید که ای ملاعکه من بگردانید از برای این بنده در بهشت هاشماره هر حرفی که باآن بنده من آموخته هزارهزار قصر و با آن همراه بگردانید آنچه را که شایسته است بحال او از سایر نعمتها

و نیز روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی از عمر بن حنظله از حضرت صدق علیه السلام گفت پرسیدم از آنحضرت که دومرد از اصحاب ما یعنی از شیعه درمیان ایشان نزاعی واقع میشود در باب دینی یا میراثی پس بحکومت میروند بنزد سلطان یا بسوی قاضیان مخالفین آیا رواست این یا نه فرمود آن حضرت هر کسیکه حکومت ببرد بنزد طاغوت یعنی سرکشان از دین خدا پس حکم کند طاغوت از برای او و او بحکم طاغوت مالیرا بگیرد پس این است و جز این نیست که حرام گرفته و خورده هر چند که حق او ثابت باشد یعنی طاغوت بحق حکم کرده باشد از برای او زیرا که او گرفته است آن مال را بحکم طاغوت وحال آنکه خدای تعالی امر تیرده است مرد مرا که کافر شوند بطاغوت عمر گفت که عرض کردم پس چکنند ایندو نفر که نزاع دارند فرمود پس نظر کنید بسوی کسیکه از خودشما باشد یعنی شیعه باشد که راوی احادیث ما باشد و نظر کرده باشد در آنچه که هم حلال کرده ایم یا حرام کرده ایم و احکام ما را دانسته باشد پس باین راضی شوند مردم بچنین کسی که حکم کننده در مابین ایشان باشد پس بدرستی که من گردانید چنین دسی را عموماً بر شما حاکم پس چون حکم کند چنین کسی بحکم مأوقب کرده نشود از او پس این است و جز این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده شده و برمادر کرده شده و هر کسی که رد کند بر ما یعنی قبول نکند امر و حکم ما را پس چنان است که رد کرده باشد بر خدا و او بمنزله شرک بخدا است و خواهد آمد تمام حدیث در محل دیگران شاء الله

و نیز روایت کرده در کافی باسناد خود از محمد بن حکیم که گفت عرض کردم
 بحضرت ابی الحسن امام موسی کاظم مولوات الله علیه فدای تو گردم ماشیعیان فقیه
 شده ایم در دین و خدام را بواسطه وجود مبارک شما اهل بیت بی نیاز گردانیده
 از سایر مردم حتی اینکه چنان است که جماعتی از ما هستند که هر آینه چون در
 مجالس می نشینند نمی پرسد یکی از ایشان مسئله را از آن دیگری مگر آنکه هم
 آن مسئله وهم جواب آن در نزد اوحاض است و جواب میدهد در جمله آنچه که خداوند
 هفت نهاده بر ما بواسطه شما اهل بیت تا آخر حدیث و نیز روایت کرده در کافی
 باسناد خود از سماعه از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام که گفت عرض کردم
 با نحضرت اصلاح ک الله بدرستیکه ماشیعیان جمع میشویم ومذا کرہ میکنیم آنچه را
 که در نزد هاست از علم دین پس وارد نمیشود برمما و رو نمیدهد مارا چیزی مگر
 آنکه در نزد مادر باب آن چیز حکمی هست که نوشته ایم آنرا یعنی حکم هر قضیه
 در کتابهای ماشیعیان مسطور است و این از جمله انعامه ائم است که خدا بمن افرموده
 بواسطه شما اهل بیت و باز در کافی باسناد خود روایت کرده از ابی بصیر که گفت
 شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بنویسید آنچه را که فرامیگیرید از ما پس
 بدرستیکه شما نمیتوانید در خاطر نگاهدارید تا اینکه بنویسید و نیز در کافی روایت
 کرده باسناد خود از عبید بن زراره که گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام خوب نگاه
 دارید کتابهات از پس بدرستی که شما زود است که محتاج خواهید شد آنها و نیز
 در کافی روایت کرده از احمسی از حضرت صادق علیه السلام که فرمود دل انسان اعتماد و
 خاطر جمعی دارد بر کتابت .

مترجم گوید مراد آنست که احادیث را بنویسید که چون بدیگران برسد
 اعتماد و اطمینان تام با آنها داشته باشند زیرا که آنقدر یکه انسان بکتابت اعتماد می
 کند بنقل از شفاه نمیکند البته فرمود و نیز روایت کرده است در کافی از مفضل بن
 عمر که گفت فرمود بمن حضرت صادق علیه السلام که بنویس و پراکنده کن علم خود
 را در میان برادران خود از شیعیان و چون خواهی مرد بمیراث بگذار کتابهای خود

را از برای فرزندان خود پس بدرستیکه خواهد آمد بر مردم روزگار هرجی که انس نمیگیرند در آن زمان مگر بکتابهای خود و نیز روایت کرده است در کافی باستان خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود یک‌دیگر را دیدن و احوال پرسی کنید پس بدرستیکه در دیدار شما یک دیگر از نده داشتن دلهای شما است و یاد کردن احادیث ما خواهد بود و احادیث عامه‌یان میکند بعضی از شما را با بعضی پس چن‌انچه با احادیث ما چنگ در زنید و بگیرید درست کار و رستگار خواهید بود و اگر آنرا واگذار بدو رواز آن بتاید گمراه وهلاک خواهید شد پس اخذ و تمسک کنید با احادیث ما و من برستگار شدن شما ضاهن

و نیز روایت کرده در کافی از محمد بن حسن بن ابی خالد شیخوله که گفت عرض کردم بحضرت ابی جعفر ثانی یعنی امام مجتبی مد تقی جواد صلوات الله وسلامه علیه که فدائی تو گردم بدرستی که بزرگان گذشته‌ها روایتهای بسیار کرده‌اند از حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام و چون در آن زمانها تقدیمه از دشمنان بسیار سخت بود کتابهای خود را پنهان داشتند پس روایت نکردند مردم آن کتابهای را از ایشان و چون مردند آن کتابهای بمارسید مراد او آن بود که آیامیر سدمارا که روایت کنیم از آن کتابهای اینکه کسی آنها را از برای ماروایت نکرده و اجازه روایت آنها را بمناداده پس به حضور بدست آوردند آن کتب با آنکه یقین داریم که این کتب از آن بزرگان است جایز است که عمل کنیم با آنها و روایت کنیم از آنها یانه فرمود آن حضرت حدیث کنید با آن کتابهای یعنی روایت کنید احادیث آنها را پس بدرستی که آن کتابهای راست و درست است.

مصطفی علیه الرحمه میفرماید و در این حدیث دلالة واضحه است بر صحه اعتقاد بر کتابها و عمل کردن با آنچه که در آنها است از احکام در وقتی که آن کتابها صحیح باشد یعنی راوی آنها ثقة مأمون باشد تمامتی شود بمعصوم علیه السلام و فرمود حضرت باقر صلوات الله علیه بآبان بن تغلب بن شیعیان در مسجد بنی قیائل علیهم السلام و فتوی بدده مردم را پس بدرستی که من دوست میدارم که به بینم مانند تو کسی را در میان شیعیان خود فرمود

حضرت صادق علیه السلام بفیض بن مختار که چون حدیث کردن مارا با خود خواهی پس بر تو باد باین شخصی که نشسته است یعنی ملازم او باش و اشاره فرمود بدست خود بسوی مردی از اصحاب خود فیض گفت که پس من سؤال کردم از رفقای خود از اسم آن شخص گفته‌نم که او زرارة بن اعین است و فرمود حضرت صادق علیه السلام که خدارحمت کند زرارة بن اعین را که اگر زراره و نظراء او نبودند هر آینه که نه می‌شد و از میان میرفت احادیث پدرم علیه السلام و نیز فرمود آن حضرت که هیچ کس زنده نکرد ذکرها اهل بیت را و احادیث پدرها مگر زرارة و ابو بصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معویه عجلی اینها یمند حافظان دین خدا و امینان پدرم بر احکام حلال و حرام خدا و فرمود آن حضرت که گروهی بودند و هستند که پدر بزرگوارم امین کرده بود ایشان را بر حلال و حرام خدا و بودند ایشان صندوق علم آن حضرت وامر و زهم ایشان چنین اند در نزد من ایشان امینان سرمندیاران پدر منند براستی و درستی چون خدای تعالی عذابی و بلائی با هل زمین اراده فرماید یعنی چون اهل زمین مستحق عذاب و بلاگردند بواسطه وجود اینگروه خدا آن عذاب و بلا را از ایشان بگرداند ایشان ستار گان شیعیان منند در حال زندگانی و بعد از مردن یعنی بعد از مردن ایشان هم شیعیان بنور احادیث ایشان راه می‌روند و هدایت می‌یابند زنده می‌کنند ایشان یاد پدر بزرگوار مرا بپر کت ایشان بر همیار و زایل می‌کنند خدا هر بدعتی را ایشان بر طرف می‌کنند و نابود می‌گردانند از این دین می‌ین بر خود بستن باطل گویند گانرا یعنی چون کسانی که بباطل ادعای خلافه و امامت می‌کنند خواهند که دعوی خود را محکم و مستقر وامر خود را جاری و نافذ گردانند در همه مردم اینگروه نمی‌گذارند که چنین شود بلکه بحجج با هر دلایل واضحه قاهره دلهای بسیاری از مردم را که قابل هدایتند از ایشان بر همیگردانند و امر ایشان را مغتنم و مختل می‌گردانند و دیگر بر طرف و نابود می‌کنند از این دین تأویل غالیان را یعنی چون غالیان در دین که در عقاید حقه از حد عدل و وسط گذشتند می‌بل بجانب افراط نموده سخنان غیر مرضی در حق ائمه علیهم السلام یادیگران از بزرگان دین یا اعیان مخالفین مانند ائمه اربعه ایشان و مشایخ صوفیه و ائمه الهمه

گویند و آیات قرآنیه و احادیث معصومیه را موافق سخن خود تأویل کنند اینگروه تاویلات ایشان را رد کنند و بدلاً لئ و بر اهین قاطعه بطلان سخنه‌ای ایشان را ثابت نمایند و نگذارند که بسیاری از قلوب واذهان که قابل هدایت و محل تابش نور ایمان است میل بایشان و سخنان ایشان نموده گمراه شوند.

مترجم گوید اصل کلام در حدیث چنین است ینفون عن هذا الدين انتقال المبطلين و تأویل الغالين این تفسیر یکه از آن کرده شد از این فقیر حیراست نه از مصنف عليه الرحمه تامشتبه نشود ببر گشتم بر سر حدیث پس بعد از این کلام گریست آنحضرت راوی گفت که عرض کردم که کیستند اینگروه فرمود که از جمله ایشان که درودهای پی درپی خداور حمت او بر ایشان باد در حال زندگی و مردگی برید عجلی وزرار و ابو بصیر و محمد بن مسلم میباشند و فرمود آنحضرت که مژدهه خبستان را یعنی کسانی را که بسیار باز گشت کننده گانند بسوی خدا ایشان برید عجلی و ابو بصیر لیث بن بختی مرادی و محمد بن مسلم ثقی و وزراة بن اعین هستند چهار نجیبان و امینان خدا بر حلال او و حرام او که اگر اینها بودند هر آینه منقطع و مندرس میشد آثار بنت یعنی دین پیغمبر از میان مردم بر طرف وضعیف می شد و فرمود آنحضرت بعد الله بن ابی یغفور چونکه عرض کرد که آنحضرت بدرستی که چنین نیست که در هر ساعتی من خدمت شما بر سر و ممکن نیست مرادم وقت آمدن بنزد شما و بساهست که میآید مرادی از شیعیان شما و می پرسد از من مسئله را و نیست در نزد من هر آنچه که می پرسد فرمود چه مانع است تو را از رجوع کردن به محمد بن مسلم ثقی پس بدرستی که او شنیده است احادیث را از پدرم و بود در نزد اوصاح بجا و آبرو و فرمود بشعیب عقر قوفی چونکه عرض کرد بآن حضرت هر گاه که محتاج شویم ما که سؤال کنیم از چیزی پس از که سؤال کنیم فرمود بر تو باد بملازمه اسدی یعنی ابابصیر و مردی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود میخهای زمین شریعه و کوههای بلند دین چهار نفرند محمد بن مسام و برید بن معویه و لیث البختی المرادی وزراة بن اعین

و روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بیاموزید و فراگیرید علم را از حمالان علم و بیاموزانید آنرا برادر انتان از مؤمنان چنانکه آموزانده اند آنرا بشمامعلماء و نیز روایت کرده است از آن حضرت که فرمود نظر کنید این علمی را که دارید که از که بازمیگیرید آنرا یعنی نباید که علم را از همه کس اخذ کرد و فراگرفت پس بدرستی که در میان شیعیان ما اهل بیت در زمان هر خلفی یعنی در عصر هر امامی چند نفر عدل درست کار راست گفتار هستند که بر طرف و نابود میگردانند از این دین تحریف غالیان و انتحال مبطلان و تأویل جاهلان را

مترجم گویید تفسیر انتحال مبطلان در سابق گذشت و مراد بتحریف غالیان آن است که غالیان چون خواهند که کلام حق را موافق اهواء فاسده و آراء کاسده خود نمایند آنرا تحریف کنند یعنی تغییر و تبدیلی در لفظ یا معنای آن بدهند و تأویل جاهلان چنان است که چون شخص جاهم عاری از علم معنی کلام حق را نداند بنظر قاصر خور تأویلی از برای آن بگرداند یعنی برای خود آن را تفسیر و توجیه نماید و این هردو موجب ضلال و هلاک مردم گردد پس اینعدول بحجج و براهین قاطعه و علم و احوال ساطعه خود این سه امر را از قلوب واذهان مردم زایل و منتفی گردانند و مردم را بطریق حق مستقیم ارشاد و هدایت نمایند

فرمود و در کافی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود خواسته است خداوند عالم که جاری کند و تدبیر نماید اشیا را مگر با سباب پس گردانیده است از برای هر چیزی سببی و گردانیده است از برای هر سببی شرحی و گردانیده است از برای هر شرحی علمی و گردانیده است از برای هر علمی با بی سخن گوینده که می‌شناسد آن باب راه رکسی که شناخته است آن را ونمی‌شناسد هر کسی که نشناخته است آن باب رسول خدا علیه السلام و بعد از آن حضرت مائیم و روایت کرده است سید رضی رضی اللہ عنہ در نهج البلاغه که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که مائیم شعار یعنی علامات خدا و مائیم خزانه داران علم خدا و مائیم درهائی که از آنها باید داخل شد تا بخدا

رسید والبته داخل نشوید خانه‌های آنها پس هر کسی که داخل شود خانه‌هار از غیر درهای آن او را سارف نامند پس فرمود مصف علیه الرحمه تا غیر اینها که ذکر شد از احادیث و روایات باین مضماین و آن بیشتر از آن است که توان ضبط کرد وبشماره در آورد و مشهور تر و روشن تر است از اینکه پنهان بماندو ظاهر و منجلی نشود و آشکار تر و واضح تر است از اینکه روایت کرده شود یعنی مضماین و مفاهیم آنها چنان بر اهل علم و ارباب نظر ثابت و متحقق است که حاجتی بر روایت کردن و ذکر نمودن آنها ندارند و زواد است که خواهیم افزود و زیاد کرد تورا از این گونه احادیث در باب ذم اجتهاد ان شاء الله تعالى

فصل هشتم

در ذکر جمله‌های آیات و اخبار دست کله دلالت گنده‌اند بر این ایات

مشابه و بیان حکم آن

مشابه آن کلامی است که ظاهر نباشد آن معنایی که متکلم قصد کرده از آن مترجم گوید توضیح آن این است که لفظ نسبت بمعنی از حیث دلالة آن بر او بر سه قسم است صریح و ظاهر و مجمل صریح آنست که دلالت او بر معنایی که از او اراده شود چنان واضح و روشن باشد که احتمال اراده معنی دیگر از آن نزد در نزد سامع کقوله تعالی ان الله على كل شيء قدير والله بكل شيء علیم و مانتدا بینها و ظاهر آن است که اراده دو معنی یا بیشتر از آن محتمل باشد و لکن یکی از آن معانی در نظر سامع روشن تر باشد و احتمال اراده آن قوی تر باشد پس آن لفظ را نسبت بآن معنی که روشن تر است ظاهر گویند و نسبت بآن معنی که روشن نیست و احتمال آن ضعیف تر است مأول نامند و مجمل آن است که اراده دو معنی یا بیشتر از آن محتمل باشد و هیچ یک از آن معانی از دیگری در نظر سامع روشن تر و احتمال آن قوی تر نباشد و محتاج باشد دانستن مراد از آن بیان خود متکلم و اجمال لفظ گاه باشد که از خود متکلم بجهة حکمتی و مصلحتی دادرشده باشد و گاه باشد که از جهة

خارجیه به مرسيده پاشد و گاه باشد که لفظ در نزد مخاطبین بآن که در زمان و مکان خطاب حاضر باشند متین باشد بواسطه قرینه که از برای ایشان موجود باشد و در نزد غیر ایشان بواسطه فقد آن قرینه مجمل گردد و با پاشد که اجمال از جهه اشتباه در عین در عین لفظ باشد که معلوم نباشد که این لفظ از متكلم بچه حروف یا بچه صیغه صادر شده و یا آنکه صیغه معلوم باشد ولکن مشترک باشد میان اسم فاعل و اسم معقول یاد میان معلوم و مجهول مثلاً وغیر اینها از اصناف اشتراک صیغه و باسا باشد که لفظ مشترک باشد در میان چند معنی باشتر اک لفظی بحسب وضع لغه و سامع قادر قرینه معینه مراد باشد و یا آنکه لفظ معنی حقیقی و مجازی داشته باشد و معنی مجازی آن در شهرت و احتمال اراده مساوی معنی حقیقی باشد و قرینه بر تعیین مراد از برای سامع نباشد و باسا باشد که لفظ مشترک معنی باشد چون کلمی در میان افراد خود پس عام یا مطلق باشد پس نسبت بعض افراد ظاهر یا صريح باشد و نسبت ببعض دیگر مجمل باشد باین معنی که سامع بسبب مشکل کی شک داشته باشد در اراده متكلم آنرا نیز مانند افراد دیگر وغیر اینها از صور اجمال

وبالجمله مجمل آن است که مراد متكلم از آن در نزد سامع واضح یا ظاهر نباشد پس مجمل را بجمعیع اقسامه متشابه گویند چنانکه مصنف عليه الرحمه تفسیر کرد و متشابه بدین جهه گویند که معانی آن که در نظر مخاطب محتمل است که مراد متكلم باشد همگی دروضوح و عدم وضوح شبید بیکدیگرند چنانکه واضح است.

فرمود و حکم آن یعنی متشابه آن است که رد کرده شود بسوی محکم اگر یافت شود و آن محکم در حمل متشابه بر آن مانند تأویل متشابه است از اهلش یعنی همچنان است که اهل آن بیان مراد از آن را کرده باشند و اگر محکمی یافت نشود که حمل بر آن شود و اگداشته میشود متشابه بر حال خود از تشابه یعنی بتشابه خود گداشته میشود و تعیین یکی از معانی محتمله آن نسبت باراده منکلم نمیشود پس بدرستی که عمل محکم از برای مکلف که خالی از شببه باشد در همین است که متشابه را بر تشابه خود بگذارد و تعیین مراد از آن نکندورد کرده میشود علم آن بخدا و احتیاط

کرده میشود در عمل و جایز نیست تأویل آن یعنی بیان معنای مراد از آن از برای غیر اهل تأویل بجهة نهی که رسیده است از آن.

مترجم گوید محاکم در مقابل مشابه چنانکه در قرآن مجید نیز در آیه شریفه که خواهد ذکر شد وارد است عبارت است از کلامی که صریح باشد در مراد متكلم یا ظاهر باشد بطوری که نفس راسکون و اطمینان بآن حاصل شود و علم عادی که ادنی مراتب علم است و مانع از احتمال ضعیفی که محل اعتماء نفس نباشد بمتصل خود نیست عبارت از آن است یاد رجہ بالآخر از آن از درجات علم بآن حاصل گردد وبالجمله محاکم آن لفظی است که چون سامع بشنود مراد متكلمر از آن بفهمد بطوری که نفس او را در آن تزلزلی و تردیدی نباشد پس توضیح عبارت مصف عليه الرحمه این است که چون در آیات و اخبار کلام مشابهی یافته شود که مراد از آن معلوم و ظاهر نباشد پس چنانچه آیه محکمه یا حدیث محکمی بوده باشد که تواند بیان مراد را از آن مشابه کند باید حمل بر آن کرد و مراد را از آن استفاده نمود و این مانند آن است که مراد از این مشابه را از خود صاحب کلام سؤال کرده باشی و بیان نموده باشد و اگر کلام محکمی از آیات و اخبار در کار نباشد که بیان آنرا نماید باید در معنی مراد از آن مشابه توقف و تأمل نمود و علم آنرا بخدای تعالی و حجج و خلفای او که اهل آنند واگذار کرد و نماید که از پیش خود برأی و مظهنه خود حمل بریکی از معانی محتمله آن نمود و در مقام عمل هر گاه از عملیات باشد باید احتیاط کرد که چون چنین کنی چنان است که بآیه محکمه یا حدیث محکمی عمل کرده باشی زیرا که آنچه که محکم و بی شبہ است در مشابه همان توقف و احتیاط است و آیات و اخبار محکمه در این باب وارد شده است چنانکه ذکر خواهد شد ان شاء الله

و نیز مترجم گوید که عمل باحتیاط در مشابهات و موارد شبہات اگر واجب باشد چنانکه محل کلام و نظر است لامحاله مشروط است با مکان بلکه تيسر آن و اما در صوره امتناع آن مثل آنکه هر دو باشد امر در میان وجوب و حرمة و یا آنکه مورد حکم مالی باشد از میراث وغیره هر دو در مابین دو نفر یا بیشتر و مانند

اینها که احتیاط در آن نتوان کرد و همکندا در صوره لزوم عسر و حرج که منفی اندر دین مبین حکم شبہ البته احتیاط نخواهد بود بلکه مرجع و ملجاً یکی از اصول محکمه واردہ در شرع متین خواهد بود مانند کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی و لاینقض اليقین بالشك و الناس فى سعة مما لا يعلمون ولاضرر فى الاسلام و القرعه لکل امر مشکل و امثال اینها که در غایه کثرت و منجی ومخلص از ضلالت و حیرت می باشند و له الحمد على ذلك

فرمود و بسا باشد که لفظ متشابه رادر محکم متعارض استعمال کنند یعنی جون ذو حدیث بین الدالله که در حکم مختلف باشند یا آیه یا حدیثی که در حد حجیت باشد چنین باشند حکم آن قضیه را که مورد آن دو دلیل متعارض است متشا به گویند مانند اخبار مختلفه که در قضایای کثیره وارد است و حکم آن بعد از تمام کردن همه مراتب ترجیح که از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و ارد شده خیار است یعنی مخیر بودن مکلف در عمل کردن بهر یک از متعارضین یا متعارضات

هترجم گوید شکی و ریبی نیست در ورود احادیث مختلفه متعارضه در قضایای کثیره بلکه اکثر قضایا و وقایع از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و در اینکه این اختلافات از ایشان علیهم السلام بجهة حکم ومصالح و فوائد یست که عاید و واصل بشیعیان ایشان بوده و میباشد از حفظ دماء و اعراض ایشان وغیرذلك چنانکه خود ایشان علیهم السلام در احادیث بسیار همین رأی بیان فرموده اند و بعد از آن هم بسیار است که سؤال شده است از آن بزرگواران وخصوصاً از حضرت صادق صلوات الله علیهم اجمعین که ما با خلاف احادیث شما چکنیم و چگونه عمل نمائیم در جواب سؤالات متفرقه سائلین که هر یک از ایشان در وقتی سؤال کرده بود مرجحاتی از برای عمل کردن با اخبار مختلفه بیان فرموده اند که از آن جمله موافقة حدیث است با قرآن و دیگر موافقت حدیث است با سنت ثابتہ از حضرت نبوی ﷺ و دیگر مخالفة حدیث است با فتاوی و آراء عامه عمیازاد هم الله علیهم اجمعین و مخالفت آن است با

میل سلاطین و حکام ایشان و دیگر اشتہار روات حدیث است در میان اصحاب ائمه علیهم السلام که راویان احادیث ایشانند و دیگر موافق حدیث است باحتیاط و احوط بودن آن از معارض و دیگر احدث بودن آنست از معارض و دیگر اعلم بودن راوی حدیث است از راوی معارض و همچنین اعدل بودن واورع بودن او از آن وغیراینها از مر جحات منصوصه که در احادیث مذکور است باینمعنی که چون دریکی از دو حدیث متعارض یکی یا بیشتر از این مر جحات یافت شود مقدم است آن حدیث در عمل کردن بر آن دیگری که فاقد مر جح است و چون دو حدیث متعارض یافت شود که از هیچیک از آنها هیچیک از مر جحات یافت نشود و یا آنکه یافت شود ولکن هر مر جحیک در یکی از آنها باشد در آن دیگری نیز باشد و یا آنکه دریکی از آنها یکی از این مر جحات باشد و در آن دیگری مر جح دیگر باشد و لکن این دو مر جح در قوه ترجیح متساوی باشند

وبالجمله دو حدیث چنان باشند که هیچیک را بر دیگری بمراجحت از مر جح امن منصوصه نتوان ترجیح داد پس در این صورت مخیر است مکاف در عمل کردن بهریک از ایندو حدیث که خواهد این بیان اجمال عبارت مصنف عليه الرحمه است که ترجمه شد ولکن در اینجا چند سخن است

اول آنکه قول مصنف عليه الرحمه وقد يطلق المتشابه على المحكم الذي تعارضت ادلته اعم است از اخبار بلکه شامل آیات محکمه قرآنی نیز میشود و از اینججه بود که در ترجمه این عبارت تمثیل با آید و حدیث متعارضین زدیم هر چند که بعد از آن مصنف رحمة الله از این تعمیم عدول کرد و مورد بحث را - خصوص اخبار گردانید ولکن جای عدول و اعراض از این تعمیم نبود زیرا که تعارض کتاب و سنت نیز محل پبحث و نظر است و ترجیح و تقدیم هیچ یا ک ضروری نیست پس میگوئیم که چون در حکم قضیه حدیث صحیحی باقر آن معارضه کند و در دلالت نیز هردو در یک درجه باشند باینمعنی که هر دو ظاهر یا هر دو صریح باشند آیا در مقام عمل ترجیح با کدام یک از آنها است اصولیه از فقهاء ما کتابرا مقدم میدارند به - رجح

آنکه سند آن قطعی و سند حدیث ظنی است و شاید که بعضی از اخباریه نیز با ایشان موافقت کرده باشد چنانکه از کلام بعضی از ایشان مینماید و اهل حق و تحقیق از اخباریه در فرض مذکور حدیث را ترجیح میدهند و مقدم میدارند بمرجح اینکه قرآن در خانه آباده نبوت و رسالت و امامت و ولایت نازل شده و علم بحقائق تنزیل و تأویل و تفسیر آن و عام و خاص ومطلق و مقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن آن مختص با ایشان است و دیگر برآ البته در آن راهی و روئی نیست پس چون حکمی از آن بزرگواران علیهم السلام صادر شود برخلاف ظاهر قرآن البته معلوم است که در مدلول قرآن یکی از علل مذکوره از نسخ و تخصیص و تقیید و غیرها متطرق است و الاحاشا حاشا که ایشان علیهم السلام مخالفة کتاب الله را نموده باشند تعالوا عن ذلك علواً كَبِيرًا چنانکه خود ایشان علیهم السلام در اخبار بسیار منع ونهی فرموده‌اند از عمل کردن بظواهر کتاب بدون تفسیر و بیان از ایشان علیهم السلام و این قول در نزد این فقیر مختار و معتمد است

واما حججه خصم که ذکر شد جواب آن این است که چون حدیث یا غیر حدیث دلیل قطعی بر حججه وی قائم شده رچند که خود او ظنی السند باشد در حکم قطعی السند خواهد بود و در قوہ از دلیلی که خود او قطعی السند باشد کمتر نخواهد بود چنانکه مقتضای اصول شما است و مفروض ما در محل بحث حدیث صحیحی است که در نزد ما و شما حججه باشد ولا محاله حججه آن بادله قطعیه از کتاب و عقل و اجماع بلکه ضرورت ثابت گردیده هر چند که فرضًا چنانکه شما میگوئید خود حدیث ظنی السند باشد ولکن ما بفضل الله تعالى وله الحمد بادله قطعیه یقینیه ثابت و متحقق کرده‌ایم که احادیث مرویه از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین که از دست عدول و ثقات و امناء شیعه هانند ثقة الاسلام کلینی و صدوین و شیخین و امثال ایشان بیرون آمده و حکم بصحت و حججه آن کرده‌اند علمی السند و معلوم الصدور از ایشان علیهم السلام میباشند نه مظنون هر چند که علم و یقین ما بصدور آنها در قوه بدرجه علم و یقین بصدور کتاب کریم فرسد بجهة تفاوت درجات علم و یقین

چنانکه درسابق مشروحاً بیان شد

سخن دوم در قول مصنف علیه الرحمه که گفت حکم تعارض بعد از استیفاء همه مراتب ترجیح که در نصوص وارد شده خیار است اینکلام صحیح و مسلم است بچند شرط که هیچیک از آنها متحقّق نیست پس مضمون اینکلام نیز مسلم و محقق نخواهد بود **شرط اول** آنکه همه مراتب ترجیح را از آنچه که در این ترجمه ذکر شد و آنچه که ذکر نشده از مرجحات منصوبه دریک مجلس از امام علیهم السلام صدور یافته باشد بترتیب معلومی که کاشف باشد از مراتب قوه وضعف آنها نسبت بیگدیگر ولکن مسلم و معلوم است عدم تتحقق این شرط زیرا که اخبار ترجیح مختلف و متعارضند در غایت اختلاف چنانکه در بعضی از آنها بعضی از مرجحات مذکور است که در بعض دیگر مذکور نیست و در بعضی اتفاق یکی از مرجحات شده و در بعضی بد مردح یا بیشتر ولکن همه آنها حاوی وفا نیست و حدیثی که متنضم همه آنها باشد بما نرسیده و در بعضی از آنها مرجحات مذکوره بترتیبی ذکر شده و در بعض دیگر همان مرجحات برخلاف آن ترتیب مذکور است

شرط دوم بر تقدیر تسلیم تتحقق شرط اول آنست که تحقیق همه این مرجحات در احادیث متعارضه وجود نداشته باشد و لکن مسلم و بی شبہ است که ممتنع و متعذر است زیرا که فناوی و اقوال فقهاء عامه در هر قضیه در زمان هریک از ائمه عليهم السلام و همچنین میل هر حاکمی و سلطانی از ایشان در هر زمانی در نزد ما معلوم و مجتمع نیست تا اینکه مادردو حدیث متعارض که در قضیه وارد شده بدانیم که کدام یک موافق باتفاقه است و کدام یک مخالف تا که آنرا ترجیح بدهیم چه بسا هست که در قضیه دو حدیث متعارض وارد میشود که هریک موافق فتوی بعضی از فقهاء عامه است و ما نمیدانیم که در زمان صدور ایندو حدیث کدام یک از ایندو قول غالب و مشهور بوده و بسا باشد که یکی از آنها موافق با فتوی فقهاء ایشان و دیگری موافق با میل حکام و سلاطین ایشان باشد پس ترجیح با کدام یک از آنها خواهد بود و همچنین است کلام در حدیث مشهور حدیث شاذ بدرستی که بعد از

اندراس و انطomas و افتقاد همه آن کتب و اصول اصحاب، عظام ائمه کرام علیهم السلام و تابعین ایشان تا اوایل غیبت کبری که در کتب و فهارس رجالیه کثیری از آنها مذکور است واکثر مذکور نیست البته نمی توان علم بلکه مظنه حاصل نمود باینکه احادیثی که از هر امامی مرویست در زمان او علیهم السلام کدام یک از آنها در میان رواة مشهورو کدام یک شاذ بوده بلکه شاید که اینعلم مختص باهل همان زمان و زمان تالی آن مثلا بوده و همچنین است کلام در اعلمیت و اعدالت و اورعیت بعضی از رواة نسبت به بعضی و همچنین احد ثبت یکی از دو حدیث که از یک امام علیهم السلام وارد شده باشد در اغلب معلوم نمیشود وهكذا موافقة و مخالفة سنة نیز در بسیاری از قضایا مارا معلوم نیست زیرا که اولا در بسیاری از آنها نمیدانیم که سنت نبویه صلوات الله علیه و آله و سلم بر چه جاری بوده و در بعضی از آنها هم که سنت آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم بدست آمده باشد احتمال نسخ در آن می دهیم چنانکه خود ایشان فروع داشتند پس از دو حدیث مختلف موافق و مخالف سنة معلوم نخواهد شد

واما موافقة و مخالفة کتاب زیاده بر آنچه که در سخن اول مذکور داشتیم از احتمال نسخ و تخصیص وغیرهما میگوئیم که اکثر قضایا و وقایع در ظاهر کتاب میین مذکور و میین نیست تا اینکه مرجح تواند باشد و شاید که در قلیلی از موارد تعارض مرجح تواند بود وبالجمله در اکثر موارد تعارض بلکه درغیر قلیلی از آنها ترجیح بمرجحات منصوصه از برای ماممکن نیست

شرط سوم ورود ترتیب سليم مستقیم غیر معارض در مرجحات از ایشان علیهم السلام معلوم و مسلم است عدم آن چنانکه گذشت پس بسیار است که در هر یک از دو حدیث متعارض یکی از مرجحات یافت شود غیر یک دیگر و یا از جهه عدم ثبوت ترتیب در میان آنها ندانیم که کدام یک اقوی است از دیگری مثل آنکه یکی از دو حدیث مثلا مخالف عامه وهم مخالف کتاب و سنت باشد و دیگری موافق هردو باشد پس ترجیح با کدام یک از آنها خواهد بود با اینکه ترتیب میان ایندو مرجح مختلف است در احادیث پس از جهه فقد این شرط ترجیح در کثیری از موارد

تعارض از مساقط خواهد بود

و بالجمله بعد از فقدان اين سه شرط معلوم و واضح ميشود که و جوب ترجيح به رجحات منصوصه در اکثر احادیث متعارضه بلکه غير قليلی از آنها ازما و امثال ما ز مردم يک دور و مهجورند از زمان صدور احکام که ممنتهی ميشود با ایل غیبت کبری ساقط است پس حکم در آنها تخییر خواهد بود البته بلکه شیخ مشایخ شیعه ثقة الاسلام کلینی در اول کافی فرموده است عباراتی را که عنقریب خواهد ذکر شد و در آن فرموده است که ما از احادیثی که موافق با کتاب خدا باشد و احادیثی که مخالف با عame باشد و احادیثی که مشهور بوده است روایت آنها در زمان ائمه علیهم السلام در مقابله معارضات آنها نمی شناسیم مگر کمتر آنها را نمی بایم چیزی را که فرا گیرنده ترجیح و بی شبہ ترجیح محکم تر باشد از اینکه علم همه آنها را رد کنیم بخود امام علیه الصلوة والسلام و گوئیم که حق و باطل واقوی و اتصف احادیث را خودشان هیدانند و بس و ما از پیش خود از روی ظن و تخمین و مرجحات عقلیه ترجیح و تقدیم نکنیم بعضی از آنها را بر بعضی و قبول کنیم آنچه را وسعة و راحة بخشیده اند مارا در آن از اینکه در دو حدیث مختلف متعارض فرموده اند بهریک از آن دو حدیث که اخذ و عمل کنید از باب تسلیم جایز است شمارا و در وسعت میباشد تمام شد حاصل مضمون عبارت پس از این سخن ظاهر و معلوم میشود صحة آنچه که ذکر شد از اینکه باب ترجیح بر ما مسدود است الا في اقل قلیل زیرا که چون مانند شیخ ثقة الاسلام کسیکه تمام عمر او در زمان غيبة صغیری باشد که زمان اعظم و اجلاء ثقات محدثین بلکه زمان نواب اربعه بوده است و در بلد ایشان که بغداد است نیز متوطن بوده مرجحات احادیث بر وی مشتبه و احادیث راجحه را از مرجوحه کمتر شناسد با آن جلاله قدر و طول باعی که در علم حدیث و ضبط و جمع آن داشته که حتی علماء عامه تصدیق و گواهی بآن داده اند بلکه او را در احیاء مذهب شیعه تالی تلو حضرت مولانا الرضا علیه السلام گردانیده اند دیگر ما که هزار سال تقریباً بعد از او آمده ایم و قطه از بحر او و ذره از هراو نیستیم در کجا مانده ایم و چه خواهیم

کرد و چه خواهیم گفت بقول شاعر

آنجا که عقاب پر بریند
از پشه لاغری چه خیزد

سخن سوم از آنچه که وارد است بر کلام مصف عليه الرحمة آن است که

آنچه که فرمود از ترتیب تغییر بر استیفاء همه مراتب ترجیح متوقف است براینکه ترجیح در احادیث متعارضه واجب باشد و مراد ایشان علیهم السلام از امر باعمال مرجحات و جوب باشد و رخصت در ترك آن و در جواز تغییر مطلقاً نباشد ولکن ظاهر بلکه متحقق از ادله خلاف آن و بودن امر بترجیح بروجدر جهان واستحباب است حتی در حق مخاطبین باین احادیث شفاهان در زمان صدور چه رسید بمردمی که بعد از آنها آمدند و می‌آیند

و بالجمله ترجیح در احادیث متعارضه از احکام مستحبه باشد و دلیل بر آن

چندوجه است :

اول آنکه اگر اعمال مرجحات واجب ولازم بودی بایستی که همه آنها بدون زیاده و نقصان در احادیث این باب یا اکثر آنها یا بعض آنها ولا اقل دریکی از آنها مجهتمع و منضبط باشدو البته معلوم است که چنین نیست

دوم آنکه بایستی که این مرجحات بترتیب مضمبوطی ذکر شده باشد و بر خلاف آن است چنانکه پوشیده نیست و دلیل بر لزوم ایندو امر آن است که چون این حکم یعنی ترجیح در احادیث متعارضه از احکام مهمه و از اصول معظمه دین و مذهب است نه مانند مسائل فرعیه عملیه که جهل آن و خطاء در آن از بعض ناس موجب ضرار و انکسار فاحش در دین و مذهب نباشد بلکه چنین حکمی جهل آن و خطاء در آن از علماء ورؤسائے دین و مذهب که تقریع فروع بر اصول واستنباط احکام از آنها و نشر و ترویج احکام بدست ایشان است البته هادم و مخرب بنیان دین و مذهب باشد پس بایستی که این مرجحات چون واجب باشد اعمال آنها بالاجتماع و بترتیب صحیح در نزد ایشان مضمبوط و معلوم باشد و چون چنین نباشد پس وجوب در آن متحقق نباشد و اگر گوئی که شاید اجماع و ترتیب در آنها متحقق و منضبط بوده و

بعد از زمان ائمه علیهم السلام مختفی و مشتبه شده واز دست رفته گوئیم که این احتمال بیجا بلکه عین خطأ است زیرا که هر کس که اخبار این باب را بکترتها مطالعه کند خواهد دانست که اجتماع و ترتیب در مرجحات در زمان هیچ یک از ائمه علیهم السلام و در نزد هیچیک از اصحاب ایشان موجود نبوده والا البته نقل میکردن و نقل آن مشهور و در کتب احادیث مذکور می گردید زیرا که مردمیکه در نقل روایت احکام صغیره غیر خطیره شرع مانند مستحبات حمام رفتن و بیت الخلا رفتن مثلا سعی و اهتمام تام داشته باشد در نقل روایت چنین امر مهمی و اصل معظمی که بنای اکثر احکام دین و مذهب بر آن است هسامحه و تقصیر نخواهد ورزید بلی چون در بعضی از احکام تغییر محل و موضع ندارد بلکه شاید که در نزد شارع مقدس خلاف عدل باشد مانند دیون و مواریث و نحو آنها از حقوق ناس که محل تباخل و تنازع ایشان میشود بلکه باید که حکم شرع در آن معلوم و معین باشد مرجحات متعارضه در آنها بالاجتماع والترتیب در بعض احادیث مانند حدیث عمر بن حنظله که عنقریب ذکر میشود وغیر آن مذکور و مضبوط است و اینججه است که در آخر حدیث ابن حنظله میفرماید که اگر هیچیک از مرجحات در یکی از دو حدیث متعارض نباشد باید حکم آن را توقيف وتأخیر داشت تا بمقابلات امام ^{علیهم السلام} که حکم قضیه را بیان فرماید وامر بتغییر در آن تقدیم نداز آنجا که موضوع این حدیث حقوق ناس است مانند دین و میراث مثلا چون مالی مشتبه باشد حکم آن که حق زید است یا عمرو و هر یک از دو حدیث متعارض دلالت بریکی از آنها کند نه دیگری و حاکم مخیر باشد در دادن آن بهر یک که خواهد پس بیکی از آنها بدهد و فی الحقيقة در حکم واقعی شرعی حق آن دیگری باشد البته در این حکم جور بر آن دیگری شده که از حق خود محروم گردیده و اینجور از طرف شرع بر وی شده خواهد بود والبته این روابا شد پس تعمیم این حدیث نسبت بهمه احادیث متعارضه مشکل بلکه بی محل است

وچه سوم اختلاف احادیث ترجیح است چه اختلاف شدیدی نه از یک جهه

بلکه از جهات بسیار چنانکه سابقاً نیز اشاره با آن رفت مثل آنکه در بسیاری از آنها یکی از مرجحات مذکوره است و در بعضی دو مرجح و در بعضی بیشتر و آنچه که در بعضی از آنها مذکور است در بعضی دیگر مذکور نیست اختلاف در ترتیب آنها و در بسیاری از آنها مرجحی مذکور نیست بلکه فقط امر بتخییر است از باب تسلیم و این اختلافات البته منافی است با وجوب تعیینی از دو جهه یکی آنکه امریرا که واجب معین باشد و خصوصاً که از اصول معظمه و مبنای محکمه اکثر احکام شرعیه محترم باشد بیان آن باختلاف و انگهی چنین اختلافاتی از حکیم علیم روا و شایسته نباشد و دیگر آنکه اگر ترجیح در احادیث متعارضه واجب باشد پس چون خود احادیث ترجیح نیز مختلف و متعارضند پس اعمال مرجحات در آنها نیز واجب باشد پس بسا باشد که لازم آید دوری اتمانع یا استلزم حجیت حدیث عدم حجیت آنرا چنانکه واضح است بر هر کسیکه مطالعه و تأمل نماید آنها را و اما وجوب تخيیری باین معنی که مامنحیر باشیم در اعمال هر یک از مرجحات که خواهیم پس آنهم عین تخيیر است از اول امر و موافق مطلوب ما و مخالف کلام مصنف عليه ال حمه خواهد بود و معدله وجه چهارم که خواهد آمد منافی آن است و لکن استیجاب هم که مادر آنها قائل شویم باز بر وجه تخيیر خواهد بود در مابین آنها نه تعیین.

وجه چهارم امر ایشان ﷺ در بسیاری از احادیث این باب باخذ و عمل بهر یک از دو حدیث متعارض از باب تسلیم توسعیاً و تخيیر باخلو آنها از ذکر مرجح و امر بترجیح پس چون اخبار ترجیح را حمل بر استیجاب کنیم هم عمل با آنها کرده باشیم و هم با خبر توسعی و تخيیر و اگر آن احادیث را حمل بر و جوب کنیم هر چند که وجوب تخيیری باشد لازم آید برم که این احادیث را طرح کنیم پس شق اول البته اولی واقرب است زیرا که جمع میان احادیث تاممکن باشد اولی است از طرح بالضرورة.

وجه پنجم آنکه اغلب اخبار علاجیه اگر همه آنها نباشد مشتمل است بر سؤال و جواب باین معنی که سائل سؤال کرده از علاج تعارض و اختلاف در احادیث و امام عليه السلام

جواب فرموده و چنین نیست که آن بزر گواران علیهم السلام ابتداءاً امر بعلاج فرموده باشد و حال آنکه شایسته سزاوار چنان بود که در چنین امری از امور مهمه دین که فی الحقيقة از اصول دین است یعنی از فروع امامت محدود و محسوب است مانند اکثر مطالب متعلقه باصول دین تکریراً و تأکیداً امر ابتدائی بآن فرموده باشد و اینوجه اگر دلیل بر مطلب نباشد مؤید البته خواهد بود وزیاده بر این دراین ترجمه اطاله اینمطلب سزاوار نیست و تطویل و تکمیل آنرا بروجه مستقیم و مستوفی محل دیگری بلکه رساله مفرد بايدوشاید و امید است که خداوند توفیق دهد ان شاء الله

قرمز و اما الشبهات مکلف در کیفیت عمل کردن بعد از دانستن حکم شرعی پس جایز است اجتهاد در آن بجهة رخصتی که بآن وارد شده و بجهة لازم آمدن شکی و دشواری اگر اجتهاد نکند در آن و این مانند آن است که تعارض کند با هامارات جهه کعبه از برای نماز گذار و امارات ضرر رساندن روزه بمريض و امارات ضرر نرساندن آن و مانند اینها و براین اجتهاد باید حمل کرد حدیثی را که روایت کرده اند عامه از حضرت رسول ﷺ که فرموده است هر کس که اجتهاد کند پس بحق برسد از برای او دواجر است و هر کس که اجتهاد کند و بحق نرسد رأی او و برخطاً رود از برای او یک اجر خواهد بود اگر صحیح باشد اینخبر و اگر نه آن دسیکه آنرا روایت کرده سزاوار تراست بآن

مترجم گوید این خبر اگرچه در السنّه اصولیه خاصه نیز مذکور است بلکه در صحت اجتهاد در احکام شرعیه بآن استدلال کرده و میکنند با اینکه تصدیق واقرار بپومن آن از اخبار عامیه دارند ولکن گویندَه آن متلقی بقبول است لکل امری عمله و از بعض علماء حديث شنیدم که اینخبر را معاویه از عمر واو از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است و کیف کان حمل اینخبر بر اجتهاد در موضوعات عرفیه و عادیه بعید است جداً چنانکه پوشیده نیست و اما اجتهاد در امور عرفیه و عادیه که موضوع احکام شرعیه واقع شده باشد مانند جهه کعبه و اضرار صوم بمريض و مانند اینها

چون محل اشتباه باشد از دلائل و علامات و امارات مناسبة با آنها باید بشود مانند کواکب در دلاله بر جهه کعبه و بر اوقات شب و روز و حکم طبیب و تاجر به در صو و مریض وغیر آنها در غیر اینها و معرفه این امور توقف بر دلالت شرعیه ندارد فلذا استدلال بر آن بلزوم حرج که مصنف عليه الرحمه فرموده نیز بیوچه و بی محل است فرهود و اوول کسیکه اثبات فرموده متشابه رادر حکم شرعی آن خداوند سبحانه و تعالی است که فرموده است هوالذی از زل الیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات الى قوله تعالى و الراسخون فی العلم مترجم گوید که ترجمه آیه کریمه اجمالاً اینکه او آن خدائیست که فرو فرستاده است بتولیا مُحَمَّدٌ صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖہِ وَسَلَّمَ اینکتابرا که بعضی از آنها آیه های محکمه یعنی واضحه الدلاله است آن آیات اصل و عده این کتابند وبعض دیگر از آن متشابهات است یعنی آیاتیکه دلالت آنها روشن نیست بلکه مراد از آنها مشتبه است پس اما آن کسانیکه در دلها ایشان کجی و بر گشتگی هست پس ایشان پیروی میکنند آیات متشابه را بجهه جستن فتنه همچنین آنچه که احتمال میدهند از مراد بآنها و حال آنکه نمیدانند مراد بآنها را احدی مگر خداو آن کسانیکه فرورفته و ثابتند در علم یعنی هر گز در علم ایشان تزلزل و تعلل راه نمی یابد و یا آنکه هر گز در هیچ امری از علم خارج و زاهل و بجهل متصف و نایل نمیگردند و آنچه که در ترجمه و یقمعون ماتشابه همه تا آخر کلام ذکر کردیم توضیح و بیان آن این است که جماعت ملحدان و کچ خردان چون آیه متشابه را ببینند که از ظاهر لفظ آن معنایکه موافق هوای نفس و کفر و الحاد ایشان باشد استفاده میتوان کرد آن آیه را میگیرند و دلیل بر مطلب فاسد خود میگردانند گذشته از اینکه کفر و ضلال و الحاد خود را بآن تقویه می کنند دیگرانرا هم بآن اغواء و اضلال مینمایند مانند آیه شریفه الی ربها ناظرة و نظائر آن که اوحینیه و اتباع او لعنهم الله دلیل بر رؤیت حق در آخره گردانیده اند و آنچه که مذکور است در قرآن مجید ازوجه الله وید الله و جنب الله و مانند اینها که مجسمه خذلهم الله استدلال بر عقیده فاسد خود بآنها مینمایند و

هکذا امثال ذلك كثیراً .

فرمود و نیز خداوند سبحانه میفرماید و ما اختلافتم فيه من شيء فحكمه الى الله ترجمه ظاهر آن این است و هر چهار که اختلاف کنید شما مردم در آن از هر نوع چیزی که بوده باشد پس حکم آن باخداست .

فرمود و نیز خداوند سبحانه فرموده است **ولوردوه الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستحبطونه منهم و نیز میفرماید فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول** ترجمه ظاهریه در آیه اولی ازین دو آیه کریمه چنین است و اگر چنان بود که ردمیکردن مردم آن امریرا که روی میدهد ایشان را بسوی رسول ﷺ و بسوی صاحبان فرمان از ایشان یعنی آنها که شایسته و سزاوار فرمان دارند هر آینه عالم بودند و میدانستند حکم آن امر را آن کسانی که بیرون میآورند حکمران از مأخذ و مخزن نیکه خدا بایشان داده از جمله مردم و هر ادبا یشان رسول ﷺ و همان صاحبان فرمان میباشند و در آیه ڈانیه چنین است پس اگر نزاع کنید با یکدیگر در چیزی پس رد کنید و واگذار نماید حکم آنرا بخدا و رسول ﷺ .

مترجم گوید محصل و ملخص مراد در این سه آیه کریمه آن است که چون در امری از امور نزاع و اختلاف واقع شود که حکم آن مشتبه باشد باید در آن توقف کرد و حکم آنرا بخدا و رسول ﷺ و ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین که مراد با ولی الامر در این دو آیه ایشانند واگذار نمود نه اینکه کسی از پیش خود از روی اجتهادات عقلیه و ظنیه حکم کند در چنین امری پس چنانچه حکم آن امر از جانب خداوند سبحانه و اهل عصمت ﷺ رسیده و ثابت باشد بنص خاص یا عام البته باید بنارا بر آن نهاد و حکم کرد و الا باید توقف و احتیاط نمود تا حکم آن بر سر و معلوم شود باقی ماند سخن در توضیح مراد بقول او سبحانه **لعلمه الذين يستحبطونه منهم** و معنی استنباط رسول و ائمه ﷺ پس بدانکه در حدیثی وارد است که مراد آن است که رسول و ائمه ﷺ بیرون میآورند احکام حلال و حرام را از قرآن پس البته مراد نه همان ظاهر قرآن است بلکه بطور و تخوم آن است که غیر از خداوایشان

علیهم الصلة والسلام احدی عالم وعارف با آنها نیست و آن خزانه علم الهی است که بامناء و خلفاء خود سپرده چنانکه خود سبحانه میفرماید هافرطنافی الكتاب من شیئ و فیه تبیان کل شیئ و میفرماید ولارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین الى غیرذلك و در حدیثی فرموده اند که قرآن را ظاهرا و باطنها است و از برای باطنهای آن نیز باطنها است و باین مضمون احادیث بسیار است و از آنچه که مذکور شد مستفاد و روشن میشود که رسول و امام عليه و علیهم الصلة والسلام گذشته از علوم خاصه و انوار و دلائل مخصوصه که خدا بایشان عطا فرموده وایشان را بدان مخصوص و مکرم و مفضل داشته که از هر یک از آنها که میخواستند علم بجمعیع ما کان و ما یکون فی ازل التازال الی ابد الی ابد و جمیع فنون و رسوم و احکام و قضایای عقلیه و شرعیه از برای ایشان میسر بلکه محصل بود فقط قرآن مجید و فرقان حمید کافی و وافی است ایشان را در علم جمیع اشیاء و قضایا که ذکر شد بلکه علم هر چهرا که بخواهدن یا احدی از خلق خدا بخواهد یا در خاطر احدی خطور کند فیم یا ماتشتمیه الانفس وتلمذ الاعین هم فیمها خالدون چنانکه همین مضمون در احادیث بسیار وارد شده و از آن جمله حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در ضمن حدیثی که در تفسیر سوره مبارکه توحید فرموده است میفرماید آنچه را که ترجمه آن اینست که اگر مییافتم از برای علم خود که خداوند عزوجل من عطا فرموده کسانیرا که قابل حمل و ضبط آن باشند هر آینه بیرون میآوردم و پهن و پرا کنده میکردم جمیع احکام توحید و اسلام و ایمان و دین و احکام شریعة یا احکام همه شریعتهای پیغمبران را از کلمه الصمد و چگونه مرا بیافتن چنین کسانی راه باشد و حال اینکه نیافت جد من امیر المؤمنین کسانیرا که حامل و قابل علم او توانند بود تا اینکه چنان شد که آن حضرت آمر سردار ذل پر در در بر می کشید و در بالای منبر میفرمود که ای مردم سؤال کنید از من پیش از آنکه من از میان شما بروم و مرا نیابید پس بدرستی که در میان این دنده های پهلوهای من یعنی در سینه من علم بسیار گرد آمده است هاههه آگاه باشید که نمی یابم کسی را که این علم را حمل و ضبط تواند کرد آگاه باشید و بدرستی

که من از جانب خدا حاجت بالغه ام بر شما پس دوست مدارید و پیروی نکنید گروهیرا که غصب کرده است خدا برایشان بدرستی که ایشان بتحقیق ناامیدند از آخرت یعنی از بهشت چنانکه ناامیدند از بهشت کافران از مرد گان تا آخر حدیث و توضیح اینکلام آن است که کفار تا در حیوة اند ممکن است که باسلام و ایمان فائز و از اهل بهشت گردند و بعد از مرگ بکلی درهای امید برایشان بسته میشود پس بهمان نظرور که آنها ناامیدند اینگروه یعنی ائمه جور که خدا برایشان غصب کرده نیز ناامیدند یعنی باب توفیق توبه و ایمان برایشان مسدود است پس چون خود ایشان از رحمت خداونعمت آخرة ناامیدوبی بهره باشند شما مردمرا که پیروی ایشان را میکنید چکونه توانند که با آنها رسانید طبیب یداوي الناس و هو علیل و ما الصدق علی او لئک القوم قول الشاعر

اذakan الغراب دليل قوم
سيهدیهم سبیل الهیالکین

پس از مجموع ماذکرو سایر ادله نقلیه یقینیه از آیات باهره فرقانیه و احادیث متواتر مخصوصیه بتواتر لفظی و معنوی و دلائل و بر این عقلیه قطعیه و شواهد و جدانیه بلکه عیانیه نورانیه مانند شمس مضیئه بازگه در دائرة نصف النیار خالی و صافی از ابر و غبار از برای اولی الابصار روش و معاین و آشکار است که علوم و احکام دین بزرگواران همه بوحی منزل از خداوند عزوجل است و گفتار ایشان بال تمام گفتار او سبحانه میباشد لا یسبقونه بالقول و هم با مره یعملون نه از روی اجتهاد از فکر و نظر و حدس و قیاس و مانند اینها چنانکه عامه عمیا لعنهم الله در حق خاتم انبیاء قائل شده اند و بعد ازین به تبع ایشان جمعی از فقهاء متفقه شیعه از قدماء و متأخرین نسبت بآن حضرت و ائمه طاهرین صلوات الله عليه و علیهم اجمعین معتقد و قائل شده اند تا اینکه کار بجائی رسید که یکی از ایشان امام علیهم السلام را در بیان مقدار کراز آب تخطیه کرد چنانکه این مطلب مشروح در فصل بعد از این بیان شاء الله فرموده است که این است و جز این که همه امور بر سه گونه اند که قسم چهارم ندارند یکی

امری است که درستی و راستی آن معلوم و روشن است پس باید که پیروی کرده شود و دیگر امری است که واضح و روشن است ناراستی و نادرستی آن پس باید اجتناب کرده شود از آن و دیگر اموری است که محل شک و شباهه اند در مابین درستی و نادرستی و باز ایستادن و احتیاط کردن در نزد شباهه‌ها یعنی در امور مشتبهه بهتر است از افتادن در هلاکت‌ها و هر کس که ترک کند چیزهای ایرا که محل شباهه است یعنی آنچه را که احتمال حرمت در آن می‌رود بدون احتمال و جوب از اعمال و احوال البته نجات می‌یابد از بسیاری از حرام‌ها که نمیدانسته است و هر کس که اخذ عمل کند با اعمال و احوالی که محل شباهه اند یعنی احتمال حرمت در آن می‌رود بدون احتمال و جوب البته مرتكب خواهد شد حرام‌های چندی بر اندانسته و هلاک خواهد شد از زوی ندانستگی هتر جم گوید این حدیث شریف اقوی و واضح ادله مطلوب است احتیاط است در محل شباهه تحریم چه از احکام و چه از موضوعات مستنبطه و موضوعات خارجیه ولکن دلالت آن بروجوب احتیاط محل نظر است چنان‌که استیفاء و استقصاء کلام در آن در محل خود خواهد شد ان شاء الله .

فرمود و شیخ صدق علیه الرحمه در کتاب من لا يحضره الفقيه گفته است که خطبه خواند امیر المؤمنین عليه السلام پس فرمود بدرستی که خدای تعالی قرارداده است حد های چندی بر ای پس نگذرید شما از آنها واجب کرده است فریضه چندی بر ای پس نشکنید شما آنها را و سکوت ورزیده از چیزهای چندی یعنی بیان احکام آنها را از برای شما نخواسته و چنین نیست که سکوت از آنها از جهه فراموش کردن آن اشیاء باشد بلکه از زوی حکمت و مصلحتی است که رعایت فرموده پس شما زحمت و کلفت آن اشیاء بر خود بار مکنید یعنی چیزی بر ای که شمارا بآن امر یا بهی نکرده اند تکلیف آن را بر خود مبنید است بلکه آن رحمتی است از خدای تعالی از برای شما پس قبول کنید آن را پس فرمود امیر المؤمنین عليه السلام که اعمال بر سه قسم است حلال روشن و حرام روشن و چیزهای ئیکه محل شباهه است در مابین این دو قسم که نحلال بودن آنها معلوم و واضح است و نه حرام بودن آنها پس هر کس که ترک کند و واگذارد آنچه را که مشتبه باشد بر او

از گناهان یعنی گناه بودن آن را نداند ولکن احتمال بدهد وحال اینکه آن در واقع گناه وحرام باشد البته اینکس آنچه را که حرام بودن و گناه بودن آن واضح وروشن است ترک کمنده تر خواهد بود یعنی جد وجهد واعتمام در ترک آن بیشتر خواهد داشت و گناهان قرق خدای تعالی هستند پس هر کسی که چرا کند و بگردد در اطراف نزدیک آنها نزدیک تواند بود که در آنها افتاد

مترجم گوید مراد آن حضرت ظاهر آین است که گناهان روش و محرماتی که حرمه آن ها ثابت و بی شبهه است شبیه اند بروستانی که مالک آن منع کرده باشد مردم را از دخول ووصول با آن البته چنین بوستانی را مالک راضی نمیشود که کسی در اطراف نزدیک آن بگردد زیرا که بسیار میشود که اینکس از جهه سهو و نسیان یا تلبیس ووسوسه نفس یا تجربی و طغیان بر مالک بسبب غلبه و شهوت نفس اماره پا در آن بوستان گذارد و از ثمر آن تناول کند وهمچنین مواضع شبهه بلکه مکروهات واضحه الکراهة بمنزله اطراف وجواب نقریه بوستان معاصی و محرماتند پس کسی که مرتب ک آنها شد نفس او قوت میگیرد در تجربی بر هنک حرمات شرع پس از ارتكاب حرمات واضحه پروا و پرهیز نخواهد داشت چنانکه بسیاری از کبائر را در قرآن مجید نهی از قرب آنها فرموده است فقال جل ذکرہ و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقربوا على الزنى ولا تقربوا مال اليتيم الا بالتي هي احسن وامثال ذلك والله يعلم ورسوله وحججه

فرمود و قول آن حضرت که فرمود و سکت عن اشیاء تا آنجا که فرمود فا قبلوها معنی آن این است که هر آنچه از تکالیف شرعیه که بشما نرسیده و بر شما ثابت نشده مکلف بودن شما با آن پس، چیزی از آن بر شما نیست و آنرا از پیش خود بر خود بار مکنید پس بدرستی که نرسیدن آن بشما و معاف بودن و معفو بودن شما از آن رحمتی است از خدا بر شما و در این باب فرموده اند که «اسکتوا عما سکت اللہ عنہ» یعنی سکوت ورزید ودم در کشید از آنچه که خدای تعالی سکوت ورزیده است از آن یعنی مکلف بودن شما را با آن بگوش هوش شما نرسانیده پس تحمل کلفت آنرا از شما نخواسته

واز جمله کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در وصیة آن حضرت بفرزند ارجمندش امام حسن علیه السلام که فرمود واگذار گفتار با آنچه را که نمی‌شناسی و حدم آنچه را که مکلف بآن نیستی

مترجم گوید توضیح اینکلام این است آنچه را که نمیدانی مگو و آنچه را که تکلیف بحکم کردن آن نداری حکم بآن مکن و این فرمایش از آن حضرت بآن بزرگوار مانند بسیاری از خطابات قرآنیه که در ظاهر توجه بحضرت رسول صلوات الله علیه و آله و سلم دارد و بسیاری از خطابات حضرت نبی علیه السلام با امیر المؤمنین یا بصدقیه کبری سلام الله علیها و بسیار از خطابات هریک از ائمه علیهم السلام بامام بعد از خود از «باب ایاک اعنی و اسمعی یا جارة» میباشد چنانکه خود ایشان (ع) در بعض احادیث فرموده اند باین معنی که ظاهر خطاب متوجه باین مخاطب است و باطن و حقیقتش بدیگران است که خطاب مناسب احوال و اعمال ایشان است و درمیان فارسیان بدر میگویند که دیوار بشنود پس این خطاب در اینکلام مبارک در حقیقت و باطن امر متوجه به غیر موصومین از امت میباشد و مناسب اهل علم و عصمت نیست چنانکه واضح است

مصنف رحمة الله فرمود و روایت کرده است ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی باسناد خود از زرارة بن اعین که گفت سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام که چیست حق خدا بریند گاش فرمود حق خدا بریند گان آنست که بگویند آنچه را که میدانند و بایستند و چیزی نگویند در نزد آنچه که نمیدانند یعنی چون حکم قضیه را ندانند سکوت ورزند و باز ایستند از اینکه از روی گمان یا سلیقه یا هوای نفس سخنی در آن گویند و این تفسیر از مترجم است و مصنف علیه الرحمه فقط عبارت حدیث راذکر کرده و بعد فرمود

ونیز باسناد خود روایت کرده است مثیل این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام در آخر آن چنین است که فرمود پس اگر چنین کنند یعنی به مضمون این حدیث عمل کنند حق خدا را ادا کرده باشند و باز باسناد خود از آن حضرت روایت کرده است که

فرمود بازایستادن در نزد شبهه بهتر است از افتادن در هلکه یعنی هلاک شدن و ترک کردن تو حدیثی را که روایت نکنی بهتر است از روایت کردن توحیدی را که خوب دریاد نداشته باشی و احتمال خطأ برآن بدهی

مترجم گوید ملخص مراد آن استکه مقتضای ایمان و تقوی در شباهات احتیاط است پس اگر عملی محل شبهه حرمت باشد باید مکلف باز ایستاد از کردن آن عمل تا هلاک نشود بندانستگی و همچین اگر محل شبهه وجوب باشد باز ایستاد از ترک آن و اگر حدیثی را که شنیده در متن آن یاسند آن شبهه داشته باشد وجازم نباشد باینکه آنچه که از آن در حفظ او است همانطور استکه شنیده است بدون زیاده و نقصان و بدون تغییر و تبدیل پس احتیاط کند بترک روایت این حدیث تامباذا کذبی و افترائی در روایت او واقع شود و موجب هلاک او گردد والبته این هلاک بدتر و سخت تر از فقره اولی است

مصطفف علیه الرحمه فرمود و شیخ صدق علیه الرحمه در کتاب عيون اخبار الرضا علیه السلام روایت کرده است باسنان خود از حضرت رضا صلوات الله عليه که فرمود هر که رد کند متشابه قرآن را بسوی محکم آن پس بدرستی که او هدایت یافته است براه راست پس فرمود آنحضرت علیه السلام در جمله اخبار ما متشابه است مثل متشابه قرآن پس رد کنید متشابه آنرا بسوی محکم آن و چنان نباشد که پیروی کنید متشابه آنرا نه محکم آنها را پس باین سبب گمراه شوید

مترجم گوید مراد بردمتشابه بسوی محکم ظاهرآ آن باشد که باید متشابه را حمل کرد بر معنایی که موافق باشد با محکم و مخالف آن نباشد نه آنکه چون متشابه نظر بمعنایی که انسان از ظاهر او می‌فهمد موافق رأی و هوای نفس انسان باشد برخلاف محکم انسان همان ظاهر را بگیرد و مورد اعتقاد یا عمل خود قرار دهد و دست از محکم که بی شبهه است بردارد با اینکه احتمال میدهد که مراد خدا یا حجج خدا علیهم السلام بکلام خود این ظاهر نباشد پس باین سبب البته انسان گمراه می‌شود و بیان روش تر از این در معنی محکم و متشابه گذشت والله العالم

رسوله وحججه صلوات‌الله‌علیه وعلیهم اجمعین

هصنهف رحمه الله فرمود ودر محسان برقی است یعنی احمد بن محمد بن خالد برقی علیه الرحمه در کتاب محسان خود روایت کرده است باسناد خود از محمد بن طیار که گفت فرمود بمن حضرت باقر صلوات‌الله‌علیه آیا میحاجه ومجادله میکنی با مردم گفتم آری فرمود که آیا چنان است که هیچ چیز از تو نمی‌پرسند مگر اینکه تو در جواب آن چیزی میگوئی گفتم آری فرمود پس در اینهنگام باب رد کجاست.

هترجم گوید یعنی دیگر چیزی نمیماند که تورد کنی برخدا ورسول واما وحال آنکه خدا در قرآن امر فرموده است بند گانرا که چون نزاع کنند بایکدیگر در چیزی رد کنند آنرا یعنی باز گشت کنند در آن بسوی خدا و رسول ﷺ و اولی الامر ﷺ و این فرمایش حضرت بابن طیار کنایه است از اینکه چنین نیست که آنچه را که تو در جواب سائلین میگوئی همه راست و درست باشد پس درست فکرو نظر کن آنچه را که بطور یقین راست و درست و بی شبهاست بگو آنچه را که شبهه در آن هست که احتمال خطادر آن میدهی باز ایست و مگو و باز گشت کن در آن بامام خود **هصنهف رحمه الله فرمود ومستفاد میشود از این روایات که در این فصل مذکور شد** اینکه آنچه که راهی نیست از برای ما بسوی دانستن آن ونمیتوانیم که از راهی علم بآن حاصل کنیم پس آن واگذاشته شده است از ما یعنی آنرا از ما نخواسته اند ومامکلف بآن نیستیم ولازم نیست برمابلا که جاین نیست از برای ما که خود را مکلف دانیم و بزحمت ومشقت اند ازیم بدانستن آن باستنباطاتیکه از روی ظن ورأی باشد یعنی چنین نیست که چون در قضیه باب علم بر هامسدود باشد مامکلف بتحصیل ظن در آن باشیم وروایت کرده است شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا يحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا علیه السلام فرمود برداشته شده است از امت من یعنی بخشیده شده است خطاء و نسیان و آنچه که بجبر و اکراه و ادانته شوندو آنچه که طاقة و توانائی آنرا ندارند و آنچه که نمیدانند و آنچه که هضرت و بیچاره باشند

و حسد بردن و فال بذدن و فکر کردن در حالت و سوسه در کیفیت آفرینش مادامیکه سخن را بن باز خود جاری نکرده اند و نیز در آن کتاب روایت کرده است باسناد خود از حضرت صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود آنچه را که خدا یتعالی پوشاند و پنهان داشته علم آن را از بند گان خود پس تکلیف با آن برداشته شده از ایشان و نیز در آن کتاب از آن بزرگوار طَلَبَة روایت کرده که فرمود هر کدعمل نماید با آنچه میداند کفایت میکند این عمل با علم اورا از آنچه که نمیداند

ونقه الاسلام کلمه‌ی فی در کتاب کافی باسناد خود از عمر بن حنظله روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق صلوات الله علیه از دونفر مردان از اصحاب خود مان که در میان آنها مذاعه باشد در دینی یا میراثی پس بمجا کمه می‌روند بسوی سلطانی یا بسوی قاضیان که بغیر حق منصوب شده اند آیا حلال است این وجا یعنی است حضرت در جواب او فرمودند هر کسی که بعنوان تحاکم بنزد ایشان بود در خصوص امر حقی یا باطلی پس اینست وجز این نیست که بنزد اهل طاغوت رفته بمجا کمه و آنچه که از برای او حکم کنند پس این است وجز این نیست گرفتن آن بر او حرام است هر چند که بوده باشد آن از برای او حق ثابتی زیرا که او اخذ کرده است بحکم طاغوت و بتحقیق که خدا یتعالی امر کرده است اورا که کافر شود بآن چنانکه فرموده است یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به عمر بن حنظله گفت که عرض کردم بآن حضرت طَلَبَة پس چکننده جواب فرمود نظر کنند بر هر کسی که بوده باشد از شما شیعیان که بتحقیق روایت کند حدیث ما را و نظر کنند در حلال و حرام ما و بداند احکام ما را پس باید راضی شوند باو که حاکم میان آنها باشد پس بدرستی که من اورا گردانیده ام بر شما حاکم پس چون او حکم کند بحکم ما و قبول نکنند ازاو پس غیر این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده و بر ما رد نموده اند و رد کننده بر ما رد کننده بر خدا یتعالی است و آن در حد شرک بخداست راوی گفت عرض کردم پس اگر از آن دو مرد اختیار کردند هر یک یک نفر را از اصحاب ما پس راضی شدند که آن دو نفر در حق آنها نظر کنند و اختلاف

کردند در آنچه حکم کردند از روی حدیث شما فرمود حکمی که قبول میشود آن حکمی است که اعدل واقفه و اصدق آنها در حدیث واورع آنها حکم کرده است و بحکم آن دیگری الثقات واعتنا کرده نمیشود راوی گفت عرض کردم هر دو در نزد اصحاب ما عادل و پسندیده شده اند بر وجهی که هیچ یک بریک دیگر زیادتی ندارند آن حضرت علیه السلام در جواب فرمود نظر کرده میشود با آنچه که روایت کرده اند ازما و علة حکم خود قرارداده اند هر خبر یکه مجمع عليه است از جهة روایت آن در میان اصحاب خود تان پس آنرا منشأ حکم ما قرار داده و آن اخذ کرده میشود و ترک کرده میشود خبر شاذ که رواة آن کم و در نزد اصحاب شما باشد و در میان آنها نیست پس بدرستی که هر روایتی که مورد اجماع اصحاب شما باشد و در میان آنها مشهور باشد شکی و شبہ در آن نخواهد بود و این است وجز این نیست که امور برسه قسم است امریست که آشکار و روشن است راستی و درستی آن پس پیروی کرده میشود و امری است که آشکار است نادرستی آن پس اجتناب کرده میشود و امری است که محل اشکال است نه صدق و راستی آن معلوم است و نه غی و دروغ آن آشکار است رد کرده میشود علم آن بخدا تعالی و رسول او علیه السلام فرموده است رسول خدا علیه السلام حلالی است که واضح و آشکار است حلية آن وحرامی است که آشکار و بی شبہ است حرمۃ آن و در میان این هردو اموری است که محل شبہ است و معلوم و روشن نیستند پس هر کسی که ترک کند شبهات را نجات می یابد از مجرمات و کسی که اخذ کند شبهات را مر تکب مجرمات گردیده و هلاک میشود بر وجهی که خود نمیداند راوی عرض کرد خدمت آن بزر گوار عليه الصلوة والسلام پس اگر هر دو خبر بواسطه کثرت ثقات در روایت هردو از شما مشهور باشند چه کنند در جواب فرمود نظر کرده می شود پس هر خبر یکه موافق باشد حکم آن با حکم کتاب و سنت و مخالف باشد با عame پس آن اخذ کرده میشود و واگذار کرده میشود خبری که مخالف با کتاب و سنت و موافق عame باشد راوی گفت جانم بقدای تو باد خبر بد هر اگر معلوم شود هردو خبر موافق کتاب و سنتند لکن یکی از آنها موافق عame است و دیگری

مخالف بکدام یک از آنها اخذ کرده میشود فرمود ^{طیلله} هر خبری که مخالف عامه است پس در آن است حق ورشاد پس راوی عرض کرد فدایت بگردم اگر هر دو خبر موافق باشد با عامه چکنیم آن بزرگوار علیه السلام در جواب فرمود نظر کرده میشود با آنچه که حکام و قضاة عامه با آن مایل تر و راغب ترند آنرا ترک کنند و آن دیگریرا اخذ نمایند گفت عرض کردم اگر حکام آنها در حکم هردو خبر موافق و مساوی باشند فرمود چون چنین باشد پس منتظر باش تا اینکه حضور امامت بررسی و او را ملاقات نمائی پس بدرستیکه ایستادن در نزد شبهات بهتر است از فرورفتن در هلکات

فرمود مصنف علیه الرحمه موافق اینحدید است در معنی اخبار بسیار وارد شده است و شیخ جلیل احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج خود بعد از نقل اینحدیث فرموده است اینخبر بر طریق فرض و تقدیر وارد شده است زیرا که کم اتفاق می افتد در اخبار اینکه دو خبری وارد شود که هردو مختلف باشند در حکمی از احکام شرع موافق باشند با کتاب وسنة وفرض این مثل حکم شستن روی و دستهای است در وضوی پس بدرستیکه اخبار در شستن آنها بیک بار و بشستن آنها دوبار هر دو وارد شده است پس ظاهر قرآن خلاف اینرا اقضا نمی کنبدلکه اطلاق آن شامل هردو روایت میشود ومثل این یافت میشود در احکام شرع

واما قول آن حضرت (ع) در جواب سائل که منتظر باش و توقف نما تا اینکه در ک خدمت امام خود نمائی مراد آن بزرگوار از امر با آن در زمان تمکن رسیدن بحضور امام ^{طیلله} است پس اما در وقتی که غایب باشد و ممکن نشود درک فیض حضور امام ^{طیلله} و تمام اصحاب ما اجماع بر صحبت هردو خبر داشته باشند و نبوده باشد در آن مقام رجحانی از برای راویان هیچیک از دو خبر بسبب کثرة وعدالت حکم بهریک از آنها من باب تغییر معین است و دلالت میکند بر آنچه که گفته ام آنرا روایتی که از حسن بن جهم روایت شده است و او از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیہما روایت نموده که گفت عرض نمودم با آن بزرگوار ^{طیلله} بما میرسد

احادیث مختلفه از طرف شما در آن‌ها چکنیم در جواب فرمود آنچه که از اخبار ما بتو برسد عرض کن بر کتاب خداوند عز و جل واحدیت بی شبهه که ازما در نزد شما است پس اگر شباht با آنها دارد پس آن از طرف ما می‌باشد و اگر شباht با آنها ندارد پس از ما نیست راوى گفت عرض کردم با آنحضرت ﷺ که دو نفر مرد ثقة دو حدیث مختلف برای ما آورده و نقل کرده اند نمیدانم کدام یک از آنها حق است آن حضرت در جواب فرمود وقتیکه حق بودن هیچیک را ندانی پس توسعه داده شده بر تو که بهر یک از آن دو خبر اخذ کنی

و دیگر دلالت دارد بر آن روایتی که روایت نموده است آن را حارث ابن هغیره از حضرت صادق صلوات الله عليه که آن حضرت فرمود چون بشنوی از اصحاب خود حدیث را وهمه ایشان ثقه باشند پس جایز است از برای تو اخذ بهر یک تا آنکه برسی بنزد امامی که از ما قائم است ورد نمائی و عرض کنی بر او و روایت کرده است سمعاء بن مهران که گفت سؤ آل نمودم از حضرت صادق صلوات الله عليه و عرض نمودم بآن حضرت ﷺ که دو حدیث بما میرسد یکی امر میکند ما را که اخذ بآن نمائیم و دیگری نهی میکند مارا از اخذ بآن آن حضرت فرمودند بهیچ یک از آنها عمل ننما تا اینکه بنزد صاحب خود بیائی واز آن سؤ ال نمائی روایی گفت عرض نمودم چاره نیست بجز اینکه بیکی از آنها اخذ و عمل شود فرمود اخذ نما آن خبر برای که مخالف عامه است تمام شد نقل از کتاب احتجاج مصنف علیه الرحمه فرمود کلینی علیه الرحمه در کافی روایت نموده است از آن حضرت ﷺ که سؤال کرده شد از اختلاف حدیث که روایت میکند بعض آنرا ثقه و بعض آنرا غیر ثقه فرمود چون وارد شود بر شما حدیثی پس اگر بیابد از برای آن شاهدی از کتاب خدا یا از قول رسول خدا صلی الله عليه و آله آنرا اخذ نمائید والا پس هر کسی که برای شما آورده سزاوار تراست بآن و نیز در کافی از آن حضرت ﷺ روایت شده است که هر چیزی رد کرده میشود بکتاب و سنت و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد پس آن باطل است

و شیعی صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون الاخبار از حضرت امام رضا علیه السلام دوایت نموده است حدیث طویلی را که بیان فرموده در آن بعداز ذکر عرض بر کتاب پس عرض بر سنت را و بعد از آن امر فرموده تبخیر و رد بر رسول خدا علیه السلام و فرموده است آنچه نیابید آنرا در چیزی از اینوجه پس رد کنید علم آنرا بسوی ما پس ماؤلی هستیم با آن و نگوئید آنرا برایهای خود و بر شما باد بیاز داشتن خود از گفتن برأی و بثا بتماندن و توقف و ایستادن در حالتی که شما طلب کننده و کوشش کننده باشید تاینکه بیان آن ازما بشما بر سد

وفرموده است ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن يعقوب كليني رحمة الله عليه در اوایل کتاب کافی خطاب با آن کسیکه تصنیف آن کتاب شریف را از او خواهش نموده ای برادر من خدای تعالی بدارد تورا برآ راست و درست بدروستی که نمیرسد کسی را وجایز نیست که تمییز نماید میان اخبار مختلفه که از ائمه علیهم السلام روایت شده برأی خود مگر بروجهی که امام علیه السلام فرموده که عرض کنید آنها را بر کتاب خداوند عزوجل پس آنچه که موافق کتاب است آنرا اخذ نماید و آنچه مخالف کتاب است پس رد نموده و واگذارید و دیگر فرموده و اگذارید از اخبار آنچه را که موافق عامه است پس بدروستی که حق و رشد در خلاف آنها است و دیگر فرموده اخذ نماید مجتمع علیه را پس بدروستی که مجتمع علیه شکی در آن نیست و مانعی شناسیم از تمام آنها مگر اند کی از آن را ونمی یابیم چیزی را که احوط و اوسع باشد برای ما از اینکه رد نمائیم علم تمام اینها را بخود امام علیه السلام و قبول کردن و فرا گرفتن آنچه که توسعه فرموده است از امر در آن برای ما بفرماییش خود که فرموده بهر یک ازدو خبر مختلف که اخذ نماید برای شما جایز است تمام شد کلام ثقة الاسلام و قول او طاب ثراه که فرمود مانعی شناسیم از سه قاعده مذکوره که برای ما امام علیه السلام بیان فرموده کرده است باینکه مانعی شناسیم از سه قاعده مذکوره که برای ما امام علیه السلام بیان فرموده که عرض بر کتاب و مخالفة عامه و مجتمع علیه باشد مگر حکم اند کی از آنچه که مختلف است در آن روایات نه اکثر از آن را بجهة اینکه اکثر شناخته نمیشود از

موافقة کتاب و نه از مخالفة عامه و نه از جماع پس احوط در گفتار رد علم آن است بسوی عالم یعنی امام علیہ السلام واوسع در عمل و کردار تغییر است از باب تسليم امر ایشان نه پیروری رأی و هوای نفس یعنی جایز نیست از برای مافتوی دادن و حکم کردن بیکی از دو طرف بروجه قطعی و هر چند که جایز است برای ماعمل بیکی از آنها من باب تسليم بواسطه اذن و اجازه از جان ائمه علیهم السلام بعض فضلاء در خصوص فرموده ثقہ الاسلام بیان نموده که این است و جز این نیست که آن مرحوم قدس سرہ ذکر نکرده است ترجیح را باعتبار افقیت و اعدلیت و باعتبار کثرت عدد زیرا که اخذ و فرا گرفته احادیث سناب خود را که کافی است از اصول و کتبی که صدور اخبار آنها از ائمه علیهم السلام قطعی و مورد اجماع تمام اصحاب است تمام شد کلام آن بعض و شاید تودر این مقام ایراد کنی بر ما و بگوئی که حکم در هر مسئله در واقع یکی است چنانکه آن مذهب اهل حق است و مراد بشناختن و دانستن احکام شرعیه برای عمل با آنست و احتیاج همه مکفین با آنها مساوی و یکسان است پس چه وجهی دارد پنهان داشتن بعض مسائل و مبهم گذاشت آنها

پس در جواب گوئیم اولاً حکمة درا کثر امور شرعیه برای مامعلوم واضح نیست ثانیاً ممکن است که در این مقام بر سبیل اشاره بیان نمایم آنچه را که بشکند و بردارد استبعاد تورا در این مورد و باینکه بگوئیم که محتمل است که بوده باشد از جمله حکمتها در امور متشابه که محل احتیاط است آنکه متمیز و جدا شود کسی که از اهل تقوی و تدین است بواسطه احتیاط در دین وارد نشدن او در متشابهات و دور نزدن او در اطراف آن که به منزله حمی و قرقی است در شریعة مقدسه بجهة ترس از وقوع در آن که مورد خطر است از کسیکه نیست از برای اوتقوی و پرهیز کاری که تجربی وجسارت میورزد در طوفان و دور زدن در اطراف متشابهات و باک ندارد بافتادن در آن پس باینواسطه است که مردم در درجات و مراتب دینیه بریک دیگر فضیلت وزیادتی حاصل مینمایند پس چنانکه ترک کمنده شباهات در حلال و حرام و همچنین عمل کمنده در آنچه که مرد است در میان فرض و نفل نیست مثل کسیکه هلاک شونده

است از جهه اينکه نميداند پس همچنين كسيكه هلاك شود از جهه ندانستن نیست مثل كسيكه هلاك شود از جهه دانستن پس مردم بر حسب اين تقسيم سه فرقه صاحب سه مرتبه بترتيب مذكور خواهند بود و نيز متحمل است که از جمله حكمتها در صور متشابهه که موذاختيار است آن باشد که از جانب شارع مقدس توسعه در تکليف جمهور مردم باشد که برای آنها در بسياري از احکام حکم بتخدير را اثبات و مقرر فرموده اند و اين رحمتی است از جانب خدای عزوجل و با آن مختلف ميشود مراتب تکليف که بواسطه اختلاف مراتب مردم است در عقل و معرفة و شايده فرموده حضرت امير المؤمنین عليه السلام باين اشاره است که در خطبه شريفيه خود فرموده و در اوایل ايقصل ترجمه آن مذکور شد باينکه فرمود **لاتکلفو هار حمة من الله لكم فاقبلوها** و حاصل آنست که ما آنچه از حكمتهاي احکام شرعیه نميدانم بيشتر است از آنچه که ميدانيم :

پس بعد از اين مقدمات ميگوئيم و از جمله آنچه که اهل اجتهاد از متشابهات ميشمارند و اجتهاد ميکنند در تعين حکم در آن امری است که مردد باشد ميان وجوب و ندب و نهبي که مردد باشدر ميان حرمه و کراحت و در نزد امعان نظر و خوب بكار بردن آن در اين مقام تشابهی در هردو نیست زيرا که آنچه که مطلوب است فعل آن ياترك آن از چيز هائی است که قابل تشکیك است طلب در آن پس ممکن است اينکه بوده باشد مراتب ثواب و عقاب از برای بندگان بقدر مراتب اراده و کراهة از شارع و تکليف بندگان با مر و نهی مستلزم آن نیست که ببيان مراتب اراده و کراهة از برای ايشان نيز شود زира که نیست مد خليقي از برای علم مكلف بآن و غير اين نیست که آنچه واجب است بر او تمييز و فرق دادن عبادت است از غير عبادت واما علم مكلف بمراتب آنچه بآن امر شده است و آنچه از آن نهی شده است و فرق دادن بعضی از آنها از بعضی پس و جوب آن معلوم نیست زيرا که دليلی نیست بر آن از عقل و نقل و اين مطلب مثل آن است که ما بندۀ خود مانرا بفعلي ياتركی تکليف می نمايم پس بدرستیکه اطاعت و امتنال آن بندۀ ما را

متوقف نیست بر دانستن او باینکه ما آیا مؤاخذه هیکنیم از او بواسطه مخالفة کردن او یانه پس در این مقام چه داعی شده حضرات مجتهدین را که خود را بجهة بزم حمت بر بیراهه اند اخته و بجهة تعین این تکلیف غیر واجب اقامه دلائلی نموده اند که او هن است از بیت عنکبوت و کلماتی بیان کرد که سکوت بر آن ترجیح دارد و این یکی از طرقی است ایشانرا در زیاد کردن مسائل بدون ضرورة و احتیاج در آن و بخدای تعالی پناه می برمی از افعال و اعمال ایشان

مترجم گوید اسهل طرق در دانستن معنی محکم و متشابه و رد ثانی بر اول طریقی است که از خود ائمه علیهم السلام برای ما رسیده امتنال و تسلیم بر آن کافی است برای نجاة از مهالک چنانکه مانع است از اقتحام در شباهت مسالک در روایت کافی حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه میفرماید **المحکم لیس بشیئین انما هو شيء واحد** یعنی محکم آن است که دلالت برایک چیز کندنه دو چیز و اختلاف در معنی آن نباشد پس متشابه خلاف آن خواهد بود چنانکه از باقی حدیث شریف معلوم میشود چنانکه فرد وده فمن حکم بما ليس فيه اختلاف فحکمه من حکم الله تعالى و من حکم بامر فيه اختلاف فرأی انه مصیب فقد حکم بحکم الطاغوت الحدیث موافق اینضمنون در معنی متشابه حدیث بحار است که حضرت امیر المؤمنین ؑ فرموده اما المتشابه من القرآن فهو الذي انحرف منه متفق اللفظ مختلف المعنی ودر بعض نسخ باین لفظ است «الحرف منه» الخ وبهر دو لفظ خوب واضح و روشن است معنی متشابه از فرمایش آن حضرت که میفرماید متشابه آن است که لفظ آن متفق یعنی یکی و بی شبہ اما معنی آن مختلف باشد و این نیز معلوم است که محکم و متشابه قرآن با محکم و متشابه اخبار مساوی است چنانکه در روایت وسائل از حضرت ئامن الائمه صلوات الله علیهم روایت شده ان في اخبارنا متشابهها كمتشابه القرآن ومحکمه أكم حکم القرآن .

ونیز در خبر بحار از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت شده و المتشابه

الذى اشتبه على جاھله يعني متشابه آن است که مشتبه باشد بر جاهـل آن و همین مقدار بیان از معنی محکم و متشابه برای اهل حق کافی است که از کلام ائمه اطهار علیہم السلام رسیده واحتیاج بقیل و قال در آن ندارند حاصل آنکه محکم آن است که محل اختلاف نشود و تمام افهام در آن متفق باشد و صریح واضح باشد که امر باخذ و عمل در آن شده و متشابه آن است که محل شبهه و اختلاف باشد در انتظار و البته بدیهی است لفظی که دلالت بر شبهه واحد کمند اختلافی در آن نخواهد بود واما اگر دلالت بر شیئین یا بیشتر نماید چاره نیست بجز اینکه در آن اختلاف واقع شود پس باین میزان که ما محکم و متشابه را شناختیم میگوئیم آنچه را که در باب هردو از ائمه علیہم السلام برای ما وظیفه معین شده پس در خبر وسائل روایت شده است که حضرت صادق صلوات الله عليه فرمود « فما المحکم فتومن به و نعمل به و ندين الله به واما المتشابه فتو من به ولا نعمل به » یعنی فرمود اما محکم پس بآن ایمان میآوریم و عمل بآن میکنیم و خدا یتعالی را بآن عبادت می نماییم واما متشابه پس ایمان میآوریم بآن و عمل بآن نمیکنیم

و در خبر احتجاج از مولانا الرضا علیه السلام روایت شده « اذه قال ان فى اخبارنا متشابهاً كمتشابه القرآن و محکماً كمحکم القرآن فردوا متشابهها إلى محکمها ولا تتبعوا متشابهها دون محکمها ففضلوا » و در خبر غوغالي اللالى قریب باین معنی روایت شده « قال رسول الله من افتق الناس و هو لا يعلم المحکم من المتشابه فقد هلك و اهلك » پس بنابر آنچه که ذکر کردیم ما مأمور و موظفیم از ائمه علیہم السلام که ردنمائیم متشابه را بمحکم آن و این امر برای عالم بعلم آنها وعامل بآن سهل و آسان است نه بر جاھل البته بر او دشوار و مشکل است پس از جمله موارد آن در احکام شکوک میگوئیم در خبر وسائل از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیہما وارد است « اذا شکكت فابن على اليقين قال قلت هذا اصل قال قاتل نعم » و در قول دیگر آن بزر گوار است آنچه که نص فردی این اصل است « قال سئلت اباالحسن عن الرجل لا يدرى اثنا صلی ام ثنتين قال يبني على النقصان ويأخذ بالجزم ويتشهد بعد انصرافه تشهد أخفيفاً

کذلک فی اول الصلة و آخرها و هردو خبرچه اصل وچه نص محکمند در بنای باقل و اخذ بیقین پس آنچه در مقابل آنها وارد شده است مثل خبر وسائل عن احدهما لایه لایه قال قلت له رجل لا یدری واحدة صلی او شتین قال یعید «آنچه مثلاً این خبر است که فرمود اند اعاده نماید پس مطلوب بودن اعاده محکم است.

اما وجوب آن محل شبهه و از جمله متشابهات آن اصل است پس حکم آن رد باصل محکم است که ذکر شد و حکم بوجوب نمیتوان کرد که موجب ضلالت خواهد گردید

و بعبارة اخري منطق و ملفوظ هر کلمه محکم است و مفهوم آن از جمله متشابه که اخذ آن منتهی است چنانکه دلالت دارد بر این روایة وسائل باینمضمون «دخل الحکم بن عنیبة و سلمة بن کهیل علی ابی یعفر علیه السلام فسیله عن شاهدویمین فقال قضی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قضی به علی علیه السلام عند کم بالکوفة فقالا هذا خلاف القرآن فقال واين وجدتموه خلاف القرآن قالا ان الله يقول و اشهدوا ذوى عدل منکم فقال قول الله و اشهدوا ذوى عدل منکم هولا تقبلوا شهادة واحد و يميننا

ونیز دلالت دارد بر آن روایة بحـ اراز حضرت صادق علیه السلام قـ الـ لـ اـ بـ وـ حـ نـیـفـةـ کـیـفـ یـخـرـجـ اـیـ الـ منـیـ منـ جـمـیـعـ الـ جـسـدـوـالـلـهـ یـقـوـلـ منـ بـینـ الـ صـلـبـ وـ التـرـائـبـ قـالـ اـبـوـعـبـدـالـلـهـ علیه السلام فـهـلـ قـالـ لـایـخـرـجـ مـنـ غـیرـ هـذـيـنـ الـمـوـضـعـيـنـ وـاـيـنـ دـوـخـبـ صـرـیـحـنـدـرـ اـيـنـکـهـ مـلـفـوـظـ وـمـنـطـقـ کـلـامـحـجـةـ اـسـتـ نـهـ اـحـتـمـالـتـیـ کـهـ اـزـ مـفـهـومـ آـنـ خـارـجـ شـودـ بـلـکـهـ مـفـاهـیـمـ مـتـشـابـهـاتـنـدـ کـهـ بـایـدـ رـدـشـوـنـدـ بـمـحـکـمـاتـ وـ اـزـ اـینـجـاـ ظـاهـرـمـیـشـودـ کـهـ تـعـارـضـیـ درـآـیـهـ شـرـیـفـ نـیـسـتـ فـمـنـ تـعـجـلـ فـیـ يـوـمـیـنـ فـلـاـئـمـ عـلـیـهـ وـمـنـ تـأـخـرـ فـلـاـئـمـ عـلـیـهـ زـیـرـاـ کـهـ مـنـطـقـ هـرـدوـ شـرـطـ مـحـکـمـ استـ وـمـفـهـومـ آـنـهاـ مـتـشـابـهـ وـالـاـلـازـمـ مـیـآـیدـ اـخـتـالـفـ وـاعـوـجـاجـ درـقـرـآنـ کـهـ هـرـدوـ مـنـقـیـ استـ نـسـبـتـ بـقـرـآنـ

ونیز از این باب است کلیه امر و نهی در آیات و روایات بر اینوجه که او امر کواشند از بـرـوـصـلاحـ وـنـوـاهـیـ کـوـاـشـفـنـدـ اـزـعـدـ بـرـوـصـلاحـ وـاـیـنـدوـ معـنـیـ درـ اـمـرـ وـ نـهـیـ مـحـکـمـنـدـ اـمـاـ وـجـوبـ درـ اـمـرـ وـ حـرـمـةـ دـرـنـهـیـ مـحـتـاجـ بـدـلـیـلـ دـیـگـرـاستـ الاـ آـنـکـهـ فـرـمـودـهـ اـنـدـ

نهی در قرآن دلالت دارد بر ترك معاصی کما اينکه در روایت ابن مسعود وارد شده است که فرمود رسول خدا عليه السلام یا بن مسعود اذا تلوت کتاب الله تعالى فاتیت علی آیة فيها امرنا و نهی فردوها نظراً واعتباراً فيها دلالت عن ذلك فان نهی يدل علی ترك المعصیه وامرہ يدل علی البر و الصالح پس گفتن هر امری دلالت دارد بر وجوب یا هر نهی بر حرمة بدون حجه قائم بر آن تکلم بدون علم است که جایز نیست پس در مورد امر و نهی و موارد دیگر که محل شبھه باشد از مشتا بهات رد آن به محکمات لازم و واجب است و بحث کردن در آن و ساكت نشدن از آن و خود را بقیل و قال انداختن از اموری است که ائمه عليهم السلام ما را از آن منع وردع فرموده اند چنانکه احادیث مذکوره در اینفصل بآن دلالة صریحه دارد و فرمایش مصنف عليه الرحمه در آخر بآن اشاره است

فصل نهم

در ذکر جمله از آیات و اخبار بگه و اورد شده امته در ذم اجتہاد و متابعة آراء و منع از آنها

وشايد تو بگوئي از کجا گفتی که شارع منع کرده است از اجتہاد و عمل برأی و اينکه منع از آنها میباشد معروف از مذهب امامیه حتی میان مخالفین آنها اگرچنین سؤالی ازما نمائی در جواب گوئیم اول کسیکه منع کرده است از پیروی و اتباع رأی و ظن و ارتکاب اجتہاد خداوند سبحانه میباشد که فرموده است وعزیز است گوینده آن ان یتبعون الا لظن و ان لظن لا یغنى من الحق شيئاً و نیز آن سبحانه فرموده است ان یتبعون الا لظن و ان هم الا یخرصون ای يقولون بالتخمین و نیز فرموده است وان هم الا یظنون و نیز فرموده است واتبعوا اهوائهم بغير علم و نیز فرموده است خداوند عزوجل ولا تقف ماليس لك بهعلم و نیز فرموده است ولا تقولوا لما تصف السننکم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب و نیز فرموده است قل أرأيتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه

حراماً وحالاً قل آللہ اذن لکم ام علی اللہ تفترون و نیز فرموده است ولو تقول
علینا بعض الا قاویل لا خذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوئین
و نیز فرموده است قل انهما حرم ربی الفواحش الی قوله وان تقولوا
علی اللہ ما لاتعلمون و نیز فرموده است وقال المیؤخذ علیهم میناق الكتاب
ان لا يقولوا علی اللہ الا الحق و نیز فرموده است وان احکم بینهم بما انزل
الله ولا تتبع اهوائہم واحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك
و نیز فرموده است و ما اختلافتم فى شیء فاحکمه الى الله وله الحکم والیه
ترجعون و نیز فرموده است وهن لم يحکم بما انزل الله فاویئک هم الكافرون
ودر آیه دیگر وهن لم يحکم بما انزل الله فاویئک هم الفاسقون ودر آیه دیگر
ومن لم يحکم بما انزل الله فاویئک هم الظالمون

مترجم گویدچون بیان و تفسیر آیات قرآنیه شأن و وظیفه ائمه تعلیم علیهم
صلوات الله الملك العظیم میباشد لذا صرف نظر از ترجمۀ ظاهر آیات کریمهه نموده
و واگذار بمحال خود گردید پس هر که خواهد رجوع نماید در تفسیر آنها با خبار
و آثاری که در مراد آنها وارد شده فروهود در حدیث قدسی آمده است که خداوند
سبحانه فرموده است ایمان بمن نیاورده است کسیکه تفسیر کند کلام مرا برای
خود و نیست بر دین من کسیکه استعمال کند قیاس را در دین من و شیخ صدق علیه
الرحمه در کتاب امالی خود همین حدیث را روایت کرده و از حضرت رسول صلی
الله علیه وآلہ روایت شده است خبری که مشهور است که آن حضرت صلی الله علیه
وآلہ فرمود هر که تفسیر نماید قرآن را برای خود و حق گفته باشد پس بتحقیق خط
کرده است

ودر کتاب نهج البلاغه از جمله کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در مذمت
اختلاف علماء در فتوی و عمل بقياس بیان فرموده آن است که میفرماید وارد میگردد
بریکی از حکام قضیه مشکله در حکمی از حکمها پس حکم میکند در آن مسئله
برای خود بعد از آن وارد میشود ذات همان قضیه بر غیر آن حاکم پس حکم میکند

بر آن حاکم ثانی در آن قضیه بخلاف قول حاکم اول بعد از آن جمع میشوند حکم کنندگان با آن احکام نزد پیشوای خوشان که طلب قضا کرده است از ایشان وایشان او را پیشوای خود ساخته اند پس نسبت میدهد بصواب همه اندیشه های مخالف آن اصحاب را وحال آنکه خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است و کتاب ایشان یکیست آیا امر فرموده است حق سبحانه و تعالی ایشان را با اختلاف در مسئله پس فرمان برده اند او را در آن حکم یانه کرده ایشان را از آن اختلاف پس نافرمانی کرده اند ایشان او را یا فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی دینی که ناتمام است پس یاری خواسته با ایشان بر تمام گردانیدن آن یا بوده اند ایشان شریکان حق سبحانه در گفتار وجوده تا مرایشان را باشد که قائل شوند با آن مقالات مختلفه و برخدا باشد که راضی شود با آن مقال یا فرو فرستاد حق سبحانه دینی را که کامل است و تمام پس تقصیر کرده رسول ﷺ از رسانیدن آن وادانودن آن برآنام و حق سبحانه میفرماید در کتاب خودها فرطنا فی الكتاب من شيءٌ وفيه تبیان کل شيءٍ یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب خود از هیچ چیز در هیچ باب و در آن کتاب است بیان هر چیزی و باز ذکر فرموده «ان الكتاب يصدق بعضه بعضاً و انه لا اختلاف فيه» یعنی بدرستی که این کتاب تصدیق کننده است بعضی از آن مر بعضی دیگر را یعنی جمیع آیات قرآنی موافق اند و بدرستی که به چوچه اختلاف نیست در او و باز فرموده و لوكان هن عند غير الله لوجود و فيه اختلافاً كثيراً یعنی اگر بودی این کتاب بزرگوار از نزد غیر کردگار هر آینه یافتدی در او اختلاف بسیار پس آن بزرگوار فرمود بدرستی که قرآن ظاهر او نیکو و خوش آینده است بانواع بیان و باطن آن عمیقاً است و بی پایان فانی نمیشود یعنی با آخر نمیرسد سخنها ری عجیبه آن و بهایت نمی انجامد اشیاء غریبیه آن وزایل نمیشود شباهات ظلمانی مگر بانوار ساطعه قرآنی گفته است ابن ابی الحدید در نزد شرح او این کلام را که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید سزاوار نیست اینکه حمل کرده شود جمیع آنچه در کتاب عزیز است بر ظاهر او پس بساطاً هریست که آن مراد با امر باطن

دیگر است و مراد آن بزرگوار از این بیانات دبراهل اجتهاد است در احکام شرعیه و فاسد و باطل کردن قول کسی است که گفته است هر مجتهدی مصیب است و اینکه قائل با اجتهاد از پیچ و جهوجه مرتکب اجتهاد خود میشود که هر پیچ وجه باطل است اول آنکه چون خداوند سبحانه یکتا است و رسول او صلوات الله علیه و آله و سلم و کتاب اویکی است واجب است اینکه نبوده باشد حکم در هیچ واقعه مگر یکی ماند پادشاهی که میفرستد بسوی رعیت خود رسولیرا با فرمان خود که امر میکند در آن فرمان باو امریکه اقتضا میکند پادشاه بودن و امیر بودن او پس بدرستی که جایز نیست که در اوامر او اختلاف و تناقض باشد و اگر در آنها تناقض باشد هر آینه آن پادشاه نسبت داده میشود بجهل و سفاحت.

وچهارم آنکه خالی نیست اختلافی را که اهل اجتهاد بسوی آن میروند و مرتکب میشوند یا آن است که مأمور بآن هستند یا منهی از آن میباشند و اول باطل است بجهة اینکه نیست در کتاب و سنت چیزی که ممکن باشد که مجتهد دلیل خود قرار دهد در بودن اختلاف مأمور به و دویمی که از آن نهی شده اند حق است ولازم میآید از آن حرام بودن اختلاف از مجتهدین

وچهارم آنکه یا دین اسلام میباشد ناقص یا تمام پس اگر ناقص باشد می باشد خداوند سبحانه بتحقیق استعانه نموده است بوسیله مکلفین بندگان خود بتمام کردن شریعة ناقصه که رسول خود را برای او فرستاده و استعانه یا بر سبیل نیابه از آن سبحانه باشد یا بر سبیل مشاکله و مشار که با او و هردو سبیل کفر است و در صوره دوم که تمامیت آن است باین معنی که خداوند سبحانه دین را تمام نازل کرده است پس در تبلیغ آن رسولش تقصیر نموده یا اینکه رسولش تمام و کمال رسانده و تقصیری در تبلیغ نفر موده پس اگر بوده باشد اول یعنی رسول او تقصیر در رساندن ش کرده آن کفر است نیزو اگر دویمی باشد یعنی رسول بتمامه رسانده پس بتحقیق باطل است اجتهاد بجهة اینکه اجتهاد این است و جز این نیست در چیزهایی است که بیان نشده باشد و واضح و روشن نباشد و اما آنچه که متین و آشکار باشد اجتهاد را در

آن راهی و مجالی نیست

وجه چهارم استدلال بقول خدای تعالی مافرطنا فی الکتاب من شبیء و قول آن سبحانه فیه تبیان کل شبیء و نیز قول خدای تعالی **لارطب ولا يابس الا قی کتاب** همین پس همه این آیات دلالت کننده اند بر اینکه کتاب عزیز مشتمل است بر جمیع احکام پس هرچه در قرآن نباشد واجب ولازم است که از شرع نبوده باشد وجه پنجم قول خدای تعالی **ولو كان من عند غير الله لوجودها فيه اختلافاً كثيراً** پس گردانید خداوند علی اعلی اختلاف را دلیل بر اینکه از جانب غیر خدا باشد و لکن قرآن از جانب خداوند سبحانه میباشد و در او اختلافی نیست لکن قرآن بادله قاطعه دلالت کننده است بر صحت نبوة و پیغمبری پس بنابراین (یعنی چونکه از طرف خدا می باشد و دلالت دارد بر صحة نبوة) واجب است که نبوده باشد در قرآن اختلافی و بعد از این گفته است ابن ابی الحدید عبارتیکه معنی آن این است .

وبدانکه باین وجود پنجگانه امامیه و نقی کننده گان قیاس و اجتہاد در شرعيات تمسک جسته اند و بتحقیق اصحاب ما در کتب خودشان تکلم بر آن کرده اند تمام شد کلام ابن ابی الحدید

فرمود مصنف علیه الرحمه میگوییم من ودر این کلام ابن ابی الحدید لانی است بر اینکه معروف از مذهب امامیه منقی بودن اجتہاد است حقی در نزد مخالفین از ایشان همچنانکه از مذهب امامیه نقی قیاس معروف است

و در نهج البلاغه نیاز کلام امیر المؤمنین علیه السلام در صفة کسیکه منتصدی حکم شود از امة وحال اینکه اهلیت آنرا نداشته باشد بدرستی که دشمن ترین خلائق نزد خدای تعالی دومرد هستند یکی از آنها کسی است که خدای تعالی را گذار کرده باشد اورا بخودش پس آنکس از راه عدالت و میانه روی بر گشته و فرو رفته و شاد است بكلام بدعت و خواندن مردم را بگمراهی و ضلالت خود پس آن شخص موجب فتنه هر دهان است و باعث گمراهی کسانیکه پیش ازاو بوده اند و کسانیکه با او قندا

کنند در حال حیوة او و بعد از وفاة او و حمال خطاها مرمد و در گرو خطیئه خود میباشد و مرد دویم کسی است که جمع کرده و فراهم آورده جهل و نادانی را و اندازنده است آن را در میان نادانان امت و بطمع خود را در ظلمتها فتنه و فساد فریب داده و گرفتار نموده کور دل است با آنچه در آن مصلحت مردمان است و جا هملست بنظام امور و مصالح بتحقیق نام نهاده اند او را مردمان جاهل دانا علوم شریعة و حال آنکه نیست دانا بامداد کرد پس بسیار خواست از جمع آوردن آنچیز یکه اند کی ازاو بهتر است از آنچه بسیار است

مترجم گوید مراد فکر های فاسد و اندیشه های بیهوده است در مسائل باطله و شباهات و آراء مضلله و این بدیهی است که قلیل آن بهتر از کثیر است حضرت فرمود تا آنکه چون سیراب شداین نادان شبیه بعالم از آب متغصن گندیده یعنی اعتقادات فاسد و پرشد از مسائل بی فایده ناپسندیده نشست در میان مردمان در حالتی که حکم کمنده است میان ایشان ضامن شونده از برای خلاص گردانیدن آن چیز یکه پوشیده است بر غیر او از مسائل پس اگر فرود آید باویکی از قضایای مشکله مبهمه آماده سازد از برای آن سخنان بی فایده ضعیفه و سست که از رأی و فکر فاسد خود تهیه نموده پس بآن رأی فاسد خود قطع حاصل کنید پس او از پوشیدگی شباهها افتاده است در امور واهیه که مانند تار عنکبوت است یعنی مانند مگس افتاده در باقه عنکبوت که از ضعف ممکن نیست اورا که خلاص شود از آن نمیداند که بصواب حکم میکند یا بخطا پس اگر اتفاقاً بصواب رسیده در آن حکم می ترسد از آنکه او خطأ کرده باشد و اگر بخطا حکم کرده باشد امید میدارد که صواب گفته باشد در آن نادانیست بسیار خبط کمنده در میان نادانان یا بسیار بسر در آینده در نادانیهای خود رونده است در ظلمات جهل و سواره است بر شترهائیکه پیش راه خود نه بینند نگزیده بر علم و دانش بندان بر نده یعنی از هیچ علم دین منتفع نشده و بهره نبرده می افکندر وایتها را مانند افکنندن باد گیاه خشک شکسته را یعنی همچنانکه باد گیاه را منتشر می سازد و اتفاقاً ازاو سلب مینماید او نیز علوم و روایات را از اتفاقاً بدرمی برد بخدaso گند

که نیست قادر و توانا بباز گردانیدن و تقریر کردن آنچه وارد شده است بر او از مسائل بحساب نمیگیرد علم را در چیزی از آنچه انکار دارد آنرا و نمیداند یا آنکه گمان نمیبرد که علمی که ورای اعتقاد او است فضیلی داشته باشد پس قول حق را اعتبار نمیکند و نمیبیند آنکه از ورای آنچه رسیده است از آن مذهبی وراهی باشد مرغیر او را یعنی گمان آن نادان آن است که مذهب حق آنست که اودارد و اگر تاریک و پوشیده شود بر او کاری پوشاند آن کار را بجهة آنکه میداند از جهل نفس خود بمسائل و نمیخواهد که آشکارا شود حال او فریاد میکند بزبان حال از جبور حکم او خونهای بناحق ریخته شده و می نالد با واژ بلند از دست ستم او میراثها بسوی خداشکایت میکنم از گروهی که زندگانی مینمایند در حالتی که جاهلاند و میمیرند در حینی که گمراهانند نیست در میان ایشان کلائی که کاسد تر باشد از کتاب خدا وقتی که خوانده شود چنانچه حق خواندن آن است و نیست هیچ مناعی رابح تر و نه گران تر از روی بها از کلام خداهر گاه که تحریف و تغیرداده شود از مواضعش و تاویل کرده شود بر اغراض فاسده و نیست نزد ایشان رشت تر از معروف و نه نیکو تر از منکر زیرا که با اول مخالف و بادویم موافقند گفته امت ابن ابی الحدید در شرح اینکلام اگر گفته شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرق گذاشته است میان ایندو مرد که یکی از آنها کسی است و اگذاشته است خدای تعالی اور بخودش و دیگری کسی است بجهالت و نادانی افتاده پس بدرستی که هردو در ظاهر یکیست و گرفتار نادانی و جهالتی باشند گفته شده است علة فرق آن است که مرد اول پس او کسیست که در اصول عقاید گمراشده مثل کسانی که قائل بشریک و مانند میباشند برای خدای تعالی و نیز قائل بجبر در افعال آن سبحانه و امثال آنها هستند آیا نمی بینی که فرموده است در صفة آن شخص اول که فرورفت است در کلام بدعت و دعوت بضلالت و این اشعار دارد و با آنچه که ما گفتهیم آنرا که مراد بمرد اول متکلم در اصول دین است و او از راه حق بضلالت افتاده و از اینجهة فرموده اس که موجب فتنه مردمان و باعث ضلالت پیش از خود و بعد از خود از ایشان میباشد و امامرد دویم پس

او کسی است که خودرا در فروع شرعیات فقیه داند و حال آنکه از اهل آن نیست مانند فقهاء سوء آیا نمی بینی که فرموده آن شخص دویم را که می نشیند درمیان مردم برای حکم کردن .

ونیز فرموده است فریاد میکند از جور حکم او خونهای بناحق ریخته شده و می نالد از دست ستم او میراثها و نیز از جمله کلام آنحضرت است صلوات اللہ علیہ در نهج البلاغه در ضمن خطبه پس از ذکر صفات حمیده پسندیده متفقان و خوبان میفرماید در صفات مخالفان و مدعیان حق و شخصی دیگر که بتحقیق نام نهاده است خود را دانا و حال آنکه نیست دانا پس فرا گرفته است نادانیها و جهل مرکب خود را از نادانان تبعه روزگار واخذ نموده گمراهی هارا از گمراهان نابکار و برپایی کرده از برای مردم دامهای حیل را از رسما نهای فریب و از گفتار دروغ بتحقیق که حمل کرده کتاب الهی را بر انداشتهای باطر خود و میل داده حق را بر آرزوهای عاطل خود این میگردد اندر دم را از گناهان عظیم و آسان میگرداند گناهان بزرگ را آن لئیم میگوید که باز میایستم نزد شببه ها و از آن احتراز مینمایم و حال آنکه در آنها افتاده و می گوید که گوشه میگیرم از بدعتها و کارهایی که مخالف شریعة غرّ است و حال آنکه در میان بدعتها خواب کرده و با آن دست در آغوش آورده پس شکل او همچه شکل آدمی است و دل او دل حیوان است نمی شناسد باب هدایت را تا پیروی کند آنرا و نه باب کور دل و جهالت را تا باز ایستاد از آن پس این شخص مرده زندگان است بحسب صفات چه متصف است بجهلی که موت ابدی است در صورة حیات پس کجا میروید ای مردمان گمراه و از کجا باز گردانیده میشوید و حال آنکه نشانه های هدایت قائم اندر دین و علامات روشن اند در میان مسلمین و منارهای بلند بر پا شده در زمین بجهة تحصیل شریعت سید المرسلین ﷺ پس بکجا حیران و سر گردان گردانیده میشوید در تباھی بلکه چگونه متغير و متعدد میشوید در گمراهی و حال آنکه در میان شما هستند اهل بیت پیغمبر شما علیهم الصلوۃ والسلام و ایشان زمامهای حقند که مردم از را بطریق حق می کشند وزیانهای صدقند یعنی ترجمان

وْحَى الْهَيْنَدِ پس فرود آورید ایشانرا بر نیکو ترین منزله‌ای قرآن
متترجم گوید که آن وجوب مودة ایشان است چنانکه فرموده عز اسمه
قل لا اسْتَلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا مَوْدَةً فِي الْقَرْبَى وَعَصْمَتْ وَطَهَارَةً إِيْشَانَ اسْتَبَرَهَانَ
وَيَظْهَرَ كَمْ تَظَهَرَ سِيرًا وَعِلْمًا بِيْ پَايَانَ وَرَسُوخَ إِيْشَانَ در آن است بحکم وما يعلم
نَاوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَاطَّاعَتْ إِيْشَانَ اسْتَبَرَهَانَ اطِّيعُوا اللَّهَ
وَاطِّيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ هُمُ الْمُنْكَمِ

فرمود وارد شوید بر ایشان چون فرود آمدن شتر تشه بآب گوارا ایگروه
مردمان فرا گیرید این روایت را از خاتم پیغمبران ﷺ بدرستی که میمیرد کسی که
مرد از ما و حال آنکه نیست مرده بلکه زنده است نزد خدا یتعالی و می پوسد
آنکه پوسید از ما و حال آنکه نیست پوسیده

متترجم گوید این اشاره است باینکه اولیاء الله نمیمیرند و نمی پوسند چه
بعد از رحلت ایشان آثار پسندیده و نام و نشان ایشان بر صفحه روزگار میماند و در
آخره متصف بصفة بل احیاء عند ربهم پس ایشان زنده هر دو سرا باشد فرمود
پس قائل مشوید با آنچه نمی شناسید زیرا که بیشتر حق در آن چیزی است که انکار
مینهاید و علم با آن ندارید پس بگفتار بی دانش زبان میالائید و معدور دارید کسی
را که حجتی نیست شما را بر او و منم آن شخص آیا عمل نکردم در میان شما بیار
گران بزرگتر (که آن قرآن است): و آیا نگذاشتمن در میان شما بار کوچک تر را
(که عترت سید البشر است) و مرکوز ساختم در میان شما و ثابت گردانیدم علم و
ایمان و نشانه اسلام را واقف گردانیدم شما را بر حدود مسائل حلال و حرام و
پوشانیدم بشما لباس عافیت و رستگاری را از عدالت خودو گسترانیدم از برای شما
امر بمعروف و مشروع را از گفتار و کردار خود و بنده ودم بشما خلقهای شایسته و
خوبیهای پسندیده از نفس خود پس بکار مدارید اندیشه را در آنچه در نمی یابد نهایت
آنرا بصر بصیرت و در نمی آید بسوی آن اندیشه های فکرت
متترجم گوید این نهی است از استعمال رأی و نظر در دقایق مسائل الهیه

وامر معاد بدون اخذ از پیغمبر و اوصیاء آن حضرت صلوات‌الله‌علیہم که موجب‌هلاکت
وصلات خواهد بود

فرموده‌صفنف از جمله کلام آن حضرت است صلوات‌الله‌علیه در خطبه نهج
البلاغه و نیست هر صاحب دل عاقل و دانا و ندهر صاحب گوش شنو و نه هر خداوند
بینائی بینا پس ای عجب چیست مرا که تعجب نکنم از خطاهای ایقرقه‌ها بر اختلاف
حجه‌های ایشان در دین و مذاهب که نمی‌روند در اثر پیغمبر خود واقتنا نمی‌کنند
بعمل وصی نبی خود و نمی‌گرند بعیب یعنی ایه ان بخدا و اعتقاد بسرای عقبی و
ثواب و عقاب و عفة نمی‌ورزند از عیب و افتاده‌اند در شک و ریب عمل می‌کنند در شباهها
و می‌روند در پی شهوتها و آرزوها معروف در میان ایشان آن چیزی است که خود
شناخته‌اند به میل طبیعت نه بقانون شریعت و منکر نزد ایشان آنچیزیست که منکر
شناخته‌اند به فرموده حضرت عزت پناه گرفتن ایشان در مشکلات بسوی نفس‌های
ایشان است نه بسین سید کائنات و اعتماد ایشان در مبهمات برأیه‌ای خودشان است
گوئیا هر مردی از ایشان امام نفس خود است و خود را محتاج بامامی نمیداند
بتحقیق که فرا می‌گیرد از نفس خود در چیزی که می‌بیند به بندهای استوار و سبیه‌ای
محذم یعنی آنچه اخذ مینماید از نفس خود در استحکام مانند احکام الهی میداند
و از جمله کلام آن بزرگوار است صلوات‌الله‌علیه در نهج البلاغه بدانید
ای بند گان خدا بدرستی که مؤمن باید حلال بداند امسال آنچه را که در سال قبل
حلال میدانست و حرام بداند آنچه را که حرام میدانست و آنچه را که مردم از نو
پدید می‌آورند حلال نمی‌کند آنچه بر شما حرام بود ولکن حلال آن چیزی است
که خدای تعالی حلال کرده و حرام آن چیزی است که آن سبحانه حرام کرده یعنی

تغییری و تبدیلی در حلال و حرام خدا نمیتوان نمود

و در تهذیب بسند خود از حضرت ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت
فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اگر حکم کنم در قضیه میان دونفر پس
باز بر گردند در آن قضیه و نزد من آیند زیاد نمی‌کنم آنها با قول دیگری غیر از

آنچه میان آنها حکم کرده‌ام بجهة اینکه حق متغیر نمی‌شود.

و در این دو خبر دلاله واضحه روشن است بر باطل بودن آنچه مشهور است میان مجتهدین و بر آن است بناء اجتهاد و بر اجتهاد است بناء آن آنکه از برای مجتهد جایز است که بر گردد از قول خود چون معلوم شود خرابی دایل او و مانند آن دو خبر است در دلاله آنچه روایت کرده است اورا کلینی در کافی باسناد خود از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از حلال و حرام پس فرمود حلال تقدح حلال است تاروز قیامت و حرام تقدح حرام است تاروز قیامت نمی‌باشد غیر آن و نمی‌آید غیر آن و مانند آنها است در دلالت آنچه در نهنج البلاعنه است از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام در ذکر قرآن است که فرموده خدای تعالی تمام کرد بقرآن نور خودش را و بعد کمال رسانید بسبب قرآن دین خود را و قبض نمود روح پیغمبر خود علیه السلام را در حالتی که بتحقیق تمام نمود و فراغت حاصل کرد به بیان احکام هدایت بسوی خلق خدا بسبب قرآن پس تعظیم و تکریم کنید از حق سبحانه و تعالی آنچه تعظیم فرموده ذات خود را بآن یعنی تکریم و تعظیمی که مناسب تعظیم کردن او باشد من نفس خود را پس بدرستی که او نپوشانید از شما چیزی را از دین خود و نگذاشت چیزی را که با خوشنود باشد از اعمال صالحه یا مکروه شمارد از افعال سیئه مگر که گردانید برای آن نشانه هویدا و علامت استوار و آشکارا که باز دارد از آن مکروه را یا بخواهد بسوی مرضی خود پس رضا و خوشنودی او و خشم و غصب او در آنچه باقی مانده است از زمان یکی است یعنی حکم الهی در بودن چیزی مرضی یا مسخوط او یکی است در همه اوقات.

و بدانید که خدای تعالی هر گز خوشنود نمی‌شود از شما بچیزی که خشم کرده باشد بآن و راضی نبوده از آن بر کسی که بود پیش از شما و هر گز خشم نمی‌کند بر شما بچیزی که خوشنود شده باشد بآن از کسی که بود پیش از شما و جزاین نیست که شما سیر می‌کنید در علاء‌تی نمایان و سخن می‌کنید بیاز گردانیدن سخن که گفته‌اند آن را مردانی که پیش از شما بودند یعنی ادله واضحه که متداول بود میان پیشینان

شما بآن تکلم میکنید این‌مان گفته است ابن ابی الحدید در شرح این خطبه که فرمایش آن حضرت که فرموده رضا و خوشنودی خدا و سخط و غضب او سبحانه در آنچه باقی‌مانده از زمان یکی‌ست معنی او آن چنان است که هرچه از احکام الهی صریح و واضح نباشد از حیث رضا و سخط و مورد نظر واقع شود جایز نیست علمara اینکه اجتهاد کنند در آن وبعضی راحکم بهیلت و پاره راحکم بحرمت نمایند بلکه خوشنودی و غضب خداوند سبحانه یکی‌ست پس جایز نیست از برای قومی که فتوی دهنده بحلال بودن یا حرام بودن شیئی از اشیاء که رضا و سخط خدارا در آن نمی‌دانند وهمین فرمایش دلیل صریح بر حرمت اجتهاد میباشد و مکرر از امثال این فرمایش از آن حضرت صدور یافته و قول آن‌حضرت که فرموده و بدانید که خدا یتعالی هر کز خوشنود نمی‌شود از شما بچیزی تا آخر معنای او آنست که خداوند سبحانه راضی باختلاف فتوی و احکام از شما نمی‌شود چنان‌که راضی نشده است باختلاف امم‌سابقه پیش از شما پس غصب خدا شامل شد ایشان را نظر باختلاف ایشان و خداوند سبحانه فرموده است **الذین فرقوا** دینه‌هم و **کانوا اشیعاً** لست هنرهم فی شیی عووه‌چنین غصب نمی‌فرماید بر شما در حال اتفاق که همان را پسندیده و اختیار فرموده از برای پیشینیان از شما تمام شد کلام ابن ابی الحدید .

ودرتفسیر ابن محمد امام حسن عسکری **علیه السلام** از حضرت امیر المؤمنین **علیه السلام** روایت فرموده که آن بزرگوار فرمود ای گروه شیعیان ما وای کسانی‌که دارای ولایت ماهستید پر هیزید و دوری نمایید از اصحاب رأی پس بدرستی‌که ایشان دشمنان سنتند از احادیث معصومین **علیه السلام** فرار می‌کنند و دور ند از حفظ کردن آن و منزجر و خسته‌اند از اینکه سنت پیغمبر **صلی الله علیه و آله و سلم** را نگاه دارند و بآن عمل نمایند پس برای و هوای خودشان بندگان خدارا خدمتکاران خود قرارداده اند و مال آنها را برای خودشان دولت گرفته‌اند و گردنها مردم را ذلیل کرده و در تحت ریاست خود در آورده‌اند مردم از آنها اطاعت می‌کنند مانند اطاعت آنها از سگ‌ها یعنی ناچارند از ترس اذیت آنها اطاعت کنند آنها و منازعه مینمایند با حق و اهل او خودشان را

شبیهه ائمه صادقین قرار داده اند و حال آنکه ایشان از نادانان و کفار و ملاعنه شد پس سؤال کرده میشوند از آنچه نمی دانند پس تکبر می کنند اینکه اقرار کنند که ایشان نمی دانند پس با دین خدای تعالی معارضه مینمایند برأیهای خودشان و خودشان گمراه و دیگرانرا نیز گمراه مینمایند آگاه باشید اگر دین خدا تعالی بقياس درست می شد هر آینه مسح کردن زیرپای سزاوار تر بود از روی پا .

و کلینی علیه الرحمه در کافی از حضرت ابی یحیی علیه السلام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که خطبه خواند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود ای مردم جز این نیست که ابتداء واقع شدن فتنهها هواهای شیطانی است که پیروی کرده میشود و حکمهای است نفسانی که از خود پیدا کرده شود مخالفه کرده میشود در آن اهواء احکام کتاب خدا و حاکم میگردداند بر آن رأیهای با طله و حکمهای مبتدعه مردانی مردانی را بر غیر دین خدا تعالی پس اگر باطل خالص می بود از آمیزش حق پنهان نمی بود باطل (برهیج صاحب عقلی) و اگر حق خالص می بود از آمیختگی (واقع نمی شد اختلافی) بریده می شد از او زبانهای معاندین ولکن فرا گرفته میشود از اینکه حق است قبضه و از اینکه باطل است پاره پس آمیخته میشوند بیکدیگر (و آورده میشوند با هم) پس آنجا یعنی نزد امتزاج حق بباطل مستولی میشود شیطان بر دو ستان خود و نجات می یا بند از خطرات این شبیه آن کسانیکه پیشی گرفته است از برای ایشان از جاذب خدا تعالی حالتی نیکو که آن عنایت الهی است

و نیز کلینی باسناد خود روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طویلی که آن حضرت فرمود و هر کسی که کور دل باشد فراموش مینماید ذکر را پیروی می کند ظن را و با خالق خود مبارزه کرده خواهد بود گفته شده است مراد بذکر قرآن است یعنی قول خدا تعالی و ان الظن لا یغنى من

الحق شيئا

و نیز کلینی باسناد خود روایت کرده است از مسعدة بن صدقه که او گفت

خبر داد مرا جعفر بن محمد علیهم السلام از پدر بزرگوار خود که علی علیه السلام فرمود هر کسی که قرار دهد نفس خود را از برای عمل بقیاس در دین همیشه روزگار او در جهل و اشتباه میباشد و کسیکه عبادت کند خدایتعالی را برای همیشه هست روزگار او در پستی و فرو رفتن وزایل شدن و نیز مسعده گفت و فرمود ابو جعفر علیه السلام هر کسیکه فتوی بدده مردم را برای خود پس بتحقیق عبادت کرده خدا را بآنچه که نمیداند پس بتحقیق ضدیت و معارضه نموده با خدایتعالی برو جهی که حلال کرده و حرام کرده است در آنچه که نمیداند و در کتاب بصائر الدرجات باسناد خود روایت کرده است از ابی جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود اگر تحدیث کنیم مردم را در دین خدا برای خودمان گمراه میشویم چنانکه گمراه شدند کسانیکه پیش از مابودند ولکن تحدیث میکنیم مردم را از جانب پروردگار خود بواسطه پیغمه بر او علیه السلام که بیان کرده است از برای ما

و در کافی روایت کرده است آنچه را که نزدیک بهمین است پس چون بوده باشد اعتماد بررأی از اهل عصمت که موجب ضلالت گردد پس چگونه خواهد بود از غیر ایشان علیهم السلام و نیز در کافی روایت نموده باسناد خودش از محمد بن مسلم که گفت گفتم بامام صادق علیه السلام اینکه قومی از اصحاب ماتفاقه میکنند و میرسند بعلمی و روایت می کنند احادیث را پس وارد می شود بر آنها چیزی پس می گویند در آن چیز بررأی خودشان فرمودند امام علیه السلام در جواب او جایز نیست بررأی خودشان بگویندو هلاک نشده اند گذشتگان مگر برای خاطر همین رأی دادن و از پیش خود گفتن و نیز در کافی باسناد خود از آن حضرت علیه السلام روایت نموده که فرمود نهی میکنم تورا از دو خصلت پس در آن دو هلاک شدند مردم نهی میکنم تو را از اینکه عبادت کنی خدایتعالی را بباطل و فتوی بدھی بآنچه که نمیدانی.

و نیز در کافی آژیونس بن عبدالرحمن روایت سرده است که گفت گفتم بحضرت ابی الحسن اول علیه السلام چگونه خدایتعالی را بیگانگی بپرستم پس فرمود ای یونس نبوده باش بدعة گذار نده در دین خدا کسیکه نظر کند بررأی خود هلاک میشود

و هر کسیکه واگذارد اهل بیت پیغمبر خود را گمراه میشود و کسیکه ترک کند کتاب خدا و قول پیغمبر ش را کافرمیشود

و در بصائر الدرجات روایت کرده است از ابی الحسن علیه السلام که فرمود جز این نیست هلاکشند پیش از شما مردم بواسطه عمل کردن بمقایس و بدرستی که خدای تعالی قبض نفرموده روح پیغمبر خود را تا اینکه کام-ل گردانید جمیع دین اورا در حلال و حرام پس آورد جمیع آنچه محتاج بودید شما مردم بسوی آن در حال حیوة آنحضرت صلوات الله علیہ و آله و سلم و بی نیاز گردیدید بواسطه آن حضرت و اهل بیت او عليه و علیهم الصلوة والسلام بعد ازوفاتش از غیر ایشان و تمام احکام مخفی و امامت در نزد اهلبیت او علیهم السلام میباشد حتی حکم ارش کف و بدرستی که نیست در چیزی از حلال و حرام و جمیع آنچه مردم با آن محتاجند مگر آنکه آمده است در آن حکمی از کتاب و سنته .

و در کتاب «حسان» روایت کرده است از محمد بن حکیم که گفت فرمود ابوالحسن علیه السلام چون بباید شما را آنچه میدانید پس بگوئید و آنچه را که نمیدانید پس ساکت شوید و گذاشت آنحضرت دست مبارک خود را بردهانش پس عرض کردند برای چیست پس فرمود بجهة اینکه رسول خدا علیه السلام آورد از برای مردم از احکام باندازه کفایت آنها در زمان خود و آنچه را که با آن مورد احتیاج آنها باشد تاروز قیامت و در کافی روایت کرد مثیل آنرا از آنحضرت علیه السلام

و در محسان روایت کرده است باسناد خودش از یحیی حلبی و ابن مسکان و حبیب که ایشان گفتند فرمود بما ابو عبدالله علیه السلام نیست دوست نزد من کسی از شماها بدرستی که مردم رفته اند برآههای مختلف بعض از ایشان بهوا و میل خود رفتار مینماید بعضی برای خود عمل مینماید و بدرستی که شما ها گرفته اید و عمل مینمایید با مریکه از برای او اصل و پایه است .

و در حدیث دیگر حبیب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود بدرستی که مردم گرفته اند چنین و چنین و طائفه بهواهای نفس و طائفه

برأی اشان وطائفة بروایت و بدرستی که خدای تعالی شماها را هدایت کرد بدوستی خودش و دوستی کسی که سود بخشد دوستی او در نزد خدا .

و در تهذیب باسناد خود روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدرستی که چون مادردر گاه خدای تعالی با یستیم عرض میکنیم ای پروردگار ما گرفتیم و عمل کردیم بکتاب تو و مردم گفتند ماعمل برای خودمان می کنیم پروردگار جزا دهد بما آنها آنچه را که بخواهد و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که عرض میکنیم در در گاه خدا عمل کردیم ما بکتاب تو و سنت رسول تو .

و نیز در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده است از ابی بصیر که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام وارد میشود بر ما چیزهایی نمی شناسیم آنها را در کتاب خدا و نه در سنت پیغمبر پس نظر میکنیم در آنها پس فرمود حضرت آگاه باش اگر تو بواسطه نظر در آنها بحق بررسی اجر داده نمیشوی و اگر خطأ کنی افترا و دروغ بسته باشی بر خدای عزوجل .

و در کتاب من لا يحضره الفقيه شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده است که فرمود حضرت صادق علیه السلام حکم کردن بر دو قسم است یکی حکم خدای عزوجل است و یکی حکم اهل جاهلیت است پس کسی که خطأ کند در حکم خدا حکم میکند بحکم اهل جاهلیت و کسی که حکم کند در دوره هم بغیر ما انزل الله پس بتحقیق کافر شده است بخدا و در کافی روایت کرده است از ابی بصیر که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود کسی که حکم کند در دوره هم بغیر حکم خدا پس او کافر است بخدا و ند عظیم و نیز روایت کرده است از معویة بن و هب که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود هر حکم کننده که حکم کند میان دو نفر پس بر خطأ حکم کند از حق دور میشود بدور تراز آسمان .

و در کافی نیز روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود با بن ابی لیلی توئی ابن ابی لیلی قاضی مسلمانان عرض کرد بلی حضرت فرمود بچه چیز حکم میکنی

در جواب عرض کرد بآنچه که رسیده است مرا از رسول خدا ﷺ و علی ؑ و ابی بکر و عمر حضرت فرمود پس رسیده است بتو که رسول خدا ﷺ فرمود بدرستی که علی ؑ عالم ترین شماها است در حکم کردن میان مردم عرض کرد بلی فرمود حضرت پس چگونه حکم میکنی بغير حکم آن بزرگوار و حال اينکه اين فرمايش رسول ﷺ بتو رسیده و ميداني پس چه خواهی گفت در وقتی که روز قيامت شود وزمين از نقره و آسمان از نقره دиде شود پس بگيرد رسول خدا ﷺ دست تورا و نگاهدارد تو را در درگاه پرورد گارت پس عرض کند خدا يا اين شخص حکم کرده است بغير حکم من پس راوي گفت روی ابی ابن لیلی مانند عفران زرد شد.

ونيز باسناد خود روایت کرده است از عبدالرحمن بن حجاج که او گفت بود حضرت ابی عبدالله ؑ در نزد ربیعه الرأی پس آمد اعرابی مسئله سؤال کرد از ربیعه الرأی پس جواب داد اورا وساکت شد اعرابی باو گفت اينجا ابی که بيان کردي بگردن تواست ربیعه ساکت شد پس حضرت ابی عبدالله ؑ فرمود آن جواب در گردن ربیعه است آيانه چنان است که هر فتوی دهنده ضامن فتواي خود ميباشد

ونيز از ابی عبيده حذاء روایت کرده است که او گفت فرمود ابو جعفر ؑ کسي که فتوی بدھد مردمرا بدون علم و بدون هدایت از جانب خدا لعنة میکند او را ملاعنة که رحمت و ملامت که عذاب و بارمیشود باو گناه هر کسی که عمل کرده است بفتوى او و نيز روایت کرده است که ابو بصیر گفت عرض کردم بحضرت ابی عبدالله ؑ از تفسیر آیه شریفه اتخاذوا احبارهم و رهبانیه اربابا من دون الله پس در جواب فرمود آگاه باش قسم بخدا که آنها يعني علماء نصارى ويهود عوام خودشان را دعوت نکرددند پرسش خود آنها و اگر آنها را دعوت مینمودند اجابت نمیکرددند آنها را ولکن از برای آنها حلal کرددند حرام او حرام کرددند حلال را پس پرسیدند و قبول کرددند از ایشان از جهه و طریقی که نمی دانستند

و نیز روایت کرده است در روضه کافی باسانید متعده از حضرت صادق علیه السلام در رساله طولانی که آن حضرت فرمود ای گروه مرحومه رستگار شده بدرستیکه خدای تعالی تمام کرده است برایشما بآنچه که داده است شما را از خیر و بدانید که نیست از علم خدا و نهاد امر او اینکه احدی از کسانیکه خدای تعالی خلق کرده است بگیردین خود را بهوی و رأی خود و قیاسها بتحقیق فرستاده است خدای تعالی در دین خود قرآنرا و گردانیده است در آن بیان هر چیزیرا و قرار داده است از برای قرآن و یاد گرفتن قرآن اهلی را که جایز نیست اهل علم قرآنرا کسانیکه هدایت کرده است ایشانرا بعلم قرآن آنکه در آن بهوی و رأی و قیاسه اعمل نمایند بی تیاز کرده است خدای تعالی ایشانرا از این عمل بسبب آنچه که داده است ایشانرا از علم خود و مخصوص کرده است ایشانرا آبان و قرارداده است در نزد ایشان کرامتی از جانب خود که آن ایشانرا اکرام فرموده و ایشانند اهل ذکر امر فرموده است خدای تعالی این امت را بسؤال از ایشان و هر کسی که از ایشان سؤال نماید و حال اینکه بتحقیق در علم خدای تعالی گذشته باشد که تصدیق ایشان را خواهد نمود و پیروی آثار ایشان را خواهد کرد چنین کسی را رارشاد خواهند فرمود و عطا خواهند کرد اور از علم قرآن آنچه را که بسبب آن هدایت بیابد آن بسوی خدای تعالی باذن او و بسوی جمیع راه حق و این اشخاص کسانی هستند که بر نمیگردند از اهل قرآن و از سؤال از آنها و اعراض نمیکنند از علم قرآن که خدای تعالی گرامی داشته اهلش را آبان و قرار داده است در نزد ایشان مگر کسانیکه پیشی گرفته است براو در علم خدای تعالی شقاوت در اصل خلقش در تحت اظلله پس آن گروه رومیگردانند از سؤال اهل ذکر و کسانیکه خدای تعالی علم قرآن را بآنها عطا فرموده و در نزد آنها قرار داده و مردم را امر فرموده که از ایشان سؤال نمایند و این اشخاص که اعراض نموده اند کسانی هستند که بهوایها و رأیها و قیاسهای خودشان عمل مینمایند تا اینکه شیطان بر آنها مسلط میشود بجهة اینکه ایشان میگردانند و قرار میدهند اهل ایمان و اهل علم قرآن را در نزد خدای تعالی از کافرین و اهل ضلاله در علم قرآن را ز جمله مؤمنین

مترجم گوید همچنانکه متداول در زمان ما این است که آنها را که عمل باثار و اخبار محمد و آل تجلی می کنند می گویند اینها گمراه می باشند واما آنها را که تبعیت از اصول موضوعه مجعله ابوحنیفه و امثال او می کنند آنها مؤمن و رستگار می پندارند فرمود قرار میدهند و هیگر دانند آنچه را که خدا یتعالی حلال کرده است درا کثر چیزها حرام و آنچه را حرام فرموده است میگردد آنها را حلال پس این است اصل نتیجه هوای آنها و حال اینکه بتحقیق رسول خدا یعنی چون پیش از فوت خودش از آنها عهد و پیمان گرفت که مخالفة نمایند و لکن در نزد خودشان گفته اند که ما بعد از فوت رسول خدا یعنی چون خدای عزوجل روح آن حضرت را قبض بسوی خود نماید برای ما جایز خواهد بود اینکه بگیریم با آنچه جمع شود بر آن رأی مردم و این را بجهة مخالفة کردن با خدا و رسول او یعنی چون مخالفة با عهد او مرتكب شدند و اظهار نمودند پس نیست احدي جری تر و در ضلالات و گمراهی آشکارتر از کسانی که اینرا گفته و گمان کردن این برای آنها جایز است قسم بخدایتعالی که آن سبحانه واجب فرموده است که مردم اطاعة نمایند محمد یعنی رسول را و پیروی نمایند اوامر اورا در حال حیوة آن حضرت وبعد از موتش تا آخر حدیث که طولانی است

ونیز در این حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرمود و پیروی کنید آثار رسول خدا یعنی چون و سنت آن حضرت را پس آنرا بگیرید و پیروی نکنید هوایا و رأیهای خود تا نرا اپس گمراه شوید پس بدرستی که گمراه ترین مردم در نزد خدا یتعالی کسی است که پیروی کند هوا و رأی خود را بدون هدایت از جانب خدا و در آن حدیث است نیز که فرمود آن حضرت صلوات الله عليه ای گروهی که خدا یتعالی نگاهدار امر شما است برشما باد بآثار رسول خدا و آثار ائمه هدی از اهله بیت رسول الله یعنی چون بعد از آن حضرت و سنت و طریقه ایشان پس بدرستی که هر که باین اخذ نماید پس بتحقیق هدایت یافته است و کسی که ترک کند این امر را و رو بگرداند از آن گمراه می شود بجهة اینکه خدا یتعالی امر فرموده است بطاعت و ولایت ایشان علیه السلام

ودر محاسن روایت کرده است باسناد خود از ابی عبدالله علیہ السلام که آن حضرت فرمود در رساله خودش و امام آنچه سؤال کردی از قرآن پس این نیز از خط رات متفاوت ته مختلقه تو است زیرا که قرآن نیست بروجھیکه تو ذکر کردی و هر چهرا که شنیدی پس معنی آن غیر آن چیز است که بسوی آن رفته ای و جزا این نیست که قرآن مثلها نیست از برای قومی که میدانند نه غیر ایشان و قویمیکه تلاوت میکنند آنرا حق تلاوت آن و ایشان کسانی هستند که ایمان بقرآن آورده و میدانند آنرا و اما غیر ایشان پس بسیار سخت و مشکل است برایشان عمل بقرآن و دور است معانی قرآن از آنچه در دلهای خودشان جادا دهند و چنین فرموده رسول خدا علیه السلام که شان چنین است نیست چیزی دور تر در دلهای مردمان از تفسیر قرآن و در این خلائق حیران مانده اند همه مگر کسانی که خدای تعالی خواسته است که در حیرت نهادن جزا این نیست که خدای تعالی خواسته است وارد اه فرموده بتعمیه قرآن اینکه بایستند در باب او و صراط او و پرستش نهایند آن سبحانه را و بازایستن در قول او باینکه اطاعة نمایند پیادارند گان کتاب او و ناطقین از امر اورا و اینکه استنباط نمایند آنچه را که محتاجند از این از ایشان نه از پیش خودشان پس فرمود آن حضرت صلوات الله علیه و آگر رد می کردند برسول علیه السلام و با ولی الامر از ایشان هر آینه می دانستند آنرا کسانی که استنباط می کردند او را از ایشان پس اما از غیر ایشان پس نمیدانند اینرا هر گز ویافت نمی شود و بتحقیق دانستی که درست نمی آید و ممکن نمی شود که همه خلق ولاده اهر باشند زیرا که نمی یابند کسی را که او را امر نمایند و نه اینکه برسانند امر و نهی خدای تعالی را باو پس گردانیده است خدای تعالی خواص خودش را ولاده امر تا اقتدا کند بآنها کسی که از خواص نیست پس بفهم این را ان شاء الله و بپرهیز از آنکه قرآن را برای خود تلاوت نمائی پس بدرستی که مردم شریک نیستند در علم قرآن مثل شراکت آنها در ما سوای او از امور قادر نیستند بر ظاهر و بر باطن آن مگر ازراه و در آن که خدای تعالی قرار داده آنرا پس بفهم انشاء الله و طلب کن امر حق را از محل و مکان آن تا آنکه بیا بی آنرا ان شاء الله تعالی .

فرمود مصنف علیه الرحمه مکرر گردانیدن امام علیهم السلام فرمایش خود را بسائل که بهم ان شاء الله اشاره است با ینکه عالم بهم اینها چنانکه سزاوار است خود ایشان علیهم السلام خاصة می باشد

وروایت کرده است در کتاب محسان نیز در باب مقائیس و رأی از حضرت صادق علیهم السلام در رساله اش بسوی اصحاب رأی و مقائیس اما بعد پس بدرسیکه هر کسی که بخواند غیر خود را بسوی دین خود که بنایش برأی و قیاس باشد انصاف نموده و نیکو حظی و برهه نبرده زیرا که خوانده شده باین امر خالی نیست از رأی و قیاس و چون نبوده باشد خواننده را قوتی در خواندن او مدعو را ایمن نیست داعی را که محتاج شود بمدعو بعد از زمان کمی بتحقیق می بینم متعلم طالب را که بسا است برتر از معلم گردد ولو بعد از زمانی و می بینم معلم را که دعوت کننده بود بسا است که محتاج شود در رأی خودش بسوی رأی کسیکه دعوت نموده اورا بسوی خودش و در اینحال متغیر میشوند جاهلان و بشکمی افتند شک کنند گان و بگمان میافتد گمان کنند گان و اگر اینعمل در نزد خدایتعالی جایز بود بدر نمی انگیخت رسول را با آنچه که در آن بر دیگران زیادتی داشته باشند و نهی نمیکردار آنرا از راه نمیگیرند و این عیب نمیفرمودند ندانی و جهل را ولکن مردم چون دست از حق برداشتند و چشم از نعمت پرورد گار پوشیدند و بجهل و تدبیر خودشان مغروشه و خود را از علم خدایتعالی بی نیاز دانستند و اکتفا کردند بغير رسولان و قوام امر او و گفتند نیست چیزی مگر آنچه که درک مینماید آن را عقلهای ماو می شناسد عقلهای ما پس خدایتعالی و اگذار نمود آنها را بسوی آنچه دوست داشتند آنرا و مهم گذاشت آنها را و بحال خودشان و اگذار نمود تا گردیدند عده خودشان بطوریکه نمیدانند و اگر بود خدا یتعالی راضی با جتهاد ایشان و رأی ایشان در آنچه ادعا مینمایند از این بر نمی انگیخت بسوی ایشان کسی را که حکم میان حق و باطل نماید و زجر کننده که آنها را از راه ضلالت باز دارد و جز این نیست که استدلال نمودیم که رضای خدایتعالی غیر این است بواسطه بعث رسمل بامور قیمه صحیحه و تحذیر و منع از امور مشکله مفسده پس

گردانید ایشانرا درها و راه خود و دلالت کنند گان بر آن سبحانه باموری که از رأی و قیاس خالی باشد پس هر کسی که طلب کند آنچه که در نزد خدایتعالی است بقياس و رأی زیاد نمیشود از خدا برای او مگر دوری از خدا و برنمی انگیخت خدا رسولی را هر گز هر چند طولانی شود همراه در حالتی که مردم مخالفه نمایند اورا وباين جهه گاهی متبع شود و گاهی تابع باشد و در آنچه بیاورد استعمال ننماید رأی و قیاسی راتا اینکه واضح و آشکار شود امراه مانند وحی از جانب خدایتعالی ودر اینعمل دلیل استاز برای هر صاحب عقل و زیر کی براینکه اصحاب رأی و قیاس خطاكنند گان و فرو روند گان می باشند در باطل و جزاين نیست که اختلاف در میان مردم همیاشد در غیر رسنه رسولان پس بپرهیز ای شفونده اینکه جمع شود بر تو دو خصلة یکی از آنها انداختن خود را در چیزی که با آن سینهات تنگ شود و پیروی کردن نفس خود را بدون علم و معرفة و خصلت دوم بی نی از دانستن خودت را از آنچه با آن محتاجی و تکذیب کردن تو کسی را که بسوی او است باز گشت تو و بپرهیز از ترک حق از روی مسامحه و تبلی و ملالت و پیروی کردن باطل را از روی نادانی و ضلالت زیرا که نیاقیم ما کسی را تابع هوای خود باشد و رو گردانیده باشد از آنچه که ذکر کردیم که هر گز بحق بر سد پس نظر کن در این و عمل نما با آنچه ذکر کردیم

فرمود مصنف و اخبار در این باب بیشتر است از اینکه بشماره آید و در آنچه که ذکر کردیم ما آنرا کفايت است ان شاء الله تعالى اگر گفته شود بتحقیق دو روایت آمده است یکی از آنها از حضرت ابی جعفره ابی عبدالله علیهم السلام اینکه آن بزرگوار فرموده اند بر ما است اینکه بیندازیم بسوی شما اصول را و بر شماست اینکه تقریع نمائید

و حدیث دویم از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام که فرمود بر ما است انداختن اصول و بر شما است تقریع و این مفاد دو حدیث اذن در اجتہاد است پس چگونه امت توفیق بین این دو خبر با اخبار دیگر که منع از اجتہاد فرموده اند گوئیم در

جواب نیست معنی دو حديث بطوریکه توبآن رفته نه چنان است بلکه نیست معنای آنها مگر اینکه مقصد نمائیم بسوی آنچه انداخته‌اند بسوی ما از احکام بروجه کلی پس بیرون بیاوریم از آن احکام جزئیه را بپراهین یقینیه و حجه قاطعه که موافق باشد بیکی از اشکال اربعه و این اجتہاد برائی نیست واستنباط حکم نظر و گمان نیست درچیزی و این مثل قول ایشان ﷺ است که فرموده‌اند لا ينقض اليقين ابداً بالشك و لكن ينقضه بيقين آخر پس بدرستیکه ما میفهمیم یقیناً باینکه کسی یقین در طهارت داشته باشد و شاک در حدث باشد واجب نیست بر او تحصیل طهارت و کسیکه یقین بطهارت جامه‌اش دارد و شک دارد برسیدن نجاست آن واجب نیست بر اوستن جامه و کسیکه یقین به‌ماه شعبان دارد و شک دارد که ماه رمضان داخل شده واجب نیست بر او روزه و مانند اینها از فروعات وجزئیات و نیز مانند فرموده ایشان علیهم السلام کل شیء مطلق حتی ورد فیه نهی و قول ایشان ﷺ کل شیء فیه حلال و حرام فهی و لک حلال حتی تعریف الحرام بعینه و قول ایشان ﷺ کلمه غالب الله علیه من امر فالله اعذر لعبدہ و قول ایشان ﷺ اذا جزمت من شیء ثم شکت فیه فشک لیس بشیء و غیر اینها از اصول کلیه که متفرع میشود بر آنها جزئیات و تحقیق ذکر کردیم مقداری از آنها را در کتاب موسوم باصول اصلیة پس باید طلب کند هر که بخواهد آنها در آنجا باتنمہ کلام و بسط آن در آنجا والله الحمد .

فصل دهم

در نقل گلام بعض بزرگان از علماء شیعه در ذم اجتہاد و پیروی گردن رأیها بتحقیق دانستی که منحصر است راه شناختن علمهای شرعی خواه در اصول دین و کلیات و خواه در فروع دین و جزئیات و افراد آن در روایت از اهل بیت علیهم السلام و جایز نبودن تمسک در چیزی از آنها بمقدمات جدلیه و استنباطات ظنیه و بوده است اینعمل از شعار قدماء اصحاب ما از اصحاب ائمه علیهم السلام صلوات الله علیهم .

پس بدانکه اصحاب ائمه علیهم السلام تصنیف نموده اند در این مسئله کتابها و رساله‌ها پس از جمله کتاب‌ها که در این باب تصنیف شده کتاب نقض بر عیسی بن ابان است در ارجتهاد و ذکر کرده است اورا نجاشی در ترجمه اسماعیل بن علی بن اسحق و بعضی از آنها کتاب ایضاً است از برای فضل بن شاذان نیسابوری و میباشد از اجل اصحاب فقهاء ما و بتحقيق روایت کرده است ازا بیهقی گفارثانی علیهم السلام و گفته شده از حضرت رضا علیهم السلام نیز روایت کرده است و بتحقيق تصنیف کرده است صدو هشتاد کتاب و طلب رحمت کرده است برای او دو بار یاسه بار عقب یک دیگر حضرت امام حسن ابو محمد علیهم السلام و فرموده است آن بزرگوار بعداز آنکه در کتاب او نظر فرموده و رحمت برای او فرستاده آرزو نمایند اهل خراسان مقام و درجه فضل ابن شاذان را یا اینکه جای دارد آرزو نمایند مقام او را چون مقام و درجه او بزرگ و بلند بوده است گفته است فضل در کتاب مذکور در حق گروهی که متصف بجماعه و منسوب بسته است بدرستی که مایا فتیم ایشان را که میگویند بدرستی که خدای تبارک و تعالی بر نینگیخته پیغمبر خودرا بسوی جمیع خلق خود با آنچه که محتاجند مردم بسوی آن از امر دینشان و حالاشان و حرماشان و احکام دماء و مواریث و بینهشان و سایر احکامشان و بدرستی که رسول خدا علیهم السلام نبود که بداند اینرا یاد نشته است و بیان نکرده است از برای مردم و بدرستی که اصحاب آنحضرت بعد از او وغیر ایشان از تابعین استنباط کردند این را برای خودشان و بر پاداشتن احکامیرا که نامیدند آن راسته و جاری کردند در میان مردم علمویرا و منع کردند ایشان را که از آنها تجاوز نمایند بسوی غیر آنها وایشان در آنها اختلاف نمودند بعضی از ایشان حلال کردند آنچه را که دیگران حرام نمودند و بعضی حرام نمودند آنچه را که دیگران حلال کردند و گفته است در حق شیعه بدرستی که ایشان میگویند بدرستی که خداوند جل شأنه بندگان خودش را بپرسنش خودامر فرموده در عمل بطاعت و اجتناب از معصیة بربازان پیغمبرش صلوات الله علیه و آله و سلم پس بیان کرده است از برای ایشان جمیع آنچه محتاجند بسوی آن از امر دینشان از کوچک و بزرگ پس پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم رساند بایشان آنرا از خاص و عام

ووا گذار نکرد آنها را برای خودشان و نگذاشت آنها را کور و شببه نیست که دانست اینها را که دانست و جا هم ماند هر که آن را دانست پس اما آنچه که رساند بروجه عام پس آنچیزی است که امت بر آن هستند از وضو و نهاد و خمس و زکوة و روزه و حجج و غسل از جناب و اجتناب از آنچه که خدا نهی کرده امتد در کتاب خود از ترک زنا و سرقة و تعدی کردن و ستم نمودن و ریاء و خوردن مال یتیم و آنچه که شباخت باین دارد از آنچه که تفسیر آن طولانی است و آن معروف است در نزد خاصه و عامه و اما آنچه که بروجه خاص رساند آن را پس آن چیزی است که به او اگذار فرموده و بیان کرده از آیه شریفه اطیعو الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکر و آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون پس اینها در مورد خاص میباشد و جایز نیست اینکه بوده باشد کسی که خدای تعالی طاعت اورا واجب کرده باشد برد سردم اینکه داخل معصیة شود و مانند اهل معاصی از نافرمانی خدا اجتناب نمایند و پرواپی از ارتکاب معصیة نداشته باشد و این مانند قول خدای تعالی است جل شأنه و اذا بتلى ابراهیم ربہ بکلمات فاتمهن قال انى جاعلک للناس اماماً قال ومن ذريتى قال لا ينال عهدي الظالمین نیستند ظالمان امامان که عهد گرفته شده باشد از جانب خدا در عدالت کردن بر مردم از آنها و حال اینکه بتحقیق نخواسته است آن سبحانه که غیر عادل امام و پیشوای خلق او باشد یعنی عهد خدای تعالی که عدالة در میان مخلوق او است در ظالم نیست پس نمیتوان که ظالم امام باشد و نیز دانستیم که فرمابش خداوند تبارک و تعالی که فرموده ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها و اذا حکمتم بين الناس ان تحکمو بالعدل خدای تعالی عهد گرفته است از مردم در حکم بعدالت این عهده را نگرفته مگر از امامانی که نیکو بتواند که حکم بعدالت نمایند و جایز نیست که امر فرماید بعدالت حکم کند کسی که بعدالت را نمیداند و بخوبی از عهده بر نمیآید و جز این نیست که امر فرموده که حکم بعدالت کند کسی که نیکو میتواند حکم بعدالت نماید پس فرموده است فضل بن شاذان بعد از کلام طویلی پس بر میگردیم بسوی گفتگوی باصف اول پس میگوئیم

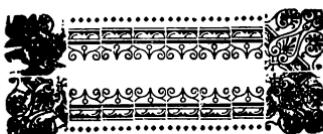
بآنها مادعای شما باینکه گفتن بدروستی که خدایتعالی بر نینگیخته پیغمبر خود صلوات الله علیه و آله و سلم را بسوی خلق خود بجمعیع آنچه که محتاجند بسوی آن از حلال و حرام و فرائض و احکام و بدرستی که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم همه اینهاران دانسته بادانسته ولکن از برای مردم بیان نکرده و چه چیز شما را منظر کرده بسوی ابن کلام در جواب گفته اند که مانعی یا بیم فقیه از که رد کنند جمیع آنچه که مردم با آن محتاجند از امر دین و حلال و حرام و واجب از نماز وغیر آن پس چاره نیست از نظر واستعمال رأی در آن چه نیامده است مارا روایت پیغمبر و مجوز این از برای ما قول رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم میباشد که فرمود بمعاذین جبل زمانی که اورا بیمن فرستاد بچه حکم میکنی در میان مردم عرض کرد بکتاب خدا حضرت باو فرمود اگر در کتاب حکمی نباشد بچه حکم میکنی عرض کرد بسنة حضرت فرمود اگر درسته نباشد عرض کرد اجتهاد میکنم برأی خود فرمود الحمد لله که توفیق داد خدایتعالی رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را باینعمل پس دانستیم ما بدرستی که شأن چنین است که واجب کرده است خدایتعالی از حکم که در کتاب و سنة نیست و بدرستی که چاره نیست بجز استعمال رأی در آن و نیز مانند قول آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم که فرمود جزاین نیست که مثل اصحاب من در میان شما مانند مثل ستاره ها است بهریک اقتدا کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحاب من برایشما رحمت است پس دانستیم که واگذار نکرده است مارا در عمل برأی مگر آنچه برای ما نیاورده و بیان نکرده برای ما و پیشی گرفته است در این کسانیکه پیش از ما بودند در آنچه که گفته اند برای خودشان از احکام و مواریث و حلال و حرام پس دانستیم که ایشان نکرده اند مگر آنچه را که برای ایشان جایز بوده و اینکه ایشان از حق بیرون نرفته اند و اجتماع بباطل نموده اند پس جایز نیست مارا که آنها را بگمراهی نسبت بدھیم در آنچه کرده اند پس اقتدا کردیم ما بآنها پس بدرستی که ایشان جماعتہ بسیار ندوید الله علی الجماعة و خدایتعالی جمع نمی کند امت را بوضلال و گمراهی در جواب آنها گفته شد بدرستی که دروغ ترین روایات و باطل تر آنها را وایتی است که خدایتعالی را بظلم وجور نسبت دهد و پیغمبر ش صلوات الله علیه و آله و سلم را نسبت بجهل و

نادانی دهد و در قول شما که میگوئید خدای تعالی پیغمبر شر امبوث نکرده بسوی خلقش با جمیع آنچه که محتاجند بسوی او تجویز است از برای او سبحانه حکم بجور و تکذیب بکتاب او بجهة قول آن سبحانه که میفرماید **الیوم اکملت لكم دینکم** و خالی نیست اینکه احکام یا میباشد از دین یانه پس اگر از دین است پس بتحقیق خدای تعالی آن را کامل گردانیده است و بیان کرده است آن را برای پیغمبر شر **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و اگر میباشد در نزد شما که از دین نیست پس نیست حاجتی از برای مردم بسوی آن و شما واجب نمیدانید که بر مردم است بغیر آنچه از دین است عمل بآن نمایند و این را هرگاه قائل شوید این شنعة خواهد بود برای شما که اگر داخل شود بر یهود و نصاری در دینشان هر آینه ترک مینمایند آنچه داخل شود بر ایشان بواسطه این شنعة و آن متصل است بمانند خود از نسبت جهل دادن به پیغمبر **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و ادعاء شما جواز استنباط و اجتهاد در آنچه نمیدانسته است آنرا از فروع دین و سزاوار است که شیعه فرار نماید از آنچه اقرار نمودید بآن از دو شنعة که در آنها است کفر بخدا و رسول او **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

و فرموده است و در آنچه که ادعا نمودید از قول پیغمبر **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بمعاذ تکذیب است بآنچه نازل کرده است خدا و طعن است بر رسول خدا **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** پس اما آنچه که تکذیب کردید باو از کتاب خدا از چیزها ئیست که بتحقیق بیان کردیم ما آنرا در اول کتاب خودمان از قول خدای تعالی ان احکم بما انزل الله و نیز و لا تبع اهو آئههم واحذر هم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك و نیز قول آن سبحانه **و ما اختلفتم فيه من شيء فحكمه إلى الله و نیز قول خدای تعالی ولا يشرك في حكمه أحداً و قوله إلا له الحكم وهو سرع الحاسبين و قوله لله الحكم واليه ترجعون و قوله فاصير لحكم ربك و آنچه که شباخت بآنها دارد در کتاب خدا که دلالت میکند بر اینکه حکم از برای خدای تعالی است بقنهای پس شما گمان کردید اینکه نیست در کتاب خدا و نه در آنچه فرو فرستاده است خدا بر پیغمبر خود چیزی را که حکم کند باو در میان مردم در آنچه که اختلاف کرده اند در**

آن و بدرستی که معاذ هدایت می یافتد بچیزی که خدایتعالی به پیغمبر خود وحی نفرموده بود و بدرستی که معاذ هدایت می یافته بغیر آنچه که پیغمبر ﷺ هدایت می یافتد و باین حرف خودتان واجب گردانیدید از برای معاذ اینکه رأی او در راه هدایت مانند وحی خداست برای پیغمبرش پس بنابر این بالاتر قرار دادید مرتبه او را از مرتبه نبوة زیرا که پیغمبر ﷺ همیشه منتظر وحی بوده و بدون وحی حکم نمیفرمود برای خود و لکن معاذ محتاج بوحی نبوده بلکه از پیش خود و برأی خود احکام بیان مینموده پس مثل شما مثل کسانی است که خدایتعالی در آیه شریفه فرموده فمن اظلم ممن افتری علی الله كذبا ياتقول آن سبحانه که فرموده او حی الى و لم يوح اليه شيء ومثل كسيكه خدایتعالی در حق او فرموده که میگوید سانزل مثل ما انزل الله پس گردیده است معاذ در نزد شما بمرتبه که محتاج نیست در هدایت بوحی بلکه رأی او برایش کافی است اما پیغمبر ﷺ محتاج بوحی است و برأی خود عمل نمیفرماید و اگر کوشش کنند کافران بر باطل کردن نبوة حضرت رسول ﷺ بیشتر از آنچه شما بآن حضرت نسبت دادید و آن بزرگوار را متصف بجهل نمودید تجاوز بكلامی نمیکنند یعنی در ابطال نبوت آنحضرت همان صفة جهل کافی خواهد بود پس خبر داده است ما را خدایتعالی اینکه اصل اختلاف در امم سابقه بعد از پیغمبران آنها واقع شده چنانکه در قرآن فرموده ﷺ کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و مهندرین و انزل معهم الكتاب بالحق لیحکم بین الناس فيما اختلفوا فيه وما اختلفوا فيه الالذین اوتوه من بعد ما جائزه المیتقات بعیا بینهم فهی الله الالذین آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و یهی من یشاء الى صراط مستقیم پس شما ستایش نمودید اهل باغی و ستم را و گفتید اختلاف ایشان رحمت است و اقتدا کردید بخلاف و اهل خلاف و برگشت دله‌ای شما از کسی که خدای تعـالی او را برای هـدایت و رفعـ اختلاف شما بر انگیخته بود در آنچه اختلاف نمودید در آن از حق و حقیقت پیدا کرد از برای ما و شما قول خدای تعـالی در آنچه فرموده ولا یزالون

مختلفین الامن رحم ربک ولذلک خلق هم پس شما پیروی کردید اهل خلاف را و پیروی کردیم ما کسی را که استثنای فرموده است خدای تعالی او را بر حمّه پس چون تنک شد بر شما باطل شما که بر اقامه آن حجتی از برای شمانیست حلال دانستید و تجویز نمودید در حکم برای واجتهد چنانکه گمان کردید آنچه را که بیان نکرده اند آن را از برای شما و تجویز نمودید بر پیغمبر اکرم ﷺ ندانید از قول خودتان که گفتید آن حضرت بیان نکرده است از برای شما طاعت و معصیة را وروا داشتید بر اهل حق و تصدیق کنند گان خدا و رهول ﷺ را عداوت و دشمنی و بر احکام کتاب خدا عبث نموده و کافر شدید تا آخر آنچه که گفته است آنرا از این قبیل با آنچه که در اوست از تطویل خصوصاً در آنچه که طعن زده است بآن در خبر معاذ و ما بر این اقتصار نمودیم پس بدرستیکه قطره آب نشانه غدیر و کفی از غلم علامت خرمن کبیر میباشد و از برای غیر اورضی الله عنہ نیز کلماتی در این باب هست که آن برای من حاضر نیست ذکر نمایم و در آنچه که ذکر کردیم ما کفایت است از برای طالب حق و یقین و بحق میرساند قوم عابدین را و هر آینه بتحقیق مذاکره نمودیم با جمعی از اهل علم در این طریق و عمل با خبار پس از روی انصاف تصدیق مارا نمودند و برگشتند از طریق اصولیین و اختیار نمودند طریقه اخبارین را و بعضی از ایشان بودند که سبقت گرفتند در طریقه اخبارین در حالیکه می خوانندند و نداء هی کردند علماء را بمکتب اخبار و اخباری بودن مگر آنکه من کسی رانمی یا بم و نیافتهام که از علماء بزرگ عمل باین طریق نماید گویا هنوز خود را در مقام عمل آزاد نموده و ندانسته راه حق را بواسطه مردم اخذ کرده یا گمان نموده مخالفة جمهور و متار که مشهور غیر حق نمگ و عار است و موجب شماتت و باعث بر طرف شدن ابهت و وقار است و الله المستعان .



فصل یازدهم

در نقل گلام صاحب کتاب اخوان الصفار در تزیین اجتہاد

و متابعه رأیها (واو از حکماء شیعه است)

گفته است که گفته‌اند در رساله لغات از کتابشان مختلف گردیده مذاهب و رأیها و اعتقادات در میان اهل یک دین و یک پیغمبر بجهة افتراق آنها در موضوعات و اختلاف لغاتشان و هواهای بلادان و تباين مواليشان و رأیها رئوساً و علماء ايشان کسانیکه خراب مینمایند آنها را ومخالفه میاندازند در بين آنها بجهة طلب ریاست دنیا و بتحقيق گفته شده است در مثل خالق تذکر یعنی مخالفه کن و احداث بدعة نماین که تو را مردم بیاد خود در آورند بجهة اینکه شأن چنین است اگر نمی‌انداختند رئوساً علماء ايشان در میان آنها اختلاف نمی‌بوداز برای ايشان ریاستی و بودند همه در یک راه مگراینکه بیشتر ايشان متفقند در اصول مختلفند در فروع مثال این چنان است که ايشان اقرار دارند بتوجه و صفات خدای تعالی از آنچه که سزا وار است بآن و اقرار کنند گانند به پیغمبر مبعوث بایجاب شریعة جویند گانند بکتابی که فرستاده شده بسوی ايشان و اقرار کنند گانند بایجاب شریعة و اختلاف کنند گانند در روایاتی که وسائل آنها مردانی هستند که اختلاف کنند گان از در معانی بجهة اینکه پیغمبر ﷺ بوداز جمله معجزه وفضیلتش اینکه آن حضرت بود مخاطب میفرمود هر گروهی را با آنچه که میفهمیدند ازاو بحسب آنچه در مرتبه فهم بر او بودند و بحسب آنچه که تصور میکرد عقو لشا نرا پس بجهة این در میان روایات اختلاف واقع شد و دینها و رویه‌های مردم زیاد شدو اختلاف کردن در خلیفه رسول ﷺ و گردید این بزر گترین اسباب خلاف در امة تا اینکه منتهی شد بما .

ونیز پس بدرستی که اصحاب جدل و مناظره و کسانیکه طلب مینمودند نافسه وریاسترا اختراع کردند از پیش خودشان در دیانات و شرایع چیزهای بسیار ریرا که

آنها را حضرت رسول ﷺ نیاورده بود و اقرار آن نکرده بود بلکه از خودشان ساختند و گفتهند بعوام مردم این سنته و طریقه رسول ﷺ میباشد و اینرا در پیش خود نیکو شمردند حتی مردم گمان بردند بایشان که پیغمبر ﷺ بایشان امر فرموده و نیز احداث نمودند در احکام و قضایا اشیاء بسیاریرا برآیها و عقلهای خود و گمراه شدند بسبب این از کتاب پرورد گارشان و سنته پیغمبرشان ﷺ و تکرر کردند از اهل ذکر کسانیکه در میان ایشان بودند و بتحقیق امر شده بودند اینکه از ایشان سؤال نمایند در وقته که مشکل شود امر برا ایشان پس گمان کردند از روی سخاچه عقل خودشان اینکه خداوند سبحانهوا گذاشته است امر شریعة و فرایض دیانت را ناقص که محتاج باشد تمام نمایند آنها برآیهای فاسده و قیاسهای کاذبه و اجتهادهای باطله خود و آنچه که آنرا تخمين نموده واز پیش خود اختراع نموده بودند و چگونه این گمان را نمودند و حال آنکه خداوند سبحانه میفرمایدما فرطنا فی الكتاب من شيء و آن سبحانه نیز فرموده است تبیاناً اکل شيء و جزاً نیست که کردند این کار را بجهة طلب ریاست چنانکه گفتیم آنرا مکرر و واقع ساختند بخلاف و منازعه در میان امت پس ایشان خراب کردند شریعة را و بگمان انداختند کسی را که نمیدانست که گمان کند که ایشان باین اسباب یاری مینمایند شریعه را وحال اینکه باین اسباب که فراهم نمودند امت خراب شدو واقع شد عداوت میان ایشان و کشید این امر بفتحهای وجنگهای و حلال شمردند بعضیها خونهای بعضی را پس هر گاه امتناع مینمود از اینعمل بعضی از علماء که حق رامی دانستند و ایشان بعض رؤسا را در اینکار مخاطب ساخته و از خدا ایتعالی واز عذاب آن سبحانه آنها را می ترسا نیدند آن رؤسا اعتنا بقول آن بعض علماء حق نموده بلکه عوام را بسوی آنها جری و دلیر نموده و نسبت میدادند باو که این شخص حرفي میزند و بقولی قائل است که نه موافق شریعة است و نه قول شخص عاقل و ممکن نبود برای آن شخص عالم حق گواینکه بیان کند از برای عوام که چگونه امور در شریعة جریان دارد که آنها از غفلت خودشان بیرون کند برای الفت عوام با نچه که بر آن داخل بوده و بآن

نشوونما کرده بودند خلما عن سلف و چون رؤسائے عوام چنین دیدند که دلهای علماء حقه از عوام مشمازه و عوام نیز از آنها دور و بر کنار و اطاعتی از آنها نمی نمایند این رأء ساء آنها برای خودشان شرف و بلندی بر دیگران قرارداده و بعوام میفهماندند و حالی میکردن که اینها حجتی بر عقایدو مذهب و طریق خودنبارند و سکوت آنها و داخل شدن در باطل آنها را از اقامه حجه و دلیل جلو گیری مینماید و این رؤسائے میگفتند بعوام که حق آنست که ما بر آن اجتماع نموده ایم پس همیشه دأب و عمل آنها براین بود و آنها هر روز عددشان زیاد تر و اختلافاتشان بیشتر و احتجاجات و مناظرات و جدلشان بی اندازه و افزون تر می گردید تا حدیکه از احکام شریعة دور گشتند و تغییر دادند کتاب خدا را بتفسیرشان بخلاف آنچه حقیقت و واقع آن بود چنانکه خداوند سخنانه میفرماید يحرفون الکلم عن مواضعه و در اصل امر خودشان امت را خراب کردن و بباطل و داشتن از راهی که نمی دانستند و تأویل کردن اخبار رسول ﷺ را بناؤیلاتی که اختراع نمودند آن را از پیش خودشان بدون اینکه حجتی از جانب خدایتعالی بر آن داشته باشند و بر گردانند معانی آن را و معنی کردن بطوریکه خودشان اراده مینمودند بر وجهی که تقویة نماید ریاست آنها و نسبت فسق دادن باهل علمرا دأب و خوی خود قراردادند در نزد عوام و این دأب و عملرا ارت از یکدیگر می برند پسر از پدر و خلف از سلف تا زمانیکه خدایتعالی بخواهد و اراده نماید هلاک و انقراض آنها را و همیشه اینگروه علماء عوام دشمنان حق بوده اند در میان امت و هر قرنی پس چه بسیار پیغمبریکه کشند آن را ووصی پیغمبر که انکار نمودند اورا و عالمی که اورا از دیار خود خارج نمودند پس همیشه ایشان و افعال آنها اسباب نسخ در شریعتها و تجدید آن بوده در زمانهای گذشته تا اینکه خدایتعالی با تمام رساند و عده خودش را و فرموده است جل شانه ان يشا يذهبكم و يأت بخلق جديد و ما ذلك على الله بعزيز والعاقبة للمتقين ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الأرض يرثها عبادى الصالحون ان فى هذه لملاغاً لقوم عابدين پس باين علتها که ذکر کردیم سبب شد در اختلاف آراء و مذاهب

ودروقی که امر چنین باشد پس واجب است بر طالب حق و راغب در بهشت اینکه طلب کند آنچه را که نزدیک کند او را پرورد گارش و خلاص کند او را از دریای اختلاف و خروج از زندانهای اهل اختلاف واگر غفلت ورزد نفس از صالح و مقاصد خودش و واگذار ده راه بهشت و حق و اهل حق و دینی را که نیست اختلافی در آن و همراه شود با اهل خلاف و بسوی رؤسای بتهائی که نصب شده‌اند از برای پرستش می‌باشد این سبب هلاکت و دوری او از جوار خداوند سبحانه و چگونه چنین عملی از برای خدا خواهد بود و حال آنکه خود را قرین شیطان گردانیده چنانکه در کلام خداوند سبحانه است و هن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فَهُوَ لِهِ قَرِينٌ وَّاَنْهُمْ لِيَصْدُونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسِبُونَ اَنَّهُمْ مَهْتَدُونَ حَتَّىٰ اِذَا جَاءَنَا قَالَ يَاٰلِيتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ بَعْدَ الْمُشْرِقِينَ وَ بَعْسَ الْقَرِينِ وَ چنین می‌باشد حال اینگونه اشخاص با عالمیکه اقتدا کرده‌اند با و بواسطه آن گول خورده و مغروشه‌اند با و جماعتی که در اطراف او هستند پس تبدیل کرده‌اند عبادت و پرستش پرورد گار را بعبادت کردن آن عالم از آنجائیکه نمیدانند زیرا که چون آن عالم حلال کرد بقول خودش و حرام کرد بقول و برآی خوش پس کسیکه قبول نماید از او آن فتوی را بتحقیق پرستیده است او را قال الله تعالى وَ اَنْكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مَنْ دُونَ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ اَنْتُمْ لَهَا وَاردون پس بر تو بادای برادر مهربان نیکو خدای تعالی توفیق دهد تورا باهل علمی که ایشان اهل ذکرند از اهل بیت نبوت که نصب کرده شده‌اند از برای نجات خلق و بتحقیق گفته شده است یاری بجهوئید در هر صنعتی باهل آن صناعت تمام شد کلام صاحب اخوان الصفا بالفاظ آن واو کلامی است متین که صادر شده است از روی بصیرت و یقین .



فصل دوازدهم

اشاره به بعض آنچه متوقّب میشود بر اجتہاد و متابعة آراء از مفاسد

بس است در فساد و باطل بودن اجتہاد و رأی بعد از بودن هردو مخالف با فرموده خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات‌الله‌علیہم چنانکه شنیدی آنچه که رسیده است بتو بواسطه اجتہاد و متابعة آراء از وقوع جنگها و فتنه‌هادر بین صحابه و آنچه‌را که مشاهده مینمایی از اختلاف بین فقهاء در مسائل دینیه از اصول و فروع و فرایض و سنن بامضیت نبودن مدارک آنها و مختلف بودن طرق آنها با اختلاف اذهان و احوال مردمان با آنچه در آنها است فساد از جهة تعارضات و اضطراب نفوس و مخاصمات ورجوع و بازگشت بسیاری از بزرگان علماء از آنچه فتوی داده‌اند بآن بسوی غیر آن که خارج از حد احصا و شمار است.

فرموده است سید بن طاوس رحمه‌الله از سعید بن هبة‌الله معروف به قطب راوندی عليه الرحمه که تصنیف کرده است کتابی در اختلافات حادثه بین شیخ مفید و سید مرتضی رحمه‌الله که آن دو بزرگوار اعظم علماء اهل زمان خودشان بوده‌اند بخصوص شیخ مفید پس ذکر کرده است در آن کتاب اختلافاتی را که شماره آن میرسد بنودو پنج مسئله از اصول دین که در بین آن دو شخص بزرگ واقع گردیده و فرموده است در آخر آن رساله که ! گرخواسته باشم استیفاء تمام اختلافات آنها را نمایم هر آینه بطول می‌نگامد کتاب - تمام شد کلام سید رحمه‌الله واینک بیان مینمایم از برای تو از جمله اجتہادات مجتهدین در مسائل و احکام دین آنچه که روشن شود بر تو بسبب آن کارهای ایشان که چه کرده‌اند و بچه چیز استناد نموده‌اند و بچه راهی رفته اند و اکتفا می‌کنم بر سه مسئله که دو مسئله از آن در علم اصول می‌باشد که آن دو یکی خود اجتہاد و آن دیگر مسئله اجماع است و مسئله سیم که راجع بفروع است در نیت عبادات است تاینکه بوده باشد نمونه از برای تو که ملتقت شوی طریقه آنها را در سایر مسائل و مقایسه نهائی بر آن سنة ایشان در بقیه مدلولات

و دلائل و کافی است از جهه اطلاع براین سه مسئله در شهادت و کشاننده و رهنما یند است بسوی خیر و هدایت و ذکر می کنیم ما اولا آنچه که او تحقیق است بر هر یک از آنها بروجه اجمال پس ذکر می کنیم اختلافات و اقوال ایشانرا در آنها بطريق سؤال پس خواهی دیدا ایشانرا که دور ند از جواب بجهه تشابه و جوه دو طرف استدلال

مسئله

اجتہاد، چه آگاه کرده است تورا که چیست اجتہاد آیا نیست اجتہاد حق اینکه نظر کند یکی از مابسوی احادیث ائمه علیهم السلام پس تدبیر کند در معانی آنها و بفهمد آنچه که در آنها امامت گذاشته شده و فرق بدهد میان متشابه از آنها و محکم آنها و بگیرد و عمل نماید بمحکم ورد کند بسوی محکم مبهم رایاوا گذارد آن را برایهم خود اگر نبوده باشد از برای او راهی بسوی احکام و احتیاط کند در عمل و خود را نگاهدارد و حفظ نماید از فتوی دادن بغیر حق و داخل شدن در زلل پس چون دیده شود اختلاف طائفه با طائفه بحسب ظاهر در نقل روایات اعمال مرچحات نماید ببرهان روشن از قواعدی که نقل شده است از ائمه علیهم السلام و شنیده شده از ایشان تا اینکه واقع شود بر حال اختیار در یکی از دو طائفه اخبار و وسعة برای او حاصل شود در عمل و تنگ نشود بر او واردات اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله علی الْمَلَكِ الْغَفار و تقاید عبارت است از اینکه نظر کند و عمل کند کسی که بینائی حاصل نموده و میخواهد حق را پیروی نماید بفتواتی کسی که دارای این اجتہاد حق باشد که ذکر نمودیم و با بودن اجتہاد حق چنانکه شنیدی چگونه کسانی که دعوی اجتہاد مینمایند پیروی مینمایند رأیهای خودشان را و چگونه از هدایت منصرف میشوند بعد از اینکه آمده است ایشا نرا هدایت و چیست معنی عمل بظن در مقام اجتہاد پس بچه اندازه و مقدار است ظن معتبر در آن تا آنکه صحیح باشد بر آن اعتماد پس علومیکه برای مجتهد لازم است و چاره‌ای نیست که دارای آن باشد چیست آیا کفایت میکند اورا تحصیل علوم عربیه

و شناختن قرآن و حدیث و احکام این دو برای مجتهد یا اینکه چاره نیست از برای او از شناختن پنج اصل دینی و بنا بر ثانی آیا کفايت میکند او را تقلید یا چاره نیست از برای او از دلیلهای یقینیه پس آیا شرط است اینکه بشناسند آنها بدلایل منکامین یا کفايت میکندراه دیگرولو کمتر باشد چون افاده یقین کند یا چاره نیست از طریق بالاتر پس چیست اینظریق و طرق متعدد است یا مختلف میشود بحسب اختلاف افهام بجهة تفاوت مردم در نقص و تمام پس آیا کفا یب میکند در اجتهاد آنچه ذکر کرده شد یا چاره نیست از علوم دیگر و آن علوم چیست و چه معتبر است در آن و بچه اندازه است و آیا علم منطق در آن شرط است و آیا واجب است اولاً تحقیل معرفه همه آیات و احادیث که احکام در آنها میباشد یا کفايت میکند آنچه که متعلق است از آن در مسئله که طلب کرده شده است و آیا جایز است تجزی در اجتهاد و با جواز آیا کافی است در جواز عمل برای خودش یا رأی غیر خودش پس چه میباشد معنی تجزی و چیست معنی اجتهاد در همه و آیا کفايت میکند در ثانی که اجتهاد در همه باشد تحقیل ملکه که با آن ممکن شود تحقیل ظن در هر یک هر یک مسئله یا چاره نیست از تحقیل اندازه صالح یا تحقیل همه مسائل ابواب فقه پس چیست اندازه آنقدر یکه چاره نیست که در مقام اجتهاد در آن میتوان با آن داخل شدو آیا از برای آن حدیست در طرف قلة که کمتر از آن کافی نخواهد بود و آیا شرط است در آن قوه قدسیه چنانکه گمان کرده اند آنرا طایفه پس آن قوه چیست و حد آن چه اندازه است و بچه چیز شناخته می شود پس چگونه میفهمد مجتهد از نزد خود که مجتهد شده است تا جایز باشد عمل برای او بلکه واجب باشد و جایز نباشد برای او تقلید غیر یا چگونه خواهد بود راه عوام بمعرفه مجتهد تا اینکه جایز باشد از برای او تقلید آیا کفايت می کند اقرار خود او با آن باعدالتش یا با این حال لازم است که خود را برای فتوی دادن نصب نماید و مردم با ورجمعه کنند یا کفايت نمیکند هیچیک از اینها بلکه چاره نیست از تصدیق اهل علم او را پس آیا کفايت می کند تصدیق یک نفر و دو نفر یا چاره نیست از جماعتی پس اینجمناعه

تا چه حد باشد و کی باشد آیا کافی است کسی که قسمتی از علوم رسمید را تحلیل کرده باشد یا چاره نیست اینکه در تمام آنها مجهود باشد یا نباشد و بر تقدیر اشتراط اجتهاد پس آیا جایز است دور (معنای دور آن است که اجتهاد توقف داشته باشد به مجهود شدن و مجهود بودن هم توقف داشته باشد باجتهاد) در مثل خودش پس آیا جایز است تقليد مجهود میت یا اينکه می هيرد قول بمinden صاحب خود و بر تقدیر جواز آیا شرط است اينکه بوده باشد ناقل بتحقیق جمع کرده باشد و فراگرفته باشد از او در حال حیوہ او یا کفايت می کند او را رجوع بكتاب او بعد از مردنش و بنابر ثانی آیا شرط است در آن اينکه بوده باشد از اهل علم یانه پس چيست علمی که در آن شرط است پس آیا اتفاق مجهودین بر معتبر بودن قول میت کفايت میکند در معتبر بودن اقوال آنها بجهة اينکه همین حکم بمعتبر بودن از جمله اقوال اموات است پس اعتبار آن موجب عدم اعتبار آن است یا کفايت نمیکند اتفاق آنها در این مقام این آنچه است که حاضر بود از برای من از احتمالات و اقسام در این مسئله و بتحقیق رفته اند بسوی هر یک قومی و شاید آنچه که ذکر نشده باشد بوده باشد کمتر از آنچه که ذکر کردیم ما او را وزیاد میشود در هر عصری اقوالی و اختلافاتی الی ما شاء الله وبسوی خدا یعنی الی است پناه گاه در هر چیزی

مسئله دویم

اجماع، و چه آگاه کرده است تورا که اجماع چیست آیا نیست اجماع معتبر اینکه منافق شوند طائفه محقق و فرقه ناجیه بر مضمون آیه محکمه یا روایت معصومیه که مورد اتهام نباشد بطوریکه همه آنرا ابدانند و بشناسند و در مقابل نباشد شاذی و کمی و میل اتفاق ایشان برو جوب مسح دوپادر و ندو ندشتن آنها بجهة نصوص که در این باب وارد شده است و بسوی آن اشاره شده است در حدیث که فرموده است امام علیهم السلام خذ بالمجموع عليه بین اصحابک فان المجمع عليه لاریب فيه پس نظر کن درخصوص اجماع که

چه میگویند اهل اجتهاد و بعجه چیز اعتماد نموده اندوسوال کن از ایشان معنی اتفاق آراء که مشتمل بر قول معصوم ﷺ باشد چه معنی دارد آیا قول معصوم ﷺ بندهای بدون انضمام رأی احدی با آن حجه نیست یا این اتفاق در موضعی است که شناخته نشود قول معصوم مگر در جمله اقوال مردم چنانکه همین را گفته و گمان کرده اند پس مقصود از این چه میباشد و چگونه گرفته میشود قول معصوم ﷺ و حال اینکه دانسته نمیشود که قول اورد میان اقوال است و شناخته نمیشود و آیا تفایت میکند اتفاق مجتهدین یا چاره نیست از اینکه هر که منسوب باشد بعلم اسلام یا جماعة مسلمین که دانسته شود قول اوداصل در اقوال است و بر هر سه تقدیر آیا کفايت میکند که همه از یک بلد و شهر باشند یا چاره نیست از اینکه هر کسی در زمین باشد حتی ایندۀ اگر بوده باشد مردی در بلاد کفر چاره نیست از شناختن رأی او بلکه هر کسی که بوده باشد از ایشان در قریه یا بادیه یا جبل یا بیابان یا صحرا یا کشتی یا غیر اینها پس چگونه شناخته میشود وجود مثل این مسلم در مثيل اینموضع و بر تقدیر شناختن او چگونه علم بقول و رأی او حاصل میشود پس چگونه دانسته میشود اینکه آنچه را که میگوید او با آن اعتقاد دارد و آن را تکذیب نمی نماید و تقویه در آن نکرده و مصلحتی در کنمان مذهب خود ننموده پس چگونه حاصل میشود اطلاع در قول امام ﷺ در جمله اقوال مردمی که متفرق اند با غایب بودن آن بزرگوار و پنهان بودن آن حضرت از چشم مردم و بریده شدن اخبار و اقوال آن حضرت و معلوم نبودن مکان و منزل آن بزرگوار در مدتی که نزدیک به فتصددسال است بطوری که دانسته نمیشود که آن حضرت صلوات الله علیه وارواحنا لـ الـ فـداء که در کدام قطری از اقطار زمین است در مشارق آن یا مغارب آن بر آن و بحر آن سهل آن و جبل آن و آیا آن حضرت ممتاز و مخالف و معامل با مردم است یا از ایشان منزوی است و ساکن است در دورترین مکانهای زمین یاد رغار و کوه جای و منزل دارد و منقطع است از خلق یاد ربع جزای است که احدی نمی تواند خدمت آن بزرگوار برسد و غیر اینها از آنچه که راهی بآن نیست از هیچ جهتی و بر فرض چهارم چگونه شناخته میشود قول معصوم ﷺ در جمله

اقواليکه معین میباشند بدون شناختن شخص خود آن حضرت آیا دیده شده و فهمیده شده در آثار قدماء و اصحاب ائمه علیهم السلام چیزی بطوریکه دانسته شده باشد دخول بعض ائمه علیهم السلام که سابق بر آنها بوده اند که از جمله آنها بودندا گر چه روایتی نقل نشده باشد و بما نرسیده باشد بخصوص از آنها علیهم السلام یا بعد از جستجو و اطلاع براتفاق شناخته شده موافقة معصوم علیهم السلام را با ایشان هرجند که داخل در ایشان نباشد بجهة اماره و نشانه که اقتضا میکند اینرا یا بطريق دیگر غیر آنچه ته ذکر گردید چیست آن آیا بواسطه بودن شخص مجہول النسب در جمله ایشان چنانکه گفته اند آن را و چگونه میتوان اینرا گفت و حال اینکه چاره نیست از علم بدخول معصوم علیهم السلام و کفايت نمیکند احتمال و بر هر تقدیر کم است وقوع چنین اجماع در غایه ندرت و کمی وخصوصاً در مسائلی که وارد نشده است در آن روایة یاوارد شده باشد ولکن مختلف باشد یاوارد شده باشد بخلاف آنچه که ادعاه اتفاق بر او شده است بخصوص در مثل چنین زمانی انقطاع از معصوم علیهم السلام از هرجهة حاصلست پس چگونه ادعا کرده میشود مثل این اتفاق در بیشتر مسائل و در امثال مسائل مذکوره و در آنچه بعد از ازمنه مطالوله منقطعه از معصوم رأساً حاصل است پس آیا بر امام واجب است اینکه آشکار کند فرمایش خود شر ادر مسئله که می بیند اختلاف ایشان را تا اینکه نبوده باشد در حیرت مطلقاً یاد ر و قتیکه هیچ حقی در بین آنها نباشد بخصوص یا واجب نیست اظهار مطلقاً بجهة اینکه ماعله و سبب استنثار آنحضرت را نمیدانیم چیست او و بر تقدیر اول که واجب باشد اظهار بر آن بزرگوار پس چرا رفع نفرموده اختلاف در اکثر مسائل را در اینمدت طولانی و بنابر دوفرض اخیر متحقق نمیشود اجماع بجهة نبودن راهی بمعرفة او و برفرض آنکه واجب باشد اظهار چگونه خود شر را می شناسند و این برای آن حضرت واجب نیست علاوه بر اینکه ناشنا اسائی آن حضرت برای اجماع فایده تصور نمی شود یا آنکه اظهار از طرف آن بزرگوار بواسطه ارسال رسولی باشد پس ناچار است که او دارای معجزه باشد تا صدق قول او معلوم گردد والا فایده بر آن اظهار نیز مترتب

نخواهد شد زیرا که در این صورت قول او بمنزله خبری خواهد بود پس بچه چیز نباشد میشود علم باین اتفاق آیا بامثال این اجتهادات پس مخصوص خواهد بود نفع آن وحجه بودن آن بکسیکه در آن اجتهاد نموده و بغیر او نمیگذرد و فایده ندارد یا بخبر، پس بخبر کی؟ آیا بخبر مثل این مجتهده، از چه؟ آیا از ظن او؟ پس میباشد در این حال ثابت کردن ظن بطن و حاصل نمیشود از برای او غیر ظن یا ثابت نمیشود بخبر جماعی از طریق تواتر از گمان که خبر صادر شده باشد از خودشان یا ناقل از دیگران باشند و بر هر دو تقدیر خبرهایی هستند از روی گمان بااتفاق نه از علم بااتفاق پس تواتر چاره نیست از منتهی شدن آن بحس چنانکه تقریر کرده اند آن را و نیست این اتفاق بنا بر این تقدیر بمحسوس و موجب علم بلکه آنها گمانها و اجتهادات میباشد و افاده علم نمی نماید و بجهة این است که می بینی ایشان را در نقل اجمعیات اختلاف شدید نموده اند پس می بینی یکی از آنها را که در مسئله نقل اجماع نموده بر قولی در کتاب خودش پس نقل میکند اجماع در آن مسئله بعینها بر قول دیگر یا نقل میکند خلاف در آن مسئله را در آن کتاب بعینه یا کتاب دیگر و بسیار مانند این واقع شده است از ایشان حتی اینکه شیخ و رئیس ایشان مثل این عمل را در قریب بچهل مسئله بخلاف یک دیگر ادعاه اجماع نموده بنابر آنچه که اطلاع یافته اند بر او جماعی این است آنچه من حاضر داشتم از احتمالات و شقوق در این مسئله و بتحقیق رفته اند بسوی اکثر آنچه گفته شد اقوامی و شاید آنچه را ذکر نکردیم کمتر نباشد از آنچه که ذکرو بیان نمودیم و افزوده میشود در هر عصری و قرنی قولها و اختلافات دیگر و بسوی خداست شکایت و مفتر

مسئله سوم

نیت، و چه آگاه کرده است تو را که نیت چیست آیا نیست نیت آنچه که بر انگیزاند تورا بر عمل و بخواند تورا بسوی آن مثل بزرگ شمردن تو برادرت را در برخواستن تو برای او ودفع عطش در برخواستن برای آب و آن از چیزهای نیست

که انسان بر آن خلق شده است در اعمال خود بلکه سایر حیوانات در فعلهای خودشان و ممکن نیست اینکه متفک شود عملی از نیت و صاحب کتاب بشری که خیر و نیکی از جانب خدای تعالی برای او باد از جهه اینکه گفته است هر گاه خدای تعالی مارا تکلیف مینمود: بعبادت خود بدون نیت هر آینه بود برآی ما تکلیف مـا لا یطاق پس بنا بر این چیست این حیرة و حیران گردانیدن و چیست این تکلیف سخت و عسر و چیست این قال و قیل و چیست این اطباب و تطویل.

و اما حدیث انما الاعمال بالنیات و انما لکل امریء مانوی پس چقدر ظاهر و آشکار است معنای آن و چقدر واضح است آنچه نسبت بآن داده شود و بسیار مکشوف است آخر آن از اول آن بطور یکه فرموده است در عقب آن پس هر کسی که بوده باشد هجرت او سوی خدا و رسول او صلی الله علیہ وسّع نعمتہ پس هجرت او بسوی خدا و رسول است صلی الله علیہ وسّع نعمتہ و هر کسی که بوده باشد هجرت او بد نیائی که بر سد اورا یازنی که تزوج نماید آنرا پس هجرت او بسوی چیزی است که مهاجرت بسوی او نموده است و جز این نیست که سبب صدور این حدیث قول بعض صحابه است از برای پیغمبر صلی الله علیہ وسّع نعمتہ که عرض نمودند بآن بزر گوار بدرستی که بعض مهاجرین بجهاد نیست نیت او از این هجرة مگر گرفتن غنایم از اموال واسیران یارسانیدن بجا و آوازه در نزد رسیدن بغلبه واستیلا پس فرمودند صلی الله علیہ وسّع نعمتہ و بدرستی که هر کسی میرسد در عمل خود با آنچه که می‌جوید آنرا و میرسد با آنچه که قصد مینهاید آنرا و این معنی واضح و روشن است بحمد الله و نیست مدخلی از برای این حدیث در آنچه که رفته اند بسوی آن در امر نیت عبادات از بدعته او کاش میدانستم از کجا می‌گویند آنچه را می‌گویند و بچه چیز اعتماد مینمایند و از حق چگونه اعراض مینمایند و هر آینه سؤال مینماییم از اختلافات ایشان در نیت و گفتارشان در معانی آن آیا بر هان و بینه بر گفتار خود دارند نه چنین است بلکه هر گاه به ده باشد برای ایشان بر هانی و قادرند بر اقامه آن پس جواب بگویند پس اما معنای نیتی که اختراع کرده اند او را در عبادات آیا او الفاظی است

که بربان جاری میشود یاد ر دل واقع میگردد یامعانی است که در قلب خط-ور میکند یا تحقیق همه اینها مراد است چنانکه در اعمال حج است و گاهی می باشد اخیر چنانکه درغیر اعمال حج است پس اگر بگوید بربان خود خلاف آنچه که بقلب خود گذراند پس آیا صحیح است یانه و با صحت آیا عبرة بقول است یا لازم است اخطار بقلب پس آیا کفایت میکند تعین فعل یا بروجه اطلاق یا در وقتی که نبوده باشد بخودی خود معین یا چاره نیست با آن از اجراء اجزاء عبادت هر قلب بروجه اجمال یا چاره نیست از اخطار آن بدل تفصیلا و آیا کفایت میکند قصد قربت یا لابداست قصد و جوب با آن یا قصد ندب یاد ر بعض عبادات قد و جوب و در بعضی قصد ندب و بنابر اخیر پس برای هر یک چه معنی است و فرق بین آنها چه میباشد و آیا واجب میشود باقصد و جوب و ندب قصد و جوه و جوب و ندب یعنی نیکو بودن فعل که داعی است بترغیب تمام یا نقص در جمیع یاد ر بعض پس این بعض چیست و فرق بین بعض و جمیع چیست پس در هنگامیکه نداند مکلف و جوب یا ندب فعلرا پس آیا واجب است یا او تحصیل علم باویانه یا ساقط میشود در اینهنگام این دانستن و جوب یا قصد کند و جوب یا ندب را بالانفراد یا قصد کند هردو را مردداً یا آنکه بجا آورد عملرا یک بار بقصد و جوب و یک بار بقصد ندب پس آیا ممکن است اورا قصد کردن بیکی از آنها با عدم علم و اعتقاد بآنها پس چیست معنی قربت آیا او بمعنای امثال و فرمان برداری یا موافق اراده و قرب حضرت باری تعالی بحسب منزله رفتار نمودن یا گریختن از دوری آن سبحانه یارسیدن بهواب در نزداو یا خلاصی از عقاب او یا بودن آن سبحانه سزاوار از برای عبادت یا از برای حیاء یا مهابة یا شکر یا تعظیم خدا تعالی یا برای ذات مقدس خدای جل و عز یا آنکه امری است وراء اینها پس آیا یکی از اینها در مقام آن دیگری جای میگیرد یانه یا بعضی جای میگیرد نه بعض دیگر پس آن بعض کدام است آیا قصد ثواب و خلاصی از عقاب می باشد چنانکه گمان برده شده است یا غیراین پس آیا باطل میشود عبادت بقصد یکی از آنها و یا فاسد مینماید آن را قصد دیگر غیر از این مطلقا یا متفروداً یا منضمایا با استقلال نه بدون آن یاد ر وقتی که بوده باشد غالب نه مغلوب یا مساوی

ویا با مساواه نیز با واقع شدن اخالل هرچه باشد. یاد ر و قتیکه نبوده باشد مباح مثل تبرد در وضو و یاراجح باشد مانند پر هیز در روزه یا در اثناء عارض شده باشد هرچه باشد یا فقط ریاع باشد نه غیر آن و آیا ریاع ساقط تکلیف است و مکلف در آن مستحق ثوابی نخواهد شد و آیا شرط است در طهارات سه گانه قصد رفع حدث و استباحه عبادت که مشروط است بآن طهارت و بآن رجحان داردیا یکی از دو امر بر وجه تخيیر یا استباحه فقط در تیم زیرا که آن رفع حدث نمی نماید و جزاین نیست که مفید استباحه فقط است و آیا این دو امر یکیست یا غیر یکدیگرند و آیا وجوب طهارات لنفسها می باشد یا لغیرها یا آنکه استحباب آن لنفسها و وجوب آن لغیرها میباشد یا وجوب در جنابة لنفسها و در غیر جنابة لغیرها خواهد بود و بر هر تقدیر آیا شرط است تعیین این در نیت یا علم بآن یانه پس آیا جایز است واقع گردانیدن چیزی از آنها از برای عبادتیکه مشروط است بطهارة پیش از وقت آن عبادت بنیت و جوب یا به نیة استحباب مطلقاً یا در وقتی که باقی مانده باشد تا وقت مقدار فعل آن نه زیاد تر یا اول در دویم و دویم در اول یا نه مطلقاً یا بنا میشود بر بودن آن لنفسها یا لغیرها پس چایز است در اول نه دویم یا بعکس یا جایز نیست در تیم مطلقاً یا جایز است به نیة و جوب از برای کسیکه براو فریضه باشد مطلقاً یا چون بخواهد فعل آنرا بخصوص و نباشد از برای غیر آن پس آیا جایز است داخل شدن در فریضه بطهارة مندوبه و بر تقدیر جواز آیا مطلقاً یا در وقتی که نیت کند بآن استباحه آن عبادترا یا مطلق استباحه عبادترا یا در صورتی غیر صورت دیگر پس ایندو صوره هر یک چیست و آیا شرط است قصد ادا و قضاء در عبادات و قته که جاری میشوند در آن مثل نماز و روزه یا در بعض آن دون بعضی پس هر یک از این دو چه میباشد و فرق میان آنها چیست و آیا کافی است در روزه قصد ترک منافیات یا چاره نیست در قصد کف از آن بنابراینکه اول امر عدمی است و دویم وجودی و آیا شرط است مقارنة نیت از برای اول عبادت یا جایز است تقدیم و تأخیر یا در روزه بخصوصه جایز است تقدیم نه غیر آن پس چیست اندازه تقدیمی که جایز است در آن آیات تمام

شب است یا تمام ماه است یا اول مطلقاً و دویم با فراموشی است یا جایز است تأخیر در آن نیز تازوال یامطلقاً بانسیان یا عذر یا تاپیش از شب در مستحب نهواجب و آیا کافی است مقارنه غرفه یا چاره نیست از حقیقیه و آیا این مقارنة قلبیه باشد یا لفظیه و بر تقدیر لزوم مقارنة آیا جایز است دروضه و غسل مقارنة آن باشستن دستهای که مستحب است بجهة آنکه آن از طهارة کامله است یاد نزد مضمونه واستنشاق بجهة اقربیت آنها بواجب و آیا واجب است حاضر شمردن نماز قصد کرده شده در حال تکبیر و آیا واجب است استدامه حکم نیت نا آخر عبادت و برفرض وجوب آن چیست معنی آن آیا اوامر وجودی است که آن استمرا نیت اولی باشد یاامر عدمی است به معنی آنکه قصد نکند آنچه را که منافی نیت است ازابتدای پس آیابناء آن بر آن است که باقی محتاج است دربقاء بموضع رامحتاج نیست و چون اخلاق باستدامه شود پس آیا باطل میشود فعلیکه واقع میشود بعد از اخلال پیش از استدراک نیت پس اگر بر گردد بسوی نیة اول پیش از آوردن چیزی از آنها پیش از فوات موالات چون بوده باشد شرط صحنه عبادت بجهة واقع شدن آن بأسرها با نیة و تأثیر نکردن مثل این در آن یانه بجهة تخلل قطع بآن پس آیا جایز است عدول به نیت در چیزی از عبادات یانه یا گاهی جایز است و گاهی جایز نیست پس چیست هویت جواز و چیست محل منع و فرق بین آنها چه میباشد و اگر غافل شود از نیة در اثناء فعل پس آیا کافی است تجدید آن در نزد ذکر یا چاره نیست از سرگرفتن عمل اصلاح یا گاه گاهی پس نیة آیا آن واجب است یا مستحب یا گاهی واجب و گاهی مستحب است پس در کجا واجب و در کجا مستحب و فرق بین آنها چه میباشد و آیا آن در جمیع افعال است یا بخصوص در عبادات است پس کدام عبادات است که نیت در آن جاری است آیا نیست بر طرف کردن نجاست از جامه و بدنه از برای نماز عبادت پس چرا واجب نباشد در آن در نزد حاصل شدن موجبات آنها آیا آن شرط است یانه یا در واجب شرط است نه مستحب یا عبادت نه غیر آن یا در تیم نه غیر آن و آیا میگردد اعمال مباحه همسبب نیت عبادت و بر فرض آن آیا آن نیتی است که اختراع کرده اند یا آنچه که

ما بآن اشاره کردیم و آیا مراد به نیت در حدیث مشهور که میفرماید نیة المؤمن خیر من عمله این نیت مراد است یا امر دیگر است پس آن چیست و معنی حدیث چه میباشد پس اگر برویم بسوی ذکر اقاویل ایشان در معنی حدیث مطلب دور و دراز میگردد بلکه اگر بخواهیم ذکر نمائیم برای تو سایر شقوق نیة را هر آینه فراغت حاصل نمی کنیم از آنچه که برای ما مهم است مگر بعد از ملال و خستگی آیانه مثل این امور است که موجب حیرت بر حیرت است نیست چاره و فراری در آن پس فرض کن آنکه مجتهد بن از این ورطه ها و حیرت ها خود را در کتابهای خودشان خلاص نمودند و عملی مرتکب نشدند که موجب حیرت آنها واقع شود در جمیع آنها و نه در اکثر و نه در امام آن مقلد بیچاره چکند و بقول کدام یک عمل نماید و بکی پناه ببردو چگونه ظاهر شود از برای او است جماع شرایط فتوی در کسی که مدعا اجتهاد است و حال آنکه این ثابت میشود و موقوف است بر تصدیق بعض از ایشان بعضی را ولاقل از اینکه یکدیگر را در امر فتوی تکذیب نمایند و این امر و قوعش ممتنع و حاصل نمیشود مگر از اوحدی ایشان و چگونه بر ایشان حاصل گردد و حال اینکه ایشان در اکثر بلاد و در اکثر از منه نمی توانند که سازش و اتفاق نمایند بر پیش مسئله اجتهادیه و نه بر کمتر بلکه دونفر از ایشان براین امر اتفاق ندارند چنانکه می بینیم مادر این زمان و میشنویم از کسانی که پیش از ما بوده اند و بسوی خدا بتعالی است مفزع و پناه

خاتمه

بدانکه من نیستم منکر طریقه اهل اجتهاد بجهة ندانستن و جاهل بودن بطريق آنها و نه بجهة بصیر بودن من در آن طریقه نه چنان است بلکه اقدام بذم و بدی آن ننمودم مگر بعد از آنچه که اطلاع یافتم بر کل مطالب و مقاصد آن و بعد از آنکه ایامی را صرف کردم در بحث اصول مختروعه ایشان و حکم کردم در صناعت ایشان سالهای پس بدرستی که من با آنچه اهل اجتهاد عمل مینمایند با بصیرت و با

معروفم و آگاه نمینماید تورا مثل کسیکه خبیر و بصیر است پس آنچه که ذکر کردیم ما همه آنرا این است و جزاین نیست آن در شان اهل اجتہاد و رأی است که نسبت داده اند خودشان را در دانستن احکام بسوی ائمه علیهم السلام باستنباط احکم از کلام ائمه بتاویل مشابهات بر اصول مقرر ره در نزد خودشان .

واما مقلده اینگروه مجتهدین که نسبت میدهند خودشان را بسوی ایشان که متمسک با قاویل ایشان میشنوند که فتوی داده اند در کتب خودشان بعد از مردن شان با اینکه شنیده اند از ایشان قولی برای هیئت نیست و اینکه قول میّت مثل هیئت است و بعد از اطلاع آنها براتفاق ایشان که می بینی یکی از ایشان که خود را نصب کرده وقاضی قرار داده و ضامن شده برای خالص گردانیدن آنچه که مشتبه است بر غیر او با اینکه مقتدای او هیئت است غیر ملیی است با صدار آنچه براو وارد میشود یعنی با عدم لیاقت بواسطه جهالت خود را ناچار میداند از عهده برآمدن و جواب دادن از آنچه از او بپرسند و بخواهند و حال اینکه بر هیچگونه علمی آشنا نیست و قطع حاصل ننموده پس چگونه خواهد بود حال این مسکین بیچاره که اثرون شانه او را پیروی مینماید پس چقدر از حق بیگانه دور و بر سیدن آن مهجهور است و عجیب تر از این آن است ایشان شرط مینمایند حیوة در کسیکه جایز است تقليد او و با وجود این تقليد نمی نمایند مگر اموات را و انکار مینمایند اجتہاد احیاء وعدالت ایشان را مادامیکه احیاء می باشند از راه منافسه و حسد تازما نیکه بهمیرد میگردد آنوقت اقاویل ایشان معتبر در نزد ایشان و کتب آنها مورد اعتماد ایشان بجهة اینکه علمه در آن حال زایل میگردد آیا بعد از مردن ایشان فراموش نمودند آنچه را می شمارند از عیوب ایشان یا میگویند بزبانهای خود آنچه را که نیست در دلها ری ایشان یا اینکه فرق نمیدهند میان حق و باطل و خالی و عاطل برای عدم بینائی در دیده ها و ناخوش بودن ضمایر و فکرهای ایشان پس مساوی خواهد بود در نزد ایشان صدق و زور و ظلمات و نور .

و کاش میدانستم چه مدخلیتی دارد در بطلان فتوی و عمل کردن و رسیدن با آراء

موت وحیو و آیا نهاین است که حق واحد و مخالف آن جاحد است پس بدرستی که اقاویل اموات چنانکه دانستی مختلف است منتهی اختلاف و فتاوی ایشان در کتب ایشان متناقض است کمال تناقض بلکه در یک کتاب مجتهد در یک مسئله در فتوی اختلاف بحسب ابواب و مباحث آن واقع شده و این اختلافات روز بروز زیاد میشود تا زمانی که خدای تعالی بخواهد بسر آمدن آنرا و اهل اجتهاد هر چند که میگویند در اکثر احکام بر قول مشهورتر الا آنکه این شهرت نیست از آنچه که صحیح باشد برای اعتماد بهجه آنکه مبتنی نیست بر اصلی بلکه جزاً نیست میباشد در اکثر به بحث و اتفاق یا بواسطه نزدیکی صاحب قول سلطان یا آنچه که شبیه است باین از حوادث دهور واو ان و مختلف میشود این بحسب اوضاع و ازمان پس چه بسیار مشهوری که نیست اصلی از برای آن و چه بسیار اصلی که در آن شهرت نیست پس بدرستی که ایشان بهجه شدت تعصیشان و جوششان در تقلید و دخولشان در ضلال بعيد اعتنای ندارند بحرف ناصحی اصلاً و نمی چشند از شراب تحقیق هر گز و پناه نمی بردند بهمیچ رشته محکمی و اقتدا نمیکنند بلکه او سزاوار اقتداء است بلکه جز این نیست که پیروی میکنند هواهای خودشان را و اقتدا میکنند پدران خودشان را و میروند از عقب یکدیگر به حث و تا کید و نزدیک نیست که حدیثی بفهمند.

و کاش میدانستم که اذن داده است ایشان را در پیروی رأی کسی که جایز است بر او خطاء در رأی پس اختیار کردن یکی از قولهای آنها از روی اتفاق بحث با اختلاف سختی که دارند آیا خدادار اینکار با ایشان اذن داده است یا با آن سبحانه افتراضی بندند یا امر کرده است ایشان را بزرگان ایشان باین عمل با اینکه ایشان گروهی هستند که در طغیان و گمراهی هستند یا در نزد ایشان است خزینه های رحمت پرورد گارت و یا ایشان از روی غلبه و ظلم مرتكب این عمل شدندیا از برای ایشان وسائلیست که از آسمان خبر میدند پس بیاور ند حججه آشکار خودشان را یا با ایشان از غیب رسیده است آنچه مینویسند یا ایشان شریکانند در دین و آنچه خدا اذن نداده از پیش خود می آورند نه چنان است بلکه ایشان در غفلة و مستی هستند و اگذار ایشان را که بحال خود باقی بمانند

وچون منتهی شد کشتی مادر دریای اختلاف بساحل نجات و جاری شد با ما
بمنزله‌ای هدایت کننده پس آنرا از جریان باز میداریم و قلمرا از طغیان نگاه
میداریم **بسم الله مجريها و مرسيمها والي ربك همنتهيها** پس اینفرزندمن سوار شو
باما در این کشتی نجات و داخل کن با خودت هر کسیکه پیروی میکند ما را نیست
اکراهی در دین بتحقیق راه رشد و راستی روشن و آشکار است از راه غی و گمراهی
و فرق دادن گفتار میت از گفتار حی و برداشتن پرده از بین و آشکارا و روشن است
صبح از برای صاحبان دو چشم و اشخاص با بصیرت پس اگر ایمان آوردن به ل
آنچه که شما بآن ایمان آوردید پس بتحقیق هدایت یافتند و اگر رو بگرداند و
ایمان نیاورند پس جز این نیست که ایشان در حال شفاق و نفاقند و هر آینه اگر
پیروی کنی تو هواهای ایشان را بعد از آنچه که آمده است تو را از علم پس نیست
از برای تو از جانب خدا ولایتی و نه نگذارنده خواهوش کن چراغ را پس
بتحقیق صبح طلوع کرده است و ستایش از برای خداست و درود بر رسول خدا پس
بر اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین پس بر روایت کنندگان احکام خدا
پس بر کسانیکه سودمند میشوند پمowaعظه خدا و تمام شد این کتاب سفينة النجاة
و گردید اسم او تاریخ آن چون بدل بیاوری عشرات آن را باحداد و آحاد آن را
بعشرات خدایتعالی عوض دهد بسیئات ما حسنات و بگرداند از برای ما حسنات

ملحق

ایضاح

وفاه مرحوم مغفور فیض قدس سره در سال هزار و نود و یک هجری وقوع
یافته پس عبارتیکه بهجهت تاریخ تأليف کتاب مستطاب سفینة النجاة مرقوم فرموده‌اند
بعد از تبدیل آحاد بعضات و عشرات آحاد در سال هزار و پنجاه و هشت این کتاب
تأليف شده تا زمان وفاه آنمرحوم قدس سره سی و سه سال باقی بوده و کتاب حقایق
را نزدیک وفاه خود تأليف فرموده چنانکه در خاتمه آن کتاب خود اشاره فرموده
با این عبارت

و لقد وفقنا الله تعالى لجمعها وتأليفها في مردة اشهر قلائل من سنة تسعين والـ
الهجرية حين كنت اشرفت على الرحيل وكان قد مضى من عمرى ثلاث وثمانون
و نيف قليـل و كان قد اكتنتقني اسباب اختلال الاحـوال و تشتت البـال من
امراض و عمل جسمانية غير مر جوة الزوال وانما وفقنى الله لذلك بسبب ما انعم الله به
على من العـقائد الحـقة و بما تفضل الله به على من موـالـة اوـلـيـائـه و معـادـة اـعـدـائـه
بعد ان عـرـفـنـى الله اوـلـيـائـه واعـدـائـه بـوحـى دـنـه سـبـحـانـه إـلـى رـسـوـلـه وـتـبـلـيـغـ رسـوـلـه إـلـى
عبـادـه وـتـسـلـيمـى له بـمـعـونـتـه وـاـرشـادـه .

وقد تم ترجمة هذا الكتاب ومتنه بخط المـحـتـيرـ الفـقـيرـ العـاصـىـ القـاسـىـ المـقـصـرـ

الـقـصـيرـ الجـارـىـ مع كلـ شـينـ العـارـىـ من كلـ زـينـ السـارـىـ مع كلـ دـينـ

مـحـدـحسـينـ اـبـنـ النـجـفـ عـفـىـ اللـهـ عـنـ جـرـأـئـمـهـاـ وـجـعـلـهـمـاـ مـنـ تـرـابـ

اقـدـامـ اوـلـيـائـهـ وـالـحـقـرـهـمـاـ مـعـهـمـ وـفـرـقـ بـيـنـهـمـاـ وـبـيـنـ اـعـدـائـهـ وـلـاـ

يـجـعـلـهـمـاـ مـعـهـمـ فـىـ الدـنـيـاـ وـالـآـخـرـةـ بـعـونـهـ وـمـنـهـ وـفـضـلـهـ

وـكـرـمـهـ وـعـفـوـهـ وـبـمـحـمـدـ وـآـلـهـ يـتـبـلـيـلـهـ فـىـ شـهـرـ اللـهـ

الـاعـظـمـ سـنـةـ تـسـعـ وـسـبـعـيـنـ وـثـلـاثـمـائـةـ بـعـدـالـافـمـنـ

الـهـجـرـةـ الـمـبـارـكـةـ وـلـهـ الـحـمـدـ وـالـمـنـوـ

الـصـلـوةـ عـلـىـ النـبـيـ وـالـعـتـرـةـ وـالـسـلـامـ

عـلـىـ اـخـوـانـنـاـمـ اـهـلـاـيـمانـ

وـالـحـقـيـقـةـ سـنـةـ ١٣٧٩ـ